



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزہ عثمانی

تفہیم شریف

جلد ۸

مؤسسه انتشارات و کتابخانه دارالحدیث

پاکستان

دارالحدیث دارالعلوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۸
۸	مشخصات کتاب
۸	[ادامه سوره انعام]
۸	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۷]
۸	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۲۰	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۵]
۲۰	[اشاره]
۲۰	[ترجمه]
۳۳	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۶ تا ۱۴۰]
۳۴	[اشاره]
۳۴	[ترجمه]
۵۲	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۷]
۵۳	[اشاره]
۵۳	[ترجمه]
۶۶	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۷]
۶۶	[اشاره]
۶۶	[ترجمه]
۸۴	[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۵]
۸۴	[اشاره]
۸۵	[ترجمه]
۱۰۰	سورة الأعراف

- ۱۰۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱ تا ۲۵]
 ۱۰۰ [اشاره]
 ۱۰۱ [ترجمه]
 ۱۳۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۲۶ تا ۳۶]
 ۱۳۳ [اشاره]
 ۱۳۳ [ترجمه]
 ۱۴۸ [سوره الأعراف (۷): آیات ۳۷ تا ۵۱]
 ۱۴۸ [اشاره]
 ۱۴۹ [ترجمه]
 ۱۷۲ [سوره الأعراف (۷): آیات ۵۲ تا ۵۸]
 ۱۷۲ [اشاره]
 ۱۷۲ [ترجمه]
 ۱۹۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۵۹ تا ۹۳]
 ۱۹۰ [اشاره]
 ۱۹۱ [ترجمه]
 ۲۲۷ [سوره الأعراف (۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]
 ۲۲۷ [اشاره]
 ۲۲۸ [ترجمه]
 ۲۳۳ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۲۶]
 ۲۳۳ [اشاره]
 ۲۳۳ [ترجمه]
 ۲۴۴ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۲۷ تا ۱۴۱]
 ۲۴۴ [اشاره]
 ۲۴۴ [ترجمه]

- ۲۵۵ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۳]
۲۵۵ [اشاره]
۲۵۶ [ترجمه]
۲۷۵ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۴ تا ۱۶۳]
۲۷۵ [اشاره]
۲۷۶ [ترجمه]
۲۹۰ [سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۴ تا ۱۷۰]
۲۹۰ [اشاره]
۲۹۰ [ترجمه]
۲۹۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی: روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور

به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح.

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت: ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت: ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت: ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت: ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: عنوان دیگر کتاب "تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر: تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع: نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده: یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده: ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد: ۸ صفحه: ۹

[ادامه سوره انعام]

بسم الله الرحمن الرحيم

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۷]

[اشاره]

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ (۱۱۲) وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُفْتَرِفُونَ (۱۱۳) أَفَعَبِيَ اللَّهُ أَبْعَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۱۴) وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵) وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷)

[ترجمه]

و اگر که ما بفرستادی «۱» زی «۲» ایشان فرشتگان را و سخن گویند با ایشان مردگان و برانگیزیم «۳» برای ایشان هر چیزی میانجیان «۴» نبودند بگروند مگر آنچه خواهد خدا و لیکن «۵» بیشتر ایشان نمی دانند. و همچنین بکردیم هر پیغامبری را دشمن، دیوان «۶» آدمیان و پریان. اشارت می کند «۷» بهر ایشان ز بهر بعضی آرایش گفتار را «۸» به فرقتن «۹» و اگر خواستی پروردگار تو نکردی آن را، بگزارشان «۱۰» و آنچه دروغ می بافند.

(۱). مج، وز، لت: اگر ما فرو فرستیم، آج، لب: اگر آنستی که ما فرو فرستیم.

(۲). آج، لب: سوی، آف: بسوی.

(۳). آج، لب: گرد آوریم، مج، وز، لت: جمع کنیم.

(۴). مج، وز، آج، لب، لت: معاینه. [.....]

(۵). اساس: جز، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). اساس، مج، بم، آف و، که زائد می نمود.

(۷). مج، وز، لت: می فکنند، آج، لب: وحی می فرستد.

(۸). مج، وز، لت: نگاشته سخن.

(۹). اساس: بنفرقتن، با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۰). مج. وز. لت: رها کن ایشان را.

صفحه : ۲

تا میل کنند زن او دلهای آنان که نگر ویدند بدان جهان «۱» و تا پسندند و تا بکنند آنچه خواهند کردن «۲».

جز خدای بجویم حکم کننده «۳» و اوست آن که بفرستاد زی شما کتاب پیدا کرده «۴» و آنان که بدادیم ایشان را کتاب، می دانند بدرستی که «۵» فرستاده است از پروردگار براستی «۶»، پس مباش از گمان مندان «۷».

و تمام شد سخن پروردگار براستی و درستی «۸»، نیست گرداننده مر سخنان او را و او شنوا و داناست.

و اگر فرمان بری بیشتر «۹» آن که در زمین اند گمراه کنند از راه خدای، پس روی نمی کنند مگر گمان را. [و نیستند] «۱۰» ایشان مگر که دروغ می گویند.

که پروردگار تو اوست داناتر بدان که گمراه شدند «۱۱» از راه او و او داناست «۱۲» به راه یابندگان «۱۳».

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا، عبد الله بن عباس گفت: آیت در شأن آن جماعت کفار

- (۱). معج، وز، لت: به سرای باز پسین.
- (۲). عبارت اخیر در اساس مغشوش بود، از معج آورده شد.
- (۳). معج، وز، لت: حاکمی.
- (۴). معج، وز، لت، آج، لب: قرآن را جدا کرده.
- (۵). معج، وز، لت آن.
- (۶). وز، لت: بدرستی.
- (۷). معج، وز، لت: از جمله شک کنندگان.
- (۸). معج، وز، لت: و انصاف. [.....]
- (۹). معج، لت: بیشترین.
- (۱۰). اساس: ندارد، از معج افزوده شد.
- (۱۱). معج، وز: گمره شود.
- (۱۲). معج، وز، آج، لب، لت: داناتر است.
- (۱۳). معج، وز، لت: به راه یافتگان، به راه راست یافتگان.

صفحه : ۳

آمد که خدای تعالی دانست که ایشان ایمان نیارند [۱۰۴-پ]

و بر کفر اصرار کنند تا به مردن. این جریج گفت: آیت در آنان آمد که ایشان اقتراح کردند و آیات خواستند از رسول- علیه السلام- و سوگند خوردند، که اگر آیتی به ایشان آید و معجزه‌ای از آن مقترحات ایشان ایمان آرند، خدای تعالی رد کرد بر ایشان و بیان کرد رسول را که دروغ می‌گویند چه اگر «۱» فرشتگان را از آسمان به زمین فرستیم به ایشان و مردگان را به ایشان به سخن آریم «۲» و زنده کنیم بر ایشان از هر جنسی جماعتی را تا معاینه ببینند که ایمان نیارند. مگر آن که من خواهم که ایشان را قهر کنم بر ایمان و ایشان از رسول اینکه آیات اقتراح کردند، فی قوله أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا «۳» لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ «۴» وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى، کنایت است از احیای موتی، و لکن در اینکه فایده دیگر است «۶» که «۷» اگر احیا گفتمی آن فایده نبود و آن آن است که با آن که زنده شوند گواهی دهند بر صدق او تا ما را آیتی دیگر باشد. پس در ضمن کَلَّمَهُمُ اینکه مزیت هست و در احیا فایده سخن گفتن و گواهی دادن نیست و روا باشد که مراد آن بود «۸» که مردگان با ما سخن گویند در آن حال که مرده باشند و در ایشان حیات نبود چه اینکه نوعی باشد از معجز خارق عادت و بر [اینکه] «۹» قول آیت بر ظاهر خود باشد وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا، حشر در لغت جمع باشد و در قرآن کنایت است از بعث و نشور و زنده کردن خلقان بجمع «۱۰» جمله را یا قومی

- (۱). معج، وز، آج، لب، مل، لت ما.
- (۲). آج، لب: در سخن آریم.
- (۳). سوره اسراء (۱۷) آیه ۹۲.
- (۴). سوره انعام (۶) آیه ۸.

(۵). آج، لب: همچو عیسی.

(۶). مج، وز، بم، مل، آف، لت: هست.

(۷). مج، وز: یکی.

(۸). اساس: نبود، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس، آن: ندارد، از مج افزوده شد. [.....]

(۱۰). مج، وز، مل، لت یا.

صفحه: ۴

بسیار مجتمع را. گفت: اگر چنان که ایشان خواستند از هر جنسی و صنفی جماعتی بسیار را زنده کنیم. و ما کائوا لئؤمنوا، هم ایمان نیارند.

ابن عامر و نافع و ابو جعفر خواندند: قبلا به کسر «قاف» و فتح «با» و باقی قراء به ضم «قاف» و «با». ابو زید گفت: معنی آن است که مقابله، روی با روی و معاینه، يقال: لقیتم فلانا قبلا و قبلا و قبلا ای مقابله و مواجهه، همه به یک معنی باشد و اینکه قول شامل «۱» است هر دو قراءت را. و ابو عبیده گفت: قبلا ای مقابله و معاینه، بر قراءت ابن عامر و نافع. فاما بر قراءت باقی قراء که به ضم خوانند «۲» گفت سه قول گفته‌اند: یکی آن است که عبد الله عباس و قتاده و ابن زید گفتند معنی آن است که مقابله [به] «۳» معنی قراءت اول «۴». قول دوم مجاهد گفت معنی آن است که گروه گروه و جماعت [جماعت] «۵». بر اینکه قول جمع قبیل باشد و قبیل جمع قبیل، کسفینه و سفین [و سفن] «۶» جمع جمع باشد قول سیم «۷» قراءت گفت: معنی قبیل کفیل و پائندان باشد و قبل جمع او باشد کرغیف و رغف، لقوله تعالی: أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا، ای کفیلا ضامنا. ابو علی فارسی گفت:

اینکه وجه ضعیف است، برای آن که چون به حشر و احیا ایمان نیارند که معجزی باهر باشد، به کفالت و ضمان که معجز خارق عادت نباشد هم ایمان نیارند و اینکه بس طعنی نیست برای آن که روا باشد که معجز حشر باشد و کفالت بر سری بیانی دگر باشد چنان که شرح دادیم فی قوله تعالی: وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى، [۱۰۵/ر]

و قوله: ما کائوا لئؤمنوا، اینکه «لام» مؤکد نفی است تا قطع طمع رسول - علیه السلام - کند از ایمان ایشان، چنان که یکی از ما گوید: ما کنت لافعل کذا، من از آن «۸» نباشم که اینکه کنم، و قوله: إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، أَلَا أَنْ كَمَا خَدَايَ خَوَاهِد. حسن بصری گفت: أَلَا كَمَا خَدَايَ خَوَاهِد که ایشان را بر ایمان جبر کند به آن که ایشان را از

(۱). مج: متأمل.

(۲). مج، وز، مل، آف، لت: خواندند. (۶-۵-۳). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۴). آن باشد.

(۷). مج، وز: سهام، مل، آف: سیوم.

(۸). مل: از آنان.

صفحه: ۵

اضداد ایمان منع کند تا از ایشان جز ایمان در وجود نیاید. ابو علی گفت: أَلَا اگر خدای خواهد که ایشان را به قهر و الجابر ایمان دارد به آن که علم ضروری در ایشان آفرینند، و معنی متقارب است و اگر چه وجه مختلف است. و فایده استثناء آن است که چون خدای تعالی ایمان از ایشان نفی کرد نفی «۱» بلیغ با وجود اینکه همه آیات با هره دانست که بهری مردمان ضعیف بصیرت بی علم را گمان آید «۲» که ایشان در اینکه اصرار به عجز خدای می کنند گفت: إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، دگر «۳» اگر خدای خواهد که ایشان را

جبر کند» (۴) بر ایمان تا کس» (۵) آن گمان نبرد» (۶) و لا بد است اینکه مشیت را حمل کردن بر مشیت» (۷) جبر و اکراه و الا خدای تعالی مرید است ایمان ایشان را بر وجه اختیار برای ادله‌ای که گفتیم و اینکه آیت دلیل می‌کند بر آن که خدای مرید است به اراده محدث برای آن که استثناء دلیل اینکه می‌کند، نبینی که چون کسی گوید: لا افعل ذلک الا ان تفعل» (۸)، من اینکه کار نکنم تا تو نکنی به هر حال آنچه موقوف باشد بر محدث قدیم تواند بودن، پس ایمان ایشان نیست و در وجود موقوف است بر ارادت خدای اگر در وجود آید به اراده او باشد چگونه توان گفتن که اراده قدیم باشد و ایمان ایشان محدث، نبینی که محال بودی اگر گفتی ایشان ایمان نیارند الا آنکه که خدای عالم باشد یا قادر برای آن که اینکه دو صفت خدای را» (۹) متجدد» (۱۰) نیست. پس آیت دلیل بطلان مذهب هر دو قوم می‌کند آن که مریدی ذاتی گوید یا به اراده قدیم چنان که بیان کردیم، و لکن بیشتر ایشان جاهل‌اند یعنی جاهل‌اند به آن

(۱). مع، وز: یعنی.

(۲). اساس، آن: که آن آید، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مع، وز، مل: مگر.

(۴). مع، وز، آف: خیر کند.

(۵). آج، لب: هر کس.

(۶). آف: برد.

(۷). مل به. [.....]

(۸). مع، وز: یفعل.

(۹). مل جل و عز.

(۱۰). اساس، بم، آف: متحد، با توجه به مع تصحیح شد.

صفحه : ۶

که اگر خدای تعالی به» (۱) ایشان هر چه خواستند بکنند هم ایمان نیارند بطوع. و در آیت دلیل است بر آن که اگر خدای تعالی دانستی که ایشان را آنچه خواستندی» (۲) بدادندی» (۳) ایمان آوردندی بکردندی» (۴) تا ایمان آوردندی، و اینکه دلیل کند بر فساد قول آن کس که گوید: روا باشد که در معلوم لطفی باشد که خدای تعالی داند که اگر با کافر بکند کافر عند آن ایمان آرد و آنکه» (۵) نکند، برای آن که اگر باشد واجب بود بر خدای تعالی که بکند تا کافر ایمان آرد و الا مؤدی بود با نقض غرض او و منافی حکمت باشد.

قوله: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا، وجه تشبیه در «كذلك» محتمل است دو وجه را: یکی آن که چنان که دگر پیغامبران» (۶) را دشمن بودند همچنین تو را دشمنان» (۷) باشند و وجهی» (۸) دیگر آن که چنان که تمکین و تخلیه کردیم دشمنان پیغامبران» (۹) را همچنین دشمنان تو را تخلیه کنیم» (۱۰) و تمکین و منع نکنیم ایشان را بقهر و جبر.

امّا «جعل» را در آیت در تفسیر او چهار وجه گفته‌اند: یکی حکم و تسمیه. ما حکم کردیم به آن که ایشان دشمن‌اند و ایشان را دشمن نام نهادیم و حکم و تسمیه تابع محکوم و مسمی باشد و اثر نکند در تغییر آن بل تعلق او به آن علی ما هو به باشد.

و وجه دوم آن است که: به معنی تخلیه و تمکین است، و تخلیه و تمکین از شرایط تکلیف است چه اگر مکلف ممکن» (۱۱) و محلی نباشد ملجأ و مضطر بود، و اینکه منافی تکلیف باشد و روا باشد وجهی دگر و آن آن است که: چون

- (۱). معج، وز، مل: با.
- (۲). معج، وز: خواستند.
- (۳). وز، مل، آن: بدادی.
- (۴). آج، لب: بکردی.
- (۵). معج، وز: انکار، مل: آنگاه.
- (۶-۹). آج، لب، مل، آف، آن: پیغمبران.
- (۷). آج، لب: دشمن.
- (۸). معج، وز، آج، لب، مل: وجه.
- (۱۰). آف، تخلیه کردیم.
- (۱۱). مل: متمکن.

صفحه: ۷

خدای تعالی بر رسول - علیه السلام - نعمتهای عظیم کرد که دشمنان، او را بر آن حسد کردند، شاید تا گوید: جَعَلْنَا، ما کردیم آن «۱» دشمن را برای آن که سبب عداوت و حسد ایشان آن نعمت باشد که او کرد. [۱۰۵-پ] نینی که یکی از ما چون بر یکی «۲» نعمتی کند او را از آن سبب دشمنان و حاسدان خیزند گوید: جعلت لک «۳» اعداء و حسادا، من تو را دشمنان و حاسدان پدید آوردم. و وجهی دگر اینکه گفتند که: ما تو را و پیغامبران «۴» را فرمودیم که کافران را دشمن گیرید و با ایشان معادات کنید چون چنین بود ایشان نیز معادات کردند. پس سبب دشمنی کافران از دشمنی پیغامبران «۵» بود ایشان را و آن دشمنی به امر خدای بود پس اینکه معنی از جهت او بوده باشد و اینکه نیز وجهی لطیف است و حق تعالی اینکه بر وجه تسلیه «۶» رسول - علیه السلام - گفت تا بداند «۷» که اینکه دشمن نه او را تنها بوده است پیش از او پیغامبران «۸» دیگر را دشمنان بودند. امّا شیاطین انس و جن گفتند مراد مرده انس و جن اند از جمله کافران، و اینکه قول قتاده و حسن و مجاهد است.

و قوله: عَدُوًّا، مفعول دوم جَعَلْنَا است و شیاطین، بدل اوست، و قوله: يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وحی، القاء کلامی «۹» خفی باشد و آن «۱۰» دعوت انس و وسوسه جن بود. و زُخْرُفِ الْقَوْلِ سخن آراسته باشد، چنان که ما گوئیم سخن بنگار. و زخرف زینت باشد، و کلام مزخرف، ای مزین. و زخرف زر باشد همچنین، و غرورا، نصب او بر مصدر باشد از فعلی «۱۱» محذوف و شاید که مفعول له باشد. آنکه «۱۲» گفت: اگر من خواستی که نکنند بر سبیل قهر و اجبار نکردندی

(۱). مل: اینکه. [.....]

(۲). معج، وز، مل: کسی.

(۳). بم، آف: لکم.

(۴). آج، لب، بم، مل، آف: آن: پیغمبران.

(۵-۸). آج، لب، بم، آف، آن: پیغمبران.

(۶). آج، لب: تسلی.

(۷). آج، لب، مل: بدانند.

(۹). آج، لب، مل، آن: کلام.

(۱۰). مج، وز: اینکه.

(۱۱). آج، لب: فعل.

(۱۲). مل: آنگاه.

صفحه ۸:

و لکن نخواست، برای آن که اراده چنین منافی تکلیف باشد. آنگاه گفت: فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ، رها کن ایشان را به آن دروغ که می‌گویند، یعنی ایشان را به اختیار خود رها کن و بقهر منع مکن ایشان را که خدای تعالی ایشان را مکافات کند. و اینکه بر سیل تهدید گفت ایشان را چنان که گفت: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ^(۱) «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، آن است که شیاطین یکدیگر ببینند، بهری بهری را بیاموزند آنچه خلق را به آن اغوا کنند.

وَلِتَصْغِي، «صغو» میل باشد، يقال: صغى إليه اذا مال إليه يصغى صغوا و صغيت صغيا بالياء و الواو، و اصغيت إليه اذا استمعت إليه برای آن که گوش بجنابند به او و زبان ما آن است که گوش به او کرد، قال الشاعر^(۲):

تري السفيه به عن كل محكمه زيغ و فيه الى التشبيه اصغاء

و يقال اصغيت الإناء اذا املته، و منه

الحديث: إن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اصغى لها الإناء، اي للهرة، و قال أنها ليست بنجسه أنها من الطوافين عليكم و الطوافات،

رسول- عليه السلام- انای خود برای گربه بجنابند تا آب باز خورد و گفت: او پلید نیست^(۳) که او از جمله گردندگان است بر شما، و «لام» فی قوله: و لَتَصْغِي تعلق دارد بقوله: يُوْحِي، و معنی آیت آن است که: شیاطین جن و انس وحی و القا می‌کنند سخن آراسته را بر سیل غرور تا دل‌های کافران به^(۴) ایشان میل کند و به آن از حق بجنابند. و لِيَرْضَوْهُ و لِيَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ، و نیز تا پسندند و نیز^(۵) آنچه خواهند کردن بکنند، و اینکه قول عبد الله عتّاس و ابن زید و سدی است و اینکه اولیتر است از آن که «جعلنا» به عامل کنند در او، برای آن که اینکه همه اضافت با خدای باید کردن، و اینکه به شیطان^(۶) لا یقتر است از آن که به

(۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۲). مل شعر.

(۳). بم، آف: است.

(۴). مج، وز: با. [...]

(۵). مج، وز تا.

(۶). آج، لب: اینکه شیطان را.

صفحه ۹:

خدای تعالی. و اگر تعلق «لام» کنند به «جعلنا» «لام» لام غرض نباشد، «لام» عاقبت باشد، و اینکه قول زجاج و ابو القاسم بلخی است، و قول اولیتر است برای آن که کلام با او بر ظاهر خود می‌ماند، و جبائی گفت: «لام» امر مغایه است و معنی تهدید، چنان که: اَعْمَلُوا ما شِئْتُمْ^(۱)، و اینکه خطاست برای آن که آن «لام» جزم [۱۰۶-ر]

فعل کند، و اینکه جا فعل مجزوم نیست اگر «لام» امر بودی، و «لتصغ» بایستی، و کنایه فی قوله: و لِيَرْضَوْهُ، راجع است با زخرف

القول، و القرف الکسب، و الاقتراف الاکتساب، و القرف القشر، و القرف القذف، یقال: قرفه بكذا اذا رماه به و طعنه به. و اصل او از قرف قشر است، و اقترف الکذب ای افتراه «۲»، قال الشّاعر «۳»:

اعيا اقتراف الکذب المقروف تقوی التّقی و عَفَّ العفیف

قوله: أفعیر الله ابتغی حکما، خدای تعالی فرمود رسولش را که: بگو اینکه کافران را که جز خدای حاکمی طلب خواهیم کردن! بر لفظ استفهام و معنی انکار. و «غیر»، منصوب است بر فعلی محذوف که اینکه فعل ظاهر، او را تعبیر «۴» می کند، و التّقدیر: ابتغی غیر الله ابتغی حکما، و برای اینکه «۵» فعل را تأخیر کرد که استفهام صدر کلام باشد، و حکم و حاکم یکی باشد، و گفته اند: حکم از حاکم بلیغتر است، و گفته اند: حکم آن باشد که حکم جز به حق نکند «۶» و حاکم حکم هم به حق کند و هم به ناحق، و معنی آیت تقریب و ملامت ایشان است بر آن که توقع کردند که رسول با ایشان بسازد بر حکمی که ایشان کنند رضا دهد.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ، «او» حال است، و او آن خداست که کتاب بر شما «۷» فرو فرستاد به تفصیل، و کتاب را وصف کرد به آن که مفصل است یعنی مبین و مشروح، در او اشتباه و التباس نیست، چنان که گفت:

(۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۲). مج، وز: اقتراه.

(۳). مج، وز، مل شعر.

(۴). مج، وز، مل، لت: تفسیر.

(۵). مج، وز، مل: آن.

(۶). اساس، آج، لب: نکنند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). اساس، آج، لب، بم، آف: تو، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه: ۱۰

کتاب فُصِّلَتْ آيَاتُهُ «۱»، و بوجه الغاز و تعمیمه نیست و در او معانی مفصل است و دلایل ملخص، و نصب او بر حال است از مفعول. و گفته اند: معنی آن است که در او فصل و فرع است بین الصّیادق و الکاذب، و گفته اند: در او فصل است میان حلال و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان و هدی و ضلال، اینکه قول حسن بصری است.

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ، و آنان که ما ایشان را کتاب دادیم از جهودان و ترسایان می دانند که اینکه کتاب قرآن منزل است که از خدای تعالی، و خدای تعالی آن را فرستاده است به حق، و اینکه را بر عموم حمل نشاید کردن براه آن که بیشتر اهل کتاب اینکه نمی دانند، اینکه مخصوص باشد به اجبار و علمای ایشان که دانند و عالم باشند به توریت و انجیل و ذکر رسول ما - علیه السّلام - آن جا خوانده و دیده باشند، و ابن عامر و حفص خواندند: «منزل» به تشدید «زا» من التّنزیل، و باقی قرآء «منزل» به تخفیف من الانزال، و معنی متقارب باشد. و قوله: بِالْحَقِّ در او دو قول گفتند: یکی آن که آنچه در اوست حق و صدق است، و یکی آن که: (انزله بالدلالة و البرهان).

اگر می گویند: چگونه روا باشد که کافران را وصف کند [به آن] «۲» که ایشان حق می دانند، و آن که حق داند مؤمن باشد، و احباط «۳» نگوی «۴» تا توانی «۵» گفتن که پس از علم مرتد شود «۶»، گوییم از اینکه چند جواب است:

یکی آن که مخصوص است به آنان که در مستقبل ایام ایمان آوردند و اگر چه در آن حال مؤمن نبودند، [در آن وقت عالم بودند] «۷» به قرآن و آن که از نزدیک خداست، و لکن اینکه مقدار ایمان نباشد که ایمان عبارت است از مجموع علمی که تا

مجتمع نبود ایمانش نخوانند از علم به حدوث اجسام و آن که آن را محدثی

(۱). سوره فضلت (۴۱) آیه ۳.

(۲). اساس، آج، لب: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۳). اساس، آج، لب، آف، آن: احتیاط، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۴). مل: بگوی ۵. توانی / توانید. [.....]

(۶). معج، وز، مل، لت: شوند.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

صفحه: ۱۱

هست حاصل بر صفات کمال، و آنچه بر او چه روا باشد و چه روا نباشد، و علم به نبوت و امامت و علم به ثواب و عقاب، و اینکه در اوقات بسیار حاصل آید.

جواب دوم آن است که: اینکه دانند و لکن نه بر وجهی که مستحق ثواب باشند بر آن، برای آن که نظر ایشان در دلیل نه از وجه و جواب نظر بوده باشد، بل برای وجهی دیگر نظر کرده باشند، پس ایشان را علم حاصل آید و لکن بر آن مستحق ثواب نباشند» (۱).

جواب دیگر آن است که: محتمل باشد که معنی اینکه بود که ایشان [۱۰۶-پ]

بنزدیک خود و در ظن و اعتقاد خود عالم باشند برای آن که چون اعتقاد و صحت تورات دارند و در آن جا ذکر رسول باشد و ایشان اعتقاد کرده باشند که هر چه در آن جاست حق است، و لکن نه از دلیل دانند، ایشان بنزدیک خود عالم باشند به آن که قرآن منزل است به حق.

و جواب چهارم از اینکه آن است که: مراد به آن «۲» که ایشان را کتاب دادند مؤمنانند، و مراد به کتاب قرآن است که خدای تعالی قرآن را بسیار جایها «۳» کتاب خواند فی قوله: الم، ذلک الکتاب لا ریب فیہ «۴»، و فی قوله: و إِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِيزٌ «۵»، و فی قوله: حم، و الکتاب المبین «۶»، و دگر آیتها و بر اینکه وجه سؤال ساقط شود.

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، آنکه امر کرد او را [به آن] «۷» که از جمله شاگان نباشد و شاید که مراد او باشد و دلیل بکنند بر آن که او وقتی شاکه بود، چنان که گفت: لئن أشركت لیحبطن عملک «۸»، و روا بود که خطاب با او باشد و مراد امت، چنان که گفت: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ «۹». و المریة و الإمتراء، الشک.

(۱). معج، وز: نباشد.

(۲). معج، وز، لت: آنان.

(۳). مل: جایگاه.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲.

(۵). سوره فضلت (۴۱) آیه ۴۱.

(۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱ و ۲.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۸). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۲.

صفحه : ۱۲

قوله: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا، کوفیان و یعقوب خواندند: كَلِمَةُ رَبِّكَ بر توحید، و باقی قراء خواندند: «کلمات رَبِّكَ»، علی الجمع، و اینکه جمع سلامت باشد. مفسران گفتند: مراد به «کلمه» و «کلمات» وعد است، و وعید که خدای تعالی کرد به ثواب و عقاب که در آن تغییر و تبدیل نباشد. صِدْقًا وَعَدْلًا، به راستی و داستان «۱»، و آن دو «۲» مصدر است در معنا حال، اى صادقة عادلة چنان که گفت: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا «۳» وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ «۵»، گفتند: آن وعده خواست که داد ایشان را من قوله: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ «۶» الآية، و مجاهد گفت فی قوله تعالی: وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى «۷»، که آن کلمه گفتن لا اله الا الله است، و بر اینکه تفسیر دادند آن را که گفت: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، یعنی لا اله الا الله، وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ «۸»، اى (الصلوات الخمس)، و حقیقت

(۱). مج، وز، مل: راستان.

(۲). مج، وز، مل: واو در او.

(۳). سوره ملک (۶۷) آیه ۳۰. [...]

(۴). مل: درست تر است، چاپ شعرانی (۴۱ / ۵): درست نیست.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۳۷.

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۵.

(۷). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۶.

(۸). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

صفحه : ۱۳

اینکه «۱» در کلام باشد، و حدّ کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند به وضع، و فرق از میان او و کلام آن باشد که کلام بنزدیک اهل نحو جمله باشد از فعل و «۲» فاعل یا مبتدا و خبر، و کلمه مفردی باشد از اسم یا فعل یا حرف، و بر اینکه قاعده مهمل را کلام نخوانند ایشان مگر بر مجاز.

و بنزدیک اهل لغت مهمل کلام باشد لقولهم: هذا کلام لا فایده فیهِ، و هذا کلام لغو و هذا کلام مهمل، و بنزدیک متکلمان حدّ کلام گفته‌ایم که: آن باشد که نظم کنند آن را از دو حرف یا بیشتر از اینکه حروف معقوله «۳» چون در وجود آید از کسی که از او یا از قبیل او فایده صحیح بود، و بر اینکه قاعده مهمل کلام باشد و در آیت دلیل است بر آن که کلام خدای محدث است لقوله: وَ تَمَّتْ، برای آن که گفت: تمام شد، و آنچه تمام شود، [۱۰۷-ر]

پس از آن که تمام نباشد محدث بود، قدیم نبود، برای آن که معنی تمام حصول چیزی باشد پس از چیزی و تبدیل چیزی به جای چیزی نهادن باشد.

بعضی مفسران گفتند: معنی آن است که کس نتواند تا به جای کلمتی دیگر بنهد، و اگر بنهد نرود و مطرد نباشد تا اگر کسی قصد کند و چند جامع بنویسد و یک حرف با [یک] «۴» کلمه بدل کند، هر کس که بیند آن را تغییر کند و به حدّ خود باز برد. قتاده گفت: اگر لفظش بگردانند، احکامش نتوانند بگردانیدن، چنان که اهل کتاب بعضی الفاظ توریت بگردانیدند، احکام را تغییر نتوانستند کردن.

و بعضی دگر گفتند معنی «۵» قوله: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ، آن است که آیت از پس آیت می‌آمد «۶» و سورت از پس سورت تا تمام باشد «۷». وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،

(۱). معج، وز، مل، لت: آن.

(۲). مل: یا.

(۳). لب: معقول، چاپ شعرانی (۵/۴۲): مقوله.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۵). اساس و، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارات تصحیح شد.

(۶). آج، لب: می آید.

(۷). معج، وز، لت: شد.

صفحه: ۱۴

او «۱» شنوا و داناست.

قوله: وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنِ فِي الْأَرْضِ - الایة، اینکه آیت خطاب است رسول را - علیه السلام - و مراد او و جمله امت، گفت: اگر اطاعت داری بیشترین اهل زمین را تو را از راه حق ببرند برای آن که بیشتر اهل زمین کافر بودند در آن وقت. و «طاعت» امتثال امر باشد با ارادت هر گه که مطیع دون مطاع باشد در رتبت، و اجابت، مراد سایل به دادن باشد بر وفق سؤال او و رتبت بین المجیب و المجاب معتبر است، بر عکس آن که بین المطیع و المطاع باشد بر قول بعضی، و درست آن است که در رتبه معتبر نیست در سؤال و جواب سواء اگر سؤال علمی باشد و اگر سؤال امری از امور، بل شاید که مثل از مثل پرسد و خواهد و دون از فوق و فوق از دون، و اکثر افعال تفضیل باشد از کثیر، و گفته‌اند: طاعت در آیت به معنی اجابت است برای آن که چون خطاب با رسول باشد (اکثر من فی الارض بل جمیع من فی الارض) در رتبت دون او اند، پس طاعت او ایشان را صورت نبندد، و اما اگر موافقتی باشد اجابت بود، چنان که شاعر گفت «۲»:

رَبِّ مَنْ انضجت غیظا صدره قد تمنی لی موتا لم یطع

ای لم یجب برای آن که مرگ به خدای تعلق دارد و آنچه او کند با ما اجابت باشد نه طاعت، آنکه وصف کرد کافران را به آنچه صارف بود از اجابت دعوت ایشان به آن که گفت: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، اینکه کافران متابعت نمی کنند الا گمان را. و آن، گاه «۳»، خطا بود و گاه، صواب. پس ایمن نباشند و اعتماد نکنند که خطاست یا صواب و «ان» به معنی «ما» ی نافی است و «ظن» گفتند معنی «۴» باشد که قوی بکند بنزدیک ظان که مظنون چنان است که او گمان برد با آن که روا دارد که بر خلاف آن باشد. و در اینکه حدّ که گفتند بس کشف نیست.

(۱). لت: واو.

(۲). معج، وز شعر. [.....]

(۳). اساس، بم، آف، آن و از انگاه که چون معنای محصلی نداشت زاید می نمود.

(۴). معج، وز، بم: معینی.

صفحه: ۱۵

وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ، و ایشان جز دروغ نمی گویند. و الخرص: الكذب، و الخرص: الحرز «۱»، لأن فيه خلافا و تفاوت، و اصل خرص قطع باشد قال الشاعر:

تری قصد المران (۲) فیهم کانه تذرع خرصان بایدی الشواطب

یعنی، جرائد تقطع (۳) طولا فيه يتخذ منه بوارى الحصر (۴) و جوی که از جوی (۵) باز برند آن را «خریص» خوانند و خرص گوشواره مفرد باشد و خرص عود باشد برای آن که مخالف باشد امثال (۶) خود را به بوی.

مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که کافران مردار می‌خوردند (۷). چون مسلمانان بر ایشان عیب کردند گفتند: «۸» اینکه عیب بر شماست. [۱۰۷-پ]

که آنچه شما می‌کشید می‌خورید و آنچه خدای می‌کشد نمی‌خورید، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که اگر کسی طاعت ایشان دارد در مردار خوردن ضال باشد از ره شرع، خدای حق تعالی به اینکه دو کلمه هر دو گروه را ذکر کرد هم آنان را که دروغ از سر گمان گویند هم آنان را که دروغ بقصد گویند. و در آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف، برای آن که حق تعالی گفت ایشان تابع گمانند، و علم بخلاف ظن باشد. و نیز دلیل است بر بطلان قول ایشان که گفتند: خدای تعالی وعید نکند آن را که او حق نشناسد برای آن که آیت مورد وعید و تهدید دارد.

قوله: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ (۹) «أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ (۷) وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» چون حرف جر بیفکنند فعل به او رسید و عمل کرد. و وجهی دگر آن که محل او رفع است به ابتدا. و «من» به معنی «ای» است و به معنی استفهام است، و تقدیر آن است که: (ربك اعلم ای الناس یضل عن سبيله)، چنان که گفت: لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ (۸)، و اینکه قول فراء و زجاج است و گفتند: افعال من کذا عمل نکند در اسم چنان که اسم فاعل و مصدر کند. و بعضی دگر گفتند: اعلم به معنی يعلم است چنان که حاتم طائی گفت «۹»:

فحلفت طی من دونهم (۱۰) حلفا و الله اعلم ما كنا لهم خولا (۱۱)
ای يعلم، و قالت الخنساء:

القوم اعلم ان جفنته تغدو (۱۲) و غداة الزیج او تسری (۱۳)

(۱). اساس، آج، لب که زاید می‌نماید.

(۲). مج، وز، آج، لب، او.

(۳). مج، وز، لت خدای. [...]

(۴-۵). مج، وز، لت: جل جلاله.

(۶). مج، وز، لت: دیگر.

(۷). مج، وز، آج، لب، لت: یضل.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۲.

(۹). مج، وز شعر.

(۱۰). مج، وز، لت: من دوننا.

(۱۱). لت: حولا.

(۱۲). اساس: تغدو، با توجه به مج و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۱۳). بم، آف، آن: بشری.

صفحه : ۱۷

ای (تعلم) «۱»، رمیانی گفت: اینکه ضعیف است برای آن که مطابق نیست آن را که گفت: وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ، و معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت:

من بدانم آنان را که از ره من، که ره حق است، برفته‌اند به ره هلاک و آنان را که بر ره راست و هدایت رفته‌اند، که ره نجات و ثواب است.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۵]

[اشاره]

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸) وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَضَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرَرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَثِيرًا لَيُضِطُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (۱۱۹) وَ ذُرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنْ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ (۱۲۰) وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنْ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِيَّكُمْ أَوْلِيَانِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱) أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۲)

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۱۲۳) وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سِيبَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صِعَاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (۱۲۴) فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صِدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صِدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲۵)

[ترجمه]

بخورید از آنچه یاد کرده شد «۲» نام خدای بر او اگر هستید به نشانه‌های او گرویدگان «۳».

و چیست مر شما را که نمی‌خورید [۱۰۸-۱]

از آنچه یاد کرده شد «۴» نام خدا بر او و بدرستی که پیدا کرده شد مر شما را «۵» آنچه حرام است بر شما مگر آنچه محتاج شدید زی او و بدرستی که بیشتر گمراه می‌شوند به خواستها «۶» بی‌دانش.

بدرستی که پروردگار تو اوست داناتر به حال در گذرندگان «۷».

و بگذارید «۸» آشکارا بزهکاری را و پنهانی او را بدرستی که آنان که کسب می‌کنند «۹» بزه را پاداش داده شوند «۱۰» بدانچه بودند کار می‌کردند «۱۱».

و مخورید «۱۲» از آنچه یاد

(۱). مج، وز: تعلم.

(۲). وز، لت: گفته باشند.

(۳). آج، لب: گروندگان.

- (۵-۴). معج، وز، لت: جدا کردند برای شما.
 (۶). معج، وز، لت: به هواهای خود. [.....]
 (۷). معج، وز، لت: به آنان که در گذرند.
 (۸). آج، لب: دست بدارید.
 (۹). معج، وز، لت: اندوزند، آج، لب: می اندوزند.
 (۱۰). معج، وز، لت: پاداشت دهند ایشان را.
 (۱۱). معج، وز، لت: اندوخته باشند آج، لب: کسب می کردند.
 (۱۲). لت: مخوری / مخورید.

صفحه : ۱۸

کرده نشده نام خدا «۱» بر او که او تباه کار است «۲»، و بدرستی که دیوان اشارت کنند زی دوستان خودش تا خصومت کنند [با شما] «۳» و اگر فرمان برید «۴» ایشان را که شما انباز آرند گانید.
 یا آن که بود مرده زنده گردانیدیم ما او را و بکردیم ما مرا و را «۵» روشنایی «۶»، می رود «۷» در مردمان چون آن کس که داستان او در تاریکیها! «۸» نیست برون آینده «۹» از آن همچنین آراسته شد ناگرویدگان را آنچه بودند کار می کردند.
 و همچنین بکردیم ما در هر دیهی «۱۰» بزرگان گناهکار آن «۱۱» بد برسکارند «۱۲» در آن و کید و مکر نکنند مگر به تنهای خویش و ندانند.

و چون بیاید نشانی «۱۳» گویند که هرگز نگریم ما تا داده شد به [ما] «۱۴» مانند آنچه دادند پیغامبران خدای [را] «۱۵» خدای داناتر است که کجا ودیعت نهد پیغامهای خودش را برسد آن کسان را که گناه کردند خواری بنزدیک خدای و عذاب «۱۶» سخت

- (۱). معج، وز، لت: آنچه نگفته باشند نام خدای.
 (۲). معج: و آن بیرون فرمان است وز، لت: و آن بیرون فرمان خداست.
 (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.
 (۴). معج، وز، لت: بری / برید.
 (۵). معج، وز، لت: و کنیم او را.
 (۶). وز: روشنایی لت: روشنای.
 (۷). معج، وز: که روند به آن.
 (۸). معج، وز بود. [.....]
 (۹). معج، وز: که بیرون نیاید.
 (۱۰). معج، وز، آج، لت: شهری.
 (۱۱). معج، وز: بزرگان کافران آن جای را.
 (۱۲). کذا: در اساس بم، آف: سگالند.
 (۱۳). معج، وز لت به ایشان آج، لب بدیشان.
 (۱۴-۱۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.
 (۱۶). معج، وز: عذابی.

صفحه : ۱۹

بدانچه بودند که بدی می‌سگالیدن» (۱).

[۱۰۸-پ]، هر که را خواهد خدای که راه نماید فراخ کند» (۲) سینه او را برای مسلمانی را، و هر که را خواهد که گمراه کند بکند سینه» (۳) او را سخت تنگ» (۴) چنان که گویی [بر شود] «۵» بر آسمان همچنین بکند خدای پلیدی را به آنان که نگرند. قوله: فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ - الاية، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که گفتیم مشرکان گفتند مسلمانان را چون است که کشته خود می‌خورید» (۶) و کشته خدای نمی‌خورید» (۷)! اینکه آیت فرود آمد و گفت «۸»: «فا» برای آن آورد که جواب ایشان است، و اینکه لفظ اگر چه لفظ امر است و مراد اباحت است برای آن که امر آن باشد که آمر مرید باشد مأمور به را، و قدیم تعالی مرید مباحات نباشد برای آن که در او فایده نبود مگر آنکه که طعام خورنده قصد کند به طعام خوردن، برای آن که تا او را قوت باشد بر زیادتی طاعت و قیام تواند نمودن به امور دینی آنکه مندوب الیه باشد و امر به او بر سبیل ترغیب بود. امّا آن کس که طعام» (۹) بر وجه امساک رمق خورد فعل او در تکلیف نیاید که او ملجأ است، و در قرآن اباحت بسیار است که صورت امر دارد، منها قوله:

(۱). مج، وز: به آنچه مکر کرده باشند آف: بودند می‌سگالیدند.

(۲). مج، وز، لت: روشن گرداند.

(۳). مج، وز، لت: دل.

(۴). مج، وز، لت: او تنگ تنگ.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۶). لت: می‌خوری / می‌خورید.

(۷). لت: نمی‌خوری / نمی‌خورید. [...]

(۸). مج، وز، مل، لت: گفتند.

(۹). اساس، آج، لب، بم، آف، لت نه با توجه به مج، وز، و فحوای عبارت زاید می‌نماید.

صفحه : ۲۰

وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» (۱)، فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» (۲).

مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، «من» تبیین راست و «ما» روا بود که موصوله باشد، و رواست که نکره موصوفه باشد، و آن ذکر که باید گفتن که مسنون است عند الذبح «بسم الله» است یا نامی از نامهای خدا که خدای تعالی به آن مختص باشد چون: «قدیم» و «رحمان» او «القادر» و «العالم للذات». و بر «۳» «بسم الله» اجماع است، و سنت آن است که گوید: «بسم الله و الله اکبر»، و دلیل بر آن که دگر نامهای مختص شاید گفتن، قوله تعالی: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ - أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى «۴»، و آیت خطاب است با مؤمنان و در آیت دلیل است بر وجوب تسمیه، و هر آن ذبیحه را که بر او نام خدای نبرده باشند حرام باشد خوردن آن و حکم او حکم مردار باشد، و از آن جا گفتیم که: ذبایح اصناف کفار حرام است که ایشان نام خدای نبرند، و اگر نام خدای نبرند بر حقیقت نه نام خدای برده باشند، و آن را که نام خدای بر او نبرند به سهو و نسیان و کشنده مخالف حق نباشد و در عزم و نیت او پیش از ذبح نام خدای باشد و اگر چه در وقت ذبح فراموش کند، آن ذبیحه حلال باشد جز که به قصد رها کند.

و نیز از شرایط واجب آن است که روی او به قبله کند، و ذبح جز به آهن یا به چیزی که اوداج ببرد نشاید عند عدم آهن، و ذبح در گلو باید نحر در بالای سینه عند الاختیار، اما عند ضرورت روا باشد و اگر خلاف اینکه کند ذبیحه حرام باشد، و اگر بقصد عند

ذبح به یک بار سرش ببرد پیش از آن که سرد شود هم حرام باشد، و اگر گوسپندی یا چیزی دیگر بکشد و هیچ خونش نیاید «۵» حرام باشد. و قوله: **إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ** اگر به آیات او ایمان داری «۶»، و اگر چه مؤمنان به خطاب مخصوص اند هر ذبیحه که به اینکه صفت باشد حلال باشد مسلمانان را و

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۲.

(۲). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰.

(۳). مل: و در.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰.

(۵). وز، لت: بنیاید.

(۶). مل، لت: دارید.

صفحه ۲۱:

جمله مکلفان را، و آنچه به اینکه صفت نباشد حرام بود بر جمله مکلفان.

قوله: **وَمَا لَكُمْ**، «ما» استفهامیه است و خطاب با مؤمنان است، گفت:

چه بوده است شما را [۱۰۹-ر]

که نخوری «۱» از آنچه نام خدای بر آن برده باشند، یعنی چه منع است و چه حرج است که «۲» آنچه حلال است نخوری «۳». **وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ**، «واو» حال راست، نافع خواند و حفص عن عاصم: **فَصَّلَ** و **حَرَّمَ** به فتح «فا» و «صاد» و فتح «حا» و «را» علی الفعل المستقیم، و اسناد فعل با خدای باشد - **جَلَّ جَلالُه** - که نام او در آیت **مَصْرَح** است، و ابو عمرو «۴» و ابن کثیر و ابن عامر خواندند: **وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ**، بر فعل ما لم یسم فاعله، هر دو فعل، و جدا کردند برای شما آنچه بر شما حرام کردند. و حمزه و کسائی و ابو بکر خواندند: **فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ**، به فتح «فا» و «صاد» و ضم «حا» و کسر «را»، و جدا کرد خدای تعالی «۵» برای شما آنچه حرام کردند بر شما، یعنی در سوره المائده من قوله: **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ** «۶» - **الی آخر الایة** - آنکه استثنا کرد مضطر را، گفت: **أَلَا أَنْ كَسَّ** که مضطر شود به آن و اتفاق است که مضطر را از مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام خدای نگفته «۷» باشند بر آن، حلال است در کمیت آن خلاف است و بنزدیک ما روا نباشد بیش از آن که سد رمق کند به آن، و معنی **اضْطُرُّرْتُمْ** «۸» آن است که بر خویشتن از هلاک ترسد و در فقهاء بعضی گفتند که: روا باشد که از آن سیر بخورد و بعضی گفتند: شاید که بر دارد و ذخیره کند و بعضی فقها گفتند: مکره نیز داخل باشد در آن «۹» جا برای آن که حکم او حکم مضطر است در خوف بر نفس. **وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ** بسیاری

(۱). معج، وز، مل: نخورید.

(۲). معج، وز: و چه حجت که.

(۳). معج، وز: بخورید آج، لب: بخورند مل، آف: نخورید.

(۴). معج، وز: ابن عمرو آج، لب، بم: ابو عمر.

(۵). اساس، بم: جدا کردند، با توجه به معج تصحیح شد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۳. [.....]

(۷). معج، وز: گفته.

(۸). مع: ما ضررتم.

(۹). مع، وز، لت: اینکه.

صفحه: ۲۲

مردمان به هوای نفس ضال می شوند که ره شرع رها کنند و متابعت هوای نفس کنند و کوفیان خواندند: لَيْضَةُ لُمُون، به ضم «یا» و کسر «ضاد» من (الاضلال)، و بسیار مردمان اضلال می کنند و مردمان را گمراه می کنند به هوای خود و بر اینکه قرائت مفعول به از کلام محذوف باشد، و التقدير (لیضلون اشیاعهم بغیر علم)، از سر هوا نه از ره «۱» علم برای آن که علم به «۲» خلاف هوای تو باشد - إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، حق تعالی بیان کرد که: ایشان را علمی نیست، آنکه بر سیل تهدید و وعید گفت:

خدای تو عالمتر است به آنان که اعتدا و ظلم و تعدی کنند و از حد فرمان او مجاوزت «۳» کنند و در گذرند «۴». تا به حق ایشان برسد و جزای ایشان بسزا بدهد.

آنکه امر کرد مؤمنان را و اگر چه امر است ایشان را و خطاب با ایشان است همه مکلفان در او داخل اند، گفت: رها کنی «۵» از گناه آنچه ظاهر است و «۶» باطن است و باید نهی کرد از سایر معاصی بر سایر وجوه.

قتاده و مجاهد و ربیع و انس گفتند: برای آن گفت ظاهر و باطن اثم که مشرکان گفتندی زنا چون پنهان کنی زشت نیست و اگر آشکار کنند زشت باشد «۷»، حق تعالی رد «۸» بر ایشان گفت: بر سایر وجوه زشت است. جَبَّايِي گفت: به ظاهر، افعال جوارح خواست، و بباطن افعال قلوب «۹» بعضی دگر گفتند: به ظاهر طواف خانه خواست برهنه، و به باطن زنا، و اینکه قول ابن زید است سدّی گفت: ظاهر گناه زنا و باطن گناه (اتخاذ الاحدان) است دوست گرفتن پنهان و آشکارا. سعید جبیر گفت: «ظاهر اثم» نکاح زن پدر است و باطن زنا و اثم هم گناه باشد، و هم حرج، و بزه گناه باشد و بزهار را مأثوم گویند. آنکه

(۱). مع، وز: سر.

(۲). مع، وز: ندارد.

(۳). اساس: در گزرنند، با توجه به مع تصحیح شد.

(۴). آج، لب: متجاوزه.

(۵). آج، لب: رها کند آف: رها کنید.

(۶). مع، وز، لت آنچه.

(۷). لت، آن: زشت است.

(۸). مع، وز، لت: برد.

(۹). مع، وز، لت و.

صفحه: ۲۳

گفت: آنان که کسب معاصی کنند، یعنی فعل معاصی کنند چه کسب جز لغوی معقول نیست آنچه ایشان دعوی کردند [۱۰۹-پ] معقول نتوانند کردن ایشان را جزا دهند و پاداشت «۱» آنچه کرده باشند «۲». و اقرار هم اکتساب باشد، آنکه نهی کرد مکلفان را از خوردن آنچه نام خدای نبرده باشند بر آن، گفت: وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَخْرُودًا مِنْهُ - یعنی از آن [ذبیح] «۳» که - بر آن نام خدا نبرده باشند، و اینکه [نیز] «۴» دلیل است بر وجوب تسمیه. و بیان کردیم که: ذبیح اهل کتاب حرام باشد و تسمیه ایشان نه تسمیه باشد، برای آن که خدای را نشناسند. و اگر کسی رها کند در او خلاف کردند، اگر بقصد رها کند و یاد دارد ذبیح «۵» حلال نبود، و اگر بسهو رها کند و معتقد وجوب آن باشد ذبیح حلال بود، و اینکه مذهب ماست و مذهب ابو حنیفه و

اصحابش. و ثوری و شعبی و داود و ابو ثور گفتند: تسمیه شرط است اگر رها کند بقصد یا سهو ذبیحه حلال بود، و اینکه مذهب شافعی آن است که: تسمیه سنت است، اگر نکند باکی نبود.

جمله فقها گفتند: ذبیحه اهل کتاب حلال باشد، و در ارسال الکلب و السهم در باب تسمیه هم اینکه گفتند فقها.

و بعضی مفسران گفتند: آیت منسوخ است، و اینکه درست نیست برای آن که بر نسخش دلیل نیست. و حسن و عکرمة گفتند: ذبیح اهل کتاب از اینکه جمله منسوخ است بقوله: وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ «۶»، و بنزدیک ما اینکه طعام مخصوص است به حبوب و اینکه آیت محکم است و بر ظاهر خود است.

قوله: وَإِنَّهُ لَفَسْقٌ یعنی آنچه نام خدا بر آن نبرده باشند فسق [است] «۷»، یعنی خوردن آن فسق است، و «ها» کنایت است از اکل لما دلّ علیه قوله: وَلَا تَأْكُلُوا. قوله: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ، مفسران گفتند: مراد به شیاطین

(۱). مع، وز، لت به.

(۲). مع، آج، لت: باشد. [.....] (۷-۴-۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۵). مع، وز، لت بس.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۵.

صفحه: ۲۴

رؤسا و احبار و مقدّمان کافرانند که در کفر متمرد باشند، چون شیاطین وحی می‌کنند به اولیای خود، یعنی اشارت می‌کنند به اتباع خود و ایشان را می‌فرمایند تا با مسلمانان مخاصمه کنند در استحلال میت و مردار.

حسن بصری گفت: مجادله با مسلمانان «۱» در معنی آن کردند که گفتند، آنچه خدای کشته باشد خوردن آن اولیتر باشد که آنچه ما کشته باشیم. عکرمة گفت: مراد به شیاطین، گبرکان «۲» فارس‌اند که اشاره می‌کردند بر مشرکان عرب به مجادله مسلمانان.

عبد الله عباس گفت و قتاده: مراد به شیاطین دیوان‌اند، وحی می‌کنند یعنی وسوسه می‌کنند اولیا و دوستان خود را از اهل کتاب و مشرکان عرب تا با مسلمانان جدال کنند، و بعضی دگر گفتند: آنان که در اینکه معنی مجادله کردند با رسول - علیه السلام - جماعتی جهودان بودند، آنگه مسلمانان را گفت: اگر شما طاعت ایشان داری «۳» در اینکه جز اینکه مشرک باشی «۴» برای آن که آن کس که استحلال مردار کند و آن را حلال دارد به اجماع کافر باشد «۵»، و هر که مردار خورد و حلال ندارد در حال اختیار فاسق باشد.

و عطا گفت: اینکه آیت مختص است به ذبیحی که ایشان در جاهلیت کشتندی برای اصنام، و بعضی دگر گفتند: مخصوص است به مردار، و آنچه معتمد است آن است که: عام است در هر ذبیحه‌ای که مسلمانان کشند و بر آن نام خدای نبرند بقصد.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا، مدنیان خواندند و یعقوب: «میتا» به تشدید، و باقی قرءاء به تخفیف. ابو عبیده گفت: [۱۱۰-ر]

معنی یکی باشد در تثقیل و تخفیف، و اصل به تثقیل بوده است، آنگه تخفیف کردند، و قال الغسانی و جمع بین اللغتين «۶»:

لیس من مات فاستراح بمیت أنما المیت میت الاحیاء

(۱). مع: مسلمان.

(۲). مع، وز: کنیزکان.

(۳). آج، لب: دارید.

(۴). آج، لب: باشید.

(۵). مج، وز: شد.

(۶). مج، وز شعر.

صفحه : ۲۵

إنما الميت من يعيش كئيبا كاسفا باله «۱» قليل الرجاء

خدای تعالی گفت: آن کس که او مرده باشد یعنی به کفر، برای آن که خدای تعالی کافران را مرده خواند فی قوله: أمواتٌ غیرٌ أحياءٍ و ما يشعرون- أیّان یبعثون «۲».

فاحیناه، ما او را زنده کنیم به ایمان یعنی به اسباب و آلات ایمان از اقدار «۳» و تمکین و ازاحت علّت و نصب ادلّت و الطاف و توفیق. و جعلنا له نُورا، و او را نوری کنیم که او به آن «۴» در میان مردمان می‌رود.

در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد نور اطاعت و ایمان است که روز قیامت بر بنده تا بنده باشد فی قوله: یسعی نُورُهُم بَینَ أیدِیهِم و بایمانِهِم «۵» رَبَّنَا أْتِمِّم لَنَا نُورَنَا «۶»، و قوله: انظُرُونَا نَقْتَبِس مِن نُورِکُمْ «۷»، و قولی دگر آن است که:

مراد به نور علم و بیان است که مؤمنان بر آن باشند که کافران آن ندانند و مهتدی نباشند به آن. کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ مِثْلُ او چنان باشد که او در ظلمات و تاریکی بود که از آن به در نیاید، یعنی «۸» استفهام به معنی تقریر است، و حسن بصری گفت: مراد به نور در آیت قرآن است، و دیگران گفتند: مراد ایمان است.

آنکه خلاف کردند در آن که آیت در که آمد، عبد الله عباس و حسن و جماعتی مفسران گفتند: در جمله مؤمنان و کافران آمد، و عکرمه گفت: آیت در عمّار یاسر آمد و ابو جهل، و اینکه قول ابو جعفر باقر است - علیه السلام - و زجاج گفت: در رسول آمد - علیه السلام - و در ابو جهل، و قول اولّ اولیتر است برای عمومش. و قوله: کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ، بعضی اهل معانی گفتند: «مثل» صله است اینکه جا، و معنی آن است: (کمن هو فی الظلمات)، و بعضی دگر گفتند: در

(۱). اساس: ناله، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۱.

(۳). آج، لب: اقتدار.

(۴). آج، لب که به آن نور.

(۵-۶). سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. [...]

(۷). سوره حدید (۵۵) آیه ۱۳.

(۸). مج، وز نباشد.

صفحه : ۲۶

اولّ آیت مثلی مقدر است، و لکن بیفکنند برای آن که در دوم باز آورد، و تقدیر آن است که: (أو مثل من کان میتا فأحیناه)، و یا تقدیر کنند «۱» آن جا که گفتند «۲»: (فی النَّاسِ مِثْلُهُ کَمِثْلٍ مِّنْ فِی الظُّلُمَاتِ)، و تلخیص معنی آیت آن است که: آن کس که او مرده باشد - یعنی کافر باشد - ما او را به الطاف و توفیق و اقدار «۳» و تمکین به ایمان در آریم، چون کافر را مرده خواند مؤمن را زنده خواند، و او را کتابی و شرعی و بیانی و علمی دهیم که به آن در میان مردمان رود، راه دان «۴» و مهتدی و ممیز باشد، مثل او با مثل آن کس راست باشد که او در ظلمات «۵» بود که هرگز از آن به در «۶» نیاید! یعنی مؤمن، محقق با کافر مصرّ راست نباشد.

كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ، بعضی اهل معانی گفتند: وجه تشبیه در «كذلك» آن است که: برای کافران، کفر همچنان بیاراسته‌اند که من ایمان بیاراسته‌ام برای مؤمنان، و تزئین کفر بر کافران منسوب است با شیاطین و رؤسای ایشان لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ^(۷)، تزئین مضاف باشد با آنان که وحی مضاف است، با ایشان، و اینکه قول حسن بصری است و جَبَّایی و رَمَانی و بلخی و جز ایشان، و بعضی دیگر گفتند: آیت در حمزه عبد المطلب آمد و ابو جهل و سبب اسلام حمزه چنان که برفته است.

قوله: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ [۱۱۰-پ]

أَكَابِرٍ مُّجْرِمِيهَا- الاية، گفتند: وجه تشبیه آن است که ذو المکر را از کافران ما آفریدیم، چنان که ذو التور را از مؤمنان، و آنچه با ایشان کردیم که مؤمنان بودند با ایشان کردیم که کافران بودند از اسباب و آلات و علم و قدرت و حیات و کمال عقل و تمکین و نصب ادلت، جز که اینان به حسن اختیار خود ایمان آوردند، و ایشان را به اختیار بد^(۸) کافر

(۱). آج، لب: کند.

(۲). آج، لب: گفت.

(۳). آج، لب: اقتدار.

(۴). معج، وز: راه وان.

(۵). معج، وز: ظلماتی.

(۶). آج، لب: بیرون.

(۷). سوره انعام ۶ آیه ۱۲۱.

(۸). معج، وز: ندارد.

صفحه : ۲۷

شدند. و وجهی دیگر در «جعلنا» آن است که به معنی تمکین و تخلیت باشد، و روا باشد که به معنی خذلان بود بر سبیل عقوبت، چنان که «۱»: وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا، مَأُولٍ اسْتِ بِرِ لُطْفٍ وَ تَوْفِيقٍ، و قوله: أَكَابِرٍ مُّجْرِمِيهَا، جمع اکبر باشد، و مراد به «اکابر» رؤسانند، و اینکه را به مثابت است کرده است برای آن بر افعال جمع کرد او را، و اگر صفت بودی جمع او بر فعل بودی کقوله: إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُوبِ^(۲) لِيَمَكُرُوا فِيهَا، «لام» عاقبت راست بر آن تفسیر که دادیم، کقوله:

لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا^(۷)، و نشاید تا «لام» غرض «۸» باشد برای آن که مکر قبیح است و ارادت قبیح قبیح باشد، و اگر اینکه «لام» غرض «۹» بودی اینکه آیت مناقض آن [آیه] «۱۰» بودی که گفت: وَ مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، «۱۱» برای آن که چون غرض از خلق جن و انس عبادت باشد آنگه گوید: بعضی را برای مکر و کفر آفریدم اینکه مناقضه باشد، پس معنی آن است که ایشان را برای طاعت آفریدم و لکن چون اختیار بد داشتند عاقبت و مآل ایشان به اینکه انجامد^(۱۲). آنگه حق تعالی «۱۳» در آیت آنچه مقوی و مبین اینکه است باز نمود و گفت: وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ، گفت: اینکه مکر و خدیعت جز با خویشتن نمی کنند و نمی دانند که چنین است برای آن که وبال آن و عقاب آن به

(۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۲). سوره مدثر ۷۴ آیه ۳۵.

(۴). اساس: اصادره، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۵). اساس: موالعا، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [...]

(۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها لسان العرب (۴/ ۲۰۹): بالزعران، فلن أزال مولعا.

(۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۸.

(۸-۹). مج، وز: عرض.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۱). سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۱۲). مج، وز، مل، لت: انجامید.

(۱۳). مج، وز، مل هم.

صفحه : ۲۸

عاقبت به «۱» ایشان خواهد گشتن، یعنی ضرر و عقاب و جزای آن مکر بر ایشان خواهد بودن و بر حقیقت نشاید که کسی با خود مکر کند، و نظیر اینکه در معنی قوله تعالی: «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» (۲) و قوله: «وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» (۳) و مانند اینکه بسیار است و مکر و حیل و غدر متقاربانند و اصل مکر فتل بود من قولهم جاریه مکتوره اذا كانت مفتولة «۴» الخلق محکمه «۵» و معنی مکر بر بیختن «۶» چیز باشد از ره صواب باره «۷» ناصواب به نوع «۸» حيله.

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ، حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: هر گه که آیتی و حجّتی و دلالتی به اینکه کافران آید که دلیل توحید من «۹» کند و نبوت پیغمبر «۱۰» من ایشان گویند ما ایمان نیاریم تا مثل آن که پیغامبران «۱۱» را دادند ما را ندهند «۱۲» حق تعالی اینکه از ایشان باز گفت تا تمنای محال ایشان و حسد ایشان بر پیغامبران خود گفته باشد آنگه رد کرد بر ایشان بر سبیل انکار گفت: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ خدای عالمتر است که رسالت «۱۳» کجا نهد و کیست که صلاحیت رسالت و پیغامبری دارد اگر ایشان را دهند از آیات و معجزات که پیغامبران را دادند، ایشان «۱۴» پیغامبران باشند و پیغامبری به تمنای ایشان نباشد، و وحی به حسب مصلحت بود. آنگه بیان عذاب، و عقاب ایشان کرد و خبر داد بر سبیل تهدید و وعید که به ایشان رسد، گفت: سَيَصِيبُ الَّذِينَ أَجْرُوا بِرِسَالَتِهِمْ

(۱). لت: با.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۹.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۹ و سوره النساء (۴) آیه ۱۱۳.

(۴). اساس: مقتوله مج، وز: معقوله، با توجه به آج تصحیح شد.

(۵). مج، وز، مل، لت: محکمتها.

(۶). آج، لب: پیچیدن آن: ریختن.

(۷). آف: یا . [.....]

(۸). مج، وز، لت: نوعی.

(۹). مج، وز: می. ۱۰ آج، لب، آف، لت، آن: پیغمبر.

(۱۱). مج، وز، آج، لب، لت: پیغامبران.

(۱۲). مج، وز: بدهند.

(۱۳). مج، وز، لت خود.

(۱۴). مج، وز، لت نیز.

صفحه : ۲۹

مجرمان گناهکاران صغار مذلتی و هوانی بنزدیک خدای و عذابی سخت به آن مکر که ایشان کردند و عذاب [۱۱۱-ر] که مذلت و هوان به «۱» او مقرون باشد و مستحق عقاب باشند، و حق تعالی در اینکه کلمات بیان حد «۲» عقاب گفت تا از نفع ممیز باشد، گفت: هوان با «۳» مذلت به آن مقرون باشد تا از امتحان ممیز باشد و گفت: بما کأَنَّا يَمْكُرُونَ تا «۴» مستحق بود از ظلم ممیز باشد که اینکه «۵» مجازات راست. این کثیر و حفص، «رسالته» خواندند به نصب «تا»، بر توحید «۶»، باقی قراء رسالاته به کسر «تاء»، علی الجمع برای آن که «تاء» تأنیث جمع در حال نصب مکسور باشد قیاسا علی جمع السَّلامَةُ فی المذکر. و «عند» نصب بر ظرف است. و بعضی دگر گفتند به حذف حرف جر منصوب شد، و تقدیر آن است که: صغار من عند الله، چنان که گفت: وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ «۷»، ای من قومه.

قوله: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ - الاية، حق تعالی گفت: هر که خدای خواهد که او را هدایت کند دل او روشن کند برای «۸» اسلام، و هر که خواهد که گمراهش کند دل او تنگ کند «۹» پنداری که بر آسمان می شود خدای تعالی رجس بر آنان کند به ایمان نیازند. ظاهر آیه چنان می نماید که مجبزه را تمسکی «۱۰» تمام است به اینکه آیت در باب جبر و چنین نیست برای آن که در آیت چند وجه گفته اند اهل عدل و توحید، که هر یک آیت را از آن ببرد که در او شبهتی و مستمسکی باشد اهل جبر را. اول آن که مراد به هدایت مقدمات ایمان باشد و اسباب و آلات آن که به خدای تعالی تعلق دارد. چون اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادلت و دلیل بر اینکه قوله:

(۱). مع، وز، لت: با.

(۲). آج، لب، بم، آف، آن: چند.

(۳). مع، وز، لت: و.

(۴). مع، وز: یا.

(۵). مع، وز، آج، لب، لت: با.

(۶). مع، وز: و.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. [.....]

(۸). مع، وز: بر.

(۹). مع، وز، لت: بکند.

(۱۰). مع، وز، آج، لب: تمسک.

صفحه : ۳۰

وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى «۱»، و قوله: وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى «۲»، و مانند اینکه بسیار است. و مراد «۳» شرح صدر هم اینکه باشد از بیان و الطاف و توفیق، و معنی آیت آن باشد که هر که را خدا خواهد تا توفیق دهد و لطف کند با او «۴» بکند و بدهد، و وجهی دگر آن است که مراد به هدایت ثواب است و نمودن راه بهشت بیانش قوله تعالی:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ «۵»، ای یثیبهم «۶» و یهدیهم الی طریق الجنَّة و قوله: وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ «۷» یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام «۱۲»، و قوله: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا «۱۳»، و امثال اینکه بسیار است و مراد به شرح صدر الطاف و توفیق و بیان و کمال عقل باشد که از آن به ایمان رسند و از ایمان به ثواب، و اینکه هر دو وجه معتمد است و نظایر بسیار دارد و در قرآن وجهی دگر در شرح صدر آن است «۱۴» یا «۱۵» چنان تفسیر کنند که اهل

عدل کردند، یا چنان که مخالفان ما گفتند: اگر چنین تفسیر دهند شبهه زایل باشد «۱۶»، و اگر چنان تفسیر دهند که ایشان گفتند در حق رسول - علیه السلام - فی قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «۱۷»، که سینه شکافتن و دل شستن باشد، اینکه معنی

(۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۷.

(۲). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷.

(۳). معج، وز، بم، آف، لت، آن به.

(۴). اساس: باو.

(۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۹.

(۶). اساس: بینهم، با توجه به معج تصحیح شد.

(۷). سوره محمد (۴۷) آیه ۳.

(۸). سوره محمد (۴۷) آیه ۴.

(۹). معج، وز، لب: آنان.

(۱۰). معج، وز، لت ایشان.

(۱۱). معج، وز، لب را. [...]

(۱۲). سوره مائده (۵) آیه ۱۶.

(۱۳). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

(۱۴). معج، وز، آج، لب، لت، آن که.

(۱۵). آج: تا. ۱۶. معج، وز: شود.

(۱۷). سوره انشراح (۹۴) آیه ۱.

صفحه : ۳۱

صورت نبندد و حاصل نیست و نبود در حق هیچ کس از مؤمنان، و کذلک فی قوله تعالی: أَلَمْ نَشْرَحْ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ «۱»، عجب از مذهب گویندگان اینکه معنی خدای تعالی گفت کافری هفتاد سال بر کفر [۱۱۲-ر]

اصرار کرد «۲» و با من همتا و انباز گفت «۳» و رسولان مرا ناسزا گفت «۴» و الهیت مرا منکر بود «۵»، چون اندیشه کند و انتباهی بود «۶» او را ایمان آرد حق تعالی [گفت]: «۷» من شرح صدر او کنم. در اینکه دو آیت آنچه بدترین «۸» کافران را حاجت نیست بهترین پیغامبران را چگونه حاجت باشد چون تفسیر ایشان باطل شد تفسیر اهل عدل ماند، اینکه وجهی دیگر است. و وجهی دیگر آن است که بعضی اهل معانی گفتند که: شرح صدر در آیت مضاف است با «من» که مهتدی است و معنی آیت آن است که: هر کس که خدای خواهد که او را هدایت دهد او شرح صدر خود کند برای اسلام، یعنی نظر کند در ادله و تحصیل علم کند، گفت «۹» بیانش قوله تعالی:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا «۱۰»، شرح صدر به کفر با او حوالت کرد. و مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ و هر که را خواهد که اضلال کند اینکه ضلالت «۱۱» همچنین «۱۲» بر وجوه است: یکی تمکین و تخلیه بین العبد و بین اختیاره السوء، آنکه اینکه را ضلال خواند برای آن که ضلال عند اینکه حاصل آید. وجهی دیگر آن است که: مراد به اضلال خذلان است بر سبیل عقوبت بر کفر مقدم، وجهی دیگر آن است که مراد به اضلال آن است که روز قیامت ایشان را از ره بهشت گمراه کنند «۱۳» و چندان که ایشان

- (۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۲.
 - (۲). معج، وز، آج، لب، لت: کرده.
 - (۳-۴). معج، وز، آج، لب: گفته.
 - (۵). معج، وز، آج، لب، لت: بوده.
 - (۶). معج، وز، لت: بیاشد آج، لب: نباشد.
 - (۷). اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد.
 - (۸). معج، وز: بترین.
 - (۹). معج، وز: ندارد. [.....]
 - (۱۰). سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۶.
 - (۱۱). لت: اضلال معج، وز: ضلال.
 - (۱۲). معج: هم.
 - (۱۳). معج، وز، آج، لب، لت: کند.
- صفحه : ۳۲

خواهند تا به بهشت رسند راه ندهند» (۱) ایشان را و تمکین نفرماید. وجهی دگر آن است که مراد به «اضلال» هلاک «۲» است و عذاب، چنان که گفت: وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ «۳» و اصل ضلال خود هلاک باشد من قولهم: ضل الماء فی اللبن اذا ذهب فیه و لم یتبین، آن چهار وجه است، و اینکه چهار وجه اما قوله: یجعل صیدره ضیقاً حرجاً دل او تنگ «۴» کند و در اینکه نیز هم چهار وجه باشد:

یکی آن که اینکه کنایت باشد از عقوبت یعنی خدای تعالی خذلان کند او را بر سبیل عقوبت «۵»، وجهی دگر آن است که: او را از ره بهشت گمراه کند و دل او را تنگ کند تا «۶» ره به بهشت نبرد، و وجهی دگر آن است که: فعل مضاف بود با «من» او دل خود تنگ کند به ترک نظر و تحصیل علم ناکردن. و وجهی دگر آن که دل او تنگ کند در دوزخ به انواع غموم و هموم و عذابهای مختلف، و لا- بد است ما را و مخالف را از ظاهر آیت عدول کردن برای آن که در دل مؤمن بر حقیقت نوری و روشنایی نیست و در دل کافر ضیقی و حرجی نیست، بل «۷» دل ایشان از روی خلقت بر یک حد است چون او گوید: اینکه کنایت است از ایمان و کفر، گویم «۸»: چون کنایت خواهند بود «۹»، چرا نشاید که کنایت باشد از حجت و شبهه «۱۰» و از خذلان و توفیق و از تمکین و تخلیه و از اقدار «۱۱» و تمکین، ابن کثیر خواند: ضیقاً به تخفیف و هما لغتان مثل: سید و سید و میت و میت و هین و هین و لین و لین، قال الشاعر: «۱۲»

هینون لینون ایسار ذوو یسر سؤاس مکرمه انباء ایسار
و اهل مدینه و ابو بکر خواندند: حرجا بکسر الزاء و باقی قرءا به فتح «را».

- (۱). معج، وز: ندهد.
- (۲). معج، وز، آج، لب، لت: اهلاک.
- (۳). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷.

(۴). لت تنگ.

(۵). مج بر کفر مقدم.

(۶). مج، وز او.

(۷). مل: بلکه.

(۸). آج، لب: گویم.

(۹). مج، وز، مل، لت: خواهد بودن.

(۱۰). مل، آج، لب: شبهت. [...]

(۱۱). آج، لب: اقتدار.

(۱۲). مج، وز، مل شعر.

صفحه: ۳۳

و به فتح، مصدر باشد و به کسر اسم، و مصدر بلیغ تر باشد از اسم و مثله قولهم:

رجل دنف و دنف و فرق و فرق، و قولهم: رجل عدل و فطر و رضی و صوم و امثال اینکه. و ابن کثیر خواند: کائما یصعد، به تخفیف من صعد، یصعد، صعودا و باقی یصعد به تشدید «فاء» و «عین فعل» و الاصل: یتصعد، آنکه «تاء» تفعل با «صاد» کردند برای مناسبت [۱۱۲-ر]

«صاد» فاء الفعل آنکه «صاد» را در «صاد» ادغام کردند و ادغام ممکن نبود تا اسکان «صاد» نکردند و چون «صاد» را اسکان کردند همزه وصل بایست، گفتند: اصعد یصعد و اصل یصعد «۱» کما بینا یتصعد. و ابو بکر خواند و روایت کرد: کائما یصاعد به «الف» و اصل او یتصاعد بوده است و مثله قوله «۲»: اظیرنا «۳» و اناقلتم «۴». امّا معنی آن است که خدای تعالی تشبیه کرد اینکه کافران را به کسی که بر آسمان شود از صعوبت و مشقت آن کار بر ایشان من قوله تعالی: سَأَرْهَقُهُ صِعُودًا «۵»، ای ساغشیه عذابا شاقا و يقال: کلفنی صعودا باهظا اذا کلفه عملا- شاقا، و منه قول «۶» عمر «۷»: ما تصعدنی شی ما تصعدنی خطبة النکاح ای ما شق علی شیء کمشقتها، او را تشبیه کرد به آن کس که او را فرمایند که بر آسمان شو «۸» اما به آلت در باب مشقت و صعود «۹» و امّا بی آلت در باب تعذر و استحاله بر توسع به معنی نفی وجود و قطع طمع. کذلک ینجعل الله الرجس، ای العقاب هم چنین کند خدای تعالی عقاب «۱۰» بر آنان که ایمان نیارند. گفتند: وجه تشبیه آن است که چنان که در دل ایشان ضیق و حرج کرد بر تن اینان عذاب ابد نهد.

مجاهد گفت: رجس هر چیزی باشد که در او خیر نبود و برای اینکه شیطان را رجس خواند. و رجس پلیدی باشد و نیز پلید باشد و شاید که در آیت تفسیر

(۱). اساس: تصعد، با توجه به مج تصحیح شد.

(۲). مل تعالی.

(۳). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۷.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۳۸.

(۵). سوره المدثر (۷۴) آیه ۱۷.

(۶). آج، لب: قوله.

(۷). اساس رضی الله عنه.

(۸). مل: رو بم: شود.

(۹). معج، وز، لت: صعوبت.

(۱۰). آج، لب: ندارد.

صفحه: ۳۴

دهند «۱» بر کفر و ضلال و معصیت به شرط آن که جعل را تفسیر به حکم و تسمیه کنند، یعنی خدای تعالی بر کافران به کفر و فسق و پلیدی حکم کرد و ایشان را پلید نام نهاد من قوله: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِثَاءً (۲)، ای سَمُوهُمْ بِذَلِكَ وَ حَكَمُوا لَهُ، و اینکه وجه نیز بر او مطرّد باشد فی قوله: يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا، ای يحکم علی قبله بذلک و یسمیه. و حکم و تسمیه متناول باشد مسمی و محکوم علیه را علی ما هو به، و آن را بر وجهی دون وجهی بکنند «۳» اینکه تأویل آیت است که اهل عدل گفتند و از ادله عقل و شرع اینکه اولیتر باشد از تأویل مخالفان که ایشان هدی و ضلال را بر ایمان و کفر تفسیر کردند و بنده را مجبر گفتند و از اختیار بدر بردند و خدای را به تکلیف ما لا یطاق ظالم گفتند و نسبت کفر و ایمان به خدای کردند با آن که در عقل خلاف اینکه مقرر است و در قرآن به عکس اینکه مذکور است در یک جای: الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ كَفَرُوا، و جمله افعال منسوب «۴» و مضاف است با مکلفان.

دگر آن که اگر نه چنین تفسیر دهند قرآن سراسر متناقض باشد برای آن که خدای تعالی در بسیار آیتها گفت «۵» که آن هدی که به ماست، ما بدادیم فی قوله:

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۶)، و قوله: وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى (۷)، و قوله:

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى (۸)، و فی قوله: قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ (۹)، و در اینکه آیات گفت: من همه را هدی دادم از مؤمن و کافر. در دگر آیت اگر نفی کند مناقضه باشد دگر آن که ما دل کافران بر آن حد می‌یابیم از ضیق و سعت که دل مؤمنان، و اگر از ایشان می‌پرسیم خبر می‌دهند که ما در دل

(۱). لت: دهد.

(۲). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹. [.....]

(۳). معج، وز، مل، آج، لب، لت: نکند.

(۴). اساس: منصوب، با توجه به معج و اصل لغت تصحیح شد.

(۵). لت: بگفت.

(۶). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۰.

(۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۵۵.

(۸). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۷.

(۹). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۴.

صفحه: ۳۵

خود ضیقی و تنگی نمی‌یابیم و کلام در اینکه معنی در کتب اصول مشروح است.

قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۶ تا ۱۴۰]

[اشاره]

وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶) لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۷) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْرَهْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قَالَ أَوْلِيَائُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۲۸) وَ كَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۲۹) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۱۳۰) ذَلِكُمْ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلَهَا غَافِلُونَ (۱۳۱) وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲) وَ رَبُّكَ الْعَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ (۱۳۳) إِنْ مَا تُوَعَّدُونَ لَأَتِيَنَّكُمْ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۱۳۵) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۱۳۶) وَ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُردُّوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ (۱۳۷) وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳۸) وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُونِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَ إِنْ يَكُنْ مِيتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَ صَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹) قَدْ خَبَّرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰)

[ترجمه]

و اینکه است راه خدای «۱» تو راست، جدا کردیم و بیان کردیم «۲» نشانها «۳» گروهی را که یاد کنند «۴» [۱۱۲-پ].
ایشان «۵» راست سرای سلام «۶» نزدیک خداوند شان اوست ولی ایشان به آنچه همی کنند.
و آن روز که بر انگیزید «۷» ایشان را همه، یاد شما که پریانید «۸» شما پیشی گرفتید «۹» از مردمان «۱۰» و گفت اولیاء «۱۱» ایشان از مردمان خداوند ما برخوردار شدند «۱۲» برخی «۱۳» از ما به برخی و برسیدیم ما به زمان «۱۴» ما آن که زمان کردی «۱۵» ما را، گفت آتش جایگاه شماست جاودانه‌اید در آن جا مگر آنچه خواهد خدا، خدای تو با حکم است.
و همچنین بر گماریم بعضی ستمکاران را بر بعضی به آنچه بودند همی کردند.

(۱). آج، لب: اسلام.

(۲). اساس: راست پدید کرد، با توجه به معج آورده شد.

(۳). معج، وز: حجتها.

(۴). معج، وز: اندیشه کنند آج: لب: پند گیرند.

(۵). آج، لب: مرایشان.

(۶). معج، وز، آج، لب، لت: سلامت.

(۷). معج، وز: جمع کنیم آج، لب: جمع گردانیم. [...]

(۸). معج، وز: ای جماعت جنیان آج، لب: گروه پری.

(۹). مج، وز: بگردید.

(۱۰). مج، وز: آدمیان.

(۱۱). مج، وز: دوستان.

(۱۲). اساس: بر خورداری ده با توجه به مج تصحیح شد.

(۱۳). مج، وز: بهری.

(۱۴). مج، وز: وقت.

(۱۵). مج، وز: وقت زدی.

صفحه : ۳۶

یا گروه پری و مردم همی نیامد به شما پیغمبران از شما قصه کننده بر شما نشانه‌های من و بیم کننده شما را دیدار روز شما اینکه گویند گواهی دادیم «۱» بر تنهای «۲» ما و غزه «۳» کردشان- زندگانی اینکه جهان و گواهی دادند بر تنهای خویش که ایشان بودند کافران.

آن است که نبود پروردگار تو که هلاک کننده دیهها «۴» به ستم و مردمان غافل باشند.

و همه را پایه‌هاست از آنچه کردند و نیست خدای تو غافل از آنچه همی کنند.

و خدای تو بی‌نیاز است خداوند بخشایش «۵» اگر خواهد «۶» ببرد شما را و بیافریند «۷» از پس شما آنچه خواهد چنان که بیافرید شما را از فرزندان گروه دیگران.

که آنچه وعده کنندتان «۸» آمدنی «۹» است و نیستید شما عاجز کنان.

بگوی ای گروه من کار کنید بر جایگاه خویش که من کننده‌ام زود باشد که بدانید.

هر که بود او را سر انجام «۱۰» سرای «۱۱» که نرهند ستمکاران.

(۱). آج، لب: اقرار دادیم.

(۲). مج، وز: خود.

(۳). مج، وز: فریفته آج، لب: فریفت.

(۴). آج، لب: بلاد.

(۵). مج، وز: رحمت.

(۶). آج، لب به عدم. [...]

(۷). مج، وز: بیارد بدل شما.

(۸). مج، وز: می‌دهند شما را.

(۹). آج، لب: آینده.

(۱۰). مج، وز: عاقبت.

(۱۱). مج، وز: فلاح.

صفحه : ۳۷

و گردانیدند «۱» خدای تعالی را از آنچه بیافرید از کشت و چهار پایان بهره گویند «۲» اینکه خدای راست به گفتار «۳» ایشان و اینکه همبازان ما راست، آنچه بود انبازان را. پس نرسد به سوی خدا و آنچه بود «۴» مر خدای را آن برسد به سوی «۵» انبازان ایشان، بد

است آنچه حکم می‌کنند» ۶.

و همچنین بیاراستند بسیاری را از کافران» ۷) کشتن فرزندانشان انبازانشان تا هلاک کنند» ۸) و پوشند بر ایشان دین ایشان و اگر خواستی خدای نکردندی بگذارشان» ۹) و آنچه دروغ گویند» ۱۰).

و گویند اینکه است چهارپای مان و کشت» ۱۱) بازداشته و حرام کند خوردن آن مگر آن که خواهیم به گفتار ایشان و چهارپایان که حرام کرد [ند]» ۱۲) پشت آن و چهار پایانی که نه یاد کنند» ۱۳) نام خدای بر او دروغ گفتند پاداشت دهد به آنچه بودند دروغ می‌گفتند.

(۱). مج، وز: کردند.

(۲). مج، وز: بهره گفتند.

(۳). مج، وز: به قول.

(۴). مج، وز: باشد.

(۵). مج، وز، آج، لب: با.

(۶). اساس: می‌کنند، با توجه به مج تصحیح شد.

(۷). مج، وز: انبازان با خدای.

(۸). اساس: تا باز دارندشان، با توجه به مج و وز تصحیح شد.

(۹). مج، وز: رها کن ایشان را. [...]

(۱۰). مج، وز: می‌گویند.

(۱۱). مج، وز: کشتی، آج، لب: کشتزار باز داشته.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۱۳). مج، وز: نبرده باشند.

صفحه : ۳۸

و گفتند اندر شکمهای اینکه چهارپایان [خاص]» ۱) مردان را و حرام کرد بر همسران» ۲) ما و اگر باشد مردار اندر آن انباز باشند پاداشت کنندشان بدین دروغ» ۳) گفتنشان که او حکیم است» ۴) و دانا.

زیان کردند آن کسها که کشتند» ۵) فرزندانشان بی خردی» ۶) بی دانشی و حرام کردند آنچه روزی کردشان خدای دروغ گفتند بر خدای بی راه شدند» ۷) و نبودند راه یابندگان» ۸).

قوله تعالی: وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا الْاِیة، اشاره به «هذا» محتمل است که به چیزی باشد از دو چیز: عبد الله عباس گفت: اشارت است به اسلام. بعضی دگر گفتند: اشارت است به بیابانی» ۹) که در قران هست و اضافه «صراط» با خدای تعالی برای آن است که نهنده اینکه راه اعنی راه اسلام و نصب کننده و بیان کننده و اقامت دلیل کننده بر او خداست - جل جلاله - و به غلبه استعمال از اینکه روا داشتند اعنی اضافه صراط با خدای کردن چنان که استعمال راه دین بقوله: فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ۱۰)، و به بدل اینکه دو لفظ روا نداشتند که گویند طریق الله. و معنی صراط الله، دین الله باشد و معنی سبیل الله طاعه الله. و قوله مستقیماً، نصب علی الحال من قوله: هَذَا، وَ التَّقْدِيرُ اشیر الیه مستقیماً، و مثله قوله: وَ هَذَا بَعْلَى شَيْخًا» ۱۱)، یعنی در او کژی» ۱۲)

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

- (۲). معج، وز: زنان.
- (۳). معج، وز: وصف.
- (۴). معج، وز: محکم کار.
- (۵). معج، وز: بکشند.
- (۶). معج، وز: سبکساری.
- (۷). معج، وز: گمراه شدند.
- (۸). معج، وز، آج، لب: ره یافتگان.
- (۹). لت: بینایی.
- (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰. [...]
- (۱۱). سوره هود (۱۱) آیه ۷۲.
- (۱۲). آن: لذتی.

صفحه : ۳۹

نیست. اگر گویند چگونه گفت اینکه راه مستقیم است با «۱» اختلاف اقوال در او، جواب گوییم: آنچه طریق حق است مختلف نیست اگر چه بر او «۲» ادله مختلف است همه مؤدی و مفضی است با حق، و سلیم است از مناقصه و فساد، جمله مؤدی است با ثواب و نجات اعنی ادله، قوله: قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ مَا آيَاتِ مَفْضَلِ كَرِيمٍ وَ مَبِينٍ وَ مَشْرُوحٍ لِأَيِّ قَوْمِي كَمَا تَذَكَّرُ وَ تَدَبَّرُ «۳» کنند، و اصل «۴» کلمه، يتذكرون، بوده است «تاء» تفعل «۵» را بدل کردند به «ذال»، آنگه در «ذال» ادغام کردند و تخصیص متذکران برای آن کرد که ایشان منتفع باشند به آن و اگر چه اینکه تفصیل آیات برای جمله مکلفان کرد، چنان که گفت: هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ «۶»، و در آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف برای آن که اگر معارف ضروری بودی تفصیل آیات برای تذکر عبث بودی.

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ ايشان راست سرای سلام بنزدیک خداوندشان.

در سلام دو قول گفتند: حسن بصری و سدی [۱۱۳-پ]

گفتند: سلام نام خداست - جل جلاله - فی قوله: السَّلَامُ الْمُؤْمِنِ «۷» لهم دار الله، و قولی دگر آن است که ایشان راست سرای سلامت از آفات، و اینکه قول زجاج، و جبائی است. و در عِنْدَ رَبِّهِمْ دو قول گفتند: یکی آن که مضمون است بنزدیک خدای تعالی و او در عهده ضمان تا به مستحقان رسیدن «۸»، و دگر آن که: یعنی «۹» در سرای آخرت که دگر کس را حکم نباشد مگر خدای را - عز و جل - وَ هُوَ وَ لِيُّهُمْ و او ولی ایشان است. در او نیز دو قول گفتند: یکی آن که متولی نعمت و ایصال منفعت اوست به ایشان، و دگر آن که: مراد به «ولی» ناصر باشد، یعنی خدای تعالی ناصر ایشان

- (۱). معج، وز، آن: به.
- (۲). معج، وز: ندارد.
- (۳). آف، آن: تدبیر.
- (۴). اساس: أصله، با توجه به معج تصحیح شد.
- (۵). معج، وز، لت: افتعال.
- (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲.
- (۷). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳.

(۸). معج، وز: رسند.

(۹). لت: به معنی.

صفحه : ۴۰

است بر دشمنانشان. بما کأَنُوا يَعْمَلُونَ، اینکه «با» مجازات است، چنان که گفت «۱»: لبما «۲» کان هذیلا یفل. یعنی جزا و عوض آن که ایشان کرده باشند از طاعت برای آن که خدای تعالی ولیّ مرد نباشد به عمل «۳» که او کند که نه عمل صالح باشد، پس به قرینه وَ هُوَ وَ لِيَهُمْ، عمل را بر طاعت حمل کرده می‌شود.

و یوم نحشرهم «۴» جمیعا یا معشر الجن، حفص خواند و روح: وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ، به «یا» علی الخبر عن الله تعالی حملا علی قوله: وَ هُوَ وَ لِيَهُمْ، ای محمّد آن روز که ما حشر کنیم و جمع کنیم جمله را و گوئیم که ای جمله «۵» جنیان. و اینکه از جمله آن است که در او قول بیفکنند «۶» لدلالة الکلام علیه، و اینکه را نظایر بسیار است در قرآن منها قوله: وَ الْمَلَائِكَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ «۷»، ای یقولون سلام علیکم، و منها قوله: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ «۸» ای ان یقولوا الحمد لله، و منها قوله: فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ «۹»، و المعنی یقال لهم اکفرتم، ما گوئیم جنیان را که: استکثار کردی «۱۰» از انسیان. عبد الله عباس و حسن و قتاده و مجاهد گفتند: معنی آن است که بسیار بکردی «۱۱» از اضلال و اغوا و گمراهی دادن انس، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه.

وَ قَالَ أَوْلَیَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ و گویند اولیاء و دوستان ایشان از آنان که فرمان ایشان برده باشند و بر هوای ایشان رفته باشند، یعنی متابعان شیاطین از جمله انس «۱۲»، رَبَّنَا اسْتَمَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بار خدایا تمتع کردیم ما بهری به بهری و برخوردار شدیم.

(۱). معج، وز شعر.

(۲). لت: لیتما آن: لَمَا.

(۳). معج، وز، لت: عملی. [...]

(۴). همه نسخه بدلها: نحشر، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). معج، وز، لت: جماعت.

(۶). معج، وز، لت: بیفکنند.

(۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.

(۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

(۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۶.

(۱۰). آف: کردید.

(۱۱). آف: بکردید.

(۱۲). معج، وز، لت: گویند.

صفحه : ۴۱

مفسران در اینکه آیت «۱» دو قول گفتند: یکی آن که جن، انس را تزیین می‌کنند آنچه به آن ایشان را از راه بیرند «۲» از متابعت هوای نفس، چه جن را شهوت تعلق دارد به اضلال ایشان و انس را به شهوت تعلق دارد به متابعت هوای نفس. و وجهی دگر آن است که حسن گفت و ابن جریر و زجاج و فراء که: چون کسی از ایشان خواستی تا به سفری رود در آن راه از جنیان ترسیدی پناه با سید آن وادی دادی و گفتی: اعوذ بسید هذا الوادی. آنکه برفتی و گفتی: ایمنم، و ذلك قوله تعالی: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالًا مِنَ الْإِنْسِ

يُعَوِّدُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنَّ فَرَادُوهُمْ رَهَقًا»^(۳)، اینکه استمتاع انس است به جن، اما استمتاع جن به انس آن است که چون از انس چنین شنونده و بینند و اعتقاد ایشان در خود چنین یابند شادمانه شوند و اینکه قول زجاج و بلخی و رمانی است.

بلخی گفت: روا باشد که اینکه استمتاع و تمتع راجع باشد با انس که بعضی به بعضی تمتع می‌شوند به شهوتی که با یکدیگر برانند. وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا، در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که حسن و سدی گفتند مراد به اجل [۱۱۴-ر] مرگ است، برسیدیم به آن اجل که ما را نهاده بودی.

قول دوم آن است که: مراد حشر و حاضر شدن به قیامت است، برای آن که اجل وقت مرگ باشد و حشر وقت جزا. قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا، حق تعالی جواب ایشان دهد و گوید: دوزخ مأوی و مرجع شماست. و مثوی، مقام باشد من ثوی اذا أقام، قال الشاعِر:

بِثَاوٍ يَمَلُّ مِنْهُ الثَّوَاءُ

و معنی آیه تقریب جن و انس است از جمله غواه و ضلال ایشان در وقت اعتراف ایشان به گناه خود در حالی که اعتراف و پشیمانی سود ندارد، و از خدای تعالی جواب چنین آید که: النَّارُ مَثْوَاكُمْ^(۴) دوزخ جای شماست.

(۱). مع، وز: ندارد.

(۲). وز: بردند.

(۳). سوره جن (۷۲) آیه ۶.

(۴). اساس: لکم، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۴۲

خَالِدِينَ فِيهَا، ای مؤبدین. نصب او بر حال باشد در آن جا همیشه باشند، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، أَلَا آنچه خدای خواهد، در اینکه استثنا سه قول گفتند: بعضی گفتند مراد روزگار مقدم است از وقت استحقاق عقاب تا به وقت معاقبت، آنگه حق تعالی آن را اسقاط فرماید به تفضّل برای آن که فایت شده باشد، و ثواب بخلاف اینکه باشد برای آن که ثواب حق-اوست^(۱) چیزی اسقاط نکند بل توفیر کند بر آن^(۲) به تمام و کمال.

و قول دوم آن است که: إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، من تبدیل الجلود^(۳) و تصریفهم فی انواع العذاب. و معنی آن باشد که ایشان در آن جا معذب باشند علی صفة واحدة، بر یک صفت أَلَا آنچه^(۴) خدای خواهد که حال بر ایشان بگرداند از آن که پوست ایشان بدل کند و عذاب ایشان به نوعی دیگر بدل کند.

و وجه سیم^(۵) آن است که: «ما» به معنی «من» است، یعنی أَلَا آن را که خدای خواهد که از دوزخ برون آرد از جمله مؤمنان فاسق که چون ایشان را به معصیت عقاب کرده باشد ایشان را به بهشت^(۶) برد برای ثواب ایمان و طاعات ایشان. إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ خدای تو حکیم است آنچه^(۷) کند از عذاب ایشان بر وجه حکمت و صلاح کند و عالم است به مقادیر استحقاق ایشان عقاب او را و اجزا و تفصیل آن.

وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّیْ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا، گفت: ما باز گزاریم^(۸) بعضی ظالمان را با بعضی. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که در باب نصرت و معونت ایشان را با یکدیگر گزاریم^(۹) و منع نکنیم ایشان را از آن، قول دوم آن است که:

(۱). مل: حق بنده است. [.....]

(۲). مج، وز: توفّر کند بر او.

(۳). اساس: مج، وز، آج، لب، بم، آف، آن: الخلود، که با توجه به ضبط مل و لت و معنی جمله در چند سطر بعد تصحیح شد.

(۴). مل: آن که.

(۵). مج، وز: سهام، مل، آف، لت: سیوم.

(۶). آج، لب: به بهشت.

(۷). مل: به آنچه.

(۸). همه نسخه بدلها: باز گذاریم.

(۹). همه نسخه بدلها بجز آن: گذاریم.

صفحه: ۴۳

بعضی را متولی کنیم بر کار بعضی، و اینکه هر دو قول متقارب است. قولی «۱» دیگر آن است که: مراد تخلیه است، یعنی ما ایشان را بعضی را با بعضی گزاریم «۲» و بعضی را بر بعضی گماریم «۳» هم به معنی تمکین و تخلیه، و اینکه وجه صحیح تر است لقله: بما کأنوا یکسبون، و اینکه «با» «۴» جزاست چنان که بیان او چند جای برفت، و مثله قولهم: و الله لئن شکرتنی فیما «۵» اعطیتک من قبل. قتاده گفت: مراد به تولیت موالات و متابعت است. یعنی ما ایشان را از پی یکدیگر می فرستیم به دوزخ با آنچه «۶» کرده باشند. اما وجه تشبیه در «کذلک» بعضی گفتند آن است که خدای تعالی گفت: چنین که من گفتم و شنیدی «۷» ظالمان را تولیه و تخلیه کنم «۸» بعضی را با بعضی. و وجهی دگر آن است که جنابی گفت وجه تشبیه آن است که گفت: چنان که «۹» در دنیا ظالمان را با یکدیگر گذاشته‌ام، در قیامت ایشان را با یکدیگر گذارند تا از یکدیگر یاری خواهند اتباع متبوعان را گویند: فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ «۱۰»، آن متابعت ما که شما را کردیم در دنیا، هیچ نفعی و غنایی نخواهد کردن «۱۱»، و اگر استعانت «۱۲» کنند به من، گویم «۱۳» معبودان خود را بگویی «۱۴»: تا شما را فریاد رسند امروز، و قوله تعالی: بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، «با» مجازات راست، و «ما» مصدریه است، ای بکسبهم، و «ما» کأنوا «۱۵» [۱۱۴-پ]

برای آن آورد تا فعل را در ایام ماضی آرد، و در فعل لابد ضمیر

(۱). مج، وز، مل: آن: قول.

(۲). وز، مل: ایشان بعضی را با بعضی گذاریم آف: ایشان را بعضی با بعضی گذاریم.

(۳). مج، وز: گذاریم.

(۴). اساس: «ما» با توجه به مل و لت تصحیح شد.

(۵). اساس: فیما، با توجه به لت تصحیح شد.

(۶). مج، وز، مل، آف، لت: آنچه. [.....]

(۷). مج، وز: شنید.

(۸). وز: تولیه کنم.

(۹). وز: چنانچه.

(۱۰). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۱.

(۱۱). مج، وز، لت: و غنا خواهد کردن.

(۱۲). لت: استغاثت.

(۱۳). مل: گفتیم آف، آن: گوئیم.

(۱۴). مل، آج، لب، آف: بگوئید.

(۱۵). مج، وز، مل، لت: و کان.

صفحه: ۴۴

منصوب متصل محذوف باشد که راجع بود با «ما» تا مبین بود، و التقدير: بما كانوا یکسبونه.

یا مَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با انس و جن «۱»، گفت: ای جماعت انس و جن، یعنی ای فرزندان آدم و ای فرزندان ابلیس؟ و اینکه خطاب روز قیامت [کند] «۲» بر سیل تفریح و توییح ایشان را گویند «۳»: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ به شما هیچ پیغامبر نیامد [هم] «۴» از شما و از نسب و شهر شما! و «معشر» جماعتی باشند سواء اگر مجتمع باشند و اگر متفرق، و «جن» مأخوذ است از جن، و آن ستر «۵» باشد، و اینکه اسمی است که اینکه جنس را به مثبت انس در میان آدمیان و ملک در فرشتگان، و اینکه خطاب باشد به جمله آله آن رسولانی که خدای تعالی ایشان را به خلقان فرستاد، و کس را به ایشان نفرستاد از آنچه او را معلوم بود از عصمت‌های «۶» ایشان. امّا «منکم»، مخصوص باشد به انس دون جن برای آن که اجماع است که خدای تعالی از جن هیچ پیغامبر نفرستاد، امّا بر طریق تغلیب چنان که تغلیب مذکر کنند بر مؤنث، و چنان که گفت: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْءُ وَالْمَرْجَانُ «۷»، [و لؤلؤ و مرجان] «۸» از آبی «۹» شور بر آید «۱۰» دون آب عذاب و کقولهم: اكلت خبزا و لبنا و شیر «۱۱» مشروب باشد، مأکول نباشد، اینکه قول بیشتر مفسران است.

و عبد الله عتّاس گفت در یک روایت که: از جن خدای تعالی پیغامبر فرستاد، و لکن ایشان در امر و حکم شرع پیغامبران انس بودند، گفت: دلیلش قوله تعالی: وَ إِذِ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ - الی قوله: وَلَوْأِ إِلَى

(۱). مج، وز، مل، لت: با جن و انس. (۸-۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مج، وز، مل، لت: گوئید.

(۵). مل: سپر.

(۶). مج، وز، مل، لت: عصمت. [.....]

(۷). سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۲.

(۹). مج، وز، مل، آج، لب: آب.

(۱۰). مج: شور باشد.

(۱۱). اساس و، با توجه به مج وز و دیگر نسخه بدلهای زاید می نماید.

صفحه: ۴۵

قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ «۱». وَ ضَحَّاكٌ گفت: اینکه آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی از جن پیغامبران فرستاد، و اینکه اختیار جریر طبری است و ابو القاسم بلخی روا داشت، و اینکه رواست جز که بر او نصی می نماید، و به اینکه آیت قطع نتوان کردن، چه آیت را تفسیر می توان داد بر وجهی که دلیل نکند بر آن که از جن پیغامبر باشد. جَبَّأیی و مغربی گفتند «منکم» خطاب است با مکلفان، یعنی از جماعت مکلفان، و در اینکه قول هم قطع نباشد بر آن که در ایشان پیغامبر باشد یا نه «۲».

يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي قُصِّهَ می کنند و می خوانند آیات من و دلایل و بینات من بر شما، و اصل کلمه من قصص الأثر اذا اتبعه باشد، و منه قوله «۳»: وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه «۴»، ای اتبعی اثره. در قصه موسی علیه [السلام] «۵». و «قصه» طره باشد برای تتابع مویها بر یکدیگر، و شما را می ترسانند به دار «۶» ملاقات و مقاسات اینکه روز که در آنی «۷»، یعنی روز قیامت. ایشان جواب دهند و گویند: بلی،

همچنین است آمدند و انذار و اعدار» ۸) کردند و بر خویشتن گواهی «۹» دهند و گواهی «۱۰» بر خویشتن اعتراف و اقرار باشد، گویند: گواهی دادیم بر خویشتن، و آنکه گفت: ایشان را زندگانی دنیای عاجل مغرور کرد، و نیز بر خویشتن گواهی دهند که ایشان کافر بوده‌اند در دنیا. و برای آن تکرار گواهی کرد که مشهود علیه مختلف شد، گواهی اول بر آمدن رسولان و انذار پیغامبران است، و گواهی دوم بر کفر خویشتن.

و گروهی به اینکه آیت تمسّک کردند در آن که خدای تعالی کسی را عذاب نکند تا پیغامبر نفرستند «۱۱»، و تکلیف بی آن درست نباشد، و اینکه منتقض است به

(۱). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۹.

(۲). مج، وز، مل، لت: پیغامبر بود یا نه.

(۳). مل تعالی.

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۱.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۶). مج، وز، مل: می ترسانند از.

(۷). در آنی / در آنید.

(۸). مج، وز، مل، لت: اعدار و انذار.

(۹). مل: دادند و دهند.

(۱۰). لت: گواه. [.....]

(۱۱). لب: بفرستد.

صفحه : ۴۶

اول پیغامبر که خدای فرستاد و پیغامبرانی که بر ایشان پیغامبر نبود، و جماعتی که در عهد و روزگار ایشان پیغامبر نبود که آن را روزگار فترت خوانند. پس چون چنین باشد، تخصیص باید کرد به «۱» آنان که معلوم از حال ایشان آن است که شرع ایشان [۱۱۵- ر]

را مصلحت باشد و خدای تعالی ایشان را عذاب نکند تا پیغامبر نفرستد به ایشان، و مثله قوله تعالی: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» ۲، تا پیغامبر بیاید و مصالح ایشان به ایشان نماید، چون خلاف کنند پس از آن مستحق عقاب شوند.

ذَلِكْ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ، موضع «ذَلِكْ» از اعراب محتمل است دو وجه را:

یکی رفع بر تقدیر آن که الأمر ذلک کار آن است که تو شنیدی از آنچه در آیت مقدم برفت، بر اینکه وجه خبر مبتدای محذوف باشد، و شاید که مبتدا باشد «۳». و أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ، در جای خبر او بود، و تقدیر آن باشد، که: (ذلک بان لم یکن)، اینکه به سبب آن است که خدای تعالی هلاک نکند هیچ شهر را و اهل آن شهر غافل باشند. و وجه دگر آن است که: محلّ او نصب باشد، و معنی آن که: (فعلنا ذلک)، ما اینکه گناه که [در آیت] «۴» مقدم برفت بکردیم، برای آن که خدای تو هلاک نکند هیچ شهر را- و مراد اهل شهر است به ظلم و بیدادی. وَ أَهْلُهَا غَافِلُونَ، «او» حال است و اهل آن شهر غافل و بی خبر باشند، یعنی نکند الا بعد «۵» از آن که حجت بر ایشان بدارد، و آنچه علت ایشان است در تکلیف ازاحت کند، و «أَنْ» مخففه است از ثقیله، و تقدیر آن است: (لأنه لم یکن ربک)، و مثله قول الشاعر «۶»:

فی (۷) فتیة کسوف الهند قد علموا ان هالک کل من یخفی و ینتعل
 ای آئه هالک، برای آن که «ها» ضمیر شأن و کار باشد.
 وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا، در آیت محذوفی هست «۸»، تقدیر آن است که: و

-
- (۱). مع، آج، لب، بم: با.
 - (۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۵.
 - (۳). مع، وز: مبتدا بودن مل: مبتدا بود.
 - (۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
 - (۵). مع، وز، مل، لت: پس.
 - (۶). مع، وز، مل شعر.
 - (۷). اساس: و، با توجه به مع، وز و منابع شعری تصحیح شد.
 - (۸). مع، وز و.

صفحه: ۴۷

لکل عامل بطاعة الله او معصيته، هر عاملی را که «۱» عملی کند از طاعت و معصیت، درجاتی و منزلی هست و پایه‌های [و] «۲» قدری بر حسب آنچه کرده باشد «۳» از خیر و شر، و اینکه حذف برای آن کرد که فحوی کلام بر او دلیل می‌کند، و آیت دلیل است بر عدل خدای تعالی و آن که در قیامت با مکلفان کار به استحقاق کند، و ثواب و عقاب بر حسب عمل خواهد داد، و خدای تعالی غافل نیست از آن که «۴» شما می‌کنید «۵». و جمله قراء «تعملون» خواندند بثناء الخطاب، مگر ابن عامر که او «یعملون» خواند بیا خبر «۶» عن الغائب، و اینکه بر وجه تهدید و وعید فرمود تا خلائق بدانند که [چون] «۷» هیچ از اعمال ایشان بر او پوشیده نیست، و ایشان را بر آن جزا خواهد دادن به اندک و بسیار تا «۸» ایشان به صلاح نزدیکتر باشند و از فساد دورتر.

و رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ، حق تعالی در اینکه آیت خبر داد که: او غنی و بی‌نیاز است، و خداوند رحمت است و غنی «۹» خدای تعالی را و ما را صفت نباشد، بل مرجع او با نفی حاجت باشد، و الغنی عن الشئ آن باشد که وجود و عدم آن چیز و صحت و فسادش بنزدیک او یکی باشد، به آن معنی که او را نقصانی نباشد و زیادتى از آن، آنکه گفت: ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است تا بدانند که جز آن که او را حاجت نیست به ما، ما را به رحمت او حاجت است.

آنکه باز نمود که وجود و عدم خلقان بنزدیک او یکی است، اگر خواهد شما را ببرد و از پس شما گروهی دگر را که او خواهد بیارد، چنان که شما را بیافرید از فرزندان گروهی دگر «۱۰». و «انشاء» خلق باشد بر سبیل ابتداء، و منه انشاء القصیده

-
- (۱). مع، وز، لب: عاملی که.
 - (۲-۷). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
 - (۳). اساس: باشند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
 - (۴). مع، وز، مل، لت: از آنچه.
 - (۵). لت: می‌کنی. [.....]
 - (۶). اساس: خبر، با توجه به مع، وز تصحیح شد.
 - (۸). مع، وز، مل: ندارد.

(۹). مع، وز، غیبی: مل، لب، بم، آف، لت: غنی.

(۱۰). مع، وز، مل: دیگر.

صفحه: ۴۸

ابتدأها» ۱) و نشأ السحاب اذا ابتدئ ظهورها و انشأها الله، و النشأ و الصغار من الأولاد كخادم و خدام، قال نصيب «۲»:

و لو لا ان يقال صبا نصيب لقلت بنفسى النشأ الصغار

و در وزن [۱۱۵-پ]

و اصل ذرّیه سه قول گفتند: یکی فعلیه من الذرّ، و دوم فعلیه علی وزن صدیقه من ذرء الله الخلق، ای خلقهم، و قول سیوم «۳»: ذرّوؤه علی وزن فعوله «۴»، الا آن است که همزه را بدل کردند به «واو»، پس با «یا» گردانیدند، و آنکه «یا» در «یا» ادغام کردند بمنزله علیّه من علوت.

إن ما «۵» و ما أنتم بمعجزین، آنکه کافران را گفت شما خدای را عاجز نتوانی «۱» کردن و از قبضه قدرت او برون شدن «۲» و اگر چه عمل آنان می کنند که پنداری «۳» از عذاب او سلامت خواهند یافتن برای غرورشان به طول سلامت. و آیت «۴» وارد است مورد وعید و تهدید [را] «۵».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ آنکه گفت: ای محمّد بگو اینکه مکلفان را که بکنی «۶» آنچه توانی «۷» بر حسب مکنت و طاقت خود، بعضی گفتند: مراد به «مکانت» طریقت است و بعضی دگر گفتند مراد طاقت و مکنت است.

عبد الله عباس و حسن گفتند: ناحیه باشد، جبایی گفت: علی حالتکم، زجاج گفت: مراد تمکن است، و اگر چه صیغه امر است مراد تهدید است کقوله: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ «۸» و اینکه صیغه در اینکه معنی برای مبالغت آورد آنکه گفت «۹»: اَنْتِ عامل من نیز عمل خواهم کردن و لکن «۱۰» به طاعت خدای تعالی بر آنچه مرا فرموده است و روا بود که «عامل» به خبر از خدا بود، یقال: و المعنى اَنْتِ عامل بكم ما تستحقونه من الثواب و العقاب، آنکه گفت: بدانی «۱۱» آنچه می کنی «۱۲» و اینکه نیز بر سبیل تهدید است و سوف «۱۳» خلوص فعل را باشد به استقبال و سین به معنی سوف همین معنی دارد، یعنی بدانی «۱۴» جزای اعمال خود و آنچه شما مستحق آنی «۱۵»، ابو بکر خواند: مکاناتکم بر جمع. و باقی قراء بر واحد مکانتکم. من تکون، حمزه و کسائی خواندند من یکون به «یا» برای تقدیم

(۱). مع، وز، آج، لب، آف: نتوانید.

(۲). مع، وز، مل، آج، لب: بیرون شدن.

(۳). مع، وز: پندارید مل: پندارند.

(۴). مع، وز، مل هم.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۶). مع، وز، آف: بکنید مل: بکنند.

(۷). مع، وز، آف: توانید مل: توانند.

(۸). سوره فضلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب: لیکن.

(۱۴-۱۱). مج، وز، آف: بدانید.

(۱۲). مج، وز، آف: می‌کنید.

(۱۳). مج، وز، لت برای. [.....]

(۱۵). مج، وز، آف: آید.

صفحه : ۵۰

فعل، و باقی قرآء «تکون» خواندند برای تأنیث عاقبه. و آنان که به «یا» خواندند حمل کردند بر معنی که عاقبت مآل «۱» و آخر کار باشد، و مثله قوله: «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ» ۲، ای الصَّوْتُ الشَّدِيدُ و بالعکس من هذا قوله سائل بنی اسد ما هذه الصوت و انما عنی الصَّيْحَةُ. و موضع «من» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی رفع [۱۱۶-ر]

[و التَّقْدِيرُ] ۳ «اِینَا یَکُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ، و یکی نصب بقوله تعلمون «۴» و بر قول «۵» [أول] «۶» «من» استفهامی باشد و بر دوم موصوله باشد به معنی الذی «۷»، و معنی آن که تا بدانند که عاقبت سرای آخرت و ثواب بهشت مؤمنان را خواهد بود «۸» و دون کافران و اگر چه کافران را نیز عاقبتی از عقوبت باشد، جز که به فحوی معلوم است که عاقبت خیر می‌خواهد و اینکه چنان باشد که عرب گوید:

لهم الكثرة و لهم الحمله، و نیز «لهم» دلیل عاقبت خیر می‌کند چه عاقبت بد «لهم» نباشد علیهم باشد. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ، انه ضمیر شأن و کار است، یعنی شأن و کار چنین آمد که ظالمان یعنی کافران در اینکه آیت فلاح و ظفر و بقا نیابند به عاجل، پس بقا نباشد ایشان را و به آجل فوز «۹» و ظفر «۱۰» نباشد ایشان را.

قوله: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيبًا - الاية، آنگه خبر داد از کافران که ایشان خدای را نصیبی کردند از آن کشت و چارپایان که او آفرید. ذراً اذا خلق ذرءا، و آن خلق باشد بر سیبل اختراع و اصل او ظهور باشد و منه: ملح ذرآنی و ذرآنی، نمکی سخت [سپید] «۱۱» باشد. و الذرأه ظهور الشیب و بیاضه، قال الزجاج: «۱۲»

(۱). آج، لب، آن: حال.

(۲). سوره هود (۱۱) آیه ۶۷.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: یعلمون، با توجه به فحوای کلام تصحیح شد.

(۵). آف: قولی.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، لب افزوده شد.

(۷). بم، آف: الذین.

(۸). مج، وز، مل، لت: بودن.

(۹). مج، وز: فوزی مل: فیروزی.

(۱۰). مج، وز: ظفیری.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد آج. لب: سفید.

(۱۲). اساس و همه نسخه بدلها: زاجر، با توجه به منابع لغت تصحیح شد.

صفحه : ۵۱

و قد علتني ذرأه بادی بادی و رثیه^(۱) تنهض فی تشدد

یقال: ذرات لحيته اذا شابت، و ذرت^(۲) الزّيح التراب إذا أثارته و طعنه فأذراه اذا ألقاه و ذروه الجبل اعلاه، و حرث هم زرع باشد و هم کشتزار، و منه قوله: نَسَاؤُكُمْ حَرثٌ لَكُمْ^(۳)، و الانعام الموشی، چهارپای باشد از اشتر^(۴) و گاو و گوسپند، و احدش نعم باشد، گفتند: برای نعمت و طيء را. ذوات الظلف و الخف را أنعام خواند بخلاف ذوات الحافر. فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرَعْمِهِمْ، گفتند: اینکه نصیب خدای راست، و اشارت به «هذا» به نصیب است. وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا و اینکه نصیب دیگر انبازان ما راست، یعنی بتان را. و برای آن بتان را انبازان ایشان خواند [به آن که ایشان آن را به انبازان خدای کردند، یعنی انبازانی که ایشان فرو داشتند، و گفتند: برای آن انبازان ایشان خواند]^(۵) آن را که مال به مشرک و انبازی کردند میان خدای و ایشان^(۶).

مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان چیزی که ایشان را دادنی بودی از نذری که کرده بودندی و جز آن، بر دو قسمت نهادندی گفتندی:

اینکه یک قسمت خدای راست به زعم و دعوی ایشان و اَلَا بِر حقیقت همه خدای راست^(۷). کسائی خواند: بزعمهم، به ضم «زا» در هر دو جای، و باقی قرء «بزعمهم» خواندند به فتح «زا»، آنگه اگر چنان بودی که از نصیب خدای تعالی^(۸) چیزی در نصیب او ثان افتادی رها کردندی، و اگر از نصیب بتان چیزی در نصیب خدا افتادی با جای نهادندی و روا نداشتندی گفتندی: خدا توانگر است و اینان درویشانند، نشاید که از نصیب اینان چیزی در نصیب او افتد. آنگه آنچه نصیب او ثان بودی به درویشان دادندی، و آنچه نصیب خدای بودی به مهمانان

(۱). لت: ورثیه. [...]

(۲). اساس: ذرات، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۳.

(۴). مع، وز، مل: شتر.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۶). آج، لب و.

(۷). مع، وز، مل، لت و.

(۸). مع، وز، مل، لت: جلّ جلاله.

صفحه : ۵۲

دادندی و به مبرّت^(۱) کردندی و اینکه قول عبد الله بن عباس و قتاده است.

حسن و سدی گفتند: اگر از نصیب بتان چیزی تباه شدی بدل [آن]^(۲) از نصیب خدای^(۳) برداشتندی، و اگر از نصیب خدای تلف شدی از ایشان نصیب بدل برداشتندی^(۴). حق تعالی اینکه معنی از ایشان باز گفت، و آنگه گفت^(۵): بد حکمی می کنند. ساء ما يَحْكُمُونَ [۱۱۶-پ]، ای ساء الحکم حکما يحکمون، و موضع «ما» نصب باشد علی أنّها نكرة موصوفة [أی]^(۶) ساء حکما يحکمونه، و زجاج گفت: روا باشد که موضع او رفع باشد علی أنّها موصولة، ای ساء الحکم^(۷) الذی يحکمونه.

وَ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، ابن عامر تنها خواند: «زین» بضم «زا» و کسر «یا» علی الفعل المجهول. قتل أولادهم شرکاً و هم، بضم «لام» و نصب «دال» و کسر «یا» علی تقدیر: زین قتل شرکائهم اولادهم، و فصل کرد میان مضاف و مضاف الیه به مفعول و استشهاد کرد به بیٹی دو ضعیف، منها قول الشاعر^(۸):

فرجتها بمزجة زج القلوص ابي مزاده
 اى زج ابي مزاده القلوص، و قول الآخر «۹»:

تمرّ على ما تستمرّ و قد شفت غلائل هذى النفس منها صدورها

على تقدير شفت هذى النفس «۱۰» غلائل صدورها، و اینکه قراءت ضعیف است، و اینکه ابیات محمول است بر شدوذ، و کلام
 خدای تعالی بر شدوذ و حمل نکنند، و عرب روا ندارد فصل کردن میان مضاف و مضاف الیه مگر به ظرف

(۱). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: تمیز، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). وز، مل تعالی.

(۴). مع، وز، مل، لت: بدل برداشتندی.

(۵). مع، وز، مل، لت: بگفت که.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مع، افزوده شد.

(۷). مع: تهياً الحكم. [.....]

(۸-۹). مع، وز شعر.

(۱۰). مع، وز، مل، لت: شفت عبد القیس.

صفحه: ۵۳

چنان که شاعر گوید «۱»:

كأن اصوات من ايغالهن بنا اواخر «۲» الميس اصوات الفرائج

و باقی قراء خواندند: زین، بفتح «زا» و «یا» علی الفعل المستوی.

قتل اولادهم شرکاءهم، بر آن که «شرکاء» فاعل «زین» باشد و «قتل» مفعول او، معنی آن است که: بیاراستند «۳» برای بسیار مشرکان
 بتان ایشان کشتن فرزندانشان، الا آن است که تقدیم مفعول کرد «۴» بر فاعل.

و ابو عبد الرحمن السّلمی خواند در شاذ: و کذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاءهم، بر فعل مجهول و رفع «قتل» و
 «شرکاء» بر تقدیر آن که پنداری چون گفت: زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم. سائلی سؤال کرد و گفت: من زین! فقال:
 شرکاءهم، و علی هذا قراءه من قرأ: یسبح له فیها بالغدو و الاصل رجال، «یسبح» بر مجهول، آنکه «رجال» هم بر اینکه مرفوع باشد
 که سائلی پرسد: من یسبح! فقال: رجال، و مثله قول الشاعر «۵»:

لیک یزید ضارع لخصومه و مختبط ممّا تطیح الطوائح

حق تعالی در اینکه آیت حکایت آن کرد که عرب دختران خود را زنده در گور کردند استنکاف آن را تا ایشان را به کسی نباید
 دادن «۶». و وجه تشبیه در «کذلک» آن است که چنان که شیطان به اوئان- یعنی عبادت اوئان- برای ایشان مزین بکرد که خدای را
 نصیبی کنند و بتان را نصیبی، و همچنین مزین بکرد برای ایشان قتل اولاد و کشتن فرزندان ایشان.

و در «شرکاء» پنج قول گفتند. حسن و مجاهد و سدی گفتند: مراد شیاطین اند که برایشان، واد و دفن کردن «۷» دختران زنده مزین

بگرد ترس عار و

- (۱). وز، مل، لت: می گوید مج شعر.
- (۲). مج، وز، مل، لت: و آخر.
- (۳). لت: بیاراست.
- (۴). اساس: کردیم، با توجه به مج، وز تصحیح شد.
- (۵). مج، وز شعر.
- (۶). اساس: داد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.
- (۷). اساس: کردند، با توجه به مل تصحیح شد.

صفحه : ۵۴

درویشی را. فزاء و زجاج گفتند: سدنه و خدم بتان بودند. بعضی دیگر گفتند:

غوات و مضلآن بودند از مردمان. بعضی دگر گفتند: شریک ایشان بودند در نعمت. بعضی دگر گفتند: شریک ایشان بودند در شرک.

لِیُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشان را. و الرّذی الهلاک، و الإرداء الاهلاک، يقال: ردی یردی ردی و أردی غیره و تردی إذا هلاک، و مرداء گویند سنگی بزرگ را که از کوه به زیر آید، و «لام» غرض است، و گفته‌اند: عاقبت راست، و دین ایشان بر ایشان بیوشند بر وجه اضلال و اغواء. و لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ اگر [خدای] «۱» خواستی نکردندی به آن معنی که اگر [۱۱۷-ر]

خدای خواستی ایشان را منع کردی به جبر، جز آن که حکمت راه نداد «۲» در تکلیف که چنین کند. آنکه رسول را امر کرد، گفت: رها کن ایشان را به آن فریه که می کنند و آن دروغ که می گویند، و اینکه را معنی تهدید و وعید باشد، کقوله: اَعْمَلُوا مَا سِئْتُمْ «۳». وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتٌ حِجْرٌ، آنکه خبر داد از اعتقاد باطل و گفت محال ایشان را که گفتند: اینکه «انعام» و چهار پایان و گشت و زرع که برای اصنام خود کردند به زعم ایشان بر خویشتن حرام کردند. در «انعام» دوم گفتند: مراد بحیره و سایبه و وصیله و حام است، و (هی الانعام الّتی حرمت ظهورها) که پشت ایشان بر خود حرام کردند، فقالوا: حمی ظهره، پشت خود حمایت کرد. و «انعام» سیم «۴» آن چهار پایان است که ایشان بکشتندی و بر آن نام خدای نبردندی. و معنی «حجر» حرام باشد، يقال: حجرت علی فلان کذا إذا حرّمته علیه، و منه قوله:

حجرا محجورا «۵» آی حرام محرّما. و اصل «حجر» منع باشد، و حجر کعبه برای امتناع او، و حجر عقل برای آن که مانع باشد از ناشیست، و حجر ثمود [را برای] «۶» عزّت و امتناع ایشان «۷» گفتند، و قال رؤبئة:

- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). مل: نادادی.

(۳). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

(۴). مج، وز، لت: سهام مل، آف: سیوم.

(۵-۶). سوره مطفّفین (۲۵) آیه ۲۲. [.....]

(۷). مج، وز، لت: امتناعشان.

صفحه : ۵۵

جَارَةُ الْبَيْتِ لَهَا حَجْرٌ»

و قال اخر:

فبت مرتقبا و العین «۱» ساهره کان. نومی علی اللیل محجور

و قال المتلمس:

حَنَّتْ إِلَى النَّخْلَةِ الْقَصْوَى فَقَلَّتْ لَهَا حَجْرٌ حَرَامٌ أَلَّا تَلُوكَ الدَّهَارِيسَ

و حجر و حرج لغتان و هو من المقلوب، مثل جذب و جذب، و اینکه قراءت عبد الله عباس است، و حسن و قتاده خواندند: «حجر» بضم الحاء. و حجر و حجر کنار مرد باشد.

و تلخیص معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: مشرکان گفتند که اینکه چهار پایان و کشت و زرع حرام است، و هیچ کس را روا نباشد که خوردن آله آن کس را که ما می‌خواهیم. به گفتار و دعوی باطلشان بی‌دلیلی و حجتی. و چهار پایانی گفتند که پشت خود حرام کرده‌اند- بر آن تفسیر که دادیم حامی را- و چهار پایان دیگر که بر آن نام خدای تعالی نبرده باشند و گویند: بر بعضی حلال است و بر بعضی حرام، و اینکه جمله بر سبیل دروغ و فریه گفتند بر خدای تعالی، یا محمد؟ تو رها کن ایشان را به آن دروغ که می‌گویند، من به حق ایشان «۲» برسم.

و ممکن است به اینکه آیت تمسک کردن «۳» در آن که اشیاء در اصل عقل بر اباحت است برای آن که خدای تعالی مذمت کرد عرب را به تحریم اینکه چیزها، و اینکه در جاهلیت کردند، آنگه که هنوز پیغامبر- علیه السلام- نیامده بود و شرع او مستقر نبود. اگر در عقل اشیاء بر حظر بودی اینکه مذمت و ملامت نکو نبودی و اینکه مسأله‌ای است که در اصول فقه و علما را در او خلاف است. بعضی گفتند: اشیائی که به او انتفاع بر توان گرفت و بر کسی از آن ضرری نباشد آن بر اباحت است تا حظر «۴» و کراهت آمدن، و بعضی گفتند: بر حظر «۵» است و

(۱). مج: و القیس وز، آن: و العیش: مل، آج، لب: و العیس.

(۲). مج، وز: اینان.

(۳). مج، وز: کرد.

(۴-۵). مج، وز، آف، لت: خطر.

صفحه : ۵۶

تحریم، تا اباحت معلوم شدن، و بعضی گفتند: بر توقّف است میان حظر «۱» و اباحت.

آنگه آنان که حظر «۲» گفتند، خلاف کردند، بعضی گفتند: آن مقدار که قوام تن و بقای حیات به آن باشد حلال «۳» است، و آنچه برون «۴» آن است حرام است. و بعضی از ایشان اینکه فرق نکردند و همه حرام گفتند، و خلاف نیست در میان آنان که به حظر گفتند و میان آ [نا]

ن «۵» که بر توقّف گفتند، در آن که واجب است امساک کردن از آن، آله آن است که در تعلیل «۶» خلاف کردند. آنان که حظر گفتند، گفتند: امساک واجب است از آن برای آن که اگر اقدام [۱۱۷-پ] کند بر او اقدام بر قبیحی کرده باشد مقطوع علی قبحه، و آنان که بر توقّف گفتند، گفتند:

امساک از آن جا واجب است که آن کس که اقدام کند بر او ایمن نباشد که اقدام کرده باشد (۷) بر قبیحی، و مذهب سید (۸) - رحمه الله - آن است که: بر اباحت گوید، و مذ [هب] (۹) «شیخ» (۱۰) بر حضر، و دلیل بر صحت آن که بر اباحت است آن است که: ما بضرورت دانیم که هر چه در او منفعتی باشد و در او هیچ مضرت نباشد نه عاجل نه آجل نه معلوم نه مظنون، صفت مباح دارد و اقدام کردن بر او نیکو بود، همچنان که بضرورت دانیم که هر چیزی که در او ضرری بود خالص از همه منافع عاجل و آجل معلوم و مظنون قبیح باشد و اقدام کردن بر او محظور بود [و] (۱۱) «علم به حسن و قبح اینکه [هر دو]» (۱۲)، جاری مجرای علم به حسن و قبح احسان و ظلم است (۱۳)، دلیلی دیگر بر اینکه آن است که ما بضرورت دانیم که حسن (۱۴) «التنفس فی الهواء، و لا بد حسن آن را علتی باید و نشاید که علت حاجت به آن

(۲-۱). مج، وز، آف، لت: خطر.

(۳). مج، وز، لت: مباح.

(۴). مج، وز، آج، لب، لت، آن: بیرون. (۱۲-۱۱-۹-۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۶). آج، لب، آف، بم: تقلیل.

(۷). مج، وز، آج، لب: بود.

(۸). مل: سید علم الهدی ذو المجدین قدس الله روحه.

(۱۰). مل: شیخ عماد الدین ابو جعفر طوسی.

(۱۳). آف و [.....]

(۱۴). اساس: لا حسن، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه: ۵۷

باشد که لازم آید که هر چه به آن (۱) «محتاج باشد» (۲) نکو بود (۳)، و نشاید که وجه حسن آن دفع مضرت بود، برای آن که اگر چنین بودی بایستی که پیش از آن که محتاج بودندی به آن که در بقای حیات نیکو بودی، و خلاف اینکه معلوم است. دلیلی دیگر بر اینکه آن است که: خدای تعالی اینکه چیزها که آفرید از آنچه به او منفعت بر توان گرفت (۴) که در او طعوم (۵) و ارایح است لا [بد] (۶) «باید تا در او غرضی باشد، چه اگر در او غرض نباشد عبث» (۷) بود، و هیچ وجه نیست که اشارت توان کردن به آن جز انتفاع بندگان به آن (۸)، برای آن که منفعت بر او روا نیست چون وجه حسن نفع غیر باشد، اگر بر اباحت نبود بر حضر (۹) بود، نقض غرض باشد، بمنزله آن که مردی طعامی در پیش گرسنه‌ای نهد، چون خواهد که دست به آن دراز کند، از پیش او بردارد یا دست او را از آن کوتاه کند.

وقوله تعالی: وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ - الْآيَةُ، خدای در اینکه آیت خبر داد از اینکه کافران که ایشان آن محال گفتند که در آیت اول ذکر کرد که نیز می‌گویند: آنچه در شکم اینکه جانوران است از بچه، چون زنده باشد خالص مردان ما را حلال است و بر زنان حرام است. بعضی گفتند: مراد جمله زنانند از دختران و مادران، و بعضی [گفتند] (۱۰): ازواج خواست لا غیر، و ظاهر دلیل اینکه می‌کند. و بعضی مفسران گفتند: اینکه برای آن گفتند که مردان بودندی که خدمت بتخانه کردند، اینکه تفضیل مردان را بر زنان برای اینکه دادند.

آنگه خلاف کردند در آنچه در شکم چهار پایان است تا مراد به آن چیست! قتاده گفت: مراد به آن شیر است. مجاهد و سدی گفتند: مراد بچه

- (۱). مج، وز، مل، لت: به او.
 - (۲). مج، وز، لت: باشند.
 - (۳). مج، وز، لت: باشد.
 - (۴). مج، وز، مل: گرفتن.
 - (۵). اساس: در مطعوم، با توجه به مج، وز تصحیح شد.
 - (۶-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.
 - (۷). اساس: عیب، با توجه به مج، وز تصحیح شد.
 - (۸). مج، وز: به او.
 - (۹). مج، وز، آج، لب، بم: خطر.
- صفحه : ۵۸

است، بعضی دگر گفتند: مراد همه است، و نیز احشای شکم، و اینکه قول عامتر است و به فایده «۱» بیشتر «۲». و مراد به خالصه لذكورنا، تخصیص ذکور است به آن دون «۳» اناث نه نفی شوب «۴» و اختلاط. و در دخول «تا» در خالصه، سه وجه گفتند: یکی آن که مبالغت راست، کقولهم: علامه و نسابه، و یکی آن که بمنزله «تا» است که در مصدر شود، کالعافیة و العاقبة، و یکی آن که مراد به [ما] «۵» اناث بچگان است، و قول اول بهتر است، و يقال: فلان خالصه فلان و خلصانه، و بعضی اهل لغت گفتند که:

اشتقاق ذکر از ذکر است که شرف باشد، لشرف الرجال علی النساء لقوله: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ «۶».

و ان یکن [۱۱۸-ر]

میته، این کثیر خواند: «یکن» بالیاء، «میته» بالرفع بر آن که «کان» تامه باشد [و معنی آن که اگر حاصل آید و واقع مرده‌ای، و اگر چه فعل را اسناد به او کرد، «یا» گفت، برای آن که گفت: تأنیث حقیقی نیست. و ابن عامر و ابو جعفر «تکن» بالتاء، «میته» بالرفع برای آن که «کان» تامه باشد] «۷». و در لفظ «تا» ی تأنیث هست، تکن اولیتر باشد. و أبو بکر عن عاصم خواند: «تکن» بالتاء، «میته» بالتصّب بر «۸» آن که بچه ماده باشد، و «کان» ناقصه باشد، و باقی قراء خواندند:

«یکن» بالیاء، «میته» بالتصّب، بر تقدیر آن که: و ان یکن الولد میته، و گفتند: اگر چنان باشد که آنچه بزاید مرده باشد، زنان و مردان از آن بخورند و همه را حلال باشد.

آنکه حق تعالی گفت: من جزا دهم ایشان را به اینکه وصف که کردند و اینکه دروغ که گفتند، و «با» بیفگند «۹»، فعل به وصف رسید و در او عمل کرد و مفعول به

- (۱). مل نزدیکتر و.
- (۲). آج، لب است.
- (۳). مج، وز: در.
- (۴). مج، وز: ثبوت. [.....]
- (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.
- (۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴.
- (۷). اساس، مج: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد.

(۸). اساس: و، با توجه به معج، وز تصحیح شد لب: برای.

(۹). آن و.

صفحه: ۵۹

بیفگند، و التقدیر: سیجزیه‌م العقاب (۱) بوصفهم. و زجاج گفت: مضاف بیفگند و مضاف الیه به جای او بنهاد، و تقدیر آن که: سیجزیه‌م جزاء وصفهم.

إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و او حکیم است، آنچه کند به حکمت کند. و علیم و داناست به مصالح بندگان در حلال و حرام. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ، حق تعالی گفت: زیان کردند آنان که فرزندان خود را بکشتند و زنده در گور کردند، خوف درویشی را و اندیشه عار را، تا کسی ایشان را به نکاح به حکم خود نکند (۲)، و اصل «خسران» هلاک باشد، و خسران در تجارت هلاک سرمایه باشد.

إبن کثیر و ابن عامر خواندند: «قتلوا» به تشدید «تا» علی التفعیل لتکثیر الفعل. و قوله: سفها، نصب او بر مفعول له است و روا باشد که مصدر بود لا من لفظ الفعل برای آن که آن قتل بر آن وجه سفاهت است، و «سفه» نقیض حلم باشد و سفیه ضدّ حلیم بود و اصل او خفت و سبکی باشد به سبکساری. و فرق میان سفه و نزق آن باشد که سفه از داعی هوا بود و نزق خفتی (۳) طبیعی باشد (۴).

وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ و بر خود حرام کردند آنچه خدای تعالی روزی (۵) ایشان کرد از انعام و حرث، و اینکه آیت نیز دلیل آن می‌کند که پیش از ورود شرع بر اباحت بوده است، چه اگر بر حظر بودی نگفتی (۶): وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ و حرام کردند بر ایشان بلکه (۷) عقل حظر کرده بودی آن را، آنکه به اینکه رها نکردند تا (۸) حوالت آن با خدای کردند به دروغ (۹) بی حجتی. و نصب افترا بر مفعول له باشد و روا بود که مصدری بود چنان که گفتیم (۱۰): لا من لفظ الفعل: آنکه بیان کرد که ایشان به اینکه تحریم که

(۱). اساس: جزاء، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۲). معج: کند، وز: بکند.

(۳). اساس: خفی لت: خفت با توجه به مل تصحیح شد.

(۴). لت: طبعی.

(۵). معج، وز، مل، لت: به روزی آج، لب: رزق.

(۶). معج، مل: بگفتی.

(۷). اساس، بم، آن: بلک معج، وز، مل: بل. با توجه به آج تصحیح شد.

(۸). معج، وز: یا.

(۹). آن: دروغ. [.....]

(۱۰). آج، لب: گفتیم.

صفحه: ۶۰

کردند ضال و گمراه شدند (۱)، مهتدی و راه یافته به طریق صواب و سداد نشدند (۲)، اگر چه ضلال و نفی اهتدا یکی باشد برای آن جمع کرد میان هر دو که لفظ مختلف شد کقوله: و هند اتی من دونها النای و البعد. قوله تعالی:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۱ تا ۱۴۷]

[اشاره]

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۱۴۱) وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۴۲) ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الصَّانِئِينَ وَالْمَعْرِئِينَ قُلِ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أُمَّ الْأُنثِيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ بَبْنُوْنِي يَعْلَمُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۴۳) وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلِ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أُمَّ الْأُنثِيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴) قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵)

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۱۴۶) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷)

[ترجمه]

اوست آن «۳» که بیافرید بوستانها چفته بسته «۴» و ناسته، درختان خرما «۵» و کشتزار به خلاف یکدیگر میوه‌اش «۶» و زیتون و نار مانده با یکدیگر و جز مانده، بخوری «۷» از میوه‌اش چون بر آرد و بدهی «۸» حَقَّش روز درودنش و اسراف مکنی «۹» [۱۱۸-پ] که او دوست ندارد اسراف کنندگان را.

و از چارپایان بارکشان «۱۰» و کوچکان «۱۱» بخوری «۱۲» از آنچه روزی داد خدای شما را و پی گیری «۱۳» مکنی «۱۴» گامهای «۱۵» دیو «۱۶» را که او شما را دشمنی آشکار است.

- (۱). معج، وز، مل، لت و.
- (۲). معج، وز: نشدید و.
- (۳). معج، وز: او آن است.
- (۴). آج. لب: پدید کرده از چوب آن: جفسه بسته.
- (۵). آج، لب: بیافرید خرما بنان را.
- (۶). آج، لب: مختلف است بار آن.
- (۷). معج، وز، آف: بخورید.
- (۸). معج، وز، آف: بدهید.
- (۹). معج، وز، آف: مکنید.
- (۱۰). آف: بارکش.
- (۱۱). اساس: کوچکاره، با توجه به معج، وز تصحیح شد.
- (۱۲). معج، وز، اف: بخورید.
- (۱۳). معج، آف: پیروزی آج، لب: متابعت. [.....]
- (۱۴). معج، وز، آف: مکنید.

(۱۵). آج، لب: آثار قدم. ۱۶. آف: دیوان.

صفحه : ۶۱

هشت جفت از میش دو، و از بز دو، بگو آیا دو نر را به حرام کرده است «۱» یا دو ماده را یا آنچه گرد آمد بر او رحمهای دو ماده! خبر دهی «۲» ما را «۳» به دانش که «۴» راست می گویی.

و از شتر دو، و از گاو دو، بگو دو نر را حرام کرد یا دو ماده را یا آنچه گرد آمد بر او رحمهای دو ماده یا شما بودی «۵» حاضر چون اندرز کرد شما را خدای [به اینکه] «۶» کیست ظالمتر «۷» از آن که فرا بافد بر خدای دروغ «۸» تا گمراه کند مردمان را بی دانش [بدرستی که] «۹» خدای راه ندهد گروه ستمکاران را.

بگو که نیابم در آنچه وحی کردند «۱۰» به من حرامی برخوردارند که بخورد مگر که باشد مرداری یا خونی ریخته «۱۱» یا گوشت خوک که آن پلید است یا چیزی برون فرمان خدای بر آن نام جز خدای هر که را ضرورت باشد نه بغی کننده و نه تعدی کننده، خدای تو آمرزنده و بخشاینده است.

و بر آنان که جهود شدند حرام کردیم هر چه از او ناخن

(۱). وز: حرام کرد.

(۲). معج، وز، آف: خبر دهید.

(۳). معج، وز: مرا.

(۴). معج، وز: اگر.

(۵). معج، وز، آف: بودید.

(۶-۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، افزوده شد.

(۷). معج، وز، لت: بیدادگرتر آج، لب: ستمکارتر.

(۸). آن: دروغ.

(۱۰). معج: کرده‌اند.

(۱۱). معج: روان.

صفحه : ۶۲

دارد «۱» و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان بیه «۲» هاشان مگر آنچه برداشت پشت ایشان یا رود گانی یا آنچه آمیخته باشد به استخوان آن پاداشت «۳» دادیم ایشان را به ظلمشان و ما را ستیگریم «۴».

اگر دروغ دارند «۵» تو را بگو خدای شما خداوند رحمت «۶» است فراخ و باز ندارند «۷» عذاب از گروه «۸» گناهکاران [۱۱۹-ر].
 قوله: وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ، وجه اتصال آیت به آیت اول آن است که خدای تعالی چون ذکر آن که کافران گفتند بکرد و بر ایشان رد کرد باز نمود که خطا کردند، بندگان را تذکیر کرد به بعضی نعمتهای خود تا بدانند که کس را نرسد که تحلیل و تحریم کند مگر آن را که منعم باشد بر بندگان خود به اینکه انواع اینک نعمت. و بیان کردیم که انشاء، احداث فعل باشد بر سبیل ابتدا نه بر وجه اقتدا به مثالی «۹» سابق، و مثله: الابتداء و الاختراع. «جَنَاتٍ» جمع جَنَّتْ باشد و آن بستان بسیار درخت بود که زمین او را از آفتاب بیوشد. «معروشات» در او دو قول گفتند: یکی آن که عبد الله عباس و سدی گفتند آن مراد چفته است که مردم بر بندند برای زر، و قول دوم آن است که: ابو علی گفت آن خواست به او که بناهای بلند دارد از دیوار بست و حظیره، و اصل عرش رفع بود و منه سَمَى السَّرِيرِ الرَّفِيعِ عرشا، و منه قوله: وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ «۱۰»، ای سریر کبیر «۱۱». و قوله:

- (۱). مج، وز: خداوند هر ناخنی را. [...].
- (۲). آج، لب: چربی.
- (۳). مج، آج، لب، آف: پاداش.
- (۴). مج، وز: راست گیریم بم: راستی کردیم.
- (۵). لت: گویند.
- (۶). مج، وز: رحمتی.
- (۷). اساس: باز ندارد با توجه به معنی آیه تصحیح شد.
- (۸). مج، وز: قوم.
- (۹). آج، لب: مثال.
- (۱۰). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.
- (۱۱). اساس: کثیر، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۶۳

خَاوِيَةٌ عَلَى عُرْوَشِهَا (۱) ای ساقطه علی سقوفها، و سقف را برای بلندی عرش خوانند.

وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ، و آنچه بر خلاف اینکه باشد و محلّ او بر نصب است بر صفت جنّات. وَ النَّخْلُ وَ الزَّرْعُ، عطف است بر جنّات ای و انشا النخل و الزرع و درختان خرما نیز بیافرید و زرع برویانید مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ، نصب او بر حال است و اگر چه هنوز مأکول نیست و مثله قولهم: مررت برجل معه صقر صائداً به غذا ای مقدراً الصّید (۲) غذا، و گفتند مراد به اکل میوه آن است، و بر اینکه وجه به تاویل حاجت نباشد.

وَ الزَّيْتُونَ وَ الزُّمَّانَ وَ زیتون و نار یعنی درختان او نیز عطف است بر مقدّم مُتَّشَابِهًا وَ غَيْرَ مُتَّشَابِهٍ، نصب او بر حال است یعنی بهری با بهری ماند از اینکه درختان در تکاثف اغصان و با برگرفتن به میوه و با یکدیگر نماند در دگر اوصاف، و گفته [اند] (۳): مشتبه فی اللّون و الشّکل غیر متشابه فی الطّعم، در شکل و لون با یکدیگر ماند (۴)، در طعم با یکدیگر نماند بل طعمشان مختلف باشد. کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ، صورت امر است و مراد اباحت، گفت: بخوری (۵) از میوه او چون میوه بیارد. وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ حَقُّ او بدهی (۶) آن روز که بدروی (۷). اهل بصره و ابن عامر و عاصم خواندند: حصاده به فتح «حا» و باقی قرءاء به کسر، و اینکه هر دو لغت است.

سیبویه گفت: مصادری که بر اینها (۸) زمان آمد آن را بر وزن فعال گفتند کالجداد و الجذاذ (۹)، و الصّرام و القطاع و الحصاد و فتح نیز روا باشد در او، در اینکه (۱۰) حق خلاف کردند.

- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹.
- (۲). مج، آج، لب، لت به.
- (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۴). مج، وز، آج، لب، لت: مانند. [...].
- (۵). مج، وز، مل، آف: بخورید.
- (۶). مج، وز، مل، آف: بدهید.

(۷). مع، وز، مل، آف: بدروید.

(۸). آج، انتها.

(۹). آج: الجزام لب، بم: الجراد.

(۱۰). لب: دین.

صفحه: ۶۴

عبد الله عباس گفت و محمد بن الحنفیه و زید بن اسلم و حسن بصری و طاووس «۱» و جابر بن زید و قتاده و ضحاک: مراد زکات است و چون چنین باشد امر بر وجوب بود، و از باقر- علیه السلام- روایت است، و عطا و مجاهد و عبد الله عمر و سعید بن جبیر و ربیع و انس گفتند: مراد آن است که از درخت بیفتد «۲» آن به درویش باید دادن بر سبیل صدقه، و اصحاب ما روایت کردند که آن دسته باشد که به وقت درو کردن «۳» به درویش دهند، برون «۴» زکات.

ابراهیم و سدی گفتند: آیت منسوخ است به فرض زکات، «۵» روز درو نباید دادن و نیز گفت برای آن که استقرار فرض زکات در مدینه بود و اینکه سوره مکی است و نیز آن که روایت کرده‌اند که:

الزَّكَاةُ نَسَخَتْ كُلَّ صَدَقَةٍ

که زکات همه صدقات را منسوخ کرد، یعنی وجوب زکات. و بعضی دگر گفتند: یوم حصاده، وقت وجوب باشد، و یوم رفعه وقت دادن و نزدیک ما عند بدو صلاح زکات واجب شود و دادن به وقت ارتفاع باشد. وَلَا تُسْرِفُوا [۱۱۹-پ] و اسراف مکنید. در او چند قول گفتند:

یکی آن که توانگران در آن عهد در دادن اسراف کردند تا محتاج شدند تا روایت کرده‌اند که ثابت بن قیس بن الشَّامس «۶» را پانصد درخت خرما بود به وقت ارتفاع همه را بداد و برای عیال هیچ باز نگرفت، خدای تعالی از اینکه نهی کرد و رسول- علیه السلام- گفت:

«۷» ابدأ بمن تعول»

ابتدا به عیال خود کن، مقاتل و عطیه عوفی گفتند: برای بتان چیزی مدهی «۸». زهری گفت: در معصیت خرج مکنید. مجاهد گفت: اگر کوه ابو قیس زر گردد کسی را باشد به صدقه بدهد اسراف نباشد و اگر مدی در معصیت بدهد اسراف باشد و از آن جاست که حاتم طائی را گفتند: لا خیر فی السرف، گفت: لا اسراف فی الخیر. و الاسراف التبذیر، و السرف الخطاء.

(۱). لت: کاووس.

(۲). مع، وز، لت: بیوفتد.

(۳). مل، درویدن.

(۴). آج، لب: لت، آن: بیرون.

(۵). لت برای آن که.

(۶). لب، بم، آف، آن: سماس.

(۷). اساس، آج، لب، بم: یعول با توجه به مع، تصحیح شد.

(۸). مع، وز، مل، آف: مدهید. [...]

صفحه: ۶۵

و بعضی دگر گفتند: اینکه خطاب است با سلطان، یعنی بالای حق خود مستانی «۱» و بعضی دگر گفتند: خطاب عام است با همه، و

گفته‌اند: اسراف هم در افراط مستعمل است و هم در تقصیر، و در اینکه بیت را بر اینکه تفسیر دادند که شاعر گفت «۲»:

أعطوا هنيئدةً تحذوها ثمانيةً ما في عطائهم من ولا سرف

ای منة و لا تقصیر، و يقال السرف الاخطاء من قولهم: مررت بكم فسرفتكم، ای اخطأتكم، «۳» معنی آن باشد که به جای خود نهی «۴» و از جای و استحقاق تعدی مکنید.

و آنچه واجب است در غلّات و ثمان عشر است یا نصف العشر، و نصاب در او پنج وسق باشد هر وسقی شصت صاع هر صاعی چهار مد هر مدی دویست و نود و دو درم و نیم، و نصاب همین یکی باشد و پس از آن هر چه بیفزاید از اندک و بسیار عشر یا نصف العشر باید داد، اگر از جایی آب خورد که آن را مؤنثی نبود چون آب باران و رود عشر باید داد «۵» ده یک، و اگر آب را مؤنث باشد چون آب کاریز نصف العشر باید داد «۶»، و آنچه دهد در عهد امام به امام مسلمانان باید برد تا او بر مستحقان قسمت کند و در وقت آن که امام حاضر نباشد او قسمت کند بر مستحقان «۷»، و اگر چه به یک کس دهد روا باشد.

آنکه گفت: خدای تعالی مسرفان را که اسراف کنند و از اندازه تعدی کنند. دوست ندارد.

و من الأنعام حَمُولَةً وَ فَرشاً، و از چهار پایان بیافرید برای شما حموله و فرش و عامل در حموله و فرش هم آن عامل متقدم است من قوله: انشأ، یعنی انشأ حمولة و فرشاً، و در معنی «حمولة و فرشاً» سه قول گفتند، یکی آن که عبد الله مسعود و عبد الله و عباس و حسن و مجاهد گفتند: «حمولة» شتر بزرگ

(۱). مج، وز، مل، آف: مستانید.

(۲). مج، وز، مل شعر.

(۳). اساس: اخطاتم، با توجه به مج، تصحیح شد.

(۴). آف: نهید.

(۵-۶). مج، وز: دادن.

(۷). مج، وز، لت: مستحقانش.

صفحه : ۶۶

باشد. و «فرش» شتر کوچک، قال عنتره: «۱»

ما را عنی الّا حمولة اهلها وسط الدیار تسف حب الخمخم

و «فعوله» به فتح «فا» مذکر و مؤنث در او یکسان باشد، کالضّرورة و الفروقة، چون به معنی فاعل باشد و چون به معنی مفعول باشد فرق کنند میان مذکر و مؤنث، کالحلوبة و الرّكوبة، و فرش را شاهد قول را جز است که گفت: «۲»

اورثنی «۳» حمولة و فرشاً أمشها فی کلّ یوم مشاً

و قال اخر:

و حوینا الفرش من انعامکم و الحمولات و ربّات الحجل

و قولی دیگر آن است که قتاده و ربیع و سدّی و ضحاک گفتند: «حمولة» اشتر و گاو بارکش باشد و «فرش» گوسپند. قول سیوم از

عبد الله عباس آن است که: «حموله» هر چارپایی باشد که بارکش بود [۴] از شتر [و استر] [۵] و اسب و خر و گاو و فرش و گوسپند باشد. و «حموله» اسم جمع است و از لفظ خود واحد ندارد و «حموله» به ضم «حا» بارها باشد [۶] و گوسپند را برای آن «فرش» خوانند [۷] که از خردی منفردش [۸] باشد بر زمین و فرش زمین مطمئن باشد، و فرش نقبی باشد [۱۲۰-ر] به زیر زمین. قال الزجاج: [۹]

مشفر الثاب تلوك «۱۰» الفرشا
 آنکه گفت: کُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ «۱۱» بخوری «۱۲» از آنچه خدا «۱۳» شما را روزی کرده است. و لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ، و پیروی مکنید «۱۴» گامهای شیطان را.

- (۱-۲). مج، وز، مل شعر.
 (۳). مج، وز، مل، آج، لب: آوردنی.
 (۴-۵). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.
 (۶). اساس، بم، آن: پارها، با توجه به مج تصحیح شد.
 (۷). آج، لب: خوانند.
 (۸). مج، وز، آج، لب: متفرش.
 (۹). مج، وز، مل شعر.
 (۱۰). اساس، بم: بلوک، با توجه به مج، تصحیح شد. [.....]
 (۱۱). سوره مائده (۵) آیه ۸۸.
 (۱۲). مج، وز، مل، آج، لب، آف: بخورید.
 (۱۳). مج، وز، مل تعالی.
 (۱۴). آج، لب: پیرو مکنید مج، وز، لت: پیگیری مکنید.
 صفحه: ۶۷

«کلوا» لفظ امر است و مراد اباحت است و در «خطوات» سه وجه آمده است:
 ضم الخاء و الطاء و ضم الخاء و سکون الطاء، و اینکه قراءت ابو عمرو است و ضم «خا» و فتح «طا»، و در معنی او دو قول گفتند: یکی بیان متابعت و آن که خطوه را بیان متابعت کرد بر سیل مبالغت، یعنی پی بر پی شیطان منهی «۱» و به ره او نروی «۲» بر اثر او، دوم آن که: شیطان بگذراند «۳» شما را از حلال به حرام. إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ که شیطان شما را دشمنی است آشکارا، من ابان الشیء اذا تبین. و گفته [اند]: «۴» مظهر عداوت از آن که با پدر شما کرد.

قوله: ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ، هم عطف است علی قوله: انشأ و بیافرید برای شما هشت جفت. مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ از میش دو و از بز دو، و اهل بصره خواندند و ابن کثیر، الّا ابن فلیح «۵» و ابن عامر الّا الداجونی عن هشام: المعز بفتح العین، و باقی قراء به سکون العین، و معز بفتح العین جمع ما عزّ باشد کخادم و خدم و طالب و طلب و حارس و حرس، و اخفش گفت: جمع «۶» جمع است و او را واحد نیست از لفظ. و كذلك المعزی، و ابو زید گفت: و كذلك الامعوز و انشد:

«۷» و آن که «معز» خواند، گفت: جمع ما عز باشد کراکب و ركب و صاحب و صحب، اینکه قول اخفش است. و سیبویه گفت: اسم جمع است برای آن که لفظ جمع «۸» حروف بیشتر باید «۹» از حروف واحد، و ابو عثمان المازنی-اینکه بیت بیاورد به حجّت قول سیبویه «۱۰»:

- (۱). معج، وز، مل، آف: منهد.
 - (۲). معج، وز، مل، آف: نرود.
 - (۳). اساس: بگزراند، با توجه به معج، تصحیح شد.
 - (۴). اساس: ندارد با توجه به معج، افزوده شد.
 - (۵). کذا: در اساس، مل، بم، آف، آن، لت: فلح دیگر نسخه بدلها: فلج.
 - (۶). معج، وز، مل، لت: اسم، آج، لب: جمع اسم.
 - (۷). تفسیر تیان (۴/۲۹۸): المريل.
 - (۸). معج، وز، مل، آج، لب، لت را.
 - (۹). معج: باشد.
 - (۱۰). معج، وز، مل شعر. [.....]
- صفحه : ۶۸

بنیته بعصبه من مالیا اخشی رکیبا او رجیلا عادیا

و ابو عثمان گفت: گاو بنزدیک عرب «نعجه» باشد و آهو «ماعز»، گفت دلیل بر اینکه قول ذو الزمه که گفت: «۱»

إذا ما علاها راکب الضیف لم یزل یری نعجه فی مرتع و یشیرها

مولعه خنساء لیست بنعجه تدمن اجواف المیاہ و قیرها

و تولیع و خنس از صفت گاو باشد از صفت گوسپند «۲» نباشد و دلیل بر آن که آهو را «ماعز» خوانند قول ابو ذؤیب است: «۳»

و عادیه «۴» تلقی الثیاب کأنها تیوس ظباء محصها و ابتارها «۵»

و «تیس» فحل بز «۶» باشد و مراد به ازواج افراد است، عرب گوید: عندی زوجان من الحمام، نر و ماده خواهد یعنی هر یکی از ایشان جفت آن دیگر باشد و واحد «ضأن» ضاین در مذکر و ضائنه در مؤنث است و جمع ضأن کرده اند علی ضئین، کعبد و عبید و جمع «ما عز» بر مواز کرده اند.

و از صادق- علیه السلام- روایت کردند که او گفت مراد بقوله: مِنَ الضَّانِّ اثْنَيْنِ، اهلی و وحشی خواست و همچنین در بز و گاو اهلی و وحشی خواست و در شتر همچنین عربی و بختی خواست. و بر اینکه قول هشت جفت شانزده عدد باشد و تخصیص اینکه اجناس [برای آن کرد] «۷» که اینکه آن بود که ایشان حرام کردند. از اینکه جمله «۸» آنچه حرام کردند. آنگه بر سبیل احتجاج گفت و ردّ بر ایشان که: بگوی «۹» تا کدام حرام کرد خدای از اینکه هشتگانه دو نر یا دو ماده! و «الف» استفهام راست و معنی تقریر و انکار. أَمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ

(۳-۱). مج، وز، مل شعر.

(۲). آج، لب، بم، آف، لت، آن: گوسفند.

(۴). مج، وز: غادیة.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها چاپ شعرانی (۷۹ / ۵) و تبيان (۲۹۹ / ۴) و انتبارها.

(۶-۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). آج، لب: از جمله.

(۹). مل: بگوئید.

صفحه : ۶۹

یا «۱» آنچه مشتمل شود و گرد آید بر او ارحام اینکه دو ماده از اینکه دو جنس و غرض «۲» آن که هر چه از اینکه بگویند و فتوی کنند بر او خلاف راستی باشد و دروغتر بود «۳» [۱۲۰-پ]. نَبُّونِي بِعِلْمٍ مرا خبر دهی به علمی و دانشی اگر راست گویی «۴» در اینکه دعوی که می کنی.

مفسران گفتند: مشرکان بنزدیک رسول آمدند و خطیب ایشان را در اینکه وقت «۵» أبو الأَحوص مالک بن عوف بود و در معنی بحیره و سایه با او مناظره کردند.

رسول علیه السلام گفت: اینکه چیزها چرا حرام کرده‌ای از جهت نران یا مادگان یا از جهت هر دو، و هیچ بچه نباشد الا از نر و ماده! و آنگه به چه علت بهری بر زنان حلال است و بر مردان حرام و چون بمیرند بر همه حلال باشند «۶»! اینکه چرا چنین باشد «۷»! فرومانند «۸» و هیچ جواب نداد «۹»، گفت: خدای تعالی چنین فرمود. خدای تعالی اینکه آیات فرستاد «۱۰» ردّ بر ایشان.

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ، و نیز بیافرید برای شما از شتر دو جفت و از گاو «۱۱» دو جفت، اکنون تمامی هشت باز آمد بر قول اوّل که ازواج بر افراد حمل کردند، و نصب او بر «۱۲» «انشأ» است، یعنی و انشأ لكم مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ «۱۳»، بر اینکه طریقه «۱۴» گفت بگو و پرس «۱۵» از ایشان «۱۶»:

از اینکه دو گانه کدام حرام کرد دو نر یا دو ماده یا آنچه رحم اینکه دو جنس

(۱). آج، لب: افا.

(۲). اساس، مج، وز، بم: عرض خوانده می شود.

(۳). مج، وز، آج، لب، آف، لت: دروغ بود.

(۴). مج، وز راستی گیری مل: راستی گردی لت: راستی گیری.

(۵). آج، لب: در آن.

(۶). مج، وز، بم، مل، آف، لت: باشد، لب و.

(۷). مج، وز، لت: آید. [...]

(۸). مج، وز، مل، آف، لت، بم: فروماند.

(۹). آج، لب، بم: ندادند مج، وز، لت: نداشت.

(۱۰). مج، وز: بفرستاد.

(۱۱). مج: گاؤ.

(۱۲). مج، بم ایشان یعنی.

(۱۳). مج، وز، لت آنکه.

(۱۴). مج، وز، آف، لت، آن: طریقت.

(۱۵). مج: بترس. ۱۶. مج، وز تا.

صفحه : ۷۰

بر او مشتمل شود از بیجه! أم کُتُم شهداء یا شما حاضر بودی چون خدای تعالی شما را اندرز کرد به اینکه جمله بر سیل رد بر ایشان و تخطئه و تجهیل ایشان بگفت. آنکه گفت: کیست ظالمتر و ستمکارتر از آن کسی که «۱» مردمان را گمراه کند بی علم! آنکه: خدای تعالی لطف نکند با چنین کافران بر کفر مصرّ، و نیز راه نماید ایشان را به بهشت و ثواب برای آن که ایشان مستحقّ عقاب «۲» دایم باشند.

قوله: قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ - الایه، آنکه رسول - علیه السلام - را گفت:

بگو اینکه کافران را «۳» که من نمی‌بایم در اینکه قرآن که بر من وحی کرده‌اند و فرود آورده هیچ طعامی حرام بر کسی که خورد آلمّا که مرداری باشد، یعنی خدای تعالی در شرع من چیزی حرام نکرد از جمله طعام بر خورنده آلا مردار و برای آن مردار گفت اینکه جا و در سوره المائده منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه گفت که آن هر چهار داخل باشند در تحت اینکه دو جمله مردار باشد، جز که طریق کشتن و تلف «۴» آن مختلف «۵» می‌شود. أو دَمًا مَسْفُوحًا یا خونی ریخته باشد یا گوشت خوک باشد که آن پلید است. اینکه سه گانه بر آن «۶» تخصیص کرد که تحریم اینکه مؤکدتر است، و بعضی دگر گفتند: اینکه چیزها به نصّ قرآن حرام است «۷» و آنچه جز اینکه است به وحی که نه قرآن است. بعضی دگر گفتند: سورت مکی است، در مکه حرام هم اینکه «۸» بود باقی محرّمات را بیان به مدینه فرود آمد. و «میته» عبارت باشد از تنی که در او حیات نباشد برود از او بی آن که او را بکشند به ذبح یا به نحر تذکیتی شرعی. و مسفوح مصبوب «۹» باشد ریخته، و برای آن قید زد به مسفوح که

(۱). از آن که.

(۲). مج، وز، مل، لت: عذاب.

(۳). مج، وز: اینان را.

(۴). آج، لب کردن.

(۵). آج، لب: مختلفه. [...]

(۶). مج، وز، لت: برای آن.

(۷). مل: حرامند.

(۸). آج، لب: همین آن: هم حرام اینکه.

(۹). آج، لب: منصوب.

صفحه : ۷۱

آنچه از خون با گوشت و جگر آمیخته باشد از آنچه جدا نتوان کردن، آن معفو و مباح است و گوشت خوک و «۱» اگر چه گوشت را تخصیص کرد از خوک همه [چیز] «۲» حرام است از «۳» گوشت و پوست و پیه و موی. فَبَانَهُ، کنایت راجع است با آنچه «۴» در پیش ذکر آن برفت از حرام. أو فِسْقًا، عطف است علی «لحم خنزیر» «۵»، و مراد به «فسق» اینکه جا ذبیحه است که نه به نام «۶» خدای کشته باشند، بل به نام اصنام و اوئان کشته باشند.

آنکه گفت: اگر کسی مضطر شود و ضرورت او را بدان آرد (۷) که اینکه چیزها او را تناول باید کرد (۸) و باغی و عادی (۹) نباشد در او چند قول گفتند: «۱۰» یکی آن که طلب اینکه چیزها نکنند، و گفته‌اند: [طلب] «۱۱» لذت نکند به تناول اینکه چیزها، و گفته‌اند: [مراد] «۱۲» [۱۲۱-ر]

به باغی آن است که بر امام عادل برون (۱۳) آید، و گفته‌اند: معنی آن است که تعدی نکند از آن که امساک رمق کند او را، و گفته‌اند:

تعدی نکند از حلال به حرام، و حد آن ضرورت که اینکه چیزها [را] «۱۴» با آن رخصت باشد آن است که از گرسنگی «۱۵» به جایی رسد «۱۶» که از تلف نفس بترسد.

فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «فا» جواب شرط است، یعنی هر که مضطر «۱۷» باشد خدای تعالی غفور و رحیم است بر بندگان، به رحمت رخصت داده است «۱۸»

(۱). آج، لب: ندارد. (۱۴-۱۱-۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). وز، آج، لت او.

(۴). آن که.

(۵). اساس: علی اللحم الخنزیر، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۶). اساس: بی نام، با توجه به مع، زو تصحیح شد.

(۷). مع، وز، لت: به آن آرد، مل: با آن آرد.

(۱۲-۸). اساس: کرد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۹). لت: داعی.

(۱۰). آج، لب: قول رفته بود. [.....]

(۱۳). مع، وز، مل، آج، لب، آن: بیرون.

(۱۵). وز: گشنگی.

(۱۶). مل: رسیده باشد.

(۱۷). اساس: مضطرب، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۱۸). مع، وز، مل، لت: رخصت داد.

صفحه : ۷۲

ایشان را در تناول، و به مغفرت بیامرزد ایشان را چون از حال ایشان اضطراب دارند. و جماعتی فقها استدلال کردند به اینکه آیت بر آن که حرام در شرع همین است که در اینکه آیت گفت از آنان که به دلیل الخطاب گفتند، و اینکه درست نیست برای آن که از آیت اینکه دانند که آنچه در اوست حرام باشد، اما آنچه جز آن است «۱» روا باشد که تحریم آن به دیگر آیت و دلیل سنت مقطوع علیها و دلیل اجماع دانند. و محرّمات بسیار است چون سباع و هر چه ناب مخلب دارد، و آنچه مسوخ «۲» است چون پیل «۳» و کپی و بسیار چیزهای دیگر [که] «۴» در اخبار مقطوع آمد چون جری و مار ماهی، و ممکن است اینکه را استدلال کردن بر آن که پوست مردار حرام است لقلوله: «میتة» و پوست نیز در او حیات بوده باشد و برفته، و دلیل نیست بر آن که موی و پشم و وبر «۵» از او حرام است «۶» که آن را حیات نبوده است در او «۷» و رسول- علیه السلام گفت:

لا تتفَعُوا مِنَ الْمَيْتَةِ بَاهَابٍ وَلَا عَصَبٍ.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که بر جهودان عهد موسی و آنان که پس از ایشان بودند بر شرع او تا منسوخ شدن «۸»، حرام کردیم کُلِّ ذِي ظُفْرٍ هر حیوانی که ناخن داشت یعنی چنگال. عبد الله عباس و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی گفتند: هر حیوانی است که شکافته سم نباشد چون شتر و شتر مرغ و بط و مرغابی، و ابو علی جبائی گفت: جمله انواع سباع از شیر و گرگ و پلنگ و روباه و سگ و گربه و هر چه او را به چنگال صید کند «۹» داخل است تحت اینکه. ابو القاسم بلخی گفت: مراد هر ذوات الحافری است

(۱). آج، لب: جز اوست.

(۲). مج، آج، بم: منسوخ.

(۳). مج، وز، مل: فیل.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۵). مج، وز: و پشم و پر.

(۶). مج، وز: حرام باشد.

(۷). لت: ندارد.

(۸). اساس: شدند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۹). مج: کنند. [.....]

صفحه : ۷۳

از چهارپای و هر ذوات المخلبی از مرغان، بر اینکه قول اسب «۱» [و] «۲» شتر و خر در او داخل باشد «۳»، و در اخبار ما اینکه هر دو مکروه است، و گفت: ظفر را برای «۴» مجاز حافر خواند، چنان که طرفه گفت «۵»:

فما رقد الولدان حتى رأيت على البكر يرميه بساق و حافر

در بیت قدم را حافر خواند. و مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ، و باز نمود که از گاو و گوسپند پیه بر ایشان حرام بود از هر نوع پیه که در شکم باشد از ثرب و پیه کلی الا پیهی «۶»، یعنی گوشت «۷» فربه که بر پشت ایشان باشد. أو الحوايا یا آن پیه که بر حوايا باشد و آن مباعر بود و رودکانی که پشک در او بود. و اینکه قول عبد الله عباس است و حسن و سعید جبیر و قتاده و مجاهد و سدی، و ابن زید

گفت: جای شیر باشد برای آن که شیر در او جمع شود. و در واحد حوايا چند قول گفتند، زجاج گفت:

حوايا «۸» و حاويه كقاصع «۹» و قواصع و ضاربه و ضوارب، و آن که گفت وزن او فعایل است، گفت: واحد او حویه باشد، کسفینه و سفاین، و نیز استثناء کرد از آن جمله هر پیهی و گوشتی فربه که بر استخوان باشد چون گوشت پهلو و دنبه، و اینکه قول سدی است و ابن جریج [۱۲۱-پ]. و در محل «حوايا» از اعراب خلاف کردند. بیشتر اهل علم گفتند: محل او رفع است عطفاً علی الظهور، یعنی «۱۰» ما حملت الحوايا من الشحم، و بعضی دگر گفتند: محل او نصب است عطفاً علی «ما» فی قوله: إلی ما حملت اما قوله: او ما اختلط بعظم، عطف است علی «ما» فی قوله: ما حملت، و بعضی دگر گفتند: «حوايا» [و] «۱۱»: «ما اختلط بعظم»

(۱). اساس: است، با توجه به مج، وز تصحیح شد لت: استر.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). مج، وز، لت: باشند.

- (۴). معج، وز، مل: بر.
- (۵). معج، وز، مل شعر.
- (۶). مل: اَلَا ما حملت ظهورهما.
- (۷). معج، وز، لت: گوشتی.
- (۸). اساس: حاویا، با توجه به معج، تصحیح شد.
- (۹). اساس: کقاصع، با توجه به مل، لت، تصحیح شد. معج، وز: لیعاصمعا.
- (۱۰). معج، وز، لت او.
- (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، افزوده شد.

صفحه: ۷۴

عطف است علی «۱» قوله: شَحُومَهُمَا و جمله حرام است و «او» به معنی واو است و آنچه مستثناست جز یک چیز نیست: اِلَّا ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا، و تقدیر آن است که (و علی الذین هادوا حرمانا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم حرمانا علیهم شحومهما او الحویا او ما اختلط بعظم الا ما حملت ظهورهما)، و در اینکه وجه عدول است از «۲» چند وجه، «۳» وجه، اول اولیتر است. ذَلِکَ جَزَیْنَاهُمْ بَیْغِیْهِمْ اینکه جزای ایشان است که ما دادیم به بغی و ظلمشان، و اینکه چیزها که خدای تعالی گفت بر جهودان حرام کرده در شرع موسی بود، اما شرع رسول ما - علیه السلام - آن را منسوخ کرد و ترسایان دعوی کردند که شرع عیسی - علیه السلام - آن را منسوخ کرد و بر اینکه «۴» قطع نیست ما را برای آن که طریقی عملی «۵» نیست فرا «۶» آن ما را. قوله: ذَلِکَ جَزَیْنَاهُمْ بَیْغِیْهِمْ، اگر گویند: شرایع تابع مصلحت باشد، و اینکه «۷» جمله تکالیف «۸» است و غرض به «۹» تکلیف تعرّض «۱۰» ثواب است، و چگونه روا باشد، که تکلیف عقاب بود «۱۱»! جواب گوئیم: خدای تعالی اینکه را جزا و عقاب برای آن خواند که آن گناهان که ایشان کردند از تحریف و تصحیف و تحلیل محرمات اقتضای آن کرد در باب مصلحت که چیزها «۱۲» که حلال بود ایشان را اگر آن معاصی نکرده بودندی همچنان حلال بودی، چون ارتکاب آن معاصی کردند بر ایشان حرام کرد.

پس چون تغییر «۱۳» مصلحت عند فعل ایشان بود و تحریم عقیب «۱۴» آن حاصل آمد «۱۵»، آن را بر توسّع عقاب و جزا خواند. و اِنَّا لَصَادِقُونَ، و ما راست گوئیم «۱۶» در

-
- (۱). وز فی.
- (۲). معج، وز، آج، لب، لت ظاهر.
- (۳). معج، وز، لت و. [.....]
- (۴). مل: من.
- (۵). معج، وز، لت: علمی.
- (۶). معج، وز، آج، لب، لت: ندارد.
- (۷). معج، وز، از مل: آن.
- (۸). معج، وز، آج، لب، لت: تکلیف.
- (۹). آج: از.
- (۱۰). معج، وز، مل، لت: تعریض.
- (۱۱). آج، لب: باشد.

(۱۲). مج، وز: چیزهایی.

(۱۳). مج، وز: بغیر.

(۱۴). آج، لب: عقب.

(۱۵). مج: آید. ۱۶. مج، وز: گیریم، مل: راست گویانیم.

صفحه: ۷۵

آن خبر که دادیم از تحریم اینکه چیزها بر جهودان بر سییل عقوبت، اوایل ایشان را و اواخر ایشان را بر سییل مصلحت تا به وقت نسخ شرع موسی - علیه السلام.

قوله تعالی «۱»: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ اگر تو را تکذیب کنند.

و دروغزن دارند در آن خبر که دادی که خدای اینکه چیزها به حرام کرد، و تکذیب ایشان آن «۲» بود که گفتند که: اینکه چیزهایی است که یعقوب بر خویشتن حرام کرد، خدای بر او حرام نکرده بود. ما موافقت «۳» یعقوب را، آن چیزها بر خویشتن حرام کردیم نه چنان است که تو گفتی خدای حرام کرده است. قولی دگر آن است که:

کنایت راجع است با جمله مشرکان در انواع تکذیب که کردند رسول را - علیه السلام.

گفت تو به جواب آن تکذیب بگوی که: خدای شما خداوند رحمت فراخ است.

اگر گویند: چگونه رحمت واسعه را به جواب تکذیب رسول کرد! گوییم «۴» از اینکه دو جواب است: یکی آن که حق تعالی به رحمت خود با تکذیب ایشان ایشان را مهلت داد و عقوبت عاجل «۵» نکرد. جواب دیگر آن که: ذکر رحمت برای آن کرد تا ترغیب کند ایشان را به «۶» ایمان و تزهید «۷» کند در کفر. چون ایشان بشنودند که خدای تعالی واسع الرحمة است، طمع رحمت او ایشان را داعی باشد با ایمان و طاعت و صارف «۸» باشد از کفر و تکذیب. آنگه با ترغیب ترهیب «۹» کرد و با وعد وعید مقرون کرد بقوله: وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ، گفت: عقاب «۱۰» او رد نکند «۱۱» [۱۲۲- ر]

از کافران و گناهکاران تا چنان که ایشان را به طریق ترغیب نزدیک یکدیگر «۱۲» به طریق ترهیب نزدیک بکنند «۱۳» تا از دو وجه ایشان را لطف باشد.

(۱). مج، وز، لت: عزّ و علا. [.....]

(۲). لب را.

(۳). مج، وز، مل، لت و متابعت.

(۴). آج، لب: گویم.

(۵). مج، وز، مل، لت: عاجل.

(۶). مج، وز، مل: بر.

(۷). آج، لب: تذهیب.

(۸). مج: ندارد.

(۹). آج: تهدید لب: تهذیب.

(۱۰). مج، وز، لت: عذاب.

(۱۱). لت: نکنند.

(۱۲). مج، وز، لت: بکرد آج. لب: بکنند.

(۱۳). مج، وز: نکند.

صفحه: ۷۶

و قوله «۱» تعالی «۲»:

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۷]**[اشاره]**

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) قُلْ فَلِلَّهِ الحُجَّةُ البَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹) قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱۵۰) قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲)

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۳) ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفَصَّلَ بِلَا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكًا فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصِيدَفَ عَنْهَا سَجَزَى الَّذِينَ يَصِدْفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصِدْفُونَ (۱۵۷)

[ترجمه]

گویند «۳» آنان که انباز گرفتند «۴» اگر خواستی خدا را انباز نگرمانی «۵» و نه پدران ما و نه «۶» حرام کردیمی «۷» از شیء «۸»، همچنین دروغ داشتند «۹» آنان که از پیش «۱۰» ایشان بودند تا بچشیدند «۱۱» عذاب ما، بگو هست نزدیک «۱۲» شما از دانش «۱۳» پس برون آوری «۱۴» از برای ما!

پیروی نمی کنید مگر گمان را و نمی گویی «۱۵» الا «۱۶» دروغ.

بگو خدای راست حجت رسیده «۱۷» اگر خواستی هدایت دادی شما را جمله «۱۸».

بگو بیارید «۱۹» گواهان شما را آنان که گواهی می دهند که خدا به حرام کرد اینک، «۲۰» اگر گواهی دهند تو گواهی مده با ایشان و پی روی مکن هوای «۲۱» آنان که دروغ داشتند

(۱). آج، لب: لقوله.

(۲). مج، وز: عزّ و اعلا مل تقدس. [...]

(۳). آج، لب: زود بود که گویند.

(۴). آج، لب: شرک آوردند.

- (۵). معج، وز، لت: ما مشرک نشدمانی آج، لب: شرکت نیاوردیمی ما.
 (۶). معج، وز، لت نیز.
 (۷). معج، وز، لت: حرام کردمانی آج، لب: حرام گردانیدیمی.
 (۸). معج، وز، آف، لت: چیزی آج، لب: هیچ چیز.
 (۹). آج، لب: تکذیب نمودند.
 (۱۰). آج، لب: پیش از اینکه.
 (۱۱). معج، وز: بچشند.
 (۱۲). معج، وز، لت: بنزدیک آج، لب: نزد.
 (۱۳). آج، لب: حجتی.
 (۱۴). معج، وز: که بیرون آرید آج، لب تا بیان کنید لت: بیرون آری.
 (۱۵). معج، وز، آف: نمی گوید. ۱۶. معج، وز: مگر [.....]
 (۱۷). آج، لب: تمام. ۱۸. معج، وز: همه را.
 (۱۹). آج، لب: حاضر کنید. ۲۰. آج، لب، آف پس.
 (۲۱). معج، وز، لت: هواهای آج، لب: رایهای باطل.

صفحه : ۷۷

آیات «۱» ما را و آنان که نگریدند به آخرت «۲» و ایشان به خداشان انباز گیرند «۳». بگو بیایی «۴» تا بخوانیم «۵» آنچه حرام کرد خدای تان بر شما، آن که شرک نیاری «۶» چیزی و با مادر و پدر نیکویی کنی «۷» و مکشی «۸» فرزندان تان را از «۹» درویشی، ما روزی دهیم شما را و ایشان را و گرد مگردی «۱۰» زشتیها را آنچه آشکار است از آن و آنچه پنهان «۱۱» و مکشید تن آن که حرام کرد خدا مگر براستی، اینکه است که وصیت کردتان بدان تا مگر شما اندرز یابید «۱۲». و نزدیکی مکنید «۱۳» به خواسته‌های «۱۴» یتیمان «۱۵» مگر بدانچه آن نیکوتر است تا برسند به بلاغت «۱۶» و تمام بدهید پیمان «۱۷» و ترازو به داد «۱۸» ننهیم «۱۹» بر تنی «۲۰» مگر آنچه طاقت آن باشد و چون گوید داد کنید «۲۱» و اگر چه باشند خویش و به پیمان

(۱). معج: آیتها.

(۲). معج، وز، لت: به سرای بازپسین آج، لب: به آن جهان.

(۳). آج، لب: برابر می کنید.

(۴). معج، وز، آج، لب، آف: بیاید.

(۵). آج، لب: بخوانم آن را.

(۶). معج، وز، آف، لت: نیارید به او.

(۷). معج، وز، آف: کنید.

(۸). معج، وز، آج، لب: مکشید آن: نکشی.

(۹). آج، لب خوف: [.....]

(۱۰). معج، وز: مگردید.

(۱۱). معج، وز، لت: پوشید.

- (۱۲). مع، وز: بدانید. آج، لب: دریابید.
 (۱۳). مع، وز: گرد مگردید، آج، لب: نزدیک مشوید.
 (۱۴-۱۵). مع، وز: مال بی پدر آج، لب: مال طفل بی پدر.
 (۱۶). مع، وز، لت: قوتش و بلوغش آج، لب: به حالت قوت خود. ۱۷. مع، وز، لت: پیمودنی.
 (۱۸). مع، وز، لت: به راستی. ۱۹. مع، وز، لت: تکلیف نکنیم آج، لب: تکلیف نفرماییم.
 (۲۰). مع، وز: هیچ نفسی. ۲۱. مع، وز، لت: داد دهید آج، لب: قانون عدالت باشید.

صفحه : ۷۸

خدای وفا کنید اینکه است که وصیت کرد «۱» به آن تان مگر شما یاد کنید «۲».

[۱۲۲-پ].

اینکه راهی راست «۳» پسروی کنید «۴» آن را و مکنید متابعت «۵» راهها که پراگنده [کند] «۶» شما را از راه او، آن است که وصیت کرد «۷» شما را بدان تا مگر شما بترسید.
 پس بدادیم موسی را تورات «۸» تمام بر آن که نیکو کند و جدا کرد «۹» همه «۱۰» چیزی را و راه راست و رحمت «۱۱» تا مگر ایشان به دیدار خداوند «۱۲» شان بگردند.
 و اینکه کتاب «۱۳» که فرستادیم آن را به برکت «۱۴» متابعت کنید «۱۵» او را و بترسید تا مگر شما را ببخشایند «۱۶».
 اگر گویند «۱۷» بفرستادند «۱۸» اینکه کتاب «۱۹» بر دو گروه از پیش ما و که بودیم

-
- (۱). مع، وز: اندرز می کند شما را.
 (۲). مع، وز، لت: اندیشه کنید.
 (۳). مع، وز، لت: راه من است، آج، لب: راه دین من است. [...].
 (۴). مع، وز، آج، لب: پیروی کنید.
 (۵). مع، وز: پیروی.
 (۶). اساس: ندارد، با توجه به مع، افزوده شد.
 (۷). مع، وز، لت: اندرز می کند.
 (۸). مع، وز، لت: کتاب.
 (۹). آج، لب: تمیز کرد.
 (۱۰). مع، وز، لت: هر.
 (۱۱). مع، وز، آج، لب، لت: بخشایش.
 (۱۲). آج لب: به رسیدن جزای پروردگار.
 (۱۳-۱۹). اساس: قرآن، آج، لب: نامه‌ای، با توجه به مع، و وز تصحیح شد.
 (۱۴). مع، وز، لت: مبارک، آج، لب: بسیار منافع.
 (۱۵). مع، وز، لت: پسروی کنید.
 (۱۶). مع، وز، آج، لب: لت: رحمت کنند. ۱۷. مع، وز، آج، لب: آن که گویند. [...].
 (۱۸). مع، وز، آج، لب: فرو فرستاده شد.

صفحه : ۷۹

از خواندن «۱» ایشان غافلان «۲».

یا گویند «۳» که اگر ما فرو فرستادندی «۴» بر ما اینکه کتاب بودمانی «۵» راه یافته‌تر از ایشان که آمد به شما حجتی از خدای شما و راهی راست «۶» و رحمت و بخشایش، کیست ستمکارتر از آن که به دروغ داشت «۷» به آیت‌های خدا و باز شود «۸» از آن، پاداش «۹» دهیم آن کسها که باز گردند «۱۰» از حجتها «۱۱» و بدی عذاب بدانچه بودند باز گشتند «۱۲».

قوله تعالی: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، حق تعالی در اینکه آیت بر سبیل معجز رسول را- علیه السلام- خبر داد که مشرکان خواهند آمدن «۱۳» تا با تو محاجه و مناظره کنند ایشان بیامده «۱۴» و خبر موافق مخبر آمد و بر اینکه وجه معجز بود «۱۵»، گفت: خواهند گفتن آنان که مشرک شدند و با من انباز گفتند «۱۶» که اگر خدای خواستی ما شرک نیاوردیمی «۱۷» و با خدای انباز نگرتمانی «۱۸» نه ما و نه پدران ما و هیچ «۱۹» حرام نکردمانی «۲۰»،

(۱). مع، وز، لت: درس کردن.

(۲). مع، وز، آج، لب، لت: بی‌خبران.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: گویند، با توجه به معنی آیه تصحیح شد.

(۴). مع، وز، لت: فرستاده بودندی.

(۵). آف: بود یمانی آج، لب: بودیمی.

(۶). مع، وز، لت: لطفی و بیانی.

(۷). مع، وز، لت: دارد آج، لب: نسبت کرد.

(۸). مع، وز، لت: برگردد آج، لب: اعراض کرد.

(۹). مع، وز، لت آن: پاداشت آج، لب: جزا دهیم.

(۱۰). مع، وز: برگردند آج، لب: روی گردانید.

(۱۱). مع، وز، لت، آج، لب: آیتها.

(۱۲). مع، وز: برگشته باشند آج، لب: اعراض می کردند.

(۱۳). آج، لب: خواهند آمد. [.....]

(۱۴). اساس، مع، وز: نیامده، با توجه به مل و معنی عبارت تصحیح شد.

(۱۵). مع، وز، مل، لت: باشد. ۱۶. مل: گرفتن.

(۱۷). مع، وز، مل، لت: نیاوردمانی. ۱۸. آج، لب: نگرتمی.

(۱۹). مع، وز، لت چیز. ۲۰. آج، لب: نکردی.

صفحه : ۸۰

تا آن جا حکایت است از ایشان آنگه اینکه کلام مبتداست: كَذَّبَكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، گفتند: همچنین تکذیب کردند و به دروغ داشتند پیغامبران را پیش از اینکه [۱۲۳- ر]

آنان که پیش اینان بودند و «کذب» به تخفیف خواندند همچنین دروغ گفتند بر خدای آنان که پیش ایشان بودند، و بر قراءت عامه که «کذب» خواندند دلیل آن می‌کند که پیغامبر- علیه السلام- بخلاف اینکه گفت که ایشان گفتند تا ایشان او را تکذیب کردند. حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا تا عذاب ما بچشیدند یعنی تا عذاب و هلاک ما به ایشان رسید.

آنکه گفت یا محمد بگو: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ بِنَزْدِيكَ شَمَا عِلْمِي هَسْتُ! تا برای ما برون «۱» آری که ما ندانیم تا بدانیم، و اینکه بر سبیل تهکم و سخریت گفت با ایشان و انکار بر ایشان و آن که باز نماید که ایشان را علمی نیست. آنکه گفت: إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ شَمَا متابعت نمی کنید مگر گمان را و الّا دروغ نمی گویی «۲»، و الخرص الكذب و الحزر ایضا و معناهما متقارب، برای آن که نادره باشد که آنچه حزار «۳» گوید «۴» راست باز آید چنان که در او هیچ تفاوتی نباشد به اندک و بسیار، پس حزر «۵» بیشتر دروغ باشد، و منه قوله: قُتِلَ الخَرَّاصُونَ، ای الكذّابون حق تعالی «۶» به اینکه آیت احتجاج کرد بر مشرکان و مجبران و باز نمود که مجبران هم آن مقاله می گویند که مشرکان می گویند «۷» و مشرکان نیز همان مقاله گفتند که پیش ایشان گفتند، و اینکه آیت من ادلّ الدلیل است بر بطلان قول مجبره «۸» و اضافت ایشان اراده کفر و قبیح «۹» با خدای تعالی، برای آن که باتفاق آیت وارد است مورد مذمت و ملامت و عیب و تفریح بر گویندگان اینکه مقاتلت بنگر تا چه مقاتلتی باشد جبر که خدای تعالی ملامت به شرک و کفر رها کند و ایشان را به جبر ملامت کند تا مثل در حق ایشان

(۱). مع، وز، مل، آج، لب، لت: بیرون.

(۲). نمی گویی / نمی گوید.

(۳). مل، آف: حراز.

(۴). آف: گویند.

(۵). مل، آج، لب، بم، آف، لت: حرز.

(۶). مل: سبحانه و تعالی.

(۷). مع، بم، لت، آن: گفتند. [.....]

(۸). مع، وز، لت: مجبران.

(۹). مع، وز، لت را.

صفحه : ۸۱

محقق شود که مع کفره قدری که با آن که کافراند قدری اند «۱» و چون اینکه مقاتلت «۲» بر کافران و مشرکان عیب و نقص باشد همانا بر مسلمانان هنر نباشد، دگر آن که خدای تعالی باز نمود که اینکه قول دروغ گفتند و تکذیب رسول کردند. اگر گویند اینکه آنکه باشد که قراءت «کذب» بتخفیف گویند، گوئیم: باز نمودیم که آن نیز خوانده‌اند و دیگر آن که مکذب «۳» بر حقیقت کاذب باشد چه مکذب «۴» آن بود که صادقی را گوید:

کذبت فیما قلت، و اینکه خبری است که مخبر بخلاف آن باشد و اینکه «۵» حقیقت کذب است. جز که مکذب «۶» خاصتر بود و کاذب عام تر بود هر مکذب کاذب بود و لکن نه هر کاذب مکذب باشد، و بر قراءت آن کس که به تشدید خواند الزام کم از اینکه نیست برای آن که مراد به تکذیب رسولان چیزی باید که لایق اینکه «۷» حال باشد و چیزی دیگر اجنبی نشاید تا کلام متنافر و متناقض نشود و اگر از اینکه بگریزد به علت تثقیل قراءت به: إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ «۸»، چه کند و آن خرص دروغ «۹» است آن جا به اتفاق اگر گویند خدای تعالی اینکه برای آن بر ایشان عیب کرد که بر سبیل استهزاء گفتند نه بر سبیل ایمان، گوئیم: خلاف اینکه معلوم است از ایشان و مذهب ایشان که ایشان آنچه از اینکه معانی گفتند از سر اعتقاد و تقرب گفتند و گمان بردند و مانند اینکه: لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى «۱۰»، و قوله: هُوَ لَأَشْفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ «۱۱»، و قوله: هَذَا لِلَّهِ بِرَعْمِهِمْ «۱۲»، و دلیل دیگر بر اینکه آن است که: ایشان بر سبیل احتجاج و حجت انگیختن گفتند و آن نه جای استهزاء و سخریت باشد، دگر آن که:

مستهزئ و «۱۳» ساخر را کاذب نگویند برای آن که مخبری نیست بر «۱۴» [۱۲۳-پ]

- (۱). وز: کافر قدری اند آج، لب: کافران قدری اند.
 (۲). مع: با.
 (۳-۴). مع، وز، آج، لب: مکذوب.
 (۵). مع، وز، مل بر.
 (۶). آج، لب: مکذوب.
 (۷). مل: آن آج، لب: ندارد.
 (۸). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۰، شعرانی: ان انتم الا تخرصون.
 (۹). آن: دوروغ.
 (۱۰). سوره زمر (۳۹) آیه ۳.
 (۱۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.
 (۱۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۶.
 (۱۳). مع، وز: ندارد. [.....]
 (۱۴). مع، وز، آن: به.

صفحه : ۸۲

حقیقت آن خبری که مخبر بر خلاف آن باشد، و خدای تعالی ایشان را در اینکه مقاتل کاذب خواند، دگر آن که بر اینکه قاعده خدای را نرسد «۱» که بر ایشان انکار کند که ایشان آنچه کردند به اراده و مشیت خدای کردند و هر کس که او کاری کند موافق اراده کسی مطیع او باشد و در او عاصی نبود، چه طاعت امثال «۲» امر و اراده باشد. اگر گویند: خدای اینکه مقاتل برای آن بر ایشان عیب کرد که از سر ظن گفتند نه از سر علم و روا باشد که چیزی از سر ظن گویند، و صدق باشد، گوئیم: اگر چنین بودی که گفتی، خدای تعالی حکم نکردی به آن که دروغ می گویند و ایشان را دروغزن نخواندی «۳» چون ایشان را کاذب خواند و مکذّب دلیل آن می کند که خبری دادند از خدای و صفات خدای که مخبر به خلاف خبر بود تا خدای ایشان را کاذب خواند سواء اگر «۴» ظن گفتند و اگر از خلاف ظن.

دگر آن که آن کس که گمان برد که چیزی بر صفتی است از ظن خود و اعتقاد خود خبر دهد او را کاذب نگویند در خبر، و ظن او را خطا گویند، فکیف چون گمان برد و آن خبر چنان باشد که ظن او بود علی زعمهم. دگر آن که اگر از سر علم گفتندی الا عدل و توحید نگفتندی «۵»، برای آن که علم از نظر در ادله حاصل آید اینکه جا و آن کس که او نظر کند در ادله به شرایط خود لابد نظر او تولید علم کند پس اگر از سر علم گفتندی جز ایمان و توحید و علم نبودی و ملامت راه نیافتی بر هیچ دو گروه.
 قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، آنکه حق تعالی گفت: یا محمد بگو اینکه کافران را که بیامده اند «۶» و با تو احتجاج می کنند به امثال «۷» اینکه خرافات و محالات تعلل می کنند در کفر خود به جبر و آنکه ایشان و پدرانشان کافر «۸» برای آن اند که خدای

- (۱). مع، وز: برسد.
 (۲). مع، وز: امساک.
 (۳). مع: بخواندی.
 (۴). مع، وز، لت از مل از سر.

(۵). مع، وز: نگفتی.

(۶). مع، وز: نیامده‌اند.

(۷). مع، وز: امثال.

(۸). آج، لب: کافران.

صفحه : ۸۳

از ایشان کفر خواست که شما را در امثال «۱» اینکه مقالات و محلات حجّتی نیست بر خدای، بل خدای را بر شما حجّت است حجّتی بلیغ رسیده به «۲» آن جا که قطع اعداز و شبهات کند و خدای را حجّت نباشد بر کافران تا چنین نگویند که ما گفتیم، چه اگر آن مقاتل گویند که مجبران «۳» گفتند و مشرکان گمان برند «۴» که فاعل و خالق و محدث و منشی هر کفر و ضلالت و فضای و قبایح خداست تعالی علوا کبیرا «۵»، و قدرت موجب «۶» است و ارادت موجب مراد است و قدرت مع الفعل خدای آفریند و بنده چون محل فعل است خدای را اگر خواهد به خراباتش برد اگر خواهد به صومعه و اگر خواهد بتخانه «۷» و اگر خواهد به کعبه «۸»، بنده را در اینکه هیچ اختیار و مشیّت نیست آنگه فردایش «۹» به قیامت بر اینکه مناقشه کند و محاسبه و مؤاخذه حجّت بنده را باشد بر خدای، خدای را بر بنده هیچ حجّت نباشد «۱۰». قوله: فلو شاء لهداکم أجمعین اگر خواستی همه را هدی دادی «۱۱». دو وجه را محتمل است: یکی آن که بر جبر بر ایمان داشتنی مشیّت قهر و اکراه چنان که گفتیم چند جایگاه، یا اگر خواستی همه را هدایت کردی به ره بهشت و نعیم «۱۲»، برای آن نکرد که حکمت «۱۳» از او مانع است در تکلیف و اینکه نکرد برای آن «۱۴» خبر داد که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ «۱۵»، و اگر ما را به فعل «۱۶» رها کنند عفو کفار مجوز داریم.

قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءُكُمْ، حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که طریق به صحت

(۱). مع، وز، آج، لب، لت: امثال.

(۲). آن: تا.

(۳). مع، وز: مخبران.

(۴). مع، وز، مل، لت: بردند.

(۵). سوره اسراء (۱۷) آیه ۴. [.....]

(۶). مع، وز، مل، لت: موجب.

(۷). مع، وز، مل: بیت خانه لت: بت خوانه.

(۸). مع، وز، لت و.

(۹). مع، وز، مل، لت: فرداش.

(۱۰). مع، وز، مل، لت و.

(۱۱). آج، لب: هدایت کردی.

(۱۲). مع، وز، مل، لت و لکن.

(۱۳). مع، وز، هدایت کردی.

(۱۴). مع، وز، لت که.

(۱۵). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. ۱۶. مع، وز، مل، لت: با عقل.

صفحه : ۸۴

مذاهب و مقالاتی که اینان گفتند منسد^۱ است هم از جهت عقل [۱۲۴-ر]

و هم از جهت سمع گفت بگوی ای محمد: هلم بیاری^۲، و «هلم» از اسماء افعال است یعنی^۳ اسمی است که معنی او فعل باشد و هم لازم باشد و هم متعدی، قال الله تعالی فی اللازم: وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا^۴، یعنی به ما آیی^۵ و در متعدی گفت: هَلُمَّ شُهَدَاءَ كُمْ^۶ بیاری گواهانتان^۷ و در لغت اهل حجاز آن را تثنیه و جمع و تذكیر و تأنیث یکی باشد یقول: هلم یا رجل و هلم یا رجلین^۸ و هلم یا رجال و هلم یا هذو و هلم یا مرءتان و هلم یا نسوة، و بر لغت تمیمی تثنیه و جمع و تذكیر و تأنیث کنند آن را فقالوا: هلم و هلموا و هلمی و هلممن و لغت [قرآن]^۹ بر اول است بگو ای محمد بیاری گواهاتان را^{۱۰} که گواهی خواهند داد^{۱۱} که خدای اینکه چیزهای به حرام کرد، و سیبویه گفت: اینکه دو کلمه است من «ها» و «لم» و ها تثنیه راست، و لم امر من لمه اذا جمعه، یعنی انتبهوا و اجمعوا شهداء کم، و قول اعشی بر لغت اهل حجاز است:

و کان دعا قومه دعوة هلم الی امر کم قد صرم

و با «لام» نیز به کار دارند و یقال: هلم لك و هلم لكما و هلم لكم: اگر گویند چگونه گفت: گواهان بیاری^{۱۲} اگر گواه بیارند و گواهی بدهند گواهی شان مقبول نباشد در اینکه چه فایده باشد! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که اینکه بر سیل تهکم، گفت یعنی هر کس بر اینکه گواهی ندهد و اگر دهد نه چنان دهد که در او حجتی باشد، دوم آن که اگر گواهی داری که مقبول الشهادة باشد بیاری^{۱۳}

(۱). معج، وز، لت: مفسد.

(۱۳-۲). آج، لب، آف: بیارید.

(۳). معج، وز، مل، لت: اعنی. [...]

(۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۸.

(۵). معج، وز: اتی.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۰.

(۷). معج، وز، لت را.

(۸). معج، وز، لت: لرجلین.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۱۰). اساس: گواهاتان، با توجه به معج، تصحیح شد.

(۱۱). معج، وز، مل، لت: خواهند دادند.

(۱۲). مل، آف: بیارید.

صفحه : ۸۵

و دانست که نیارند^۱ تا دعوی ایشان مجرد بماند از^۲ مقبول نبود، و قول اول ابو علی گفت و دوم حسن بصری، آنکه گفت: اگر کسی آید تا بر اینکه معنی گواهی دهد به دروغ تو گواهی مده، اینکه تنبیه است بر آن که هر گواهی که دهند بر اینکه معنی همه دروغ باشد، و نیز گفت: متابعت مکن هواها و آراء آنان را که آیات مرا^۳ دروغ داشتند و اینکه خطاب با رسول است و مراد امت، و روا باشد که خطاب با رسول باشد و اگر چه داند که او هرگز نکند، چنان که گفت: لئن أشركت لیحبطن عملک^۴، حق تعالی به اینکه آیت ما را نهی کرد از آن که اتباع کنیم مذاهب گروهی را که مذهب و اعتقاد هوا دارند، و مردم مذهب به هوا از چند

وجه دارند: یکی از جهت تقلید آن کس که تقلید او حق شناسد، و یکی از آن که شبهتی داخل شود بر او، [و] «۵» او آن شبهه دلیل گمان برد از آن که انعام «۶» نظر نکرده باشد بر آن ثبات کند، و یکی آن که او را نشو و تربیت بر مذهبی افتاده باشد دشخوار آید بر او مفارقت آن کردن که «۷» او الفت «۸» گرفته باشد، و یکی آن که هیچ گرد نظر «۹» نگردد و مشقت آن بر خود نهد، از میانه مذهبی گفته یا ناگفته «۱۰» اختیار کند و آنان «۱۱» را دین و طریقه گیرد.

و الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، و نیز هوای آنان که به قیامت ایمان ندارند. وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ، و ایشان با خدای انباز گیرند من العدل و هو المثل، و منه العديل للتظير «۱۲»، یعنی آنان که به خدای شرک آرند از بت پرستان و از جز ایشان «۱۳» انباز گیرند و اگر چه اینکه «۱۴» همه کافرانند، و الکفر مله واحده و کفریک

(۱). مج، وز، مل، لت: ندارند.

(۲). مج، وز، مل، لت گواه.

(۳). لت: به.

(۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. [.....]

(۶). آج، لب، آف، چاپ شعرانی: امعان.

(۷). مج، وز، مل با.

(۸). مج، وز، لت: الف، آن: اولفت.

(۹). آج، لب: الفت.

(۱۰). لب: گفت.

(۱۱). مج، وز، آج، لب، لت: آن.

(۱۲). مج، وز، لت: لنظر.

(۱۳). مل: آنان.

(۱۴). مج، وز، مل، لت: اینان.

صفحه : ۸۶

ملت است. خدای تعالی اینکه تفصیل بداد تا مردم جهت کفر هر گروه بدانند از کجا کافر شدند. آنگه گفت: یا محمد بگو اینکه کافران را بیایی «۱» تا بر شما خوانم آنچه حرام کرد خدای «۲» بر شما، چه حرام کرده است تا بدانی «۳» که آنچه شما گفتی «۴» تحریم آن نه از خداست - جل جلاله - و «تعال» کلمتی باشد مستعمل در امر به مجیء، و اصل او از تعالی و علو است، آنگه استعمال آن بسیار شد در هر آمدنی و اگر چه از بالا به نشیبی «۵» باشد. و «اتل» جواب امر است برای آن مجزوم است و «ما» موصوله است و محلّ او نصب است بوقوع الفعل علیه، و روا باشد که عامل در او «حرم» «۶» باشد و «ما» استفهامی بود، و التقدیر [۱۲۴-پ]

ای شیء حرم ربکم، و قوله: أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا «۷»، محلّ آن و ما بعده از فعل مضارع محتمل است چند وجه را از اعراب: یکی رفع علی تقدیر مبتداء محذوف و التقدیر و هو ان لا تشرکوا، و دوم آن که محلّ او نصب است علی تقدیر اوصی ان لا تشرکوا به شیئا، و اینکه فعلی باشد مقدر که فحوای کلام بر او دلیل کند، اینکه قول زجاج است و روا بود که عامل در او «اتل» باشد، التقدیر تعالوا اتل علیکم نفی الشّرك. وجه سیوم «۸» آن است که: او را محلی نباشد از اعراب و «ان» به معنی ای باشد و تقدیر آن بود که ای لا تشرکوا به شیئا و در وجهی دگر گفته‌اند چهارم و آن آن است که: عامل در او «حرم» باشد و «لا» زیادت «۹» بود و تقدیر آن بود

که:

حَرَمَ رَبِّكُمْ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ، چنان که گفت: مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ «۱۰» و التَّقْدِيرُ ان تَسْجُد، و موضع تشرکوا محتمل است دو وجه را: یکی نصب به «ان» و دگر جزم به لاء نهی، و باقر- علیه السلام- گفت: کمینه شرک عبادت به ریا باشد. قوله: وَ بِالْوَالِدَيْنِ

(۱). مع، وز، آف، آن: بیاید.

(۲). مع، وز، لت شما.

(۳). وز، آج، لب، آف: بدانید، مع: بدانند.

(۴). مع، وز، مل، آج، لب، آف: گفتید.

(۵). مع، وز، لت: بالای نشیبی. [.....]

(۶). مع، وز، آج، لب، آف، لت: جزم.

(۷-۸). لت: سئوم مل، بم: سیم.

(۹). اساس: زیاده، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲.

صفحه: ۸۷

إِحْسَانًا، عامل در او فعلی مقدر باشد، و التَّقْدِيرُ امر احسانا بالوالدین، و فرمود که:

با مادر و پدر نیکویی کنید، و دلیل بر تقدیر اینکه فعلهای محذوف که می‌گوییم دو چیز باشد: یکی حَرَمَ برای آن که «حَرَمَ» را در او امر وصایت هست، ای وصی- بتحریمه «۱» و امر بترکه، دگر قوله: ذَلِكُمْ وَصِيَّاكُمْ بِهِ «۲»، چون ذکر وصیت خواست گفتن، اول حذف کرد تعویلا علی الثانی و اعتمادا علیه، و روا بود که عامل در او اوصی باشد، و التَّقْدِيرُ اوصی بالوالدین احسانا، حق تعالی گفت: بگوی ای محمد بیایی «۳» تا من بخوانم بر شما آنچه حرام است که خدای حرام کرده است یکی شرک است بر قول آن کس که گفت [لا] «۴» زاید است و بر دیگر قولها گفت: من محرمات بر خوانم آنچه واجب و حرام از روی فعل و ترک متداخل باشند که واجب را ترکش حرام بود و حرام را ترک واجب، یعنی فعل شرک حرام است و ترکش واجب، و نیز از جمله آن که ترک او در تحریم دارد، احسان با مادر و پدر است، و از جمله آنچه حرام است ناکردن «۵» آن است که: فرزندان را نکشی [به] «۶» ترس و درویشی. و املاق و افلاس نفاذ مال و زاد بود، و رجل مملق ای فقیر، و الملق من هذا برای آن که درویش متملق باشد از روی طمع، آنچه ایشان را ایمن کرد از درویشی «۷»، گفت: روزی شما و ایشان به امر من است و در قبضه قدرت من است. نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ ما روزی می‌دهیم شما را و ایشان را- یعنی فرزندانشان را.

آنچه گفت: وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ گِرد فواحش مگردی «۸». و فواحش جمع «فاحشه» باشد و آن قبیحی بود ظاهر القبح. بعضی گفتند: فاحشه کبیره باشد، و صغیره را فاحشه نخوانند و قبیح شامل باشد و صغیره و کبیره «۹» را، و قوله:

(۱). اساس: بتحریمه، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱.

(۳). مع، وز، آج، لب: بیاید.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۵). مع، لب، لت: ناکردنی.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۷). مع، وز و.

(۸). مع، وز، مل، آج، لب، آف: مگردید.

(۹). مع، وز: صغیر و کبیر.

صفحه: ۸۸

ما ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، در معنی او دو قول گفتند: عبد الله و عباس و ضحاک و سدّی گفتند عرب را اعتقاد چنان بود که زنا کردن آشکارا نشاید، پنهان شاید. حق تعالی گفت:

از زنا اجتناب کنید پنهان و آشکارا، و «۱» باقر- علیه السلام- گفت: ما ظهر زناست، و ما بطن دوستی مردان با زنان بر وجه مخادنت «۲» و عاشق و معشوقی، و گفته‌اند:

عام است در جمله فواحش ظاهر و باطن و اینکه اولتر است لعموم الفایده. آنکه از جمله محرمات گفت: **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ** و مکشی «۳» نفسی را که خدای تعالی به حرام کرده است کشتن آن مگر به حق [۱۲۵-ر] و حق آن باشد که رسول- علیه السلام- گفت:

لا یحل دم امرئ مسلم الا لاحدی خصال اربع کفر بعد ایمان و زنا بعد احسان و رجل عمل عمل قوم لوط و رجل قتل نفسا بغير نفس،

گفت خون مرد که مسلمان «۴» حلال نباشد الا برای خصلتی از چهار خصلت مردی: مردی که کافر شود پس «۵» ایمان، و مردی که زنا کند پس «۶» احسان «۷» و مردی که عمل قوم لوط کند، و مردی که نفسی را بکشد به قصد بی آن که او کسی را کشته باشد. **ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ**، خطاب است با جمله مکلفان، حق تعالی گفت:

اینکه آن است که خدای تعالی شما را به آن وصیت می کند تا شما عاقل شوید، یعنی عقل بر کار گیرید و بدانی «۸» آن را به استعمال عقل و کار بندی «۹».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ، و از جمله محرمات تعرض مال یتیم کردن است، يقال: قربت الشيء اقربه قربا و قربانا و قربت من الشيء اقرب قربا. گفت: گرد مال یتیم مگردی «۱۰» الا بر وجهی که نیکوتر «۱۱» باشد، و مراد به قرب مال یتیم احتراز است از تصرف کردن در او، و یتیم را برای آن تخصیص کرد- و اگر چه مال جمله

(۱). مل حضرت. [.....]

(۲). مل: محادثه.

(۳). مع، وز، مل: مکشید.

(۴). مع: مسلمانان.

(۵-۶). مع از.

(۷). لت: حصان.

(۸). مع، وز، آف: بدانید.

(۹). مع، وز، آف: بندید.

(۱۰). مع، وز، آف: مگردید.

(۱۱). مع، وز، لت: نکوتر.

صفحه : ۸۹

آدمیان در تحریم [به] «۱» یک منزلت است - که: یتیم بی پدر و بی ناصر باشد و به جای رحمت باشد و از آن جا که او بی ناصر بود طمع به مال او بیشتر بود ناپاکان را، و قوله: *إِلْمَا بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ*، در او سه قول گفتند: یکی آن که نگاه باید داشتن برای او تا او بزرگ شود و بالغ شود آنگه با او دهد. قول دوم مجاهد و ضحاک و سدّی گفتند: مراد به احسن آن است که مال ایشان ضایع نگذارد، بل در تجارت و زراعت و عمارت کار برد بر وجهی که از آن جا چیزی و نفعی بر آید تا در وجه خرج ایشان شود و سرمایه بر جای باشد. سیم «۲» آن است که ابن زید گفت: مراد آن است که کسوت و نفقه او بر وجه قصد و میانه می دهد دون اسراف و تقصیر.

حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا به اشدّ رسد، اینکه لفظ بعضی گفتند جمع است، و در واحدش چند قول گفتند: یکی «شدّ» مثل فلس و أفلس، یکی «شدّ» مثل ودّ و اودّ و یکی «شده» چون نعمه و انعم، و گفته اند: جمعی است که واحد ندارد و مراد غایت برنای و قوّت و شدّت او باشد، و شدّ النهار معظمه و ارتفاعه، قال عتره: «۳»

عهدی به شدّ النهار کائما خضب اللبان و رأسه بالعظم
العظم الوسمه، و اللیل المظلم ایضا، و قال اخر: «۴»

تطیف به شدّ النهار طعینه طویله انقاء الیدین سحوق

شعبی و یحیی بن یعمر گفتند «۵»: اشدّ وقت حلم و بلوغ و کمال عقل باشد که حسنات و سیئات بر او نویسند، کلبی گفت: از هژده سال تا سی سال، و سدّی گفت: سی سال، و قوله: *حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ* «حتی» غایت نیست در آن که مال یتیم را تا به آنگه تعرّض نشاید کردن «۶» *إِلْمَا عَلِي أَحْسَنُ الْوَجْهِ*، بل مال «۷» یتیم و جز یتیم را گرد آن نگشتن و آن را صیانت کردن از تصرّف نا «۸» واجب واجب است در همه

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۲). مع، وز: سه ام.

(۳). مع، وز شعر.

(۴). مع، وز، مل شعر.

(۵). مع، وز، لت: گفت. [...]

(۶). وز: کرد.

(۷). وز، بم، آف: مال الیتیم.

(۸). وز، بم، آف: تا.

صفحه : ۹۰

حال، و اینکه وقت برای آن زد که او در اینکه وقت از آن برود که یتیم باشد،

لقوله - علیه السلام - : لا یتیم بعد حلم

، و نیز چون او را عقل و قوّت و تصرّف باشد رها نکند که مال او بنا حق بردارند چون به اینکه حال «۱» رسد «۲» بنگرند اگر رشید باشد مال او به او دهند و اگر نباشد امام یا قاضی حجر کند «۳» بر او محجور می باشد تا رشید شدن آنگه گفت: *أَوْفُوا الْكَيْلَ* و مکیال

و میزان راست کنید، یعنی آنچه پیمایی (۴) و آنچه سنجی (۵) تمام بدهی، و اگر چه یکی بر مصدر گفت و یکی بر آلتی که کیل مصدر است و میزان آلت مراد مکیل و موزون است و ذکر آن دو لفظ مجاز است برای آن که «ایفاء» در متاع باشد [۱۲۵-پ] و ایفاء، تمام بدادن باشد و استیفاء تمام بستدن باشد و «وفاء» تمامی باشد و وافی تمام باشد. بِالْقِسْطِ، ای بالعدل بداد و استان (۶) و راستی، و قوله: لا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا هیچ نفس را تکلیف نکنیم الا آنچه طاقت او باشد، یعنی اگر او اجتهاد کند و احتیاط به جای آرد آنکه آنچه او از آن احتراز نتواند کردن، آن در تکلیف او نیست، بر او بیشتر از اجتهاد نباشد. وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا و چون سخنی گویی (۷) به عدل و انصاف و راستی گویی و اگر چه بر بعضی خویشان شما باشد، و قول (۸) برای آن تخصیص کرد دون فعل که در میان مردمان قول بیشتر رود و آن که در قول حیف روا ندارد در فعل هم روا ندارد. وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا و به عهد خدای وفا کنید. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که مراد او امر و نواهی خداست و وصایتی که مکلفان را کرد به ادای واجبات و اجتناب مقبحات، و قول دوم آن است که: مراد سوگند به خداست و عهد و نذر با خدا، و چون چنین کنند وفا واجب باشد مادام تا در معصیت نباشد. ذَلِكُمْ، اشارت است به اینکه جمله که در اینکه آیت است. وَصَّاکُمْ بِهِ

(۱). مع، وز، لت: جای مل: به جای.

(۲). مع: برسند، آج، لب: رسیده باشد.

(۳). مل: کنند.

(۴). مع، وز: پیمید لت: پیمی.

(۵). مع، وز: سنجید.

(۶). مل: دادستان.

(۷). مع، وز، مل، آج، لب، آف: گوید.

(۸). مع، وز، مل، لت را.

صفحه : ۹۱

خدای شما را به اینکه اندرز می کند تا همانا شما اندیشه کنید و غافل نباشی (۱) از اینکه تا آنچه کردنی است کار بندی (۲) و آنچه ناکردنی است اجتناب کنی (۳). کوفیان خواندند الا ابن کثیر (۴): تَذَكَّرُونَ، بتخفیف «ذال» هر کجا باشد، و باقی قراء بتشدید «ذال» یقال: ذکرت الشیء ذکرا و ذکرا کالحفظ (۵) و الشرب (۶)، و ذکر فعلی است متعدی به یک مفعول چون عین مضاعف (۷) کنی (۸) متعدی شود به دو مفعول، یقال ذکرت فلانا و ذکرته کذا، قال الشاعر: (۹)

یذکر نیک (۱۰) حنین (۱۱) العجول (۱۲) و نوح الحمامة تدعو (۱۳) هدیلا

و كذلك اذکرته کذا، یادداشت دادم (۱۴) فلان چیز را، و تذکر مطاوع «ذکر» باشد و او متعدی باشد به یک مفعول، و قال الشاعر: (۱۵)

تذکرت ارضا بها اهلها من احوالها و من اعمامها

و قال آخر: (۱۶)

تذکرت لیلی لات حین اذکارها (۱۷) و قد حنی الاضلاع ضل بتضلال

آن که «۱۸» به تخفیف خواند، گفت: اصل او تَدْکَرُون «۱۹» بود، یک «تا» بیفگندند و آن «تا» ی تَفْعَل باشد دون حرف مضارعت که او برای معنی «۲۰» آمد فصار تَدْکَرُون،

(۱). معج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: نباشید.

(۲). معج، وز، مل، آج، لب، آف: بندید.

(۳). معج، وز، مل، آج، لب، آف: کنید. [...]

(۴). معج، وز، مل: أبو بکر.

(۵). آج، لب: کالحفیظ.

(۶). آج: و الشریف.

(۷). وز، مل: مضعف.

(۸). مل: کنید. (۱۶-۱۵-۹). معج، مل شعر.

(۱۰). لب، بم: تذکرتک.

(۱۱). لب، بم، آف: حین.

(۱۲). معج، لب، بم، آف: الفحول.

(۱۳). معج، وز، آج، لب: یدعو.

(۱۴). معج، وز، مل، لت: یادش دادم لب، بم: باداشت دادم آف: پاداش دادم.

(۱۷). اساس، معج، وز، مل، لت: اذکارها. ۱۸. معج، وز، آج، لب، آف، لت: آنکه.

(۱۹). اساس. یتدکرون، با توجه به معج تصحیح شد. [...]

(۲۰). معج، وز، لت: معنی.

صفحه : ۹۲

و آن که «۱» مشدّد خواند گفت: تَدْکَرُون بود «تاء» تَفْعَل «ذال» ادغام کردند به مناسبت فاء الفعل و آنکه در «زال» ادغام کردند چنان که اند «۲» جایگاه بیان کردیم و مثله:

اطیرنا و اناقلتم و اذکر و غیر ذلک.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا، و کسائی و حمزه خواندند: و اِنَّ هَذَا، بکسر همزه و باقی بفتح همزه، و جمله قَرَاء «نون» اِنَّ مُشَدَّد «۳» خواندند مگر ابن عامر که او مخفّف خواند و جمله قَرَاء «یا» ی صراطی ساکن خواندند مگر ابن عامر که او مفتوح خواند صراطی. یعقوب همچنین خواند. و ابن عامر و ابن کثیر صراطی به «سین» خواندند، دیگران «۴» به «صاد» مگر حمزه که او از میان «صاد» و «زا» خواند. اما آنان که «ان» بفتح خواندند قراءت ایشان محتمل است دو وجه را: یکی آن که معطوف باشد بر «اتل»، و التقدير اتل ما حَرَم رَبِّكُمْ عَلَيْكُمْ و اِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا. و وجه دوم به تقدیر «لام» که: و لَانَ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، و المعنى: اتَّبِعُوهُ لِاجْلِ الْاِسْتِقَامَةِ.

و آن که مکسور کرد همزه را قراءت او نیز [۱۲۶-ر]

محتمل است دو قول را: یکی عطفاً علی قوله: اتل، و تلاوت را تفسیر به قول کنند کأنه قال: أقول لكم «۵» ما حَرَم رَبِّكُمْ عَلَيْكُمْ و اقول: اِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا. و وجه دوم آن است که کلامی «۶» مستأنف باشد غیر متعلّق بما قبله، و آن که تخفیف «نون» کرد گفت: «نون» مخفّفه است از ثقیله، و معنی هم آن «۷» باشد جز که چون تخفیف کنند، عملش باطل شود هذا به او «۸» در محلّ رفع

باشد و در او ضمیر شآن و قصه باشد، و التقدیر: و آنه هذا، و هر جا که «ان» تخفیف «۹» باشد بر اینکه شریطه «۱۰» باشد، نحو قوله: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى «۱۱»،

- (۱). آج، لب: آنگه.
- (۲). مل، چند آج، لب، آف، لت: اندر.
- (۳). آج، لب: نون مشدد.
- (۴). آج، لب: دگران لت: دیگر.
- (۵). آج، لب: ندارد.
- (۶). مل، لب: کلام.
- (۷). مل: همان.
- (۸). مع، وز، لت: با او.
- (۹). آج، لب، آف، لب، آن: تخفیف «ان».
- (۱۰). آج، لب: شرط.
- (۱۱). سوره مزمل (۳۷) آیه ۲۰.

صفحه : ۹۳

و التقدیر: آنه سیکون. و «هذا» مبتداست و «صراطی» خبر اوست و «مستقیما» نصب بر حال است و عامل در او یا «ها» یا «ذا» باشد کانه قال: ائبه علیه مستقیما او اشیر الیه مستقیما. حق تعالی گفت اینکه راه یعنی ره مسلمانی و شرع رسول و اینکه مکارم اخلاق و آداب شرع که در اینکه آیات گفت راه من است و راست است، متابعت کنید آن را و راههای دیگر را متابعت نکنید «۱» که شما را از ره «۲» من پراکنده کند هر رهی که جز ره مسلمانی است از جهودی و گبرکی و ترسای و راههای خداوندان اهواء و بدع و ضلالات «۳» چه اگر بر آن راه باشی «۴» بر راه من نبوده باشی «۵» که جمع نتوان کردن میان حق و باطل. ذلکم و صاکم به اینکه آن است که خدای تعالی شما را به اینکه وصیت کرد «۶» تا باشد که شما متقی شوید «۷»، از معاصی او حذر کنید «۸» تا عقاب او به شما نرسد.

ثم آتینا موسی الکتاب تماما، گفت: پس از آن بدادیم موسی را کتاب. اگر گویند چگونه گفت موسی را پس از اینکه کتاب دادیم - [و] «۹» موسی را کتاب پیش از اینکه داد «۱۰» گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که در کلام محدوفی مقدر است و تقدیر آن که: (ثم قل اتینا موسی الکتاب) پس بگوی ای محمد ایشان را که خدای تعالی موسی را پیش از اینکه کتاب داد و اینکه «قل» بیفکنند اینکه جا تعویلا علی قوله: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ «۱۱». جواب دوم زجاج گفت تقدیر آن است که: ثم اتل اتینا موسی الکتاب، بیایی «۱۲» تا محرمات بر خوانم «۱۳» و قصه کنم بر شما که خدای تعالی موسی را کتاب داد. سیوم «۱۴» ابو مسلم گفت: عطف

- (۱). لت: مکنی.
- (۲). آج، لب: راه. [.....]
- (۳). مع، وز: ضلالان آن: ضلالت.
- (۴، ۵). مع، وز، آف: باشید.

(۶). مع، وز، مل، لت: می کند.

(۷). لت: شوی.

(۸). لت: کنی.

(۹). اساس: ندارد، از وز آورده شد.

(۱۰). مل: موسی را پیش از اینکه داد.

(۱۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱.

(۱۲). مل، آج، لب، لت، آن: بیاید.

(۱۳). مع، وز، مل، لت و پس بر شما خوانم.

(۱۴). بم، آن: سیم.

صفحه : ۹۴

است بر آن متتها که بر ابراهیم نهاد، من قوله: وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ - الی قوله «۱»: صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، و مغربی اینکه وجه را استحسان کرد. چهارم آن که: «ثم» اینکه جا به معنی «او» است و در او مجرّد عطف است، چنان که شاعر گفت:

قل لمن ساد ثم ساد ابوه ثم قد ساد قبل ذلك جدّه

و اینکه وجوه جمله «۲» نیک است و محتمل و اگر در اینکه وجه گویند مراد تعداد نعمت است بر مکلفان، جز آن که ابتدا به رسول کرد آنگه به موسی تا «ثم» بر جای خود باشد. و كذلك فی البيت كأنه بدأ فی التعداد به ثم بایه ثم بجده، و هذا تأویل ملیح فی الایة من استخراجی، و مثاله قولهم: الم احسن الیک ثم خلصتک ثم کسوتک ثم اعطیتک، و اگر چه آنچه از پس «۳» گفت اول کرده «۴» باشد.

قوله: تَمَامًا عَلٰی الَّذِي أَحْسَنَ، در او پنج قول گفتند: یکی ربیع و فزاء گفتند: تماما علی احسانه، یعنی بر احسان موسی، یعنی کتاب دادیم او را تا احسان او تمام شود که به آن ثواب آخرت رسد «۵». دوم مجاهد گفت: تماما علی المحسنین، و لفظ اگر چه واحد است مراد جمع است [۱۲۶-پ]

و التقدیر علی الذین احسنوا، و هكذا هو فی حرف عبد الله بن مسعود، چنان که یکی از ما گوید:

أوصی بمالی للذی حجّ و غزا، ای للغازین و الحاجّین «۶»، قال الشّاعر «۷»:

شبووا «۸» علی المجد و شابوا [و اکتهل] «۹».

و اراد و اکتهلوا، یعنی تا «۱۰» تمام نعمت باشد بر محسنانی که موسی - علیه السلام - از ایشان بود. ابو عبیده گفت: معنی آن است که علی کل من احسن، و معنی اینکه قول ن باشد که ما فضیلت موسی بن محسنان به اینکه کتاب تمام

(۱). آج، لب: لقوله.

(۲). مع: جمله وجوه.

(۳). مع، وز، مل: بازپسین. [.....]

(۴). مل: گفته.

(۵). لت: رسند.

(۶). لت: للحاجّین و الغازین.

(۷). معج، وز شعر.

(۸). آج، لب: شیوا.

(۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب، آف: با.

صفحه: ۹۵

کردیم یعنی اظهار فضل و تفضیل او به اینکه کتاب کردیم. و «محسنین» بر اینکه قول انبیایی باشند که نه صاحب کتاب باشند «۱» و مؤمنان باشند. و قولی دگر آن است که: تماما للذین احسنوا. و «علی» به معنی «لام» باشد برای آن که مناقض اند: و عرب چنان که نظیر حمل کند نقیض بر نقیض حمل کند، یقال: اتمّ علیه، بمعنی اتمّ له، قال الشاعر «۲»:

رعته اشهرا و حلا علیها فطار النبی فیها و استغارا

ای حلالها، حسن و قتاده گفتند: اتمام کرامته فی الجنّة علی احسانه فی الدنیا، تا به آن احسان که در دنیا کرد کرامت او در بهشت تمام کند. ابو مسلم گفت تماما علی الذی احسن، یعنی ابراهیم حین دعا الله لولده فقال: وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ «۳»، حق تعالی منت نهاد بر ابراهیم به نعمتی که با موسی کرد برای آن که به دعای او بود و صلاح در اجابت آن بود و نصب او بر حال است، و اهل معانی گفتند: علی آن جا برای آن آورد تا بدانند که اینکه نه تمامی است بعد النقصان انما هو تمام علی وجه الضعف و الزیادة، که زاد و ضاعف با «علی» استعمال کنند و در شاذ خواندند: علی الذی «۴» احسن «۵» به رفع علی تقدیر هو احسن. و تفصیلا لكل شیء، و تفصیل و تبیین هر چیزی را که موسی - علیه السلام - و قومش را در شرع ایشان به آن محتاج بودند. وَ هُدًی وَ رَحْمَةً، ای بیانا و لطفًا و حجة، و نصب «تماما» و اینکه اسماء دیگر شاید که بر مفعول له باشد. لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ تا باشد که ایشان را به جزای خدا ایمان آرند و جزا [را] «۶» لقا خواند برای تعظیم او را و تفخیم شأن او را برای آن که جزا در سرایی باشد که تولای آن کار و آن جای به او باشد - جلّ جلاله.

وَ هَذَا كِتَابٌ؛ اشاره به «هذا» به قرآن است، گفت: اینکه کتابی است که ما

(۱). معج، وز، مل، آج، لب، لت: بودند.

(۲). معج، وز، مل شعر.

(۳). سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۴.

(۴). معج، وز، مل، آج، لب: الذین.

(۵). آن: احسنوا.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

صفحه: ۹۶

فرو فرستادیم مبارک، و اصل برکت ثبوت الخیر و نموّه باشد من بروك البعیر و براكاء القتال موضع الثبات، منه قال: «۱»

و هل ینجی من الغمرات الا براكاء القتال او الفرار

و قولنا تبارک الله «۲»: ای یثبت بصفة الالهية لم یزل و لا یزال. فاتبعوه متابعت کنید آن را و بترسی «۳» از خدا و از معاصی او اجتناب کنید «۴» تا باشد که مستحق رحمت او شوی «۵»، و اند «۶» جای بیان کردیم که «لعل» را معنی ترجی باشد و اینکه امید راجع باشد با

مکلف نه با خدای تعالی، و گفتند: لعل به معنی «کی» باشد و گفته «۷» «لعل» و «عسی» از خدای واجب باشد، و اصل قول اول است که کلمه با آن بر ظاهر خود باشد و مکلف بین الخوف و الرجاء بود چنان که تکلیف اقتضا می‌کند. قوله: تَقُولُوا، عامل در انزالنا باشد و تقدیر آن که: انزلنا الكتاب لئلا تقولوا، ما اینکه کتاب را برای آن فرستادیم تا شما نگویید که کتاب یعنی تورات و انجیل بر دو طایفه یعنی جهودان و ترسیان پیش ما فرو [۱۲۷-ر] فرستادند.

و او را مثله بسیار است من قوله: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَلُّوا «۸» وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ «۹» أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ، و زجاج در اینکه جمله مواضع گفت، تقدیر آن است که: کراهیه ان تضلوا و ان تقولوا، و ان تمید، حق تعالی به اینکه آیت حجّت بر کافران عرب گرفت و گفت: من اینکه کتاب قرآن برای آن فرستادم تا عرب نگویند اهل کتاب را کتاب دادند و ما را ندادند. اگر به ما خیر خواستندی ما را نیز کتاب دادندی، چه همان تکلیف که ایشان را هست ما را هست.

(۱). مع، وز شعر. [.....]

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۵۴.

(۳). مع، وز، آج، لب، آف: بترسید.

(۴). لت: اجتناب کنی.

(۵). مع، وز، آج، لب، آف: شوید.

(۶). آج، لب، آف: اندر.

(۷). مع، وز، لت: گفته‌اند.

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۹). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۰.

صفحه: ۹۷

وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ و [اگر چه] «۱» ما از درس ایشان کتابهای خود را غافل بوده‌ایم.

و گفتند: «ان» به معنی «ما» ی نافی است و ما غافل نبودیم «۲» از درس ایشان، و اولیتر آن باشد که «ان» مخففه باشد از ثقیله برای «لام» کی که «۳» در خبرش آمد.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ و تا شما نگویید «۴» اگر کتابی بر ما انزله کرده بودند ما از ایشان مهتدیتر بودیم «۵» و مشرعتر «۶» به استدلال به آن و استخراج ادله از آن جا و تمسک کردن به آن، و از حق او «۷» آن است که از پی او فعل آید و اگر جایی بود که از پی او اسم باشد «۸»، تأویل فعل بود چنان که اینکه جا «۹» هست و التقدير: لو انزل علينا الكتاب، برای آن که «لو» حرف شرط باشد و ذوات موجوده باقیه شرط نتواند بودن، و مثله قولهم: لو ذات سوار لطمنتی، ای لو لطمنتی ذات سوار لطمنتی، اول بیفکنند اعتمادا علی الثانی و مثله قوله الشاعر:

لو غیر کم علق «۱۰» الزبیر بحبله ادى الجوار الی بنی العوام

خدای تعالی گفت: قد جاء کم بینة من ربکم، آمد از خدای به شما بینتی «۱۱» و حجتی و دلالتی و بیانی و لطفی، و ادله مؤدی با حق و مراد به «هدی» اینکه جا بیان و لطف «۱۲» باشد، آنکه گفت: کیست ظالمتر از آن کس - یعنی ظالمتر بر خود از آن کس - که به دروغ دارد آیات خدای را و از آن عدول کند و اعراض

- (۱). اساس، بم، آف، لت، آن: ندارد، از مج، افزوده شد.
 - (۲). مج، وز، مل، لت: نبوده‌ایم.
 - (۳). مج، آج، لب، لت: برای لام که.
 - (۴). مج: و یا شما بگوئید وز، آف: و تا شما نگوئید، آج، لب: تا نگوئید شما.
 - (۵). مج، وز، مل، لت: بودمانی.
 - (۶). مج، لت: مسرعتر، وز: مسوعتر مل: مسوعتر آج، لب، آن: مشروع تر. [.....]
 - (۷). اساس و همه نسخه بدلها چنین است چاپ شعرانی (۵/۹۷): لو، که ظاهرا بر نسخه‌ها مرجح است.
 - (۸). مج، وز، مل، آج، لب، لت بر.
 - (۹). آج، لب، بم، آف، لت، آن: آن جا.
 - (۱۰). اساس، بم، آف، آن: علی، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 - (۱۱). آج، لب: آیتی.
 - (۱۲). آج، لب، آن: بیان لطف.
- صفحه : ۹۸

نماید و در آن اندیشه نکند و به آن استدلال نکند؟ اگر گویند: چگونه گفت کس از اینکه چنین مردم «۱» ظالمتر نباشد و ما دانیم که اگر قتل نفس و غضب مال به آن ضم کنند ظالمتر باشد، جواب آن است که گوئیم «۲»: اینکه بر طریق مبالغه است، یعنی از هر ظلمی که در جهان هست کفر بتر «۳» باشد و کافر ظالمتر باشد، چنان که گفت: *إِنَّ الشَّرَّكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ* «۴»، آنکه گفت: *سَنَجْزِي* «۵»، پاداشت «۶» دهیم آنان را که از آیات ما اعراض کنند به بتر عذابی به آن عدول و اعراض که کرده باشند. اگر گویند: چون بر قاعده شما آن است که اینکه که کرد با اینکه گروه برای قطع عذر کرد تا ایشان را حجت نباشد بر خدای، پس آنان که پیش اینان بودند که کتاب به ایشان نرسید و ایشان رسول را در نیافتند، عذر ایشان مقطوع نباشد و ایشان را بر خدای حجت بود، گوئیم: خلاف اینکه است برای آن که ایشان را ادله باشد و الطاف در معلوم خدا که با ایشان «۷» کرده بود که قایم باشد مقام اینکه را از ادله عقل و کتب پیغامبران «۸» پیشین و شرع ایشان، و اینان را نیز اگر خدای تعالی صلاح در آن شناختی که بر شرع پیغامبران «۹» مقدم رها کند مستغنی بودندی در باب لطف از اینکه کتاب و لکن چون خدای تعالی دانست که مصلحت اینکه مکلفان مختلف شد به اختلاف اوقات و اشخاص، اینان را کتابی دگر داد و بیانی نو کرد [۱۲۷-پ] و اگر در حق ایشان دانستی که اینکه یا مثل اینکه مصلحت است، هم نفرمودی. چون نکرد دانستیم که مصلحت ایشان نبود.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۵]

[اشاره]

هَيْلَ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلْ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا

يُظَلِّمُونَ (۱۶۰) قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۶۱) قُلْ إِنَّ صِدْقِي لَآتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۲)

لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳) قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعَى رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزُرُّ وَازِرَةً وَ زُرًّا أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُم خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵)

(۱). آج، لب: ازین مردم.

(۲). آج، لب، بم: گویم.

(۳). وز: کفرتر.

(۴). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

(۵). مع، وز، مل، لت ما.

(۶). مل، آف: پاداش.

(۷). مع، وز، مل، لب: بایشان.

(۸-۹). مل، آج، لب، آف، لت: پیغمبران. [...]

صفحه : ۹۹

[ترجمه]

هیچ نگرند» ۱) مگر بیاید شان فرشتگان یا بیاید فرمان خدای یا بیاید بعضی» ۲) از حجت‌های خدای تو! آن روز که بیاید برخی از حجت‌های خدای تو نه منفعت کند» ۳) هیچ تنی ایمان» ۴) که نگشته باشد مؤمن از آن پیش» ۵) یا کسب کرده باشد در ایمان او نیکی! بگو که چشم دارید» ۶) که ما چشم همی داریم» ۷).

و آن کسان که جدا شدند از دین خویش و بودند گروهی گروه» ۸) نیستی» ۹) از ایشان اندر چیزی که کار ایشان با خداست. پس آگاه کند ایشان را بدانچه بودند می کردند.

هر که بیاید به نیکی» ۱۰) باشد او را ده چندان» ۱۱) و هر که بیاید به بدی» ۱۲) نیابد پاداشت» ۱۳) مگر همچند آن» ۱۴) و بر ایشان نه ستم کنند» ۱۵).

بگوی که مرا راه نمود [خدای من]» ۱۶) سوی راه راست دینی استوار و ملت» ۱۷) ابراهیم پاکیزه، و نبود از کافران.

(۱). آج، لب، لت: چشم می دارند.

(۲). لت: بهری.

(۳). مع، وز، لت: سود ندارد، آج، لب: سود نکند.

(۴). مع، وز، لت: هیچ کس را ایمانش که ایمان نیاورده باشد از پیش.

(۵-۶). لت: چشم داری.

(۷). مع، وز، لت: که ما نیز چشم می داریم، آج، لب: که ما نیز چشم داریده ایم.

(۸). مع، وز، لت: گروه گروه.

- (۹). مج، وز، لت تو.
 (۱۰). مج، وز، لت: آرد نیکی.
 (۱۱). مج، وز، آج، لب، لت: ده مانند آن.
 (۱۲). مج، وز، لت: آرد بدی.
 (۱۳). وز، لت: پاداشت نکند، مج: پاداش نکند.
 (۱۴). مج، وز، لت: جز مانند آن.
 (۱۵). مج، وز، لت: بیداد نکنند. [...]
 (۱۶). اساس، آف، آن: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۷. آج، لب: کیش.

صفحه : ۱۰۰

بگو که نماز من و عبادت «۱» من و زندگانی من و مردن من خدای راست خداوند جهانیان. نیست انباز او را و بدین «۲» فرمودند مرا و منم اول مسلمانان.

بگو جز از خدای خواهم «۳» خدایی! و اوست خداوند هر چیزی و نکند کار هر تنی مگر «۴» که بر او باشد و نگیرد گناه دیگری به دیگری پس باشد با خدای شما باز گشت شما آگاه کنندتان بدانچه بودید اندر آن خلاف همی کردید.

و اوست که کرد شما را خلیفتان «۵» زمین و برداشت برخی از شما را روی برخی پایگاهها «۶» تا بیازمایدتان اندر آنچه بداد شما را که خدای تو زود عقوبت «۷» است و او آمرزگار «۸» و بخشاینده است.

قوله تعالی: هَلْ يَنْظُرُونَ، «هل» از حروف استفهام است و نظر در آیت به معنی انتظار است، گفت: چه گوش می‌دارند و چه انتظار می‌کنند «۹» و توقع می‌کنند «۱۰» ایشان الا آن که فرشتگان به ایشان آیند و معنی، تفریع [و] «۱۱» انکار و ملامت است بر کافرانی که عند نزول اینکه آیات و ظهور بینات ایمان نیاورند.

- (۱). مج، وز، لت: زهد.
 (۲). مج، وز، لت: به آن.
 (۳). مج، وز، لت: بجویم.
 (۴). مج، وز، لت: نه اندوزد هر نفسی.
 (۵). مج، وز، لت: خلیفگان.
 (۶). مج، وز، لت: بهری را از شما بالای بهری پایها.
 (۷). مج، وز، لت: زود عقاب.
 (۸). مج، وز، لت: آمرزنده.
 (۹-۱۰). لت: انتظار می‌کنید.
 (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

صفحه : ۱۰۱

حمزه و کسایی خواندند: تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ، به «تا» برای تأنیث لفظ، و باقی قراء خواندند به «یا» لتقدّم الفعل ان يأتیهم الملائكة، تا فرشتگان از آسمان فرود آیند به خرق عادت به حسب اقتراح ایشان، و گفته‌اند: فرشتگان برای قبض ارواح ایشان فرود آیند پس ایشان منتظر مرگ خوداند، اینکه قول قتاده و سدّی است. أو يَأْتِي رَبُّكُم، یا خدای تو آید. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که مراد

استبعاد» ۱) است یعنی مگر انتظار محال می‌کنند که آنچه ممکن نیست» ۲) با ایشان کرده شود، قولی دگر آن است که: (او یأتی امر ربک و حکمه و عذابه) ۳)، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، کقوله تعالی: وَ سَأَلَ الْقُرْیَةَ ۴)، وَ جَاءَ رَبُّکَ ۵)، إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ۶)، و قولی دگر آن است که: او یأتی رَبِّکَ ببعض آیاته او بعظیم ۷) آیاته علی حذف المفعول به. أو یأتی بعض آیات رَبِّکَ یا ۸) بعضی آیات خدا بیاید. یوم یأتی بعض آیات رَبِّکَ، آن روز که آید بعضی آیات او:

لا ینفع نفساً إیمانها لم تُکن آمنّت من قبل، هیچ نفس را آن روز ایمان سود ندارد که ایمان نیاورده باشد پیش از آن و یا در ایمان خود خیری و طاعتی نکرده باشد و آن آیاتی باشد مانع از قبول توبه، و مفسران در آن سه قول گفتند: حسن بصری گفت مراد آن شش چیز است» ۹) که رسول - علیه السلام - گفته است» ۱۰):

۱۱) بادروا بالاعمال ستّا طلوع الشمس من مغربها و الدّابة و الدّجال و الدّخان و خویصه» احد کم، یعنی موته و امر العامّة ، گفت: بشتابی» ۱۲) به عمل صالح پیش از شش چیز: آن که آفتاب از مغرب بر آید و خروج دابّه الارض و خروج دجال و دودی که پدید آید» ۱۳)

(۱). مع، وز: استبعاد.

(۲). مع، وز، مل: است. [...]

(۳). آج، لب، آن: حکمت و هدایت.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۵). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

(۷). مع، وز: یعظم.

(۸). وز: با، مل: تا.

(۹). مع، وز: آن خبر است.

(۱۰). آج، لب: گفت.

(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: حریضه، با توجه به کتب لغت و منابع تفسیری تصحیح شد.

(۱۲). مع، وز، آف: بشتابید.

(۱۳). مع، وز از.

صفحه: ۱۰۲

بین السماء و الارض و آن که مرگ به یکی از شما رسد. و امر العامّة یعنی قیامت.

عبد الله مسعود گفت: سه چیز باشد آن که آفتاب از مغرب بر آید و دجال و دابّه الارض قول سه ام» ۱) بر [آمدن]» ۲) آفتاب از مغرب و بس.

عبد الرحمن الاعرج روایت کرد از ابو هریره که رسول - علیه السلام -» ۳) گفت:

قیامت بر نخیزد تا آفتاب از مغرب بر نیاید، چون آفتاب از مغرب بر آید و مردمان بینند» ۴) هیچ کس نماند و هیچ کس نبود که ایمان نیارد و لکن ایمانش سود ندارد، و اینکه آیت بخواند: یوم یأتی بعض آیات رَبِّکَ لا ینفع نفساً إیمانها لم تُکن آمنّت من قبل - الاية.

مقاتل حیّان» ۵) روایت کرد از عکرمه از عبد الله عباس که رسول - علیه السلام -» ۶) گفت: هر شب که آفتاب فرود شود خدای تعالی

آن «۷» را به آسمان هفتم برد در سرعت آن که فرشتگان برند در زیر عرش بدارد «۸». چون وقت طلوعش نزدیک رسد، دستوری خواهد گوید: بار خدایا چه فرمایی از مشرق برآیم یا از مغرب!

همچنین باشد تا آن وقت که خدای زده است برای قبول توبه بندگان که از آن وقت در گذشت «۹» آن «۱۰» اعلام قبول توبه نباشد و آن آنگه باشد که معاصی در زمین بسیار شود «۱۱» و معروف منکر شود، کس به او امر نکند و منکر فاش شود کس از او نهی نکند. چون چنین باشد آفتاب بر عادت چون [۱۲۸-پ]

به زیر عرش آید و مقدار ساعات شب بگذرد «۱۲» از خدای تعالی دستوری خواهد گوید بار خدایا چه فرمایی! از مشرق برآیم یا از مغرب! هیچ جواب ندهند «۱۳» او را که ساعتی باشد

(۱). آج، لب: سوم، آف: سیوم، لت: سوم، مل، آن: سیم.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳-۶). مع، وز، لت: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله. [.....]

(۴). لت: بینند.

(۵). مع، وز: مقاتل بن حیان.

(۷). مع: او را

(۸). مع، آج، لب: بدارند.

(۹). اساس: در گزشت، با توجه به مع تصحیح شد.

(۱۰). مع، وز، مل: با وجود آن.

(۱۱). آج، لب: شده باشد.

(۱۲). اساس: بگذرد، با توجه به مع تصحیح شد.

(۱۳). آج، لب، چاپ شعرانی: ندهد.

صفحه: ۱۰۳

ماه را بر «۱» آفتاب آرند و باز دارند، دیگر باره به یک جای دستوری خواهند جواب ندهند «۲» تا مقدار سه شبانه روز بگذرد، طول آن شب کس نداند مگر آنان که عادت دارند که به نماز شب برخیزند و آن گروهی اندک باشند در آن «۳» روزگار پوشیده و خوار و مهین آن شب بر عادت نخسبند، چون به «۴» وقت نماز رسد برخیزند و نماز شب بکنند و در آسمان نگرند تا صبح بر آمد ستارگان بر جای خود باشند با خود گویند: مگر شب غلط کردیم و یا نماز سبک کردیم، دیگر «۵» باره با سر نماز و تسبیح شوند تا چند بار چنین کنند و ستاره هم بر جای خود بینند، بترسند از آن و خائف شوند و یکدیگر را آواز دهند و به مسجدی که در محلشان باشد حاضر آیند اینکه حال با یکدیگر بگویند و بگریند و جزع کنند، چون مقدار سه شب بگذرد حق تعالی جبریل را بفرستد تا آفتاب و ماه «۶» را گوید خدای «۷» می فرماید شما را که: هر دو به یک جای از مغرب برآیی «۸» آنگه بفرماید تا نور ایشان بستانند، ایشان بکایی «۹» و جزعی «۱۰» کنند و مراد آن فرشتگان باشند که بر آفتاب و ماه موکل اند از فرع و هول قیامت چنان که اهل آسمانها و سرادقات عرش بشنوند و از آن «۱۱» گریه ایشان بگریند، آنگه آفتاب و ماه را بیارند نور از ایشان بسته، بمانند «۱۲» دو جرم سیاه، و از مغرب برآرند «۱۳» آن متهمان «۱۴» و نمازکنان که آن بینند بگریند و جزع کنند و آنان که غافل باشند چون مردگان از گورها برخیزند، فذلک قوله: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ «۱۵»، و قوله: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ «۱۶».

- (۱). مج، وز: برابر.
- (۲). مج، وز آن را.
- (۳). مج، روز.
- (۴). مج، وز: ندارد.
- (۵). مج، وز، آج، لب، لت، آف: دگر. [.....]
- (۶). مج، وز: ماهتاب.
- (۷). مج، وز تعالی.
- (۸). مل، آج، لب: بر آیند.
- (۹). مج، وز: بکاء.
- (۱۰). مج، وز: جزع.
- (۱۱). مج، وز، مل: ندارد.
- (۱۲). مج، وز: بماننده.
- (۱۳). مج، وز: بر آیند.
- (۱۴). مج، لب: مجتهدان.
- (۱۵). سوره قیامت (۷۵) آیه ۹. ۱۶. سوره تکویر (۸۱) آیه ۱.

صفحه: ۱۰۴

و اهل دنیا با یکدیگر بنالند و مدهوش شوند و مادران از فرزندان مشغول شوند و شیر دهندگان، کودکان شیر خواره رها کنند و آبستان، بچه بیندازند امّا صالحان را گریه سود دارد و طالحان و کافران را گریه سود ندارد. چون آفتاب و ماه «۱» به میان آسمان رسند، جبریل بیاید و «۲» ایشان را برگرداند و با مغرب برد و به در توبه فرو برد.

یکی از صحابه گفت: یا رسول الله در توبه چه باشد! رسول - علیه السلام - گفت: بدان که خدای تعالی از ورای مغرب دری آفرید بر او دو مصرع از زر سرخ مکلل به انواع جواهر از مصرع تا مصرع چهل ساله راه است سواری نیک و «۳» را و آن در تا خدای آفرید «۴» گشاده است تا به آن روز که آفتاب از مغرب بر آید پیش [از آن] «۵» هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند و الا توبه او به آن در [به] «۶» آسمان برند و بر خدای رفع کنند.

معاذ جبل گفت: یا رسول الله توبه نصوح کدام باشد! گفت: آن که گناه کار بر گناه پشیمان شود، عذر خواهد با خدای و نیز «۷» با سر گناه نشود چنان که شیر با پستان نشود جبریل ماه و آفتاب را با «۸» در فرو برد و حق تعالی بفرماید تا آن در فراز کنند و بر هم دوزند «۹» چنان که هیچ شکافی نباشد «۱۰» آن جا چون آن در بستند «۱۱» پس از آن قبول توبه هیچ تائب نباشد و پس از آن هیچ کافر را ایمان سود ندارد و هیچ مؤمن را طاعت سود ندارد الا آنچه پیش از آن کرده باشند، فذلک قوله - عزّ و علا:

لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا.

ابی کعب گفت: یا رسول الله، احوال آفتاب و ماه و احوال مردمان آن روز

- (۱). مج، وز: ماهتاب.
- (۲). مج، وز: ندارد.
- (۳). آف، آن: بیک رو، مل: نیک دو. [.....]

- (۴). مج: بیافرید، مل: آفریده است، مج، وز آن را.
 (۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به مج. وز افزوده شد.
 (۷). مج: ندارد.
 (۸). مج، وز، مل، آج، لب، لت: به آن.
 (۹). آج، لب، بم، آف، آن: بر هم زنند.
 (۱۰). مج، وز، مل، لت: نماند.
 (۱۱). مج، وز، آج، لب، بم: بیستند.
 صفحه: ۱۰۵

چگونه باشد! گفت: یا ابی‌خدای تعالی نور به آفتاب و ماه دهد تا بر می‌آیند» (۲) و فرو می‌شوند بر عادت [۱۲۹-ر]
 چنان که امروز هست و مردمان بعضی با سر کارها روند، و در دگر خبر چنان است که: از اینکه وقت تکلیف بردارند و دنیا اندکی
 ماند و خدای تعالی بفرماید «۳» تا صور بدمند.

و در خبر است از حدیفه بن اسید و براء بن عازب «۴» که «۵» گفتند: روزی ما همه به هم «۶» نشسته بودیم، احوال و اشراط «۷» قیامت
 همی گفتیم، رسول علیه السلام - در آمد، گفت: شما در چه‌ای «۸»! گفتیم: یا رسول الله حدیث قیام ساعت می‌کنیم، گفت: قیامت
 بر نخیزد تا پیش از آن ده علامت پیدا نشود «۹»: دود، و دابّه الارض، خسفی به مشرق و خسفی به مغرب و خسفی به جزیره عرب و
 دجال و یا جوج و مأجوج و آتشی که از قعر عدن بر آید و نزول عیسی از آسمان و برآمدن آفتاب از مغرب و گفته‌اند اینکه آیات
 متتابع شود به هر یک سال و دو سال، یکی پیدا می‌شود. و در خبری هست که رسول را - علیه السلام - پرسیدند که: از میان آن که
 آفتاب از مغرب برآید تا نفخ صور چند باشد! گفت: چندانی که مردی اسبی را بر مادیانی افکند کزه بیارد، [هنوز کزه] «۱۰» آن جا
 نرسیده باشد که بر توان نشستن، و عبد الله عمر گفت: پس از آن که آفتاب از مغرب برآید صد و بیست سال جهان بماند و مردم
 کشت و کار کنند و غرس نشانند، و اینکه خبر موافق اخبار ماست و اینکه چیزها «۱۱» که به اشراط و اعلام ساعات کرده است در
 اینکه خبر اشراط و اعلام خروج صاحب الزمان باشد «۱۲» و اینکه علامات بر وجهی پیدا شود «۱۳» که مردم ملجأ

-
- (۱). آج، لب: بود.
 (۲). مج، وز: تمامی برآیند.
 (۳). مج، وز، مل، لت: فرماید.
 (۴). اساس: بر این عاذب.
 (۵). مج، وز: ندارد.
 (۶). مج، وز، مل، لت: با هم.
 (۷). وز: شرایط. [.....]
 (۸). آج، لب: چه آید، مج، وز: چه می‌گفتند.
 (۹). مج، وز: پیدا شود.
 (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.
 (۱۱). مج، وز: خبرها.
 (۱۲). آج، لب: است.

(۱۳). آف: پیدا شوند.

صفحه: ۱۰۶

نشوند و تکلیف تباه نشود و توبه بر نخیزد و مردم از حد اختیار بزنند، و اینکه معنی پیش از اینکه طرفی گفته شده است و به جای دیگر که لایق باشد طرفی دیگر گفته شود- ان شاء الله تعالی. قوله: «أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا» معنی آن است که آن روز که ایمان نه سود دارد و نه طاعت، و اینکه محمول بود بر آن که اینکه وقتی باشد که خدای تعالی خواهد تا تکلیف بردارد و اعلامی ملجئ پیدا کند و آنکه عن قریب فرماید تا صور بدمند، و گفته اند: عقیب آن «۱» صور اول بدمند و از میان صور اول تا دوم چهل روز باشد و از دوم تا سیوم «۲» چهل سال، و در او تکلیف نبود و هرج و مرج باشد و جمله الأمر آن است که آنچه موافق اصول و ادله عقل است آن است که مادام تا خدای تعالی تکلیف کند اسباب الجاء دور دارد از مکلف و اسباب ملجئه، آنکه فرماید پیدا کردن که تکلیف منقطع باشد:

قُلْ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ، بگوی ای محمد که منتظر باشی «۳» اتیان ملایکه را بر سبیل عذاب که ما نیز «۴» منتظرانیم، لکن تا وقت نباشد که خدای تعالی صلاح داند نفرستد ایشان را.

قوله: «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ، حمزه و کسایبی خواندند: «فارقوا» به «الف» و اینکه قراءت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - است. باقی قراء خواندند بی «الف» فرقوا به تشدید «راء»، اول از بنای مفاعله باشد و دوم بنای تفعیل، و معنی اول آن باشد که: آنان که مفارقت کردند از دین شان و از دین جدا «۵» شدند و از دین بیرون آمدند، و معنی قراءت دوم آن باشد که: آنان که دین خود «۶» پراکنده بکردند. و از روی معنی متقارب باشند، برای آن که دین با «۷» هیچ دو درست نماند. و کائوا شیعاً، ای فرقا مختلفه و فرقتها، مختلف شدند و در اصل او خلاف کردند، بعضی گفتند: اصل

(۱). مع، وز، مل، لت: اینکه.

(۲). بم، لت، آن: سیم.

(۳). مع، وز، آج، لب، آف: منتظر باشید.

(۴). مع، وز هم.

(۵). مع، وز: جدای.

(۶). آف را.

(۷). مع، وز: ما.

صفحه: ۱۰۷

او از شیوع است و آن ظهور باشد من قولهم: شاع الخبر «۱» فهو شایع و زجاج گفت: اصل او «۲» از اتباع است من شایعه علی کذا و شیعه اذا تبعه. و در آن که مراد کیستند به اینکه چند قول گفتند: یکی آن که مراد جهودان و ترسایانند «۳» که ایشان معاونت مشرکان می کردند به «۴» اختلاف دین ایشان و جانب ایشان را مراعات [۱۲۹-پ] می کردند علی المسلمین و اینکه قول مجاهد است، قتاده گفت: جهودان و ترسایانند که بعضی تکفیر و تضلیل بعضی می کردند، حسن بصری گفت:

مراد جمله مشرکانند. باقر- علیه السلام - گفت و ابو هریره از رسول- علیه السلام - روایت کرد که: مراد به آیت اهل بدعت و ضلالتند از اینکه امت و اهل شبهات.

لست منهم فی شیء، تو از ایشان در چیزی نه ای «۵» یعنی ایشان به کار تو باز نیایند و بر دعوت تو راست نشوند و اینکه بر سبیل قطع

طمع رسول [گفت] «۶» - علیه السلام - از ایشان از ایمان و هدایتشان و اجابت ایشان دعوت رسول را.

در خبر می‌آید از ابان بن تغلب از فضیل بن عبد الملک از زاذان «۷» که گفت:

بنزدیک امیر المؤمنین علی - علیه السلام - نشسته بودم در مسجد که نگاه کردم رأس الجالوت را و جاثلیق را می‌آورند بعنف و برایشان استخفاف می‌کردند، او گفت:

(ارفقوا بهما)

، مدارا کنی «۸» با ایشان، ایشان را در پیش او بر پای بداشتند او با رأس الجالوت نگرید گفت:

یا رأس الجالوت؟

دانی که امت موسی از پس او بر چند فرقت شدند! گفت: ندانم، انظر فی کتابی و اقول، در کتاب نگریم و بگویم. گفت:

«۹» لعن الله [من] رئیس قوم اذا اتوك في حلالهم و حرامهم قلت انظر في كتابي و اقول ارايت لو احترق الكتاب او سرق ، گفت: لعنت بر او باد از رئیس قومی چون به تو

(۱). مع، وز، مل: الخیر. [.....]

(۲). مع، وز: آن.

(۳). مل: ترسایانند.

(۴). مع، تا، مل، لت: با.

(۵). مع، وز، مل، لت: نیستی.

(۶-۹). اساس: ندارد، با توجه به مع وز افزوده شد.

(۷). اساس: زاذان، با توجه به مل تصحیح شد.

(۸). مع، وز، مل، آج، لب، آف: کنید.

صفحه: ۱۰۸

آیند در حلال و حرامشان گویی که در کتاب نگریم، چه گویی اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند تو در کجا نگری! آنکه روی با جاثلیق کرد و گفت: دانی که ترسایان از پس عیسی بر چند فرقت شدند! گفت: بر چهل و چهار فرقت شدند گفت: دروغ می‌گویی،

و الله انی اعلم بالتوراة منه و بالانجیل منک

، به خدا که من تورات به از او دانم و انجیل به از تو دانم. امت موسی پس از موسی بر هفتاد و یک فرقه شدند، هفتاد هالک‌اند و یکی ناجی و آن آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ «۱»، و امت عیسی از پس او بر هفتاد و دو فرقت شدند یکی از ایشان ناجی است و باقی هالک و آن آنانند که خدای تعالی گفت: وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ «۲»، و امت مصطفی - علیه السلام - بر هفتاد و سه فرقه شوند «۳». یکی از ایشان ناجی است و باقی هالک و آن آنانند که حق تعالی گفت: وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ «۴»، آنکه روی به من کرد و مرا گفت: یا زاذان یا با عمرو دانی «۵» که امت در حق من بر چند گروه شوند! گفت یا امیر المؤمنین در تو نیز مختلف شوند! گفت بلی بر دوازده فرقت شوند «۶» در من «۷» یکی ناجی باشد و باقی هالک تو از آن ناجیانی یا با عمرو و ای عجب اگر در اینکه خبر اندیشه کنی تو را پیدا شود که فرقه ناجیه کدام است از هر ملتی نبینی که در حق جهودان گفت: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ و در حق ترسایان

گفت: مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، و در حقّ مسلمانان گفت: وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ، اگر جهودی است و اگر ترسایی و اگر مسلمانی نجات به حق است و با حق به یک جای است، اکنون در مسلمانی حق کجا باشد! آن جا که رسول - علیه السلام - نشان داد که:

الَا إِنَّ

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹.

(۲). سوره مائده (۵) آیه ۸۳.

(۳). معج، وز، مل: شدند.

(۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۱.

(۵). معج، وز، مل: دانید.

(۶). معج: شدند.

(۷). معج، وز، اینکه. [.....]

صفحه: ۱۰۹

اللّه الحقّ مع علیّ و علیّ مع الحقّ یدور معه حیثما دار. انّما امرهم الی اللّه،

کار ایشان با خداست. سدّی و جماعتی مفسّران گفتند: اینکه آیت منسوخ است به آیت قتال برای آن که اینکه سوره مکی است و قتال به مدینه آمد و روا باشد «۱» که گویند: آیت محکم است برای آن که تنافی نیست [۱۳۰-ر] میان معنی آیت و آیت قتال اینکه را که گفت: إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ، مراد آن باشد فی التوفیق و الخذلان و الهدایة و التوکیل «۲» و الثواب و العقاب لا الیک، اینکه چیزها به خدای تعلق دارد به تو هیچ تعلق ندارد. آنکه گفت: ثُمَّ يُبَيِّنُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، پس خبر دهد ایشان را به آنچه کرده باشند و اینکه بر سبیل تهدید و وعید گفت، یعنی تا جزا دهد ایشان را بر حسب عمل ایشان.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ، بعضی مفسّران گفتند: مراد به «حسنه» کلمه اخلاص است گفتن لا اله الا الله، و بعضی دگر گفتند: مراد هر فعلی حسن «۳» که طاعت باشد سواء اگر واجب باشد «۴» اگر «۵» مندوب. حق تعالی گفت: هر که او حسنه‌ای «۶» بیارد او را ده حسنه باشد مانند آن، یعنی هر که او «۷» کاری نیکو بکند «۸» به ده چندان که آن را مزد باشد او را مزد دهند. مذهب بیشتر اهل علم «۹» آن است که: یکی از آن مستحق باشد و نه تفضّل و مذهب بعضی دگر آن است که: هر ده به استحقاق باشد و اینکه وعده است «۱۰» که خدای تعالی داد بر سبیل مقاربه چنان که به خاطر ما نزدیک باشد گفت آنچه تو تقدیر کرده باشی «۱۱» که ثواب طاعتی است ده چندان باشد برای آن که ما را اطلاعی نیست و طریقی به کمیت اجزاء ثواب و عقاب، و یعقوب خواند: فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا، به تنوین و رفع امثال، ای فله عشر حسنات امثالها، و برای

(۱). معج، وز: بود.

(۲). معج، وز، آج، لب، آن: التوکل.

(۳). معج، وز، مل است، لت: حسنی است.

(۴). معج، وز، مل، لت: بود.

(۵). معج، وز، مل، لت: اگر.

(۶). معج، وز، مل، لت: حسنتی.

(۷). آج، لب: ندارد.

(۸). معج، وز، لت: نکو بکند.

(۹). معج، وز، مل، لت: عدل، که بر متن رجحان دارد.

(۱۰). معج، وز، مل، آج، لب، لت: وعده‌یست.

(۱۱). آج، لب: بکرده باشی.

صفحه : ۱۱۰

اینکه «عشر امثالها» گفت و عشره نگفت با آن که مثل مذکر «۱» است که مراد اینکه بود که فله عشر «۲» حسنت او عشر «۳» درجات. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ، بعضی گفتند: شرک است اینکه سیئه، و بیشتر مفسران گفتند مراد همه سیئه است. فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا، گفت: هر که سیئتی آرد، او را الا مانند آن مکافات نکنند «۴» چه اگر بیش از آن مکافات کنند ظلم باشد و روا بود که «لام» در حسنه و سیئه تعریف عهد را باشد و لکن مقصور نبود بر یک حسنه یا یک سیئه، ائما مراد آن باشد که بالحسنه المأمور بها علی الوجه الذی امر بها و السیئه المنهی عنها علی الوجه الذی نهی عنها.

معروور بن سوید «۵» روایت کرد از أبو ذر الغفاری - رحمه الله علیه - که او گفت مرا حدیث کرد الصیادق المصدق آن راست گوی «۶» که به او «۷» دروغ نگفتند، یعنی رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای تعالی

«الحسنه عشر او ازید و السیئه واحده او اغفر فالویل لمن غلبت» آحاده اعشاره و من لقینی بقراب الارض خطیئه ثم لا یشرک بی شیئا جعلت له مثلها مغفره

گفت: خدای تعالی یک حسنه را ده بدهم یا بیشتر و یک سیئه را یک جزا دهم یا بیامرم، پس وای بر آن که آحاد و «۹» و اعشارش را غلبه کند یعنی سیآت او حسنتش «۱۰» را غلبه «۱۱» شود «۱۲»، و هر کس «۱۳» که زمین پر از گناه به من آرد و در آن میانه شرک نباشد «۱۴»، مانند آن مغفرت و آمرزش به او دهم. عبد الله عباس و عبد الله عمر گفتند: اینکه آیت مخصوص است به اهل بدو و اعراب که ایشان را معرفت به شرع کمترک «۱۵» باشد.

(۱). آن: مذکور.

(۲-۳). آج، لب، بم، آف، آن: عشره.

(۴). معج، وز: نکند. [...]

(۵). مل، لت: مغروور بن سوید.

(۶). معج، وز، مل، لت: راستیگر.

(۷). معج: با آن، آج، لب: به آن، وز، لت: با او.

(۸). اساس، آن: غلیت، با توجه به معج تصحیح شد.

(۹). وز، مل، آج، لب، لت: او.

(۱۰). معج، وز: حسنت.

(۱۱). معج، وز، مل، لت: غالب.

(۱۲). آج، آف: کند.

(۱۳). معج، وز: هر که.

(۱۴). آج، لب: نبود.

(۱۵). مل: کمتر.

صفحه: ۱۱۱

فأما اهل شهرها را که ایشان با علما مخالطه^(۱) کنند و بر احکام شرع واقف باشند در حق ایشان اینکه است که: وَإِنْ تَكَرَّرَتْ حَسَنَةٌ يُضَاعِفُهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا^(۲)، و کمینه یکی را هفتصد باشد من قوله: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ^(۳)، مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا. رسول - علیه السلام - گفت: بار خدایا بیفزای برای من. حق تعالی آیت فرستاد: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^(۱۱)، گفت: بار خدایا بیفزای، خدای تعالی آیت فرستاد: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً^(۱۲)، گفت: ربّ زد^(۱۳) امتی، گفت: بار خدایا بیفزای امت مرا، خدای تعالی

(۱). مع، وز، مل: مخالطت.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۰.

(۱۱-۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. [...]

(۴). مل: خدای تعالی.

(۵). مع، وز، مل، آج، لب، لت: ده.

(۶). مع، وز، مل، لت: بدهند.

(۷). مع، وز، مل، لت: باشد.

(۸). مع، وز: حسنتی. بم: حسنه‌ای.

(۹). مع، وز: سیئتی، آج، لب: سیئه‌ای.

(۱۰). مع، وز، مل، لت و.

(۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵.

(۱۳). آج، لب، آف: زدنی.

صفحه: ۱۱۲

آیت فرستاد: إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^(۱)، و اینکه اخبار کاشف است از معنی اینکه آیت. وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ، ای لا ینقصون، و بر ایشان هیچ ظلم نکنند، از حق ایشان هیچ باز نگیرند و آنچه بالای استحقاق ایشان باشد از عقاب بر ایشان نهند، آنچه حق ایشان باشد از ثواب من بدهم یکی را ده، یکی به استحقاق و نه به تفضّل^(۲)، و آنچه حق من است بر ایشان رها کنم جمله به فضل یا بهری^(۳) رها کنم به رحمت یا جمله^(۴) بستانم به عدل، آنچه حق اوست ذره‌ای کم نکنم و آنچه حق من است ذره‌ای بیش نستانم که آنکه^(۵) ظلم باشد^(۶)، و ظلم از فعل من نیست و در قضیه من روا نیست، سخت تر چیزی که از من بر بندگان من آید عدل است آنچه از جهت من ترسند^(۷) عدل باشد و آنچه از من امید دارند فضل است.

قُلْ إِنِّي هَدِيْتُ رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، بگو ای محمد که خدای تعالی مرا هدایت داد به معنی بیان و الطاف و توفیق به ره راست که ره ایمان است و اسلام. دِينًا قِيمًا، در نصب او چند قول گفتند: یکی آن که بدل صراط مستقیم است به معنی و هدی متعدی باشد به دو مفعول، یک بار به خود نحو قولک:

هدیت القوم الطریق و قوله: اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^(۸)، و یک بار به مفعول دوم به حرف جرّ رسد مثالش چنان بود که اینکه آیت،

پس جار و مجرور در جای مفعول دوم است و محل-او نصب است آنچه از او بدل کرد بر معنی «۹» نصب کرد آن را بر محل-او. زجاج گفت: نصب او بر معنی هدانی است برای آن که در معنی هدانی معنی عزفنی هست، ای عزفنی ربی دینا قیما. قول سیم «۱۰» آن است که: بر فعل مقدر، و المعنی اعلموا و اعرفوا دینا. چهارم: علی الاغراء، و التقدير: الزموا دینا قیما.

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰.

(۲). مع، وز، مل، آج، لب: تفضل.

(۳). اساس: بهدی، با توجه به مع تصحیح شد.

(۴). آف: ندارد.

(۵). مل: آنگاه. [...]

(۶). مل: ظالم باشم.

(۷). لت: پرسند.

(۸). سوره حمد (۱) آیه ۶.

(۹). اساس، آف، لت، آن: بعضی، با توجه به مع تصحیح شد.

(۱۰). مع، وز: سهام، آف، لت: سیوم.

صفحه: ۱۱۳

ابن عامر و اهل کوفه خواندند: «قیما» به کسر «قاف» و فتح «یا» مخفف علی وزن فعل، و باقی قراء به فتح «قاف» و کسر «یای» مشدد. و اما قراء عامه قراء وزن او فعیل باشد من قام یقوم و آن بناء مبالغه باشد، ای بلیغ الاستقامه و كذلك القیوم «۱» و القیام، و اما قراءت کوفیان «قیم» علی وزن فعل باشد [۱۳۱-ر]

از بناء مصادر است کالشبع و العوج، و عوج نقیض قیم باشد و حمل النقیض علی النقیض دور نباشد، جز آن است که بر اصل نیامد به «واو» چون عوج و حول و عوض و مخالف قیاس آمد، کما قالوا: جیاد فی جمع جواد و الاصل جواد کالطوال. مله ابراهیم، بدل دینا قیما است، و «حنیفا» نصب او بر حال است و معنی او گفته شده است چند جای، و «ملت» شریعت باشد و اشتقاق او من الاملال و الاملاء باشد که رسول- علیه السلام- املا کند آنچه به سمع توان دانستن از شرایع تا از او بنویسند «۲» یا یاد گیرند و برای آن تخصیص کرد ابراهیم را- علیه السلام- تا عرب راغبتر باشند اجابت و متابعت او که ایشان از فرزندان ابراهیم بودند. و فرق میان دین و ملت آن است که دین عامتر است از ملت، برای آن که آن در عقلیات و شرعیات استعمال کنند و اینکه در شرعیات باشد دون عقلیات چنان که بیان کردیم من الاملال، و از آن جا گویند: دینی دین الملائکه و لا یقال ملتی مله الملائکه. و اصل حنف میل باشد، و الحنیف المایل الی الاسلام میلا لازما.

قال الزجاج و قیل الاستقامه، و احنف هم مایل الاصابع باشد و هم آن که جمله پای او به زمین ننشیند. و ما کان من المشرکین، یعنی ابراهیم- علیه السلام- از جمله مشرکان نبود. آنگه گفت: بگوی ای محمد که نماز من. و نسکی، در او سه قول گفتند: سعید جبر و مجاهد و قتاده و سدی و ضحاک گفتند مراد ذبیحه است که برای حج و عمره کشی «۳» و حسن بصری گفت: مراد دین است. زجاج و جیبی گفتند: عبادتی، و قول اول از روی لغت قریبتر است و بر توسع در دگر

(۱). اساس، آج، لب: یقوم.

(۲). مع، وز، مل، لت: بنویسد.

(۳). مع، وز، مل، آج، لب، لت: کشتی.

صفحه: ۱۱۴

عبادات استعمال کنند، و عابد را ناسک گویند و برای آن «۱» تخصیص نماز کرد که در او انواع تقرب است و خضوع از رکوع و سجود و تنزیه و تسبیح، اهل مدینه خواندند: محیای به اسکان «یاء». ابو علی گفت: اینکه قراءت شاذ است، برای آن که در او التقای ساکنین است علی غیر حدّه، و باقی قراءت بفتح «یاء» خواندند. و محیای و مماتی دو مصدراند علی وزن مفعول، و اینکه بر سبیل تفویض امر گفت با او و براءت از حول و قوت خود و گریختن با حول و قوت او، و برای آن جمع کرد میان اینکه چیزها با اختلاف جهان آن و آن که بعضی عبارت است از فعل او و بعضی از فعل خدای تعالی تا باز نماید که آن افعال خالص او را می‌کند بی اشراک غیری در آن، و مرگ و زندگانی برای عموم احوال و استغراق او جمله حالات مرد را چون آن تسلیم کرده باشد به خدای تعالی هیچ بنماند از او که نه خدای را باشد، چه حال از اینکه دو برون «۲» نبود و اینکه به منزله قسمت متردد «۳» است بین الثنی و الاثبات، و مورد او «۴» مورد خشوع و خضوع و تسلیم و تفویض است با خدای تعالی. لا شَرِیکَ لَهُ «۵»، در محل نصب است بر حال آنگه روا بود که از فاعل بود، و تقدیر آن که موحداً معتقداً لوحداً، و روا بود که از مفعول و هو الله - جل جلاله - ای واحداً لا ثانی معه فی القدم و الالهیة.

وَ أَنَا أَوْلُ الْمُسْلِمِينَ، حسن بصری گفت معنی آن است که: من اول مسلمانانم «۶» از اینکه امت، و قتاده هم اینکه گفت و مورد آیت بر آن که تا تنبیه باشد بر وجوب اتباع او در باب مسلمانی. آنگه گفت: بگو [۱۳۱-پ] اینکه کافران را بر سبیل انکار و تفریح که چون جز خدای گیرم و او جز آن که خدای من است خدای همه چیز است. و اینکه بر سبیل احتجاج فرمود که بگو روا باشد در حجت عقول که من عبادت خدای رها کنم که خدای همه چیز است و مربوط نیست

(۱). آج، لب که.

(۲). مع، وز، مل، لت، آن: بیرون.

(۳). مع، وز، آج، لب، لت: متردده.

(۴). آف: اینکه.

(۵). مع، وز، آج، لب که.

(۶). آج، لب: مسلمانم. [.....]

صفحه: ۱۱۵

حاصل بر صفت کمال و عبادت معبودانی کنم که ایشان سزای پرستش نه‌اند، برای آن که مصنوع و مربوط تا به هر حال جواب ایشان آن باشد که نه روا باشد، أعنی در جواب آن استفهامی که به معنی تقریر است.

قوله: قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعِي رَبًّا، و وجوه اختلاف معانی «رب» در فاتحه الكتاب گفته شده است، و آن جا مراد مالک و متصرف و قادر بر آن باشد و گرداننده آن، و اصل او از تربیت است و پرورش. وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، و هیچ نفس «۱» چیزی نکند الا بر او باشد، یعنی جزا و وبال آن بر او باشد، بر دیگری نباشد. وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، و هیچ نفس بار دیگر [ی] «۲» بر نگیرد، [و اینکه بر سبیل مثل است، چنان که گفتند: كل شاة برجلها ستناط، و معنی آن که:

هیچ نفس را به گناه دیگری نگیرند] «۳» و اصل «وزر» ثقل باشد، و از آن «۴» جا سلاح را أوزار الحرب گویند، و منه قوله: وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ «۵».

آنگه گناه را وزر خواند، برای آن که بر پشت و گردن بار گران «۶» باشد بر سبیل تشبیه، و «وزر» ملجأ باشد، قال الله تعالی: كَلَّا لَا

وَزَرَ» (۷)، ای لا- ملجأ، و در آیت دلیل است از دو وجه بر بطلان مذهب مجبیره، یکی از آن جا که گفت: وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، و یکی آن که گفت: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. آنکه گفت: مرجع و مال و بازگشت شما با اوست، خبر دهد شما را با آنچه» (۸)، در آن خلاف» (۹) کرده باشید» (۱۰)، یعنی جزا دهد شما را بر آنچه» (۱۱) کرده باشی» (۱۲)، و اینکه نیز دلیل است بر صحت مذهب عدل و بطلان مذهب جبر.

(۱). آج: نفسی.

(۲-۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مع، وز، مل، مت: اینکه.

(۵). سوره انشراح (۷۵) آیه ۲.

(۶). لب: باران گران.

(۷). سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۱.

(۹). لب: بدانچه.

(۱۰). آف: اختلاف.

(۸-۱۱). مل: باشند، لت: باشی / باشید.

(۱۲). آج. لب: باشید.

صفحه: ۱۱۶

و «۱» قوله: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكَم خَلَائِفَ الْأَرْضِ، حق تعالی به اینکه آیت مَنَّتْ نَهَاد بر اهل زمین، گفت: او آن خدای است که شما را به خلیفه کرد در زمین، یعنی اهل هر عصری خلیفه و قایم مقام اهل آن عصر باشند که پیش ایشان باشند و گذشته باشند» (۲)، و برای آن [ایشان را] «۳» خلیفه ایشان خواند» (۴) که خلف «۵» ایشان باشند، یعنی از پس ایشان آیند، یقال: خلفه «۶» یخلفه اذا صار خلیفه له، قال الله تعالی و حکایه عن موسی - علیه السلام: هَارُونَ اخْلَفَنِي فِي قَوْمِي «۷»، قال الشَّامُخ:

يصبهم و يخطينى المنايا و أخلف فى ربوع عن ربوع

و واحد خلايف خليفه [باشد] «۸»، كصحيحه و صحايف و ظعينه و ظعاين و وصيفه و وصايف، اینکه قول حسن بصرى و سدى است، و بعضى دگر گفتند:

[شما را بخلیفه جان کرد که از پیش آدم بودند، چنان که در حق آدم - علیه السلام - گفت: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً «۹». بعضى دگر گفتند] «۱۰»: خطاب با ائمت رسول ماست - علیه السلام - که ایشان را خلیفه سایر امم کرد و شرع همه پیغامبران به شرع او منسوخ کرد تا پیغامبرشان خلیفه بود از همه پیغامبران، یعنی آخرین انبیا بود. و وصی و خلیفه او خاتم الاوصیاء بود و ائمه «۱۱» فرزندان او خلفا عن سلف آخر خلفا بودند تا چنان که بدایت ملک زمین به خلافت کرد، ختم هم به خلافت باشد. بدایت به خلافت آدم که: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً «۱۲»، و ختم به خلافت آخر الخلفاء صاحب الزمان که: لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ «۱۳» و الامور بخواتيمها، و قوام کار در عواقب و خواتم باشد، لا جرم رسول الله - علیه السلام - گفت:

المنكر لآخرنا كالمنكر لأولنا [۲۳۱-ر]

، و گفتند: اینکه

(۱). مج، وز، مل: ندارد.

(۲). مج، وز، مل، لت: گذشته شده باشند. (۱۰-۸-۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). آج، لب: خوانند. [...]

(۵). آج، لب: خلیف.

(۶). مج، وز، مل: خلف، آج، بم. آف، لت: خلفه.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

(۹-۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۰.

(۱۱). آج، لب و.

(۱۳). سوره نور (۲۴) آیه ۵۵.

صفحه: ۱۱۷

صادق گفت: - علیه السلام - و روا باشد که سخن او باشد و اولیتر آن که مرفوع باشد و اگر چه او تصریح رفع نکند به رسول - علیه السلام - چه ایشان - علیهم السلام - از خود هیچ نگفتند و روا نداشتند گفتن. وَ رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضِ دَرَجَاتٍ و بعضی را بر بعضی رفعت داد به درجات و پایه‌ها، اگر آن کس که وضع الدرجه باشد از ایشان به استحقاق پایه «۱» خلافت دارد، آن کس که رفیع الدرجه باشد از ایشان اولی و احری «۲» که لفظا و معنی اسما و حقیقه سزای خلافت باشد و اهلیت آن دارد، و مفسران خلافت کرده‌اند که اینکه رفعت درجه است «۳» و مراد به او چیست! بعضی گفتند فی الخلقه، چنان که گفت: [یزید فی الخلق ما یشاء «۴» بعضی گفتند: فی القوه، چنان که گفت: وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً «۵»، بعضی گفتند چنان که گفت «۶»: وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ «۷»، و در نصب درجات چند قول گفتند: یکی آن که در جای مصدر افتاد «۸» چنان که گویند:

ضربته سوطا كأنه قال رفعه فوق رفعه، و دگر آن که: به حذف حرف الجرّ كأنه قال الی درجات فلما حذف حرف الجرّ وصل الفعل فعمل، اولیتر آن است که مفعول دوم باشد كما يقال: رقیته منزله من باب کسوته ثوبا باشد، و وجه حکمت در آن که تفضیل داد خلقان را بعضی بر بعضی، ابتداء بی استحقاقی مصالحی بود که او دانست که متعلق است از باب الطاف که دانست که هر کس به چه وجه به صلاح نزدیک باشند و از فساد دور، یکی را مصلحت توانگری باشد و یکی را درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوت و یکی را مال بسیار و یکی «۹» آن که هیچ

(۱). مج، وز، آج، لب: نام.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها: اخری، با توجه به مفهوم عبارت تصحیح شد.

(۳). مج، وز، لت: درجه به چیست.

(۴). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۶۹.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۱.

(۸). مل: باشد. [...]

(۹). مج، وز، مل، لت را.

صفحه: ۱۱۸

مال ندارد و یکی را خلقت بر وجهی و یکی را بر خلاف آن وجه تا چنان که مصلحت شناخت کرد آنگه اینکه را به «لام» غرض بیان کرد و گفت: اینکه برای ابتلا و امتحان کردم تا ابتلا کنم هر کس را در آنچه او را داده باشم از نیک و بد و ضیق و سعت «۱» و صحت و سقم، و امتحان را تفسیر داده‌ایم در چند جای و تکلیف صورت امتحان دارد و بیان اینکه آیت: «۲» خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا «۳»، و الا حقیقت ابتلاء بر خدای «۴» روا نباشد که او عالم الذات است و امتحان آن کند که نداند تا بداند جز آن است که حق تعالی در تکلیف، معامله آنان می‌کند که امتحان کنند تا آنچه ندانند بدانند پس صورت امتحان دارد و معنی تکلیف. آنگه وصف کرد خود را به آن که سریع العقاب است با «۵» آن که موصوف است به حلم و آن که تعجیل نکند به عقاب تا باز نماید که کل ما هو آت قریب، که هر چه آن آمدنی است نزدیک است، و مثله قوله: وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ «۶». دگر آن که: روا بود که آن «۷» عقوبت که ایشان مستحق آنند در دنیا بکنند، پس سریع العقاب باشد و اینکه برای آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب او حالا بعد حال. آنگه گفت: با آن که سریع العقابم و اگر خواهم زود بگیرم و سخت بگیرم. لَعْفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و بخشاینده‌ام. در برابر عقاب، مغفرت و رحمت گفت و ثواب نگفت تا بهتر دعوت کند مکلفان را با «۸» امتناع از فعلها که بر آن مستحق عقاب باشند.

(۱). مج، وز: و وسعت.

(۲). مج، وز، لت قوله، مل: قوله تعالی.

(۳). سوره ملک (۶۷) آیه ۲.

(۴). مج، وز، لت تعالی.

(۵). اساس: به، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۷.

(۷). آج، لب: از.

(۸). مج: یا، لت: تا.

صفحه: ۱۱۹

سورة الأعراف

قتاده گفت: اینکه سورت مکی است جمله و بعضی دگر گفتند: مکی است الا قوله: وَ سَأَلُهُمُ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ «۱»، تا به آخر سورت که آن مدنی است و بعضی مفسران گفتند: همه محکم است. و در او هیچ [۱۳۲-پ] منسوخ نیست، بعضی گفتند: دو کلمت در «۲» او منسوخ است.

و اینکه سورت دویست و شش آیت است در عدد اهل کوفه و پنج در عدد اهل مدینه و بصره و سه هزار و سیصد و بیست و پنج کلمت است و چهارده هزار و سیصد و ده حرف است، و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که گفت رسول خدای گفت - صلی الله علیه و آله: هر که سوره اعراف بخواند، خدای تعالی میان او و میان ابلیس حجابی پدید آرد، و آدم روز قیامت برای او شفاعت کند. قوله عز و علا.

[سورة الأعراف (۷): آیات ۱ تا ۲۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص (۱) كِتَابٍ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۳) وَكَمْ مِنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بِأَسْنَانٍ بَيِّنَاتٍ أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَانٍ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵) فَلَنَسْتَلْنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلْنَ الْمُرْسَلِينَ (۶) فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷) وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹) وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰) وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَارْجِعْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ (۱۳) قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴) قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (۱۵) قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَمَّا بَيَّنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنِ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنِ شِمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸) وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹) فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَآئِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱) فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ يَدَّتْ لَهُمَا سَوَآئِهِمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقْبَلْتُ لَكُمَا إِنْ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عِيدٌ مُبِينٌ (۲۲) قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۲۴) قَالَ فِيهَا تَحْيُونَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ (۲۵)

[ترجمه]

دفتری فرو فرستادند (۳) به (۴) تو نبادا در دل تو تنگی از او (۵) تا بترسانی (۶) به

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۳.

(۲). لت: از.

(۳). معج، وز، لت، آج، لب: فرو فرستاده شد.

(۴). آج، لب: سوی.

(۵). آج، لب: آن. [.....]

(۶). آج، لب: بیم نمایی.

صفحه: ۱۲۰

او و یاد کردی (۱) گروندگان (۲) را.

پسروی کنی (۳) آن را که فرستاده شد (۴) به شما از خدایتان و پسروی مکنید از فرود (۵) او دوستانی را، اندک اندیشه می کنی. (۶)

و بس (۷) از شهر که ما هلاک کردیم، آمد به ایشان هلاک (۸) ما به شب یا (۹) ایشان خفته بودند [به گرمگاه] (۱۰)

نمود گفت (۱۱) ایشان چون آمد به ایشان عذاب ما الا آن که گفتند ما بیداد (۱۲) کار بودیم (۱۳).

پیرسیم (۱۴) آنان را که فرستادند به ایشان و پیرسیم (۱۵) پیغامبران را.
 قصه کنیم بر ایشان به دانش و نبودیم غایب (۱۶).
 و سختن (۱۷) آن روز حق باشد هر که را (۱۸) گران بود ترازوهای او ایشان ظفر یافتگانند (۱۹).

- (۱). معج، وز: یادگیری، آج، لب: موعظتی.
- (۲). آج، لب: اهل ایمان، آف: گرویدگان.
- (۳). معج، وز: پسروی کنید، آج، لب: متابعت نمایید.
- (۴). معج: فرستاده‌اند، وز، لت: فرستادند.
- (۵). آج، لب: غیر خدای.
- (۶). معج، وز، آف: می‌کنید.
- (۷). آج، لب، آف: بسا.
- (۸). آج، لب: سختی عذاب ما.
- (۹). اساس: و، با توجه به لت تصحیح شد.
- (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.
- (۱۱). آج، لب: تضرع و گفتار.
- (۱۲). آج، لب: ستمکار.
- (۱۳). معج، وز: بوده‌ایم. [.....]
- (۱۴-۱۵). اساس: پیرسن، با توجه به معج وز تصحیح شد.
- (۱۶). معج، وز، ما غایب نیستیم. ۱۷. آج، لب: وزن.
- (۱۸). معج، وز: ندارد. ۱۹. معج، وز باشند.

صفحه : ۱۲۱

و هر که سبک بود (۱) ترازوهای او ایشان آنان باشند که زیان کنند خود را به آنچه به آیت‌های ما ستم کرده باشند (۲).
 و ما تمکین کردیم (۳) شما را در زمین و بکردیم شما را در اینکه (۴) جا زند گانیها (۵) اندکی شکر نکنی (۶).
 و بدرستی (۷) که بیافریدیم شما را پس نگاریدیم (۸)، پس گفتیم فرشتگان را [۱۳۳-ر]
 سجده کنی (۹)، آدم را سجده کردند مگر ابلیس (۱۰)، نبود از سجده کنندگان.
 گفت چه منع کرد تو را که سجده نکردی چون بفرمودم (۱۱) تو را، گفت من بهترم از او بیافریدی (۱۲) مرا از آتش و بیافریدی او را
 از گل.

گفت فرو شو (۱۳) از آن (۱۴) جا که نیست تو را که تکبر کنی در آنجا برو که تو از ذلیلانی.
 گفت مهلت ده مرا تا به آن روز که زنده کنی (۱۵) ایشان را.

- (۱). آج، لب: آید.
- (۲). آج، لب: جهود می‌نمودند.
- (۳). آج، لب: جای دادیم، آف: تمکن.

- (۴). آج، لب: آن.
- (۵). آج، لب: اسباب معیشت.
- (۶). معج، وز: شکر می کنید، آج، لب: سپاس داری می نماید، لت: می کنی.
- (۷). آج، لب: بحقیقت.
- (۸). معج، وز، لت: بنگاریدیم، آج، لب: مصوّر گردانیدیم.
- (۹). معج، وز: سجود کنید، آج، لب: سجده برید، آف: سجده کنید. [...]
- (۱۰). معج، وز که.
- (۱۱). معج، وز: فرمودم، آف: بفرمودیم.
- (۱۲). معج، وز، لت: آفریدی.
- (۱۳). آج، لب: فرو آی.
- (۱۴). معج، وز، لت: اینکه.
- (۱۵). لت: زنده کنند.

صفحه: ۱۲۲

گفت تو از فرو گذاشتگانی «۱».

گفت «۲» به «۳» آنچه مرا گمراه کردی «۴» بنشینم برای ایشان به راه راست.

پس بیایم «۵» به ایشان از پیش ایشان «۶» و از پس ایشان «۷» و از [دست] «۸» راست ایشان و از [دست] «۹» چپ ایشان و نیابی بیشتر ایشان را شکر کننده.

گفت برو از آن «۱۰» جا خوار کرده و عیب کرده آنان که پسروی تو کنند «۱۱» از ایشان پر «۱۲» کنم دوزخ را از شما همه.

و ای آدم بنشین «۱۳» تو و جفت «۱۴» تو در بهشت بخوری «۱۵» از آن جا «۱۶» که خواهی «۱۷» و نزدیک مشوی «۱۸» به اینکه درخت که باشی «۱۹» از ستمکاران.

وسوسه

(۱). اساس: فرو گذاشتگانی.

(۲). آج، لب ابلیس.

(۳). آج، لب به سبب، آف: با.

(۴). آج، لب: گردانیدی.

(۵). معج، وز، آج، لب، لت: آیم.

(۶). معج، وز، لت: پیششان.

(۷). معج، وز، لت: پششان.

(۸-۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [...]

(۱۰). معج، وز: اینکه.

(۱۱). معج، وز: پی روند ایشان، آج، لب: متابعت نمایند تو را.

(۱۲). معج، وز بار.

(۱۳). آج، لب: ساکن شو.

(۱۴). آج، لب: زن.

(۱۵). مج، وز، آج، لب، آف: بخورید.

(۱۶). مج، وز، آج، لب، لت: هر کجا. ۱۷. مج، وز، آف: خواهید.

(۱۸). مج، وز: مگردید، لت: مگردید، آج، لب، آف: مشوید. ۱۹. مج، وز، آج، لب: باشید.

صفحه: ۱۲۳

کرد «۱» ایشان را دیو تا پیدا کند «۲» ایشان را «۳» آنچه پنهان کرده «۴» از ایشان از عورت‌های ایشان، گفت: نهی «۵» نکرد شما را خدای شما از اینکه درخت مگر که باشی «۶» شما دو فرشته یا باشی «۷» از همیشگان.

سو گند خورد با «۸» ایشان که من هستم شما را از نصیحت کنندگان «۹».

فرو گذاشت ایشان را به فریفتن چون بچشیدند «۱۰» از آن درخت پدید آمد «۱۱» ایشان را عورت‌هایشان «۱۲» باستانند «۱۳» می‌دوختند «۱۴» بر خود «۱۵» از برگ «۱۶» بهشت ندا کرد ایشان را خدایشان «۱۷» نه من نهی «۱۸» کردم شما را از اینکه درخت

[۱۳۳-پ]

و نگفتم شما را که دیو شما را دشمنی آشکار است؟

گفتند ربنا «۱۹» ستم کردیم بر خود و اگر نیامرزی ما را و رحمت نکنی «۲۰» بر ما، باشیم از زیانکاران.

(۱). آج، لب: مکرر.

(۲). اساس: پیدا کند، با توجه به مج، وز، تصحیح شد.

(۳). مج، وز دیو.

(۴). مج، وز، لت: پنهان باز کرده، آج، لب: مستوری می‌بود. [.....]

(۵). آج، لب: منع.

(۶-۷). مج، وز، آج، لب: باشید.

(۸). مج، وز: به.

(۹). لت: نصیحت کنان، آج، لب: اهل اخلاص.

(۱۰). مج، وز: بچشند.

(۱۱). مج، وز، لت: پیدا شد، آج، لب: ظاهر شد.

(۱۲). لت: عورت‌هایشان.

(۱۳). آج، لب: در ایستادند.

(۱۴). آج، لب: وصل می‌کردند.

(۱۵). مج: بر هر دو.

(۱۶). لت: برق. ۱۷. مج، وز، پروردگارشان.

(۱۸). آج، لب: منع. ۱۹. مج، وز، لت: خدای ما. [.....]

(۲۰). آج، لب: نبخشایی.

صفحه: ۱۲۴

گفت فرو شوی «۱» بهری از شما «۲» بهری را دشمنی «۳» و شما را در زمین قرار گاهی «۴» باشد و بر خورداری تان «۵» به وقتی «۶».

گفت در آن جا زندگانی کنی «۷» و در آن جا بمیری «۸» و از آن جا برانگیزند «۹» شما را.

قوله تعالی: المص، آنچه در حروف مقطّع گفته‌اند در اول [سوره البقره گفتیم وجهی نباشد اعاده کردن] «۱۰»، امّا آنچه اینکه جا گفته‌اند، علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله عیّاس: اینکه سوگندی است که خدای تعالی یاد کرد. ابو صالح گفت از عبد الله عیّاس: نامی است از نامهای خدا. و گفته‌اند: از جمله نامهای قرآن است و گفته‌اند نام سوره «۱۱» است. ابو الضّحی گفت: «انا» «۱۲» الله افضل، من خدای حاکم، شعبی گفت معنی آن است: انا الله الصّیّادق «۱۳»، من خدای راست گویم «۱۴». محمّد بن کعب القرظی گفت: الف ابتداء نام اوست [اول و آخر و لام] اول، نام اوست لطیف، و «میم» اول نام اوست مجید و ملک، و «صاد» اول نام اوست [۱۵] صمد و صادق الوعد و صانع مصنوعات، و در بعضی تفسیرها آمد «۱۶» که معنی المص [آن] «۱۷» است که: **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ** «۱۸»، نه ما دل تو روشن کردیم، و گفته‌اند: حروف نام مهترین «۱۹» است،

(۱). مج، وز، آف: فرو شوید.

(۲). مج، وز، لت: ندارد.

(۳). مج، وز: دشمن.

(۴). مج، وز: خوار گاهی، آج، لب: قرار جاهی.

(۵). آج، لب: و تمتعی.

(۶). آج، لب: تا هنگام اجل.

(۷). مج، وز، آف: کنید. آج، لب: در زمین بنزید.

(۸). مج، وز، آف: بمیرید، آج، لب: دفن کنید.

(۹). آج، لب: بیرون آرند.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۱). مج، وز، مر، آف: سوره‌ای.

(۱۲). آج، لب: آن.

(۱۳). لب: صادقین. [.....]

(۱۴). مج، وز: راست گیرم، لت: راستی گرم.

(۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، افزوده شد. ۱۶. لت: آمده.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۱۸. سوره انشراح (۹۴) آیه ۱.

(۱۹). لب، آف: بهترین.

صفحه : ۱۲۵

و بعضی نحویان گفتند: او را محلی نیست از اعراب و «کتاب» مرفوع است به خبر مبتداء محذوف، کانه قال: هذا کتاب، و بعضی «۱» گفتند: محل او از اعراب «۲» رفع است بر ابتدا و خبر او کتاب است، و بعضی دیگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری «۳» هست، و التّقدیر انزل کتاب، و اینکه قول بعیدتر است لمخالفة «۴» الظّاهر.

و بهترینه اقوال آن است که خبر مبتدای محذوف است با آن که المص نام سوره است و محل او رفع است، ای هذه السّوره کتاب منزل الیک، گفت: اینکه کتابی است از خدای به تو فرو فرستاده، نباید که از او در دل تو تنگی «۵» باشد، و معنی آن که: نگر تا دل

تنگ نکنی. و در «فاء» دو وجه گفتند: یکی آن که تعقیب راست، یعنی پس از آن که شناختی که کتاب از خداست چرا باید که «۶» تو را دل تنگ بود؟ دوم آن که در جای جواب بود و معنی آن باشد که کتاب از خدای تو آمد، پس نباید که تو را دل تنگ باشد و معنی إذا بود. و در معنی دلتنگی به قرآن چند قول گفتند: یکی حسن بصری گفت مراد آن است که خاطر و فکر پراکنده مدار به او، بل باید که همه خاطر تو آن بود که چگونه جد نمایی به انذار به او. دوم عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و سدی گفتند مراد شک است، یعنی نگر تا شک نکنی در او که اینکه کتاب برای انذار فرستادند به تو. قول سهام «۷» آن که فراء گفت مراد آن است که دل تنگ مکن به تکذیب مکذبان و اصرار کافران لقله: فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا «۸». و قوله: لِيُنذِرَ، بیشتر اهل علم گفتند: چون فَرَا و زَجَّاج و جز ایشان که در کلام تقدیم و تأخیری هست «۹»، و تقدیر آن است که: (انزل الیک لتنذر به فلا یکن فی صدرک حرج منه)، «لام» «۱۰» تعلق

(۱). مل، لت دگر.

(۲). آج، لب: ندارد.

(۳). آج، لب: تأخیر.

(۴). مج، وز، مل، لت: بمخالفته.

(۵). آج، لب: شکمی.

(۶). لت تا.

(۷). مل، بم، آن: سیم: آف: سیوم.

(۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۶. [.....]

(۹). آج، لب: تأخیرست.

(۱۰). لب: که لام.

صفحه: ۱۲۶

به انزال دارد، و بعضی دگر گفتند: [۱۳۴-ر]

«لام» تعلق دارد به «انذار» و معنی آن است: فلا- یکن فی صدرک حرج منه لا نذار الناس به، نباید که در دل تو تنگی باشد برای انذار اینکه، یعنی انذار به اینکه کتاب علی انشراح صدر و فسحة قلب.

و ذِکْرٍ لِلْمُؤْمِنِينَ، و یاد دادن و تذکیر مؤمنان. و «ذکری» مصدر «ذکر» باشد، قال الله تعالی: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ «۱». و در موضع او سه قول گفتند:

نصب علی تقدیر انه مفعول له و التقدیر لتنذر و تذکیرا کما تقول «۲» جنتک «۳» لتحسن الی و شوقا الیک، دوم به رفع بر تقدیر مبتدای محذوف، المعنی و هو ذکری، سیم «۴» جَزَّ علی تقدیر لتنذر به و للذکری ای للانذار و الذکر، و رمانی گفت: اینکه وجه ضعیف است برای آن که اسم صریح را بر فعلی که در تقدیر مصدر باشد با آن عطف نکنند بی اعادت حرف جز، چنان که بگویند: مررت به و زید الا بعد ان یقال و یزید.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ، متابعت کنی «۵» اینکه کتاب را که خدای تعالی فرستاد به شما، خطاب است با جمله مکلفان و امر است از خدای تعالی ایشان را به متابعت قرآن، یقال تبعت کذا، و اتبعته و اتبعته بمعنی واحد اتبعت زیدا عمرا، متعدی باشد به دو مفعول، قال الله تعالی: وَ اتَّبِعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعَنَّا «۶»، و در عموم اینکه لفظ، واجب و مندوب و مباح و قبیح در آید در اعتقاد مکلف در هر یک علی ما هو به، مأمور به متابعت کردن بر وجه وجوب و ندب و منهی عنه اجتناب کردن لوجه قبحه و در مباح به

حسب اختیار و مصلحت بودن و کار بستن. وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، نهی است از خدای تعالی متابعت معبودان و مقتدایان کفار که بدون خدای آن (۷) را ولی خواندند. ولی یار باشد و دوست و اولی

(۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵.

(۲). اساس آج، لب: یقول، با توجه به لت تصحیح شد.

(۳). اساس: حسنتک، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۴). معج، وز، لت: سهام، آف: سیوم.

(۵). معج، وز: متابعت کنید.

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۲.

(۷). آج، لب: خدای اند.

صفحه: ۱۲۷

باشد و اصل کلمه از آن جاست و نقیضه العدو. آنچه بر سیل تقریر و ملامت و مذمت گفت: قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ، اندک تفکر می‌کنید (۱) و ما مصدریه است ای قلیلا تذکرکم (۲)، و نصب «قلیلا» بر حال باشد، و گفته‌اند: «ما» زیادت است و نصب «قلیلا» بر اینکه وجه به تذکرون باشد و بنای تفعل تکلف باشد و تعسف، و حمزه و کسائی خواندند: تذکرون (۳) به تخفیف «ذال» به یک «تا» من الذکر، یقال: ذکرته اذکره، و ابن عامر خواند: قلیلا ما تذکرون، آنچه «تاء» تفعل بیفکند دون «تاء» مضارعه برای آن که او برای معنی آمده است تا (۴) دو «تا» و حرفی که به (۵) او قریب است مجتمع نباشد.

و کم من قریه اهلکناها، «کم» اسمی است و او را دو معنی باشد: یکی خبر و یکی استفهام، و چون خبر را باشد معنی او تکثیر بود و نقیض او «رب» باشد که آن تقلیل را بود جز که رب حرف جر است و «کم» اسم است، تقول (۶): کم رجل لقیته و کم رجال رأیتهم، قال الفرزدق (۷):

کم عمه لک یا جریر و خاله فدعاء قد حلبت علی عشاری

و موضع او رفع باشد به ابتدا و خبرش «اهلکناها» و چون خبر باشد «ما» بعد او مجرور باشد بمنزله الالف و المائه اذا قلت: کم رجل جاء نی فهو بمنزله قولک الف رجل جاءنی او مائه رجل جاءنی (۸)، و جمع بر معنی باشد و توحید بر

(۱). اساس، آج، لب، آف، لت: می‌کنند، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۲). اساس، آج، لب: تذکرکم، با توجه به لت تصحیح شد.

(۳). اساس، آج، لب: یدکرون، با توجه به لت تصحیح شد.

(۴). آف. با.

(۵). آج، لب، آف: با. [...]

(۶). آج، لب، آن: یقول.

(۷). معج، وز، مل شعر.

(۸). معج، وز، مل، لت: فهو بمنزله قولک عشرة رجال جاءونی، آج، لب، مل، چاپ شعرانی (۵/۱۱۷): فهو بمنزله قولک الف رجل جاءنی او مائه رجل جاءنی و کم رجال جاءونی و جاءنی أيضا بمنزله قولک عشرة رجال جاءونی و جمع.

صفحه: ۱۲۸

لفظ، و چون استفهام بود ما بعد او منصوب باشد، بر تمیز، کقولهم: کم رجلا- عندک بمنزله قولک أ عشرون رجلا عندک ام ثلاثون. و چون خبری باشد بیشتر با «من» استعمال کنند چنان که در آیت هست. و آیت وارد است مورد ابعاد و تهدید و ترهیب کافران را، گفت: بس شهر و بس ده که «۱» ما «۲» هلاک کردیم ایشان را به کفر و گناهشان. فَجَاءَهَا بِأَسِينَا، ای عذابنا، [عذاب ما به ایشان آمد، و «فا» برای آن آمد تا تفصیل اینکه جمله باشد که «اهلکناها» است و گفتند: خود مجرّد عطف است] «۳»، چنان که: زرتنی فأکرمتنی، و فزّاء [۱۳۴-پ] گفت: «فا» به معنی «واو» است.

بَيَاتًا، أَي لَيْلًا، به شب. و «بیات» ایقاع المکروه باللیل باشد، و شیخون را بیات گویند، و نصب او بر ظرف است. أَوْ هُمْ قَائِلُونَ، یا ایشان «۴» خفته در وقت گرمگاه. و اصل کلمه از راحت است، [چه] «۵» خفتن در آن وقت آسایش را باشد، و منه الاقالة فی البیع لِأَنَّهُ الْإِرَاحَةُ، و روا بود که از قول باشد جز که «الف» ازاله را باشد، کَأَنَّ الْإِقَالَهَ اِزَالَهُ و قطع لما یجرى من القول و الاختلاف بین المتتابعین «۶»، و بر قول اول همزه تعدیه را باشد- چنان که بیان کرده شد- و برای آن تخصیص کرد «۷» اینکه اوقات را که عذاب در وقت آسایش سخت تر «۸» بود «۹».

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ، حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد که آن کافران متمردان را در وقت آن که عذاب به ایشان آمد همه دعوی و گفتار ایشان جز اعتراف نبود به آن که گفتند: ما ظالم بوده‌ایم و ستمکاره «۱۰» نفس خود، و اینکه عذاب به استحقاق به ما رسید. و البأس العذاب الشدید، و كذلك البؤس شدة الفقر، و البئس الشدید و

(۱). مج، وز، مل، لت: دیه که.

(۲). مج، وز، مل بیران و.

(۳-۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز: بایشان/ به ایشان.

(۶). اساس: المتتابعین، مج، وز، لت: المتابعین، با توجه به مل تصحیح شد.

(۷). مج، وز و.

(۸). مل، لت: سخرت.

(۹). آج، لب قوله.

(۱۰). مل: ستمکار، آف: ستمکاره بر.

صفحه: ۱۲۹

هُوَ الشَّجَاعُ اِیضًا لَشِدَّتِهِ، و قوله: إِلَّمَا أَنْ قَالُوا، در جای اسم کان است، و دَعْوَاهُمْ در جای خبر «کان»، کقوله: مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا «۱»، و الدَّعَاءُ اِیضًا، و قال سیبویه یقول العرب: اللَّهُمَّ اشْرِكْنَا فِی دَعْوَى الْمُسْلِمِیْنَ، أَى فِی دَعَائِهِمْ، قال الشَّاعِرُ «۲»:

و ان مذلت رجلی دعوتک اشتقی بدعواک من مذل بها فتهون

و مذلت رجله، أی خدرت «۳».

فَلَنَسْتَلْنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ، به «فا» عطف کرد جمله را بر جمله، و «فا» برای تقریب حال آورد و اگر چه مدّتی مترأخی باشد میان عمل و عامل و جزاء و سؤال او به قیامت، و لکن لتقریب الحال «فا» آورد و «ثم» نگفت، چنان که فرمود:

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ﴿٤﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٥﴾، رسولان را از تبلیغ بپرسند و امتان را از عمل، و اگر چه قدیم تعالی را ﴿٦﴾ به اینکه سؤال حاجت نباشد چه او عالم الذات است، و لکن آیت وارد است مورد وعید و تهدید، و زمانی گفت: حقیقت سؤال طلب الجواب باشد به ادات او در کلام.

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ، خبری دگر است مؤکد به قسمی مضممر، گفت: نیز به حق من که قصه کنم بر ایشان، و «نون» برای خطاب الملوک آورد، و گفتند: برای آن که بعضی از آن ﴿٧﴾ فرشتگان کنند. عبد الله عباس گفت معنی آن است که: بر او

(۱). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵.

(۲). مع، وز، مل شعر. [...]

(۳). اساس، لب، بم: دارت، با توجه به آج تصحیح شد.

(۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۷.

(۵). سوره حجر (۱۵) آیه ۹۲ و ۹۳.

(۶). مع، وز: قدیم را تعالی.

(۷). مع، وز: ندارد.

صفحه: ۱۳۰

آریم ﴿۱﴾ و خوانیم آنچه در نامه عمل او باشد، و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت:

(ان الله يسأل كل احد بكلامه ليس بينه وبينه ترجمان)

گفت:

خدای تعالی هر کس را که سؤال کند به کلام خود سؤال کند و به خودی خود با او خطاب کند، میان ایشان ترجمانی نبود. و قصه، کلامی باشد بعضی بر اثر بعضی، من قولهم: قص اثره إذا تبعه، و منه القصاص لأنه يتلوا الجناية، و منه القص الذي هو القطع لأنه قطع على وجه التتابع كقص الأظفار، و منه القصبة للطره لأنها مقطوعة على وتيرة واحدة.

و قوله: بعلم، در او دو قول گفتند: یعنی آنچه ما به ایشان گوئیم از سر عالمی گوئیم، و مراد به علم عالمی است، و قول دوم آن است که: مراد به علم معلوم است، کقوله تعالی: وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ﴿٢﴾. آنکه سؤال مؤمنان بر وجه تذکیر و تنبیه باشد. و سؤال کافران [۱۳۵- ر]

بر وجه توییح و تقریر تا به مقدار آن که کافران را غم و وحشت [بود] ﴿٣﴾ مؤمنان را سرور و بهجت بود. آنکه سؤال پیغامبران هم بر وجه تقریر و ملامت کافران بود، چنان که در قصه عیسی - علیه السلام - برفت فی قوله: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴿٤﴾، دگر آن که قومی منکر باشند پیغامبران را فی قوله: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ﴿٥﴾، و اینکه وجه ضعیف است برای آن که معنی آیت آن است: (لثلا يقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير).

اگر گویند: چگونه جمع کنی از میان اینکه دو آیت، و مناقضه چگونه زایل کنی میان ایشان - اعنی هذه الایة و قوله: وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٦﴾، در یک آیت نفی سؤال کرد و در دگر آیت اثبات سؤال کرد - و اینکه مناقضه باشد!

یک جواب آن است که: نفی سؤال از مجرمان نفی سؤال استعلام و استرشاد

(۱). اساس: بر آریم، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۴). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۹.

(۶). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۸.

صفحه: ۱۳۱

است، نه نفی سؤال تقریر و توییح، از آن وجه ایشان را سؤال نباشد از اینکه وجه باشد.

جواب دیگر آن است که: نفی سؤال مراد قطع سؤال است بر ایشان عند حصول ایشان در دوزخ، بر وجهی دگر آن است که: نفس سؤال از بعضی است (استخفافا بهم و قله مبالاه و اکثرات بهم)، و اثبات سؤال در حق بیشتر.

و سؤال در کلام عرب بر چهار وجه باشد: سؤال استخبار و استعمال، چنان که: من عندک و این زید! و اینکه بر خدای تعالی روا نباشد برای آن که اینکه کسی پرسد که نداند تا بداند و او عالم الغیب است، و دوم سؤال توییح و تقریر باشد، چنان که گویند: الم احسن الیک، [ألم] «۱» انعم الیک فکفرت نعمتی و جحدت حقّی، و منه قوله: أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ «۲»، و قوله: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ «۳»، و قوله: أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ «۴»، و منه قول الشاعر «۵»:

الستم خیر من ركب المطايا و اندی العالمین بطون راح

اینکه سؤال تقریر است منکران فضل ایشان را، و قال العجاج «۶»: أطربا و أنت قنّسری و اینکه ملامت است خویشتن را که چگونه طرب می کنی با پیری؟ سیم «۷» سؤال تحضیض باشد و در او معنی امر باشد، کقولک: أَلَا تَقُومُ وَ هَلَّا فَعَلْتَ كَذَا، ای قم و افعّل کذا، و چهارم: سؤال تقریر باشد، کقولهم: هل تعرف الغیب، و هل تعلم ما یكون غدا، و هل تقدر ان تمشی علی الماء و ان تطیر فی الهواء، و منه قول الشاعر «۸»:

هل یصلح العطار ما أفسد الدّهر

اینکه همه برای آن است تا سایل مقرر آید و بگوید که: نه، روا نیست و چنین

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۲). سوره یس (۳۶) آیه ۶۰.

(۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۳۰. [...]

(۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۶.

(۵-۸). معج، وز شعر.

(۶). معج، وز شعر.

(۷). معج، وز: سه ام، مل: سیوم.

صفحه: ۱۳۲

نباشد [پس آیاتی که در قرآن هست که بعضی متضمّن نفی سؤال است و بعضی متضمّن اثبات، جواب] «۱» از او اینکه وجوه باشد که گفته شد، و كذلك قوله: [یوم] «۲» لا یَنْطِقُونَ، و لا یُؤذَنُ لَهُمْ فِیَعْتَذِرُونَ «۳» و أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ «۴»، و: يَتَلَاوَمُونَ «۵»، جواب از او هم اینکه وجوه باشد، چون سؤال کنند که در اینکه آیات یک بار اثبات نطق می کند، و یک بار نفی و

در قرآن و کلام عرب از اینکه بسیار است، ألا تری الی قول الشاعر «۶»:

فأصبحت و اللیل لی ملبس و أصبحت الإرض بحرا طما

هر که در اینکه بیت نگرد صبح و شب به یک جای بیند گمان برد که مناقضه است، و خلاف اینکه است برای آن که مراد به «أصبحت» نه صبح است، و إنما المعنی بقوله: أصبحت، أی أوقدت المصباح، چراغ بر افروختیم، و قوله:

و ما کُنَّا غائِبین «۷» و ما غایب نبوده‌ایم از آن به معنی عالمی، و آن که چیزی بر او پوشیده نشود بمنزله حاضری باشد که غایب نشود. و حضور و غیبت بر حقیقت بر خدای روا نباشد که آن از صفات اجسام است.

و الوزن یومئذ الحَقُّ؛ اینکه جمله‌ای است از مبتدا و خبر، و ظرفی در میان «۸» افتاده حشو، حق تعالی گفت: وزن آن روز درست «۹» باشد و حق بود، یعنی روز قیامت.

و در وزن و میزان [۱۳۵-پ]

خلاف کردند علما بر چهار قول حسن بصری گفت:

ترازو «۱۰» قیامت «۱۱» را دو کفه باشد یکی کفه حسنات «۱۲» و یکی کفه سیئات «۱۳»، و آنچه سنجد «۱۴» به آن صحایف اعمال باشد چنان که در اخبار آمد. و عبید بن عمیر گفت:

(۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۳۵ و ۳۶.

(۴). سوره طور (۵۲) آیه ۲۵.

(۵). سوره قلم (۶۸) آیه ۳۰.

(۶). مع، وز شعر.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۷.

(۸). مع، وز، مل آن.

(۹). اساس، بم: در بیخت، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۱۰). وز، آج، لب: ترازوی.

(۱۱). مع، وز، مل آن. [...]

(۱۲-۱۳). مع، وز باشد.

(۱۴). مل: بسنجد.

صفحه: ۱۳۳

آدمی را سنجد «۱» تا مردی را بیارند عظیم الجثه که گمان چنان برند که او را ثقلی عظیم باشد، او را در ترازو نهند، چندان «۲» بر آید که پشه «۳»، مردم از آن متعجب بمانند. و مردی نحیف «۴» بیارند در ترازو نهند به وزن کوهی «۵» گران بر آید «۶».

ابو علی الجبایی گفت: ترازوی قیامت را کفه‌ها باشد، یکی را کفه حسنات گویند و یکی را کفه سیئات. کفه سیئات از حسنات به علامتی منفصل شود «۷» که خدای تعالی نهاده باشد که مردم بینند بدانند. مجاهد گفت و دگر علما- ابو القاسم بلخی و بیشتر متکلمان که: اینکه مجاز و کنایت است از عدل که خدای تعالی به قیامت با بندگان حساب به حق خواهد کردن و جزا به عدل و داستان دادن «۸»، چنان که آن کس که او چیزی به ترازو سنجد رها نکند که کفه [ای بر کفه‌ای] «۹» بچربد و تفاوت کند، و اینکه

نیکوتر و جهه‌است.

اما حکمت در اینکه با آن که خدای تعالی عالم است به مقادیر و تفصیل مستحقّات از ثواب و عقاب تا مکلفان را زجری و وعظی باشد و تهدید و وعیدی و الطاف و مصالح باشد ایشان را در تکلیف. و در «یومئذ» هم اعراب روا باشد هم بنا، بیانه قوله: *مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ*، بالفتح [علی] «۱۰» النبء و «یومئذ» بالجَزّ علی الاضافه فی قراءه من قرء بالجَزّ. و «حق» وضع چیزی باشد به موضع خود بر وجهی که حکمت اقتضا کند و هم مصدر باشد و هم صفت. و «وزن» در لغت مقابله چیزی [باشد] «۱۱» به چیزی، منه وزن المتاع و وزن الشعر علی وجه التّشبیه، و منه کلام موزون و وزن الشّیء بالشّیء يعدل به، قال الاخطل «۱۲».

(۱). مل: بسنجند.

(۲). آج، لب وزن.

(۳). مج، وز: که پر سرشکی.

(۴). مج، وز را.

(۵). آج، لب: کوه.

(۶). مج: گرانتر آید.

(۷). آج، لب: باشد.

(۸). اساس: دادسان داد، آج، لب: دادشان داد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱-۱۰-۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۲). مج، وز شعر.

صفحه: ۱۳۴

و اذا وضعت أباك في ميزانهم رجحوا عليك و شلت «۱» فی المیزان

فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، گفت: هر که ترازوی او به حسنات و طاعات گرانبار بود، یعنی هر که او را طاعت بسیار باشد، ایشان رستگاران و ظفر یافتگان باشند به ثواب خدای. و «ثقل» عبارت باشد از اعتماد لازم سفلی، و «خَفَّتْ» عبارت باشد از اعتماد لازم علوی «۲».

و هر که را ترازوی حسنات و طاعات سبک باشد، یعنی طاعت اندک بود، ایشان آنان باشند که خود را زیان کرده باشند به استحقاق عقاب ابد به آن کفر و جحود که به آیات ما کرده باشند. و «موازن» جمع میزان بود، و اصل [او] «۳» واو است «موزان»، قلب واو «۴» کردند با «یا»، برای سکونش و انکسار ما قبله، و كذلك الميعاد و الميقات. و در «خوان» و «صوان» قلب نکردند برای آن که «واو» متحرک بود. و «خسران» ذهاب رأس المال باشد و سر همه سرمایه‌ها «۵» تن و جان باشد، چون مرد کافر شود به قیامت تن و جان زیان کند به عذاب دوزخ.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ، حق تعالی در اینکه آیت مَنّت نهاد بر مکلفان به تمکین، گفت: ما ممکن بکردیم شما را در زمین از آمد و شد و انواع تصرّف. و تمکین، دادن چیزها «۶» باشد که به آن، فعل توان کردن با ارتفاع موانع، برای آن که فعل چنان که محتاج است به قدرت، محتاج است با آلت و دلالت و اسباب و ارتفاع موانع. تمکین عبارت بود «۷» از حصول اینکه جمله، و «لام» در «أرض»، «لام» تعریف عهد است، یعنی اینکه زمین که ما در اویم و می بینیم. وَ جَعَلْنَا لَكُمْ «۸» وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ- الاية. [...]

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، لت: قلب او.

(۵). آج، لب: سر همه مایها/ ... همه مایه‌ها.

(۶). مج، وز: چیزهایی.

(۷). مج، وز، لت: باشد.

(۸). اساس، آف، آن: لهم، با توجه به مج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه: ۱۳۵

معاش «۱» ساختیم. و رمّانی حدّ معیشت نهاد به آن که او وصلت باشد از جهت کسب به طعام و شراب و لباس «۲» مر آن محل که در او حیات بود. و خارجه روایت کند از نافع: «معاش» [۱۳۶-ر]

به همزه، و نیز از أعمش روایت کرد از او از عبد الرحمن أعرج، و باقی قراء بی همزه خوانند به «یا»، و جمله نحویان حکم کردند به آن که همزه خطاست اینکه جا برای آن که کلمه من ذوات الیاست من عاش یعیش عیاشا و معیشت، و المعیشت ایضا اسم لما یعاش به، و وزن او مفعله باشد و جمع او معایش، و در اصل معیشت بوده است کمسیله و مسایل، و اصل او مسیله. و مقام و مقاوم اصله مقوم، قال الشاعر «۳»:

و إني لِقَوْمٍ مقاومٍ لم یکن جریر و لا مولی جریر یقومها

و اینکه «جعل» به معنی خلق باشد برای آن که متعدی است به یک مفعول و چون متعدی باشد به دو مفعول به معنی تصییر باشد، حق تعالی گفت: من در زمین روزی تو بیافریدم «۴» و پدید کردم و تو را تمکین کردم از تناول آن و نیل آن، آنگاه با اینکه همه شکر من نمی کنی «۵». قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ، اندک شکر من می کنی «۶»، و معنی آن است که: هیچ شکر نمی کنی «۷»، چنان که گویند: قلّ ما رأیت مثله، و آن دو وجه از «ما» ی مصدری و «ما» ی زیاده که در آیت اول گفتیم، من قوله: قَلِيلًا مَا تَدَّكُرُونَ «۸»، اینکه جا «۹» بتوان گفتن. و «شکر» اعتراف به نعمت باشد با ضربی «۱۰» تعظیم و آنچه در حمد و شکر گفته‌اند، و فرق میان ایشان در اول کتاب برفت، وجهی نباشد اعادت آن را.

و لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ، اینکه خطاب است از خدای تعالی جمله خلقان را که فرزندان آدم‌اند، گفت: ما بیافریدیم شما را. و «خلق» اخراج الشیء من العدم الی

(۱). مج، وز، مل، لت: معیشت.

(۲). مج، وز، مل: ما.

(۳). مج، وز شعر.

(۴). مج، وز: نیافریدم. (۷-۶-۵). مل، آف: نمی کنید.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۳.

(۹). بم، آف، لت، آن: آن جا.

(۱۰). وز، مل از. [.....]

صفحه: ۱۳۶

الوجود باشد، علی ضرب من التّقدیر، بی زیادتی که به اسراف رساند یا تقصیری که به نقصان آرد آن را، و برای اینکه فعل ما را خلق نخوانند و ما را خالق نخوانند بر اطلاق که افعال ما مقدر نباشد «۱» اینکه تقدیر، بل بیشتر بر گزار «۲» باشد، انما یقال:

(خلقت الادیم نعل)، و کلام در اینکه باب مستقصی رفته است.

ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، «تصویر» (جعل الشیء علی صورة) باشد، و صورت بنیتی باشد مقوم بر هیأتی «۳» ظاهر، حق تعالی گفت: ما آفریدیم شما را و از کتم عدم به حیّز وجود ما آوردیم، و رقم هستی بر قالب شما ما کشیدیم، و اینکه صورت به اینکه لطیفی ما نگاشتیم. فی ظلمات ثلاث «۴»، در ظلمت شب «۵» و ظلمت شکم و ظلمت رحم، و هر مصور که باشد از تاریکی احتراز کند تا نگاشته او تباہ نشود، و از آب احتراز کند تا نقش او منقشی «۶» نگردد، حق تعالی در اینکه سه تاریکی صورت تو بر آب نگاشت تا بدانی که چنان که او با خلقان نماند، فعل او با فعل دیگران نماند.

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، آنکه فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید «۷». سجده تعظیم نه سجده عبادت - چنان که بیان کردیم در سوره البقره، و در آیت دلیل است بر تفضیل انبیاء علی «۸» الملائکة از آن وجه که رفت. اگر گویند چگونه گفت: ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، پس ما پس از خلق شما گفتیم فرشتگان را که: آدم را سجده کنید «۹» و سجده فرشتگان آدم را پیش از خلق ما بود - گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که حسن «۱۰» و ابو علی جبایی گفتند: مراد به خلق و تصویر ما خلق و تصویر پدر ماست آدم، یعنی ما آدم را بیافریدیم و بنگاشتیم، آنکه فرشتگان را گفتیم که: او را سجده کنید «۱۱».

(۱). مل بر.

(۲). معج، لب، بم: گداف.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها بجز آج: هیئت.

(۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶.

(۵). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، در روایات معتبر لفظ «مشیمه» آمده است.

(۶). معج، متنقشی، مل، بم: منقشی. (۱۱ - ۹ - ۷). لت: کنی.

(۸). معج، وز، لت: بر.

(۱۰). معج، وز، مل، لت: حسن بصری.

صفحه: ۱۳۷

و اینکه چنان باشد که خطاب جماعتی به معاملتی که به اسلاف ایشان رفته باشد، چنان که در حدیث بنی اسرائیل بیان برفت فی آیات کثیره قوله تعالی: وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ «۱»، و قوله: وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ «۲» و اینکه جمله با پدران ایشان رفت.

زجاج گفت معنی «خلقناکم» آن است که: ابتدا نا خلقکم بخلق آدم، ثم تصویره، ثم قلنا للملائکة.

وجه دوم عبد الله عباس و مجاهد و ربع و قتاده و سدّی گفتند، معنی آن است که: خلقنا آدم ثم صورناکم فی ظهره ثم قلنا للملائکة [۱۳۶-پ]

ما آدم را بیافریدیم و شما را در پشت او بیافریدیم خلق تقدیر و تصویر و تقریر، آنکه فرشتگان را گفتیم که: آدم را سجده کنید «۳». وجه سیم «۴» آن است که: ما بیافریدیم شما را و بنگاشتیم، پس خبر دادیم شما را که ما گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید «۵».

و وجه چهارم آن است که أخفش گفت: «ثم» به معنی «واو» است، چنان که گفتیم: ثُمَّ اللَّهُ شَهِدَ عَلَيَّ مَا يَفْعَلُونَ «۶»، و مثله قوله: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا «۷»، و قوله: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ «۸» علی احد الاقوال، و قال الشاعر «۹».

سألت ربیعۃ من خیرها أبا ثمّ أَمَا فِقَالُوا لِمَه
 بعضی دگر گفتند معنی آن است که: بیافریدیم شما را در پشت پدر، پس بنگاشتیم شما را در رحم مادر. بعضی دگر گفتند:
 خلقناکم خلق تقدیر، ما شما را و صورت شما را به تقدیر در آوردیم دون خلق ایجاد، آنکه فرشتگان را امر

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۵۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۴۹، مج، وز، مل الایات.

(۳-۵). لت: کنید.

(۴). مج، وز: سهام، مل، آج، لب، آف: سیوم، لت: سئوم.

(۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰. [.....]

(۷). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۷.

(۸). سوره هود (۱۱) آیه ۹۰.

(۹). مج، وز، مل شعر.

صفحه: ۱۳۸

کردیم به سجده آدم، سجده کردند جمله فرشتگان که مأمور «۱» بودند به سجده آدم، مگر ابلیس که از جمله ساجدان نبود.
 قال ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ، خدای تعالی گفت ابلیس را که: چه منع کرد تو را از سجده آدم چون من تو را فرمودم! و «ما»
 استفهامی است، و در «لا» سه قول گفتند فی قوله: أَلَّا تَسْجُدَ، یکی آن که صله است و زیاده بر سبیل تأکید، چنان که گفت: لِنَلَّا يَعْلَمُ
 أَهْلُ الْكِتَابِ «۲»، و معنی آن که: ليعلم، و كقوله:
 لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ «۳»، و كقوله: فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ «۴»، و كما قال الشَّاعِرُ «۵»:

أبی جوده لا البخل و استعجلت به نعم من فتی لا یمنع الجود نائله

یعنی ابی جوده البخل، و أبو عمرو بن العلاء روایت کرد: لا البخل، به جزّ، و تفسیر کرد «لا» را به کلمه، ای کلمه البخل، «لا» را اسم
 کرد و بخل را صفت او، برای آن که «لا» را به کلمه بخل باشد الّتی هی لا، کأنّته قال ابی جوده ان یقول لا.

دوم آن که: ما دعاک الی أن لا تسجد، چه دعوت کرد تو را به آن که سجده نکردی.

سیم «۶» آن که: ما اخرجک الی ان لا تسجد. فَرَّاءُ گفت: چون منع متضمّن نفی بود، مؤکد کرد آن را به «لا»، چنان که: «ما» ی نفی
 به «ان» نافی تأکید کنند، یقال: ما ان رأیت مثله، قال الشَّاعِرُ «۷»:

ما إن رأینا مثلهنّ لمعشر سود «۸» الرُّؤس فوالج و فیول

اگر گویند، چگونه گفت: ما مَنَعَكَ، و ابلیس ممنوع نبود از سجده!

گوییم: آنچه صارف بود او را از سجده از اعتقادات باطل آن را مانع خواند بر توسّع، چنان که داعی را حامل و باعث خوانند. آنکه
 حکایت جواب ابلیس باز کرد که او گفت: مانع و صارف من آن بود که از او بهترم، برای آن که مرا از آتش

(۱). اساس، بم، آف، آن به، که زاید می‌نماید.

(۲). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۹.

(۳). سوره قیامه (۷۵) آیه ۱.

(۴). سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۵.

(۵-۷). مج، وز شعر.

(۶). مج، وز، مل: سه‌ام، لب، آف: سیوم.

(۸). اساس، بم: سواد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه: ۱۳۹

آفریدی و او را از گل، و اینکه خطاست هم در اصل و هم در علت، برای آن که عبادت خدای را باشد، و تبع مصلحت باشد، و قدیم تعالی برای مصلحت بنده فرماید، او را نرسد که اعتراض کند از آن جا که مصلحت نداند، و آنگه نیز مخطی بود در تعلیل تفضیل خود بر آدم، برای آن که هر دو را خدای آفرید به حسب مصلحت، یکی را از آتش و یکی را از گل، و هیچ دو را در آن اختیاری و فعلی نبود، و خیریت و تفضیل به چیزی باشد از جهت بنده، نبینی که گفت: *إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ* (۱). دگر آن که مسلم نیست که آتش بهتر از خاک است، برای آن که خیریت را در اینکه مواضع مراد به او کثرت منافع باشد، چه کثرت ثواب صورت نبندد (۲). و منافع در خاک بیشتر است از آن که در آتش، چه زمین مستقر آدمی و جمله حیوان است، و منزل و مأوی ایشان است، و جای متصرف و گشتنگاه ایشان است مرده و زنده، چنان که گفت: *أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا* [۱۳۷-ر] *أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا* (۳) دگر جای رزق و روزی حیوانات است، و تخم کارند در او، یکی را هفتصد (۴)، و کمتر و بیشتر بر دهد، و شاعر گفت (۵):

فالارض معقلنا و کانت ائنا فیها معایشنا و منها نخرج

ثعلبی - امام اصحاب الحدیث - در تفسیر گفت که عبد الله عباس گفت:

اول من قاس ابلیس فأخطأ القیاس فمن قاس الدین بشیء من رأیه قرنه الله مع ابلیس. اگر گویند: چرا ابلیس اعتراض کرد بر خدای تعالی با آن که او دانست که خدای تعالی جز حکمت و صواب نفرماید! جواب گوئیم: بنزدیک ما چنان است که ابلیس خدای شناس نبود، و در وقت آن که خدای را عبادت می کرد منافق بود، برای آن که ارتداد باطل است از جوهری که بیان کردیم فیما مضی، و

(۱). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

(۲). اساس، مج، وز، بم: نه بندد/ نبندد.

(۳). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶.

(۴). مج، وز، مل، لب، لت، آن: هفصد. [...]

(۵). مج، وز، مل شعر.

صفحه: ۱۴۰

لقوله تعالی: *وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ* (۱)، و بر اینکه مذهب سؤال ساقط باشد.

و قومی استدلال کردند به آیت بر آن که امر بر وجوب باشد، برای آن که خدای تعالی ابلیس را مذمت و ملامت و لعنت کرد بر مخالفت امر (۲)، و اگر امر بر ندب بودی بر مخالفت مطلق لعنت نفرمودی. و بنزدیک سید (۳) - رحمه الله ظاهر او امر قرآن بر وجوب

باشد و او امر لغت «۴» بر توقف، تا دلیل ره نماید که بر وجوب است یا بر ندب.

آنکه حق تعالی چون ابلیس نافرمانی کرد، او را لعنت کرد و براند، و گفت: برو و از اینکه جا فرو شو به زمین که اینکه جا جای «۵» پاکان است: قال فَاهْبِطْ مِنْهَا، گفت از اینکه آسمان هبوط کن و فرو شو، و «هبوط» نزول باشد و انتقال من علو الی سفلی «۶»، قال الشّاعر «۷»:

كلّ بنی حزّه مصیرهم قلّ و ان اکثروا من العدد

ان یغبطوا یهبطوا و ان امروا یوما فهم للفناء و النّفد

و در ضمیر «منها» خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است با آسمان، و ابو علی گفت: راجع است با بهشت. اگر گویند: ابلیس از کجا شناخت که اینکه قول او را خدای گفت! گوئیم: ازین دو جواب است، یکی آن که: اینکه [بر] «۸» زبان بعضی از ملایکه گفت که او دانست که ایشان دروغ نگویند، دوم آن که: او را خدای گفت اینکه کلام مقرون با علم معجزی. فَمَا یَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ، تو را نرسد و نباشد که در «۹» آسمان یا در بهشت تکبر کنی، و تکبر اظهار کبر نفس باشد بر سیل تفضیل خود بر «۱۰» چیزهای دیگر، و تفعل بنای تکلف باشد، و اینکه در آدمی

(۱). سوره ص (۳۸) آیه ۷۴.

(۲). معج، وز، لت خدای تعالی.

(۳). مل: سید مرتضی علم الهدی.

(۴). اساس، آج، لب: لغت.

(۵). معج، وز، مل، لت: که اینکه جای.

(۶). معج، وز: اسفل.

(۷). معج، وز شعر.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۹). معج، وز، مل، لت: بر.

(۱۰). معج: و.

صفحه: ۱۴۱

و جمله مخلوقات صفت ذم باشد، و در خدای تعالی صفت مدح، نحو قوله:

الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ، «۱» آنکه او را براند بر وجه استخفاف و گفت: برو که تو از جمله ذلیلان و خوارانی «۲»؟ و «الصّغار» المذلّه، و اصله من صغر الجرم، يقال: صغر الشیء صغرا و صغر صغرا و صغارا إذا ذلّ، و من الأوّل صغیر و من «۳» الثّانی صاغر، قال الله تعالی: حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ «۴»، و تصاغرته الیه نفسه اذا ذلّت.

عند اینکه حال ابلیس «۵» آیس شد از رحمت خدای تعالی و عزم اصرار بر کفر کرد «۶» با آدم و آدمی دشمنی پیشه گرفت به انداخت «۷» آن در آمد تا آدمی «۸» چگونه چون خود کند، گفت: بار خدایا! أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ، مرا امهال کن و مهلت ده و تأخیر کن و وقت مرگ من باز پس دار تا به روز قیامت. و إنظار، افعال باشد من النّظر الّذی هو الإنظار، یعنی مرا مادام منتظر وقت مرگ و اجل خود کن که مادام تا منتظر بود مرگ به او نرسیده باشد که چیزی «۹» ناآمده را تَوْقَع و انتظار کنند، چون بیامد انتظار

منقطع شود [۱۳۷-پ]. اینکه از باب احفرت «۱۰» زیدا بئرا باشد، و وجوه و معانی نظر پیش از اینکه گفته‌ایم، وجهی ندارد اعادت کردن. إلی یوم یبعثون، از میان جمله اسماء جز ظروف که اضافت کنند «۱۱» با جمله، اگر فعلی باشد و اگر اسمی، و جز ظروف را هیچ اسم را اضافت نکنند با جمله، تقول: جئتک اذ طلعت الشمس، و یوم قدم فلان و اذا الخلیفه عبد الملک «۱۲» و ما شبه ذلک، تا آن روز که بعث کنند و برانگیزند ایشان را به قیامت، و خدای تعالی

(۱). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳.

(۲). آج، لب: خورانی.

(۳). اساس، بم، آف: مثل، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [...]

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۹.

(۵-۸). معج، وز چون.

(۶). مل و.

(۷). آج، لب: تا انداخت.

(۹). معج، وز، آج، لب: چیزی.

(۱۰). اساس: احضرت، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۱۱). اساس: کنند، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۱۲). اساس: عند الملک، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۲

اینکه حکایت باز کرد از ابلیس تا بدانند که ابلیس با عظم ارتکاب معصیت و خطیئت آیس نبود از اجابت خدای تعالی تا بندگان آیس نشوند و طمع نبرند از رحمت او.

خلاف کردند در آن که خدای تعالی دعای ابلیس بر وفق سؤال او اجابت کرد یا نکرد. سدی گفت: نکرد، برای آن که او زندگانی تا به روز بعث «۱» خواست، و روز بعث روز نشر باشد نه روز مرگ، و لکن تا به وقتی مهلت داد او را که خدای تعالی صلاح داند چنان که گفت: إلی یوم الوقت المعلوم «۲».

قولی دگر آن است که: انظار و تأخیر عقوبت خواست تا «۳» روز قیامت خدای تعالی اجابت فرمود و تأخیر عقوبت او کرد تا قیامت و تعجیل نفرمود در باب عقاب او، و قول دوم بهتر است برای آن که شاید که خدای تعالی اعلام کند مکلفی جایز الخطا را که او را انظار و امهال کرد مدت دراز، برای آن که اغراء باشد به قبیح و از حکیم نیکو نبود، و بر قول «۴» تأویل آن است که: خدای تعالی به معلوم خود تعلیق کرد اینکه را و او را وقتی معین نزد، و چون چنین باشد هیچ وقت ایمن نباشد که آن وقت معلوم است که خدای تعالی زد اجل او را، پس او را در اینکه باب همچون ما باشد [که اجل خود ندانیم و مغری نباشد به قبیح، و اگر چه غرض ابلیس در انظار و امهال خواستن از خدای تعالی آن بود] «۵» تا اضلال و اغوای بندگان خدای کند، غرض خدای تعالی در امهال آن بود تا تعریض کند او را منزلت ثواب و وقت توبه، و اعتذار بر او موسع کند. اما آن که او اختیار توبه و ایمان نکند [از خدای نباشد از او باشد به سوء اختیار او، اما علم خدای تعالی به آن که او اختیار توبه و ایمان] «۶» نخواهد کردن مانع نباشد خدای را تعالی از اینکه فعل برای اینکه غرض، و حامل و باعث او نبود بر آن، چه علم تعلق

(۱). معج: بعثت.

(۲). سوره حجر (۱۵) آیه ۳۸ و سوره ص (۳۸) آیه ۸.

(۳). معج، وز، مل به. (۶-۵-۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

صفحه: ۱۴۳

دارد بالشیء علی ما هو به، و او را بر وجهی و صفتی نگرداند، و از باب تکلیف «من علم الله انه یکفر» باشد، و کلام در اینکه معنی در دگر جای مستقصی رفته است.

امّا آن که خدای تعالی شاید تا اجابت دعای کافر کند، در او خلاف کردند. ابو علی جبائی گفت: نشاید، برای آن که در اینکه معنی تعظیم او باشد، خدای «۱» تعظیم نکند کافر را. ابن الأخشید «۲» گفت: روا باشد که دعای کافر اجابت کند چون در اجابت او مصلحتی داند او را یا بعضی مکلفان را، و اینکه قول درست تر است. حق تعالی گفت: من انظار تو کردم تا به وقت مصلحت، یا تأخیر عذاب تو کردم تا به روز قیامت.

قال فَبِمَا أُغْوِيَنِي، «۳» آنکه حق تعالی حکایت کرد از ابلیس آنچه او گفت عند اینکه حال گفت ابلیس «۴» گفت: بار خدایا؟ با اینکه اغواء که مرا کردی، و در اینکه «با» «۵» چند قول گفتند، یکی آن که: به معنی «مع» است، کقولهم: اخذه برمته، [أی مع رمته] «۶» و اشتريت الدار بالآلاتها، آی مع الاتها، و معنی آن که: بار خدایا؟ با آن که مرا اغوا کردی من چنین کنم، و قولی دگر آن است که: «با» به معنی «لام» است، یعنی برای آن که مرا اغوا کردی من بنشینم. و سیم «۷» آن که: «با» قسم است، آی بحق اغوائك اّیای، بحق اغوای تو مرا، و وجه بهترین آن است که: اینکه «با» بدل است، یعنی به بدل آن که تو مرا اغوا کردی من چنین کنم، [۱۳۸-ر] من قول الشاعر «۸»:

فلئن قلت «۹» هذیل شباه لبما کان هذیلا یفل.

و اینکه وجه را بیان کرده‌ایم پیش از اینکه در نظایر اینکه آیت. و در معنی

(۱). معج، وز: و خدای تعالی.

(۲). معج، وز، مل، آج، لب، لت: ابن الاخشاد. [.....]

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: قال رَبِّ بِمَا أُغْوِيَنِي سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹، با توجه به ضبط قرآن مجید و آیه مورد بحث تصحیح شد.

(۴-۵). اساس و همه نسخه بدلها: باب، با توجه به مورد بحث و اشاره به قراین بعدی، تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز و سیاق عبارت افزوده شد.

(۷). معج، وز، لت: سهام، آج، لب، آف: سیوم.

(۸). معج، وز شعر.

(۹). اساس، معج، مل، آف، لت: قلت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۴

«اغوا» چند قول گفتند، جبائی و بلخی گفتند: معنی او در آیت تخیب است و نومید کردن، چنان که شاعر گفت «۱»:

فمن یلق خیرا یحمد الناس امره و من یغولایعدم علی الغی لا ئما

ای من کان غتیا یحمد الناس امره و من کان خایبا من المال لا یزال یجد لا ئما یلومه «۲» علی فقره. عبد الله عباس و ابن زید گفتند

معنی آن است که: چنان که حکم کردی به ضلال و غوایت من، و سیم (۳) بعضی دگر گفتند: مراد به «اغوا» اهلاک است من قوله: فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۴)، آی هلاکا. و وجه بهترین آن است که (۵):

ابلیس مع کفره قدری بود، اینکه که گفت بر مذهب جبر گفت و نسبت کرد اغوا و اضلال را با خدای تعالی چنان که مجبران کنند (۶)، و اینکه ظاهر آیت است و حمل کردن آیت را بر ظاهر و عذر ابلیس ناکردن اولیتر باشد، چه اینکه کلام محکی است از او، و از او پیش از اینکه در وجود آمد تا اینکه قدر به او گمان نبردند که در حق خدای روا دارد اطلاق اینکه کردن، ای عجب اگر آدمی نسبی آدم مذهب باش؟ چرا طریقت آدم رها کرده‌ای (۷) فی الاعتراف بالذنب فی قوله: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا (۸)، و طریقت ابلیس گرفته فی قوله: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي (۹)، دگر مجبر چون اندیشه کنی اسوء حالا من ابلیس است، برای آن که ابلیس تنها غوایت خود به خدا حوالت کرد و غوایت همه غاویان به خود حوالت کرد که: لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۱۰)، پس آن که یک کفر با خدای حوالت کند، نه چنان باشد که آن کس که همه کفرها با خدای حوالت کند. و قوله: لَأُقْعِدَنَّ لَهُمْ، آن که گفت «با» قسم است، برای آن گفت که «لام» به

(۱). مج، وز شعر.

(۲). مج، وز: یلزمه.

(۳). مج، وز: سهام، لت: سئوم.

(۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹.

(۵). وز چنان که.

(۶). اساس، مل، آف، آن: گفتند، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۷). مل: چرا طریقت ابلیس گرفته‌ای.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۲۳. [...]

(۹-۱۰). سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹.

صفحه: ۱۴۵

جواب قسم باز آمد، و آن که گفت «با» قسم نیست، گفت: اینکه «لام» جواب قسم مضمراست، گفت: بر ره راست تو بنشینم برای ایشان و ایشان را از راه برگردانم و با راه کثر برم به اغراء و اغواء و وسوسه و دعوت. و نصب «صراط» بر ظرف متسع است، ظرف در جای مفعول به نهاد و در کلام حرف جرّ مقدر است و التقدير: علی صراطک المستقیم، فلما حذف حرف الجرّ وصل الفعل فعمل فیه، كما قال الشاعر (۱):

[لَدُنْ بِهِزَ الْكَفِّ يَعْسَلُ مَتْنَهُ فِيهِ كَمَا عَسَلَ الطَّرِيقُ التَّلْبُ] (۲)

[أَيُّ كَمَا عَسَلَ التَّلْبُ فِي الطَّرِيقِ، وَقَالَ آخِرًا] (۳):

كَأَنِّي إِذَا اسْعَى لِأُظْفِرَ طَائِرًا مَعَ النَّجْمِ فِي جَوْ السَّمَاءِ يَصُوبُ

أَيُّ لِأُظْفِرَ عَلَى طَائِرٍ.

ثُمَّ لَمَّا تَيَّنَّهُمْ، پس به ایشان شوم از جمیع جهات احاطت از پیش ایشان و از پس و از راست و چپ ایشان، و مفسران در اینکه چند قول گفتند. عبد الله عباس گفت (۴) و ابراهیم و حکم و سدی (۵): من قبل دنیا هم و آخرتهم و من جهة حسناتهم و سيئاتهم، گفتند:

اینکه کنایت است، پیش و پس عبارت است از دنیا و آخرت، چپ «۶» و راست کنایت است از سیئه و حسنه «۷». مجاهد گفت: یعنی از آن جا که نینند برای آن که مردم از پیش بینند و از پس نینند. بلخی و جبائی گفتند: من جمیع جهات الحیله، اینکه کنایت است از انواع حیلت. عبد الله عباس را پرسیدند که: چرا فوق و تحت را کرد «۸» از جمله جهات! جواب داد که: جهت فوق جای نزول رحمت خداست، دانست که او از رحمت بر بنده راه نیابد و از زیر قدم آمدن وحشت آرد انس ندهد. باقر - علیه السلام - گفت:

(۱). مج، وز شعر.

(۲-۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۴). مج، وز، مل: عبد الله عباس و قتاده.

(۵). مج، وز، مل گفتند.

(۶). مج، وز: و چپ.

(۷). اساس: از حسنه و سیئه، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۸). مج: رها کردی.

صفحه: ۱۴۶

معنی آن که: لَمَّا تَيَّنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ، یعنی کار آخرت بر چشم و دل ایشان خوار گردانم. وَ مِنْ خَلْفِهِمْ، یعنی بفرمایم تا جمع مال کنند و به آن بخل کنند و در حق خدای و حقهای دگر بدهند تا به وارثان ایشان بماند از پس مرگ ایشان. وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ، کار [دینشان] «۱» بر ایشان تباه گردانم و شبهه در دل ایشان مقرر کنم [۱۳۸-پ]. وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ، و لذات بر ایشان محبب کنم و به ایشان مقرب گردانم.

زجاج گفت: مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ، اغوا کنم ایشان را از پیش روی، یعنی وسواس کنم ایشان را تا بعث و نشور دروغ دارند. وَ مِنْ خَلْفِهِمْ، و از پس اغوا کنم، یعنی تا اخبار امتان گذشته دروغ دارند، و برای آن در اول «من» گفت و در دوم «عن» که «من» ابتدای غایت باشد، آغاز آمدن از پیش روی ایشان کنم و آنگه از پس پشت، و آنگه «عن» آورد که در او معنی عدول و انحراف است، یعنی از آن روی بگردم و با راست و چپ ایشان شوم، و اما دخول «ثم» برای آن است که بیان کند که اینکه قصد از اینکه جهات پس از قعود باشد بر راه ایشان برای آن که اول بیاید و بنشیند و آنگه در قصد به اضلال و اغوا گیرد، و بعضی دگر گفتند معنی آن است که: ثم اقول، پس می گویم من «۲» چنین کنم.

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ، و چنان سازم که بیشترشان «۳» را شاکر نیابی. اگر گویند: چگونه خبر داد از غیب و اینکه از کجا شناخت که ایشان بیشتر طاعت او بخواهند داشت «۴»، و کفران نعمت خدای «۵» کردن! گویم از اینکه دو جواب است: یکی آن که پیش از آن دانست از قول فرشتگان به اعلام خدای تعالی ایشان را، دوم آن که حسن بصری گفت: از ظن خود خبر داد چنان که خدای تعالی گفت:

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ مُظَنَّهً فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «۶»، برای آن که چون

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۲). مج، وز: ندارد.

(۳). مج، وز، مل: بیشترین ایشان.

(۴). مج، وز، مل: خواهند داشتن.

(۵). مل تعالی.

(۶). سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۰. [.....]

صفحه: ۱۴۷

او قصد آدم کرد به وسوسه «۱» مقصودش از او حاصل شد دانست که فرزندان او در قوت و ثبات قدم از او ضعیف‌تر باشند. خدای تعالی «۲» بعد از اینکه حکایت آن بکرد که او را چه گفت و چگونه براند و لعنت کرد، گفت: اخْرِجْ مِنْهَا، از آن جا برو. مَذْمُومًا «۳»، عبد الله عباس گفت: ملوما، ملامت و سرزنش کرده. ابن زید گفت: یعنی مذموما، يقال: ذأمه و يذأمه، ذأما و ذامه يذيمه ذيما اذا عابه و الذيم اشد العيب، قال الشاعر «۴»:

صحبتك إذ عيني عليها غشاوة فلما انجلت قطعت نفسي أذيمها
و قال امية بن ابي الصلت «۵»:

و قال لإبليس ربّ العباد اخرج دحيرا لعينا مذموما «۶»

و قال الاعشى: «۷»

و قد قالت قتيبة اذ رأتنى و اذ لا تعدم الحسناء ذاما «۸»

مَدْحُورًا، ای مدفوعا علی وجه الهوان، رانده و دفع کرده بر وجه استخفاف و مهانت، و قيل: هو الطرد، يقال: دحره يدحره دحرا و دحورا. مجاهد و سدی گفتند: «مدحور» رانده باشد. لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ، اینکه «لام» جواب قسم محذوف است، یعنی هر که از ایشان که آدمیان اند تو «۹» را که ابلیسی متابعت کنند. لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ، دوزخ را از شما و ایشان پر بار کنم، و برای آن خطاب اول بر واحد کرد که خطاب با ابلیس بود، چون به جزا رسید غاوی و مغوی را «۱۰» ضال و مضل را و داعی و مجیب را به یک بار در جزا «۱۱» آورد بر عموم گفت: منکم، از شما

(۱). وز: وسوسه‌ای.

(۲). مج، وز، مل جلّ جلاله.

(۳). مج، وز، مل، آج، لب: مذموما. (۷-۵-۴). مج، وز شعر.

(۸-۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۵/۱۳۰): ذؤما.

(۹). مج، وز، آن.

(۱۰). مج، وز، مل و.

(۱۱). مج، وز، آج، لب: در خیر.

صفحه: ۱۴۸

همه تا در باب زجر وعید بلیغتر باشد، و «لام» در «لأملئن» هم جواب قسم است، و روایتی «۱» کردند شاذ از عاصم که او خواند که:

لمن تبعك، به كسر «لام» (۲) بر تقدیر حذف مبتدا، و تقدیر آن كه: لمن تبعك النار. و «اجمعين» از توابع تأکید باشد. آنچه چون قصد ابليس گفته بود و طرد و لعن او، گفت آدم را گفتم: يا آدم تو و جفت تو در بهشت بنشیني (۳). خلاف کردند كه کدام بهشت بود، بعضی گفتند (۴): بهشت خلد بود برای آن كه [۱۳۹-ر]

اینكه لفظ چون اطلاق كنند معرّف به «لام» تعریف عهد جز اینكه بهشت معروف نباشد چنان كه: السّماء و الارض، از او جز آسمان و زمین كه ما می بینیم و معهود است نشناسند دون (۵) سقف البيت و قوایم العرش. و زن را زوج و زوجه گویند چون در كلام قرینه باشد كه بدانند كه مراد به زوج زن است، «تا» ی تأنیث نیارند، چه آن برای فرق می باید، پس اینكه جا به اضافه از تأنیث مستغنی اند برای آن كه جفت مرد معلوم است كه مرد نباشد و جز زن نبود، و صاحب المنزل را ساكن (۶) الدّار گویند و اگر چه وقتها از آن جا حرکت كند و برود علی التّغلیب، برای آن كه اوقات بیشتر آن جا باشد، و گویند:

فلان ساكن اوست چون مستأجر او باشد در سرای و دكان او، اینكه هم بر اینكه (۷) وجه باشد.

و بهر دگر (۸) گفتند: بستانی بود از جمله بستانهای [نه] (۹) بهشت خلد بود، چه اگر بهشت خلد بودی او را از آن جا بیرون نیاوردندی كه از بهشت خلد كس بیرون نیاید، و اینكه قول ضعیف است برای آن كه از بهشت خلد آن كس بیرون نیاید

(۱). اساس: روایت، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). اساس: لا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۳). آج، لب: بنشینید.

(۴). مل: گفتند بعضی كه.

(۵). اساس: چون، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۶). مل، آج، لب: صاحب. [.....]

(۷). مج، وز، مل: بر آن.

(۸). مج، وز: و بهری دگر.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه: ۱۴۹

كه بر سیل ثواب آن جا باشد، و اما آن كه بر سیل تفضّل و مصلحت آن جا باشد و در آن جا مكلف بود تا مصلحت اقتضا كند آن جاش می دارند، چون مصلحت بگردد به بعضی اسباب از آن جاش به در آرند.

قوله: فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا، لفظ امر است و مراد اباحت. خدای تعالی جمله بهشت آدم را مباح كرد و حوّار را كه در بهشت هر كجا خواهند باشند و هر چه خواهند خورند جز يك درخت كه ایشان را امر كرد به لفظ نهی بر وجه ندب كه گرد آن نگردند و از آن نخورند. اختلاف اقوال در آن درخت گفتیم، و بنزدیک ما تناول درخت بر ایشان حرام نبود، و اگر چه لفظ نهی است مراد به اینكه لفظ امر است بر سیل استحباب برای آن كه نهی آنچه حقیقت باشد كه ناهی كاره باشد منهی عنه را و حكیم (۱) كاره نباشد الا قبیح را، و پیغمبران- علیهم السلام- ارتكاب قبايح نکنند و اخلاقی بواجب نکنند برای آن كه منفر باشد از قبول قول ایشان، و هر چه منفر باشد واجب بود كه ایشان از آن منزّه باشند تا غرض قدیم تعالی منتقض نشود به بعثت (۲) ایشان، چه غرض به بعثت ایشان قبول و امتثال است، هر چه در قبول و امتثال قدح كند باید تا مصروف باشد از ایشان به لفظی كه آن را عصمت خوانند، و اینكه دو لفظ، اعنی: امر و نهی متداخل باشند، و ایشان را صیغتی مخصوص نباشد كه در او اشتراك و احتمال نبود، بل امر كنند به لفظ (۳) نهی، و نهی كنند به لفظ امر برای تداخل معانی ایشان از آن جا كه در امر ترغیب بود در فعل و ترهید بود در ترك، و در نهی عكس اینكه

باشد، تزهید بود و در فعل و ترغیب در ترک. و در معنی امر به چیز روا باشد «۴» که نهی بود از ضدش بر سیل

(۱). اساس: حکم، با توجه به معج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: بعث، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۳). اساس: لفظی، با توجه به معج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). کذا: در اساس، معج، وز، لب، بم، آف، لت، آن، مل: و در بعضی امر مخیر روا نباشد، آج: در معنی امر بخیر روا بود.

صفحه : ۱۵۰

مجاز، نینی که قایل چون گوید: امر تک بمواصله زید، معنی آن باشد که: نهیتک عن هجرانه، و کذلک نهیتک عن هجر زید امر تک بمواصله باشد.

و در معصیت آدم خلاف کردند، بعضی گفتند: کبیره بود، و آن حشویانند و اصحاب [الحديث] «۱»، و معتزله «۲» [گفتند] «۳»: معصیتی بود صغیره، و نظام و جعفر بن مبشر گفتند: بر سیل سهو و غفلت بود، و جبائی گفت: بر سیل تأویل بود که آدم گمان برد که او را نهی از درختی معین کردند، و نهی تناول بود جنس را، و بنزدیک ما چنان است که خدای تعالی آدم را مندوب کرد به ترک تناول، اگر تناول نکردی او را در آن ثواب بسیار بودی، اما بر تناول او را ذمی و عقابی نبود، و همچنین گوئیم در سایر آنچه حواله است بر انبیاء- علیه السلام- و آیاتی و اخباری که متضمن چیزی است از اینکه معنی حکم اینکه باشد.

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، اولتر آن است که گویند جواب نهی است [۱۳۹-پ]

برای آن «نون» بیفتاد که منصوب است، و بعضی گفتند: مجزوم است عطفاً علی قوله:

«ولا- تقربا» و «لا تکنوا»، و قول اول بهتر است. و معنی «ظلم» در آیت بخش «۴» و نقصان است من قوله تعالی: آتَتْ أَكْطَهَا وَ لَمْ تَظْلَمْ مِنْهُ شَيْئاً «۵»، ای لم تنقص منه شیئا، و معنی آن که حظ نفس خود از ثواب نقصان کرده باشی، و لا بد است معتزله را که هم اینکه تأویل کنند برای آن که ایشان نگویند که آدم- علیه السلام- چیزی کرد که مستحق عقاب «۶» شد، بل گویند معصیت او صغیره بود، و صغیره آن باشد که عقاب او مکفر بود به اجتناب کبایر، پس [به] «۷» معنی هم [اینکه] «۸» قول باشد.

قوله: فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ، آنکه حق تعالی بیان می‌فرماید که: ابلیس چه تلبیس کرد تا آدم و حوا را از بهشت برون «۹» آورد، گفت: فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ،

(۸-۷-۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۲). معج، وز، مل: معتزلیان.

(۴). معج، وز: بخسر.

(۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳.

(۶). مل: عذاب.

(۹). معج، وز، آج، لب: بیرون، مل: به در.

صفحه : ۱۵۱

گفت: وسوسه کرد ایشان را- یعنی آدم «۱» و حوا را. و «وسوسه» دعوت باشد به کاری «۲» به صورت خفی، و مثله: الهینمة، قال رؤبة «۳»:

وسوس يدعو مخلصا ربّ الفلق سراً و قد أوّن تأوین العقق

و قال الاعشى «۴»:

تسمع للعلی وسواسا إذا انصرفت کما استعان بريح عشرق زجل

و مراد به شیطان ابلیس است، برای آتش شیطان خواند که او دور است از خیر و رحمت، من شطن اذا بعد. لیبیدی لهما، «ابداء» اظهار باشد، حق تعالی باز نمود که: غرض ابلیس در آن وسوسه چه بود تا ایشان را از لباس بهشت برهنه کند «۵» و عورت ایشان که پوشیده بود به جامه‌های بهشت پیدا گرداند «۶»، و «موازات»، ستر باشد و تواری اذا استتر و وارپته سترته، و ضد «ابداء» اخفاء باشد، و ابداء و اظهار جعل الشیء بحیث یصح ان یدرک باشد، چیزی را چنان کنی که ادراک او توان کردن. و عورت را برای آن سوأه خوانند که در ظهورش مسأه صاحبش باشد.

و در خبر چنین است که: چون ایشان از آن درخت تناول کردند، بادی بر آمد و تاج از سر ایشان بر بود، و بادی بر آمد و حله از تن ایشان برون کرد «۷»، و عورت ایشان ظاهر شد «۸». آدم که [آن] «۹» دید بر مید و گریختن گرفت، حق تعالی گفت:

یا آدم فرارا منی

، از من می گریزی! گفت:

لا بل حیاء منک

، نه بار خدایا بل شرم می دارم از تو. آنکه ابلیس وسوسه اینکه کرد که خدای تعالی حکایت می کند از او که او گفت با سوگند که بخورد که «۱۰» خدای شما را از اینکه درخت نهی

(۱). مل را. [.....]

(۲). مع، وز، مل: با کاری.

(۳-۴). مع، وز، مل شعر.

(۵). مل: کرد.

(۶). مل: پیدا کند.

(۷). مع، وز، مل: بیرون کرد.

(۸). آج: ظاهر کرد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۱۰). مع، وز: سوگند بخور که، آج، لب: با سوگند که بخورید که، مل: گفت تا سوگند بخورد که.

صفحه: ۱۵۲

نکرد «۱» الا تا شما دو فرشته نباشی «۲» یا «۳» در آن جا «۴» مخلد نمانی «۵»، و اینکه چنان نمود که بر وجه نصیحت می گویم.

و در آن که چگونه به ایشان رسید، سه قول گفتند، حسن «۶» گفت: بعدی بود میان ایشان، ابلیس به زمین بود و ایشان به آسمان در بهشت بودند، به قوتی که خدای داده بود، ابلیس «۷» از زمین ایشان را وسوسه کرد، و ابو علی گفت: ایشان را برون «۸» بهشت گفت که ایشان هر وقت برون آمدندی. ابن الأخشاد گفت: ایشان در بهشت بودند و او برون «۹» بهشت بود، و قوله: إلیما أن تکونا ملکین، گفت تقدیر آن است که: لئلا تکونا ملکین، و زجاج گفت: کراهه ان تکونا ملکین. یحیی بن ابی کثیر خواند و یعلی بن حکیم: الا ان تکونا ملکین به کسر «لام» لقوله: هل أدلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی «۱۰»، و جمله قراء به فتح «لام» خواندند.

اگر گویند: چگونه ایهام کرد بر ایشان که به خوردن درخت مرد [م] «۱۱» را از «۱۲» صورت انسانی انقلاب افتد [۱۴۰-ر] به صورت و طبع ملکی و فرشته!

گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که چنان نمود ایشان را که اینکه در حکم خداست که هر که از اینکه درخت بخورد فرشته شود و مرا اینکه معلوم شده به علمی سابق، و جواب دوم آن که: شما به منزله دو فرشته شوی «۱۳» در رفعت و منزلت و علو مرتبت، و جماعتی، به اینکه آیت تمسک کردند بر آن که: فرشتگان به از پیغمبران «۱۴» باشند، نبینی که او پیغامبر «۱۵» بود و به غرور درجه فرشتگی و پایه ایشان

(۱). مع، وز: نهی کرد.

(۲). مع، وز، آج، لب: نباشید.

(۳). اساس، آج، لب: تا، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۴). وز، مل: اینکه جا.

(۵). مع، وز: نمایند، مل: نباشند.

(۶). مل: حسن بصری. [.....]

(۷). مل: که خدای تعالی ابلیس را داده بود.

(۸-۹). مع، وز، مل: بیرون.

(۱۰). سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۰.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۱۲). مع، وز: در.

(۱۳). مع، وز، مل: شوید.

(۱۴). مع، وز، مل: پیغامبران.

(۱۵). مع، وز، مل: پیغمبر.

صفحه : ۱۵۳

تمنای آن کرد و خواست تا فرشته باشد تناول درخت کرد، جواب آن است که در آیت ذکر ثواب و قلت و کثرت او نیست، معلوم است که غرض از اینکه [آن] «۱» باشد که آن به بود که ثوابش بیشتر باشد، و اینکه در آیت نیست و انما بر ایشان تلبیس کرد که شما از اینکه درخت منهی نهی «۲»، مگر آنکه که فرشته بوده‌ای «۳» چون فرشته نهی «۴» [منهی نه‌اید] «۵»، یعنی فرشته باشد که منهی باشد از چنین «۶» درخت، چون شما را فرشته نهی «۷» تا بدانی که «۸» رواست شما را از اینکه درخت خوردن. و بر قول آن کس که گفت که: ان تکونا، به معنی «لئلا تکونا» ست «۹»، سؤال ساقط باشد.

و قاسمهما، و با «۱۰» ایشان سوگند خورد که غرض من به اینکه گفتار نصیحت شماست، و اینکه «۱۱» از باب مفاعله است که میان دو کس نباشد، مثل قولهم:

طارقت النعل و عاقبت اللص، و عافاه الله، و قال الهذلي «۱۲»:

و قاسمها بالله جهدا لأنتم ألد من السلوی إذا ما نشورها

چون سوگند بخورد «۱۳» شبهه ایشان قوی شد از آن جا که ظن ایشان چنان بود که هیچ کس دلیری نیارد کردن [بر سوگند] «۱۴» به

دروغ و از جمله دواعی شد ایشان را در تناول درخت، و «لام» تأکید را موضع صدر کلام باشد، نحو قولک:
 لزید منطلق، مگر در خبر «إن» که نخواستند که جمع کنند بین «ان» و «لام»، إذ هما للتأکید، دو حرف تأکید، در یک جای جمع
 نکردند، لا یقال: إن لزیدا منطلق، بل چون «إن» باشد، «لام» در خبر آرند، یقال: ان زیدا لمنطلق، و كذلك یقال: انی لک لناصح، و
 لا یقال: أنا لک لناصح، انما یقال: ناصح بغير «لام». و

(۱۴-۵-۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۲). مع، وز، مل: نه‌اید.

(۳). آج، لب: بوده‌اید، مع، وز: بودیتان.

(۴). مع، وز، مل، آج، لب: نه‌اید.

(۶). وز، آج، لب: از اینک.

(۷). مع، وز، آج، لب: نه‌اید. [.....]

(۸). مع، وز، مل، آج، لب: بدانید که.

(۹). مل، تکونا گوید.

(۱۰). مع، وز: و به.

(۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/۱۳۴): و اینکه نه.

(۱۲). وز شعر.

(۱۳). مع، وز، مل: بخوردند، آج، لب: خورد.

صفحه: ۱۵۴

«من» تبیین را باشد، و شاید که تبعیض بود، و المعنی انا لکما بعض الناصحین.

فَدَلَّاهُمَا، یعنی ارسلهما، تشبیه کرد ایشان را به کسی که بر ارتفاعی باشد، از آن پایه فرود آید، گفت: به غرور و فریفتن ایشان را
 منزلت [بلند] «۱» بر زمین پست فرود آورد، من قولهم: أدلیت الدلو اذا ارسلتها فی البئر، و تدلیه «۲» برای مبالغت فرمود، و تدلی فلان
 الی الشَّرِّ اذا أهوی الیه، و لا- یقال: تدلی الی الخیر، برای ان که شَرٌّ سافل باشد، و خیر عالی. و اصل غرور من الغرّ باشد و هی طیّ
 الثوب الی «۳» عیوبه، قال الشاعر «۴»:

كأنّ غرّمتنه اذ تجنّبه سیر صنّاع فی ادیم تكلبه

و الغرّ زقّ الطّائر فرخه لما فیہ من الخلفاء من فیہ الی فیہ، و الغرّ الندی لم تحتنکه التجارب، و بیع الغرر بیع الشّیء المستور جزافا، و
 الغرارة الوعاء لخفاء ما فیها، و الغرّة بیاض فی جبهه الفرس لأنّها تعرّک بحبّها.

فَلَمَّا ذاقَا الشَّجَرَةَ، چون از آن درخت بخوردند، عورت ایشان ظاهر شد. و اینکه نه بر وجه عقوبت بود، و اگر چه عند تناول درخت
 بود، برای آن که سلب لباس و تفویت المنافع از باب عقاب نباشد و انما عقاب ضرری باشد مستحقّ مقرون به استخفاف و اهانت، و
 اگر اخراج از بهشت و سلب لباس و تفویت منافع عقوبت بودی، پیغامبران و اولیای خدای ما دام معاقبت بودندی. دگر آن که
 عقوبت با استخفاف [۱۴۰-پ]

و اهانت باشد، و چگونه شاید که آن کس که خدای، ما را در حقّ ایشان تکلیف کرده است بغایت اجلال و نهایت تعظیم از خدای
 و ما، مستخفّ و مهان باشند و نفس کدام عاقل ساکن باشد با قبول قول مستخفیّ مهان القدری، و اینکه معنی روا ندارد بر پیغامبران

خدای الّا آن کس که قدر ایشان نداند و منزلت ایشان نشناسد. چون ایشان از درخت تناول کردند و در معده ایشان قرار گرفت، جامه از ایشان برون کردند» (۵).

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۲). چاپ شعرانی (۵/۱۳۴): و دلّیه.

(۳). معج، وز، مل: علی.

(۴). معج، وز شعر.

(۵). معج، وز، مل: برکنند.

صفحه: ۱۵۵

قتاده گفت: جامه ایشان از ناخن بود، چون از آن درخت بخوردند خدای تعالی از ایشان فرو کشید و عورت‌های ایشان پیدا شد. و طَفِقًا، أی اقبلا- و جعلاب یقال: طفق یفعل و جعل یفعل و اخذ یفعل کذا، باستادند و برگ درختان بهشت بر هم می‌دوختند و بر عورت می‌پوشیدند.

مفسّران گفتند: برگ انجیر بود، حق تعالی به لفظ «خصف» (۱) گفت برای آن که چون دوختن (۲) نعلین می‌دوختند تا عورت بپوشیدند. عبد الله عباس و قتاده گفتند خدای تعالی گفت: یا آدم؟ نه همه بهشت تو را مباح بکرده بودم! گفت: بلی. گفت (۳): از اینکه یک درخت گزیر نبود! گفت: بار خدایا، من گمان نبردم که کسی سوگند خورد به تو و نام تو به دروغ؟ حق تعالی گفت: اینکه عیش بر خویشان تباه کردی.

محمّد بن قیس گفت: ابلیس اینکه وسوسه القا کرد به مار، مار القا کرد به حوا، حوا با آدم گفت. اوّل حوا تناول کرد، خدای تعالی آدم را گفت: چرا خوردی!

گفت: حوا گفت مرا، حوا را گفت: چرا گفتی! گفت: مار گفت مرا. مار را گفت: چرا گفتی! گفت [۴]. ابلیس گفت مرا، آدم را گفت: اما شما را به زمین فرستم، و بعضی دشمن بعضی باشی (۵). شیطان دشمن شما باشد و شما دشمن او، و مار دشمن شما باشد و شما نیز دشمن او تا هر یکی از اینان چون از صاحبش فرصتی یابد به جانس گزند کند. حوا را گفت: (۶) چنان که درخت خون آلود کردی (۷)، هر ماهت خون آلود کنم. و مار را گفت: پایهات (۸) بستانم و پرهات (۹) تا بر شکم روی،

(۱). اساس: احضف، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۲). معج، وز: چون درختی، آج، لب: چون دوختند.

(۳). آج، لب چرا. [.....]

(۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۵). معج، وز، مل: باشید، آج، لب: باشند.

(۷). معج، وز: چنان که خون پالود کردی، مل: چنان که درخت را خون آلود کردی، آج، لب: چنان که درخت خون کردی.

(۸-۶). معج: پایهات.

(۹). معج، وز، مل: پرهات.

صفحه: ۱۵۶

و هر که تو را بیند باید تا بر تو (۱) دست یابد سرت بکوبد (۲). ابلیس را گفت: تو از اینکه جا برو ملعون و مدحور، و آدم را گفت:

به زمین رو پس از آن که در بهشت روزی من می‌خوردی، هینئا مریئا رغدا، اکنون در زمین جز به کد و رنج نخوری. چون آدم به زمین آمد، او را گرسنه شد، از «۳» خویشتن حالتی یافت که پیش از آن نیافته بود، نشیث کنشیش الذرّ بین جلد و لحمه، گفت: مرا حالتی است که از آن عبارت نمی‌دانم کرد. جبرئیل آمد و گفت: اینکه درد را نام جوع است و دوا او را طعام است. تو گرسنه‌ای و به طعام سیر شوی، گفت: طعام از کجا آرم! گفت: من تو را از بهشت آنچه سبب «۴» آفت و اخراج تو بود از آن- و آن گندم است- آورده‌ام، و گندم در پیش او بنهاد تا راحت هم از آن جا بود که رنجت بود. خواست تا آن گندم بخورد، جبرئیل- علیه السلام- گفت: اینکه همچنین که بینی خوردنی نیست، اینکه می‌باید کشتن تا خدای «۵» برکت کند در اینکه، گفت: کشتن چه «۶» باشد! گفت: منت بیاموزم، و اینکه به آلت توانی کردن. گفت: آلت از کجا آرم «۷»! گفت: منت بیاموزم، آلت کردن، آنگه او را آهن آورد و چوب و آتش، و او را آهنگری و درودگری بیاموخت تا او را آلت برزگری بساخت. چون آلت تمام کرده بود، گفت: اینکه گندم بر زمین بفشان «۸» و زمین بر شیوان «۹» و دانه به خاک بپوش، همچنان کرد. چون [اینکه] «۱۰» قراح زمین بکشت به آن «۱۱» قراح شد اینکه رسته بود.

[۱۴۱-ر]

چون آن «۱۲» دیگر برست، آن پیشین رسیده بود. چون آن دیگر برسد، آن اول خشک شده بود و به درو آمده.

- (۱). مع، وز، مل، آج، لب: تو را ببند و بر تو.
- (۲). مع، وز، مل و.
- (۳). آج، لب: در.
- (۴). اساس و، با توجه به مع، وز و مفهوم عبارت زاید می‌نماید.
- (۵). مل، آج، لب تعالی.
- (۶). آج، لب: چگونه.
- (۷). آج، لب: آورم.
- (۸). مع، وز: فشان، آج، لب: بیفشان.
- (۹). وز: برشیون. [.....]
- (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد، مل: او.
- (۱۱). مع، وز: باز شد.
- (۱۲). مل قراح.

صفحه: ۱۵۷

چون زمین تمام بکشت و تخم در آن افگند «۱» و از کشتن برداخت همه رسیده بود، به یک بار خواست تا بخورد، جبرئیل- علیه السلام- گفت: اینکه بنشاید «۲» خوردن چنین اینکه بدرو، بدروید. خواست تا بخورد، گفت: گرد کن «۳» و بر خرمن نه. چون جمع کرد خواست تا بخورد، گفت: نه، در پای گاو «۴» خرد کن «۵»، خرد کرد «۶». خواست تا بخورد، گفت: نه، بر باد ده تا دانه از گاه جدا شود. بر باد داد و پاک کرد. خواست تا بخورد گفت: که: نه، آس کن تا آرد شود، در آسیا آس کرد تا آس شد. خواست تا بخورد، گفت: نه، عجین کن، عجین کرد. خواست تا بخورد.

گفت: نه، بپز، به آتش تنور کرد و به آتش بپخت. چون از تنور برآمد، گفت: اکنون بتوان خوردن که به حدّ خوردن رسید. آدم دست دراز کرد و لقمه‌ای از آن بشکست و در دهن نهاد، هنوز گرم بود، دهنش بسوخت. جبرئیل گفت: تعجیل کردی، رها بایست

کردن «۷» تا سرد شود تا بدانی که هرکس که در «۸» در کام خود گامی برداد، هزار گامش به ناکامی «۹» بر باید داشت، چون مقصود حاصل کند و به چنگ آرد خواهد تا در دهن نهد پیش از وقت کامش بسوزد، تا بدانی که راحت دنیات «۱۰» به رنج «۱۱» آمیخته است. اینکه نه سرای خلوص است و نه جای خلاص است، اینکه جات راحت خالص نباشد «۱۲»:

حلاوة دنیاك مسمومة فلا تأكل الشهد الا بسم

همومك بالعیش مقرونه فلا تقطع العیش الا بهم

اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا اذا قيل تم

(۱). مع، وز، مل: تخم در افگند.

(۲). وز: می نشاید.

(۳). مع، وز: نه کن، مل، لت: نه گرد کن.

(۴). مع: کاف.

(۵). مل، آن: خورد کن.

(۶). لت: چون خرد کرد، آن: خورد کرد.

(۷). مع، وز: کرد.

(۸). آج، لب، آف، آن: به.

(۹). مع، وز: به ناکام.

(۱۰). مع: دنیایت.

(۱۱). مع، وز، مل، لت: با رنج. [.....]

(۱۲). مع، وز شعر.

صفحه : ۱۵۸

و قال سويد بن عامر «۱»:

والخير و الشرّ مقرونان في قرن بكلّ ذلك يأتيك الجديدان

چون «۲» آدم با پایه و منزلت او تا اینکه همه رنج نبرد یک لقمه حلال در دهن نهاد، تو می خواهی تا بی رنج حلال به دست آری؟ به رنج به دست آید و مجاهدت و مکابدت، که: طلب الحلال جهاد. آنگه در حال «۳» پدرت آدم اندیشه نکنی «۴» که به یک ترک مندوب موجب خروج او شد از بهشت، تو می پنداری که ترک چندین واجبات و ارتکاب چندین مقبحات موجب دخول تو خواهد بود «۵» به بهشت؟ اینت اندیشه خطا «۶» که تو کرده‌ای، بیتهای محمود و راق همانا گفته شده است یا نه! آن که می گوید:

يا ناظرا ترنو «۷» بعینی راقد

و مشاهدا للأمر غير مشاهد

مَتَّك نَفْسَكَ ضَلَّةً فَأَبْحَثَهَا سَبِيلَ الرَّجَاءِ وَ هُنَّ غَيْرُ قَوَاصِدٍ

تصل الذنوب الى الذنوب و ترتجى درك الجنان بها و فوز العابد

و نسيت أن الله اخرج ادما منها الى الدنيا بترك واحد

و اگر در اینکه دفتر فصلی مکرر شود به سهو یا بی‌تبی، عیب نباید کردن که خدای تعالی در قرآن قصه هر پیغامبری اند بار مکرر کرد «۸» با آن که کتاب یکی است، و اینکه دفتر مجلدات بسیار است، باشد که همه مجلدات به یک بار حاضر نباشند «۹»، تا «۱۰» نویسنده معذور دارند در اینکه معنی.

وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا، خدای تعالی ایشان را ندا کرد بر سبیل عتاب: نه من شما را نهی کردم از اینکه درخت؟ و نه بگفتم که شیطان شما را دشمنی است آشکارا

(۱). مج، وز شعر.

(۲). مج، وز، مل، لت: پدرت.

(۳). مج، وز، مل: آنگاه حال.

(۴). مل: آدم یاد نکنی.

(۵). مج، وز، لت: خواهد بودن.

(۶). آج، لب: خطای.

(۷). مل: ترنوا.

(۸). مج، وز، مل: کرده.

(۹). مج، وز، مل، لت: نباشد.

(۱۰). اساس: یا، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه: ۱۵۹

ظاهر عداوت؟ چون بدانستند که بد کردند و زیان به خود کردند، و اعتراف دادند و مقرر آمدند و گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، بار خدایا؟ ما بر خود ظلم کردیم و نقصان حظّ ثواب خود کردیم [۱۴۱-پ]

و به اینکه مندوب که رها کردیم، چه اگر رها نکرده بودمانی «۱» ما را ثواب بسیار بودی و ظلم ایشان بر خود اگر نه بر ظلم لغوی که معنی او نقصان باشد حمل کنند و الاّ آیت از معنی بشود و اینکه لفظ مفید «۲» نباشد، چه ظلم اصطلاحی مصور نباشد میان مرد و نفس خود، و معتزله را هم نیز اینکه تفسیر باید کرد برای آن که صغیره نزدیک ایشان حظّ او نقصان ثواب باشد نه استحقاق عقاب. اگر گویند: بر اینکه قاعده لازم آید که پیغامبران را ظالم شاید خواند که ایشان خالی نباشند از ترک مندوبات و آن نقصان ثواب آرد، جواب گوییم: روا بودی اگر نه آنستی که اینکه اسم به عرف مختص است به ذمّ و اسم ذمّ است و بر اطلاق از او جز بر «۳» فاعل ضروری بر آن وجه که حد نهادیم ظلم را ندانند، پس اطلاق روا نداریم، اما مقید روا داریم که کسی که گوید: ایشان ظالم نفس خوداند به آن معنی که نقصان حظّ ثواب می‌کنند اما به آن معنی که ضروری می‌رسانند به کسی به ناوجب که جامع باشد آن شرایط را که حدّ ظلم شامل است آن را آن نه.

وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا، و اگر ما را نیامرزی و بر ما «۴» رحمت نکنی، ما از جمله زیانکاران باشیم. و مورد اینکه کلام از ایشان مورد خضوع و خشوع و استکانت و با خدای گریختن است و اظهار رغبت کردن و مذلت عرضه کردن و به او پناه گرفتن و کسر نفس خود کردن، و اینکه نوعی عبادت باشد که پیغامبران و ائمه - علیه السّلام - با عصمتشان در حق خود بگویند و به اینکه انقطاع کنند با خدای تعالی، و توبه ایشان بر اینکه وجه باشد تا مستحق ثواب تایین باشند. اما آن

(۱). اساس: کرده بودیمی، معج، وز، لت: کرده بودمانی، آج، لب: نکرده بودمی، با توجه به نسخه مل تصحیح شد.

(۲). معج، وز: مقید.

(۳). معج، وز، مل: ندارد. [.....]

(۴). معج: ما را.

صفحه: ۱۶۰

که «۱» توبه ایشان از معصیت باشد صغیر یا کبیر اما هذا فلا، اینکه معنی در حق ایشان صورت نیندازد از ادله عقلی و قرآن که مقرر شده است بر عصمت ایشان - علیهم السّلام.

قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو، حق تعالی خطاب کرد به اینکه آیت به آدم و حوا و ابلیس بر قول «۲» سدی و جبائی و ابن الاخشاد، و ابو صالح گفت: خطاب ما راست نیز چنان که حکایت کردیم از محمد بن قیس. و حسن بصری قولی «۳» گفت دور، و آن آن است که گفت: نیز خطاب است با وسوسه و اینکه بعید است. و «بعض» «۴» جزوی باشد از جمله نامعین، و «عدو» ضد ولی باشد و اصل او از عدوان و تعدی است، و رمیانی گفت: عدو آن باشد که نصرت خود از تو دور دارد در وقت حاجت، ولی «۵» بعکس اینکه باشد. و لکم فی الأرض مستقر، و شما را در زمین قرارگاهی باشد، اینکه قول ابو العالیه است. بعضی دگر گفتند: مصدر است، یعنی شما را در زمین قراری «۶» باشد، و فعل چون مزید باشد و متعدی بود، لفظ مصدر و مفعول و موضع از او یکی باشد، چنان که: أنزلنی منزلاً مبارکاً «۷»، اینکه مصدر است، و قوله: رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ «۸»، اینکه محتمل مصدر است. و موضع «۹» هذا مغتسل بارد «۱۰»، اینکه موضع است. و «متاع» ای تمتع و استمتاع، و آن انتفاع باشد به چیزی که در او لذتی عاجل باشد، و «حین» وقت باشد سواء اگر کوتاه بود و اگر دراز، و اینکه جا مراد روزگار [۱۴۲- ر]، [دراز است] «۱۱». حق تعالی گفت: اکنون به زمین روی «۱۲» بعضی «۱۳» دشمن

(۱). آج، لب: آنان که.

(۲). آج، لب: به قول.

(۳). مل دیگر.

(۴). اساس: بعضی، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۵). معج، وز، مل، لت: و ولی.

(۶). آج، لب، آن: قرارگاهی.

(۷). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۹.

(۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۰.

(۹). معج، وز، مل و.

(۱۰). سوره ص (۳۸) آیه ۴۲.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۲). مل، آج، لب، آف، آن: روید.

(۱۳). مج: بر بعضی، وز، مل: و بعضی. [.....]

صفحه: ۱۶۱

بعضی. اینکه جمله در محل حال است، ای متعادلین، به اینکه که رفت از میان شما که: من زمین را به «۱» قرارگاه شما کردم و به جای تمتع و برخورداری شما «۲» تا روزگاری و وقتی که من دانم. بعضی مفسران گفتند: مراد به «حین» اوقات آجال ایشان «۳» است، «۴» و بعضی دگر گفتند: مراد قیامت است.

آنکه گفت: فیها تحيون، شما را حیات و زندگانی در زمین دنیا باشد و مرگ در زمین باشد و شما را «۵» از زمین بر انگیزند و زنده کنند روز قیامت.

ابن ذکوان و حمزه و کسایبی و خلف و یعقوب خواندند: «تخرجون» به فتح «تا» و ضم «را» علی اضافه الفعل اليهم، و شما روز قیامت از زمین بیرون آیی «۶» نظرا الی قوله تعالى: ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ «۷»، و باقی قراء بر ما لم یسم فاعله «تخرجون» خواندند بضم التاء و فتح الراء، شما را بیرون آرند از آن جا، چنان که در دگر آیت گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى «۸».

قوله تعالى:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۲۶ تا ۳۶]

[اشاره]

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سِوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسًا الْمُتَّقَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۲۶) يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سِوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۷) وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَ حَيْدْنَا عَلَيْهَا آبَاءُنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲۸) قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲۹) فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۰)

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳۲) قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بغير الحقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۳) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴) يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵)

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۶)

[ترجمه]

ای پسران آدم فرستادیم بر شما جامه‌ای که باز پوشد عورت‌های شما «۹» و زینتی و جامه پرهیزگاری، آن بهتر است آن از آیت‌های خداست تا همانا ایشان اندیشه کنند.

- (۱). آج، لب: ندارد.
 - (۲). لت کردم.
 - (۳). معج، وز: ندارد.
 - (۴). آج، لب و بعضی دگر گفتند: اوقات الصلوات ایشان است.
 - (۵). معج، وز، مل، لت: زندگانی در زمین باشد و شما را.
 - (۶). معج، وز، مل، آج، لب، آف: آید.
 - (۷). سوره روم (۳۰) آیه ۲۵.
 - (۸). سوره طه (۲۰) آیه ۵۵.
 - (۹). آج، لب را.
- صفحه : ۱۶۲

ای پسران آدم نباید تا به فتنه آرد شما را دیو چنان که «۱» بیرون آورد مادر و پدر شما را از بهشت، بیرون می کرد از ایشان جامشان «۲» تا به ایشان نماید عورت‌های ایشان که او بیند شما را «۳» و جنس او از آن جا که شما نبینی «۴»، ما کردیم دیوان را دوستان آنان که ایمان نیارند.

و چون بکنند زشتی «۵»، گویند: یافتیم بر اینکه «۶» پدران خود را و خدا بفرمود ما را «۷» بگو که خدا نفرماید به زشتی، می گویی «۸» بر خدا آنچه ندانی «۹».

بگو فرمود خدای من به عدل «۱۰» و راستی کنی «۱۱» رویه‌ایتان بنزدیک هر مسجدی و بخوانی «۱۲» او را خالص کرده برای او طاعت چنان که ابتدا کرد شما را باز آیی «۱۳».

گروهی را راه دهد و گروهی را درست شود برایشان گمراهی، ایشان گرفته‌اند دیوان را دوستان [۱۴۲-پ] از فرود خدای و می‌پندارند که ایشان راه یافتگانند.

(۱). معج، وز، آج، لب: چنانچه.

(۲). کذا در اساس: جامشان/ جامه‌شان، معج، وز: جامه ایشان، آج، لب: پوشش ایشان، لت: جامه‌شان.

(۳). معج، وز، لت او.

(۴). معج، وز: نه بینید.

(۵). وز: زشتی. [...]

(۶). معج، وز، لت: بر آن.

(۷). معج، وز، لت به آن.

(۸). معج، وز، آج، لب، آف، آن: می گوید.

(۹). معج، وز: ندانید، آج، لب: نمی دانید.

(۱۰). معج، وز، لت: فرمود مرا خدای به داد.

(۱۱). معج، وز، آف، آن: کنید.

(۱۲). معج، وز، آف، آن: بخوانید.

(۱۳). مج، وز، آف، آن: باز آید.

صفحه: ۱۶۳

ای پسران آدم فراگیری «۱» زینتتان بنزدیک هر مسجدی و بخوری «۲» و بیاشامی «۳» و اسراف مکنی «۴» که خدا دوست ندارد اسراف کنندگان را.

بگوی که حرام کرد زینت خدا آن که بیرون آورد برای بندگانش و چیزهای پاکیزه از روزی! بگو آن آنان راست که ایمان آوردند «۵» در زندگانی دنیا خالص «۶» روز قیامت، همچنین گزارش دهیم آیات را برای آن گروه که دانند.

«۷»

بگوی حرام کرد خدای من زشتیها آنچه پیداست [از آن] «۸» و آنچه ناپیداست و بزه و بیدادی بناحق و آن که انباز گیری «۹» به خدا [آنچه] «۱۰» نفرستاد به آن حجتی و آن که گویی «۱۱» بر خدا آنچه ندانی «۱۲».

و هر گروهی را وقت مرگی هست چون آید وقت مرگشان باز پس نایستد [یک ساعت] «۱۳» و نه فرا پیش شود. ای پسران آدم [اگر] «۱۴» آید به شما رسولانی از

(۱). مج، وز: بگیری، آج، لب، آف، آن: فرا گیرید.

(۲). مج، وز، آف، آن: بخورید.

(۳). مج، وز: باز خورید، آج، لب، آف، آن: بخورید.

(۴). مج، وز: و بی اندازه مکنید.

(۵). مج، وز، لت: ایمان آرند.

(۶). مج، وز، لت: زندگانی نزدیکتر ویژه. [.....]

(۷). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید افزوده شد. (۱۴-۱۳-۱۰-۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۹). مج، وز، آف، آن: گیرید.

(۱۱). مج، وز: گوید.

(۱۲). مج، وز، آف، آن: ندانید.

صفحه: ۱۶۴

شما که می گویند بر شما آیتهای من، هر که بترسد و نیکی کند نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگن شوند.

و آنان که «۱» دروغ داشتند حجتهای ما و بزرگواری نمودند [از آن] «۲»، ایشان اهل دوزخند ایشان آن جا باشند همیشه.

قوله: یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا، حق تعالی به اینکه آیت مَنّت نهاد بر بنی آدم که ایشان را جامه داد که با آن عورت پوشند و تجمل کنند و زینت سازند، و در «انزلنا» و در معنی انزال خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد «خلقنا» و «جعلنا» ست، چنان که گفت: وَأَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ «۳»، اى خلق، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است آنچه اصل آن است از نبات به باران پرورده می شود، باران از آسمان فرو می آید، و وجهی دگر آن که گفتند که «۴»: برکات را نسبت به آسمان باشد و آن از جمله خیرات و برکات و روزی است برای آن که منفع به است و روزی در آسمان است، قال الله تعالی: وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ «۵»- الایة. «لباس»

فعال باشد به معنی مفعول یعنی ملبوس، کالکتاب بمعنی المکتوب، و الحساب بمعنی المحسوب. یواری، که باز [۱۴۳-ر]

پوشد عورات شما را صلاحیت پوشش دارد از جامه و آلات فرش و بسط داخل است تحت اینکه، و «لباس» در «۶» اینکه جا مصدر

باشد، يقال: لبست الثوب لبسا و لباسا، و اللبس الملبوس أيضا، قال الشاعر (۷).

فلما كشفن (۸) اللبس عنه مسحنه بأطراف طفل زان غيلا موشما

(۱). آج، لب به.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۶.

(۴). معج، وز، لت: آن گفتند که، مل: آن که گفتند.

(۵). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۲.

(۶). معج، وز، مل، لت: در جز.

(۷). معج، وز شعر.

(۸). اساس: کشف، معج: کشفنا، با توجه به وز، لت: تصحیح شد.

صفحه: ۱۶۵

اراد الثوب و الستر. و ریشاً، أى ما لا، در قول عبد الله عباس و مجاهد و ضحاک و سدّی، يقول العرب: تریش الرجل إذا تمّول. ابن زید گفت: «ریش» جمال باشد، ابو عمرو بن العلاء گفت: کسوت و جهاز باشد، و گفته‌اند: هر چه از باب تجمل و متاع خانه باشد از فرش و بسط (۱)، و منه ریش الطّایر برای آن که جمال و ساز او در پرهاش (۲) باشد اگر پر او بکنند (۳) بی جمال شود، و انشد سیبویه (۴):

و ریی منکم و هوای معکم و ان کانت زیارتکم لماما

معبد الجهنی گفت: الریاش المعاش، سلمی و عطاردی و قتاده در شاذ خواندند: «و ریاشا» به جمع، مثل ذئب و ذئاب و قدح و قداح. قطرب گفت:

الریش و الریاش واحد کلبس و لباس و حل و حلال و حرم و حرام.

و لباس التقوی، اهل مدینه و ابن عامر و کسائی خواندند: «و لباس» منصوب عطفاً علی قوله: لباسا و ریشا، و عامل در او «انزلنا» باشد، و باقی قراء «و لباس» به رفع خواندند، و رفع او بر ابتدا باشد. و «ذلک» بدل باشد، و «خیر» خبر مبتدا باشد، و بر قراءت آن کس که به نصب خواند، «ذلک» مبتدا باشد و «خیر» خبر او باشد.

و در لباس تقوا مفسران خلاف کردند. زید بن علی گفت: لباس تقوا درع باشد و مغفر و آنچه ساعد و ساق به آن بپوشند از آن برای آتش لباس تقوا خواند که یتقی بذلک فی الحرب. قتاده و سدّی گفتند و ابن جریح: لباس تقوا ایمان است. معبد الجهنی گفت: حیاست، و شاعر در اینکه معنی گفته (۵):

انّی کأنی اری من لا حیاء له و لا امانه وسط الناس عریانا

عطیة (۶) گفت از عبد الله عباس: عمل صالح است و به روایتی دیگر از

(۱). آج: بساط. [.....]

(۲). بم، آف، آن: پرهایش.

(۳). مج، وز: برونی، مل: برود، لت: بچینند، آن: برکنند.

(۴). مج، وز شعر.

(۵). لب است، مج، وز، مل شعر.

(۶). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: عتبه، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه: ۱۶۶

عبد الله عباس: سیمای صلاح است بر روی و نیکو طریقتی. حسن بصری گفت:

عثمان عفان را «۱» دیدم بر منبر رسول و عظمی کرد پیراهنی گویی «۲» پوشیده و گوی گریبان گشاده «۳»، مردم را می گفت: سگان را بکشی «۴» و به کبوتر بازی مکنی «۵»، آنگه گفت: از خدای بترسی «۶» در سر که از رسول خدای شنیدم که او گفت: هیچ بنده نباشد که او عملی کند در سر و الا خدای تعالی از آن عمل ردایی بر او پوشاند اگر خیر باشد و اگر شر. آنگه اینکه آیت بر خواند: وَ رِيشًا وَ لِبَاسٍ التَّقْوَى، و گفت: لباس تقوا نیکو طریقتی باشد.

عروة بن الزبیر گفت: ترس خدای باشد، جیبایی گفت: مراد جامه پارسایان است از صوف و جامه خشن و آنچه لباس زهاد و عباده باشد. حسین بن علی المغربی گفت: مراد [به] «۷» لباس تقوا لباس اهل بهشت است، گفت: دلیلش آن که: ذَلِكْ خَيْرٌ كَفْت، و «ذَلِكْ» اشارت به غایبی دور باشد. مجاهد گفت: برای آن منت نهاد به جامه عورت پوش بر ما که عرب برهنه طواف کردند گرد خانه مکشوف العورة جز قریش، و بعضی دگر گفتند: برای آن که از اصناف خلق کس جامه پوش نباشد مگر بنی آدم. ذَلِكْ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ، اینکه از آیات و دلایل خداست تا همانا آدمیان و مکلفان از ایشان اندیشه کنند و تفکری کنند.

آنگه بنی آدم را وعظ کرد [و] «۸» یاد داد [از] «۹» آنچه شیطان با پدر ایشان کرد، گفت: ای پسران آدم؟ و مراد فرزندان آدمند - مردان و زنان، و لکن لفظ پسران بر تغلیب گفت مردان را بر زنان، نباید تا شما را به فتنه آرد شیطان و مفتون کند و

(۱). اساس رضی الله عنه.

(۲). کذا: در اساس، آج، لب، آف، لت، مج، وز: کوتاهی، مل، بم، آن: کوهی، چاپ شعرانی (۵/ ۱۴۱): گویی، و در زیر نویس متن توضیح داده است که «دکمه دار»، نیز لغت نامه ذیل «کوهی» آورده است: قوهی، و آن نام پارچه و جامه‌ای است (یادداشت به خط مرحوم دهخدا)، نیز گوی: تکمه و گوی گریبان را گویند.

(۳). آج، لب: گشوده.

(۴). مج، وز، آج، لب: بکشید.

(۵). مج، وز، آج، لب: مکنید.

(۶). مج، وز، آج، لب: بترسید. (۹-۸-۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه: ۱۶۷

بفریبید چنان که با پدرتان کرد آدم که او را به وسوسه و اغواء و اضلال از بهشت بیرون آورد. يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا، اینکه فعل مضارع در جای حال است، ای نازعا عنهما، بر کشید از مادر و پدرتان که آدم و حوا بودند جامشان «۱» [۱۴۳-پ]

برای آن تا کشف سوات و عورت ایشان کند، و اضافت اخراج و نزاع «۲» لباس ایشان با شیطان برای آن کرد و اگر چه بر حقیقت از «۳» فعل خداست که عند اغراء و اغواء او بود، چنان که در سورت گفت: زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا «۴»، فَزَادَتْهُمْ «۵» فیها از اِلٰی رَجِسِهِمْ «۷» اِنَّهٗ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيْلَهٗ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ، گفت:

ابلیس و لشکر او و جنس و قبیل او شما را بیند از آن جا که شما ایشان را نبینی» (۸)، ابن زید گفت: قبیلش نسل او باشند» (۹) مجاهد گفت: ابلیس گفت ما را چند چیز دادند: نری و لا نری، ما بینیم» (۱۰) آدمیان را و ایشان ما را نبیند» (۱۱). و نخرج من تحت الثری، و از زیر زمین بر آییم، و یعود شیخنا فتی، و پیر ما جوان شود پس از آن که پیر شده باشد. مالک دینار گفت: دشمنی که او تو را بیند و تو او را نبینی عظیم المؤمنه بود و «۱۲» شدید المحنه، الا من عصمه الله، الا آن را که خدای نگاه دارد. یحیی بن معاذ» (۱۳) گفت: شیطان قدیم است و تو حدیث، و شیطان محتال است و تو سلیم

(۱). کذا در اساس: جامشان/ جامه شان، مع، وز: جامه ایشان، لت: جامه اشان.

(۲). اساس: نزاع، با توجه به مع، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). مع، وز، مل: آن.

(۴). سوره انفال (۸) آیه ۲.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید. فزادتهم.

(۶). اساس: احسانا، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵.

(۸). مع، وز: نه بیند/ نبیند.

(۹). مع، مل، آج، لب: باشد.

(۱۰). مع، آج، لب: می بینیم.

(۱۱). مع: نه می بیند/ نمی بیند.

(۱۲). مع، وز: ندارد.

(۱۳). مع، وز، مل: یحیی معاذ.

صفحه : ۱۶۸

جانب، شیطان تو را بیند و تو او را نبینی» (۱)، و شیطان تو را فراموش نکنند و تو او را فراموش کرده‌ای» (۲)، و او را از تو بر تو بار» (۳) است و تو را بر او هیچ بار نیست، و رسول - علیه السلام - گفت: شیطان از بنی آدم چنان رود که خون در تن، دل تو مسکن اوست و عروق تو رهگذار» (۴) او» (۵)، پس با او مقاومت نتوان کرد» (۶) «الا بعون الله، و شاعر گوید در اینکه معنی:

ولا اراه حیث ما یرانی و عند ما انساه لا ینسانی

فستدی ان لم یغث» (۷) سبانی کما سبی ادم من جنان

ذو الثون مصری گفت: اگر [او] «۸» تو را بیند «۹» از آن جا که تو او را نبینی، خدای او را بیند و او خدای را نبیند، از او به خدای استعانت کن که کید او ضعیف باشد. اما علّت آن که ما ایشان را نبینیم آن است که: ما را شعاع اندک است، و ایشان را جسم» (۱۰) شفاف است، پس هر دو منع است از دیدن. اگر خدای تعالی شعاع زیادت کند، ممکن باشد ایشان را دیدن، چنان که فرشتگان را عند حضور الموت و یا اجسام ایشان کثیف کند.

ابو الهذیل و أبو بکر بن الأخشاد گفتند: روا باشد که خدای تعالی ایشان را ممکن بکند تا خویشتن را کثیف بکنند در بعضی احوال تا ما ایشان را ببینیم، و شیخ ابو جعفر الطوسی اینک قول اختیار کرد.

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ، ما کردیم دیوان را دوستان آنان که ایمان ندارند، یعنی کافران. و معنی «جعلنا» اینکه جا حکم و تسمیه باشد چنان که گفت:

- (۱). اساس، معج، وز: نه بینی / نبینی.
- (۲). مل: فراموش کنی.
- (۳). اساس: یار، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [...]
- (۴). معج، وز، مل: رهگذر.
- (۵). اساس: تو، با توجه به معج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۶). معج، وز: کردن.
- (۷). معج، وز: تغث.
- (۸). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.
- (۹). معج: نه بیند / نبیند.
- (۱۰). معج، وز، مل: چشم.

صفحه: ۱۶۹

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا^۱، أَى سَمَوْهْم بَدَلَك و حَكَمُوا بِهِ.

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً، چون فاحشه کنند. مفسران گفتند: فاحشه ایشان [آن]^۲ بود که گرد خانه طواف کردند برهنه و عورت گشاده، و گفتندی: ما^۳ به خانه خدای چنان طواف کنیم که خدای آفرید ما را و در جامه‌ای که در او گناه کرده باشیم در آن طواف نکنیم، و زنان چیزی از دوال بافته چندان که عورت پوش بودی در میان بستندی، تا در خبر است که زنی از بنی عامر طواف می‌کرد و می‌گفت:

اليوم يبدوا بعضه أو كَلَّه و ما بدا منه فلا احلّه

و حسن بصری و أبو علی گفتند^۴: اینکه فاحشه شرک است چون به خدای تعالی شرک آرند، و بعضی دگر گفتند: مراد جمله فواحش است، أَى فاحشَةً من الفواحش. و «فاحشه» قبیحی باشد شنیع القبح و ظاهر القبح، و صغیره را فاحشه نگویند آنان که به صغیره گویند. و در کلام محذوفی هست و آن آن است^۵: و اذا نهوا عنها او عوتبوا قالوا وجدنا علیها آباءنا، چون ایشان را از آن نهی کنند یا بر آن عتاب کنند، گویند: ما پدران [۱۴۴- ر]، [خود را]^۶ بر اینکه^۷ یافتیم که اینکه می‌کردند. وَ اللّٰهُ أَمَرْنَا بِهَا، و ما را خدای فرموده است، و اینکه برای آن گفتند که ایشان مذهب جبری^۸ گفتندی، گفتند^۹: اگر خدای تعالی نخواستی ما را بگردانیدی از اینکه و ما را اکره کردی بر خلاف اینکه، فهذا معنی قولهم: وَ اللّٰهُ أَمَرْنَا بِهَا، و اینکه قول برابر قول مجبران است که ایشان گفتند: اگر خدای نخواهد ما

- (۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.
- (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۳). اساس: گفتند تا، با توجه به معج، وز تصحیح شد.
- (۴). معج، وز: گفت.

(۵). آن که.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۷). معج: آن. [...]

(۸). معج، وز، مل: جبر.

(۹). معج، وز: گفتندی.

صفحه : ۱۷۰

نکنیم، و اگر نخواستی ما نکردیمی» (۱). و مشرکان گفتند: اگر خدای نمرودی ما نکردیمی» (۲)، و امر بی ارادت آمر نباشد پس در اینکه باب امر و ارادت یکی باشد، نبینی که فرق نباشد میان آن که کسی غلامش را گوید: افعَل کذا، و میان آن که گوید: ارید منک ان تفعل کذا، که مقتضی هر دو لفظ ایقاع» (۳) و ایجاد فعل است، حق تعالی گفت بگو ای محمّد: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، خدای تعالی کار زشت نفرماید و چنان که نفرماید نکند و نخواهد، چه فرق نباشد میان آن که خواهد و میان آن که فرماید، چون گفت: نفرمایم، دلیل آن کند که نخواهد، برای آن که امر جز به ارادت آمر نباشد. آنکه گفت بر سبیل انکار و تقریب: أَتَقُولُونَ عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، بر خدای چیزی می گویی که نمی دانی» (۴)، و آیت دلیل بطلان مذهب مجبّره می کند از اینکه وجه که گفتیم و دلیل بطلان مذهب اصحاب معارف» (۵) فی قوله: أَتَقُولُونَ عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، و دلیل بطلان مذهب قایلان تقلید» (۶) آن جا که گفت از ایشان بر سبیل انکار: قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا. آنکه بیان کرد آنچه خدای تعالی فرمود، گفت بگو: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ، بگو خدای من عدل فرمود و جز عدل نفرماید. عبد الله عباس گفت: مراد به «قسط»، «لا اله الا الله» است. ضحاک گفت: توحید است، مجاهد و سدی گفتند: مراد به «قسط» عدل است، مفسّران اطباق» (۷) کردند بر آن که امر خدای تعالی به عدل و توحید تعلق دارد، پس محال است که عدل و توحید فرماید و جبر و تشبیه خواهد، برای آن که حکیم آنچه فرماید خواهد، و در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است» (۸): وَقَالَ لَكُمْ اَقِيمُوا وَجْهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، و گفت: شما را که روی به قبله آرید بنزدیک هر مسجدی، یعنی در هر وقت هر نمازی. مجاهد و سدی و ابن زید گفتند: معنی

(۱). معج، وز، مل، لت: نکردمانی، آج، لب: نکردمی.

(۲). مل: نکردمانی، آج، لب: نکردمی.

(۳). معج، وز: ارتفاع.

(۴). معج، وز، مل، آف، آن: می گوید که نمی دانید.

(۵). معج، آج، لب می کند، وز، مل می کنند.

(۶). معج، لت می کند، وز می کنند.

(۷). اساس: در بالای کلمه افزوده است «اتفاق».

(۸). مل که.

صفحه : ۱۷۱

آن است که هر کجا باشی» (۱) در هر مسجدی به نماز روی به کعبه» (۲) آری» (۳) چنان که گفت» (۴): وَحَيْثُ مَا «۵» وَأَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، و بخوانی» (۱۳) او را خالص کرده عبادت برای او» (۱۴)، و «اخلاص» اخراج بود هر چه شوب باشد [از]» (۱۵) میان چیزی که آن را آمیخته دارد و آلوده. و «دین» اینکه جا به معنی طاعت است. کَمَا يَدْعُكُمْ تَعْبُودُونَ، چنان که ابتدا کرد» (۱۶) شما را همچنان شوی» (۱۷) باز. عبد الله عباس گفت و حسن و مجاهد و قتاده و ابن زید، معنی آن است که: چنان که معدوم بودی» (۱۸) پیش از

خلق، پس از فنا همچنان معدوم شوی» (۱۹). قولی دیگر آن است که عبد الله عتّاس گفت به روایتی دیگر و جابر عبد الله انصاری که: خدای تعالی خلقان را همچنان بر انگیزد که بر آن مرده باشند، مؤمن را بر ایمان و کافر را بر کفر. قولی دیگر آن است که: همچنان بر انگیزد

-
- (۱). آج، لب، آف، آن: باشید.
 - (۲). لت: قبله.
 - (۳). آج، لب، آف، آن: آرید.
 - (۴). مج، وز، آج، لب: ندارد. [.....]
 - (۵). اساس، مج، وز، مل، آن: و اینما، آج، لب، آف: فاینما، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.
 - (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۴ و ۱۵۰.
 - (۷). مج، وز، آف: باشید.
 - (۸). مج، وز: بکنید، آف: کنید، لت: بکنی.
 - (۹). مج، وز، آف: مگویید.
 - (۱۰-۱۱). مج، وز: چون بکنیم.
 - (۱۲). آف: کنید.
 - (۱۳). مج، وز، مل، آف: بخوانید.
 - (۱۴). لت: عبادت او را.
 - (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.
 - (۱۶). مج، وز، لت: بکرد.
 - (۱۷-۱۹). مج، وز، آف: شوید. ۱۸. آف: بودید.

صفحه : ۱۷۲

ایشان را برهنه که زاندند، چنان که گفت: وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ «۱»، و رسول [۱۴۴-پ] - علیه السلام - گفت: يحشر الناس عراء حفاة غرلا، كما بدأنا أول خلق نعيده و عدا علينا انا كنا فاعلين «۲». ابو العالیة گفت: عادوا الی علمه فیهم، با آن شوند که [او] «۳» از شان «۴» داند بر حسب عمل و نیتشان. محمد بن کعب گفت: الی ما كانوا من السّعادة و الشّقاوة، همچنان که بوده باشند و بر آن که بوده باشند در دنیا از سعادت و شقاوت. بعضی دگر گفتند: تعودون احیاء «۵»، همچنان که زنده بودند در دنیا زنده گردانم ایشان را در قیامت «۶». قتاده گفت: چنان که از خاکشان آفریدیم، باز با خاکشان برم «۷» چنان که گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ «۸» - الآیة.

فَرِيقًا هُدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، گروهی را هدایت دهد و گروهی را ضلالت واجب شود بر ایشان، یعنی گروهی را راه نماید به بهشت و ثواب که مستحق آن باشند و گروهی را از راه بهشت گمراه کند که مستحق آن باشند، نظیره قوله: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ «۹»، و ذکر «فريق» اینکه جا بهتر است از ذکر نفر و جماعت و قوم برای آن که در «فريق» ذکر مباینیت و مفارقت است. و نصب «فريقا» بر مفعول به است از هدی، و دوم عطفاً علیه و عامل در او معنی حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، و التقدير: و فريقاً اضل، چنان که گفت: يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا «۱۰». فزاء گفت: «فريقا» نصب بر حال است و عامل در او «تعودون» «۱۱».

- (۱). سوره انعام (۶) آیه ۹۴. [...]
- (۲). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۴.
- (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.
- (۴). معج، وز، مل، لت: از ایشان، آج، لب: ایشان.
- (۵). اساس، مل، آج، لب، لت: احیاهم، با توجه به معج، وز تصحیح شد.
- (۶). مل: در آخرت.
- (۷). آج، لب: بریم.
- (۸). سوره طه (۲۰) آیه ۵۵.
- (۹). سوره شوری (۴۲) آیه ۷.
- (۱۰). سوره دهر (۷۶) آیه ۳۱.
- (۱۱). اساس، آج، لب، آف: یعودون، با توجه به معج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه: ۱۷۳

و «هدی» و «ضلال» محتمل است در آیت چهار وجه را: یکی هدایت ثواب «۱» و ضلال از آن بر حسب استحقاق - چنان که گفتیم. و یکی حکم به هدایت مهتدیان بر سبیل مدح «۲» و حکم به ضلالت ضالان، و تسمیه ایشان به اینکه نام بر سبیل مذمت. سیم «۳» آن که «هدی» به معنی بیان و لطف باشد، و «ضلال» به معنی خذلان بر سبیل عقوبت علی کفرهم المقدم «۴». و چهارم هم «۵» به معنی شرح صدر به بیان یا ضیق او هم بر اینکه وجه، و اینکه وجه مقارب وجه سیم «۶» است در معنی، و وجه اول لا- یقتر است اینکه جا برای آن که در آیت ذکر قیامت است من قوله: كَمَا يَدَّأْتُكُمْ تَعُوذُونَ «۷»، و نیز آنچه ما بعد اوست بر سبیل تعلیل، دلیل اینکه می کند من قوله: إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، و تقدیر آن است که:

لأنهم اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ، یعنی اینکه ضلال بر ایشان [از] «۸» آن جا واجب شد که ایشان شیاطین را به اولیای خود گرفتند و دوستان و یاران ساختند بدون خدای «۹»، و نیز لایق باشند به خذلان علی وجه العقوبه. و «اتخاذ» اعداد «۱۰» الشیء لأمر من الامور باشد، و افتعال بود از «اخذ». چون ایشان اعداد شیاطین کردند برای نصرت بدون خدای، حق تعالی گفت: ایشان شیاطین را به دوست و یار گرفتند و به دست بنهادند و عده و ساز خود کردند، و از اینکه همه بدتر «۱۱» آن که می پندارند که ایشان مهتدی و راه یافته اند. و «حسبان»، ظن و گمان باشد.

قوله تعالی: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که بنی عامر عادت داشتند که برهنه گرد خانه طواف

- (۱). لت: به ثواب.
- (۲). آج، لب، آف: قدح.
- (۳). آج: سؤم، لب: سیوم.
- (۴). معج، وز: المتقدم. [...]
- (۵). معج، وز، مل، لت: ندارد.
- (۶). آف، لب: سیوم.

(۷). اساس: یعودون، با توجه به مج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۹). مج، وز، مل تعالی.

(۱۰). مج، وز: اعداد.

(۱۱). مج، وز: اینکه همه نیز.

صفحه: ۱۷۴

کردندی، مردان به روز و زنان به شب. و چون به مسجدی از مساجد رسیدندی، جامه بینداختندی و برهنه شدنیدی و در مسجد شدنیدی، و اگر کسی با جامه طواف کردی او را بزدندی و جامه‌اش بیرون کردندی «۱»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و امر کرد فرزندان آدم را- زنان و مردان را- [۱۴۵-ر]

که: زینت خود از لباس بنزدیک هر مسجدی برگیرند، پس مراد به زینت جامه است. مجاهد گفت:

از جامه آنچه عورت به آن بپوشند فریضه است، و اگر عبایی باشد. باقر «۲»- علیه السلام- گفت «۳»: مراد جامه نو است و پاکیزه «۴» در روزهای عید و روزهای آدینه که به مسجد جامع و مصلی «۵» شوند. عطیه و أبو روق گفتند: مراد به زینت آن است که چون به مسجد خواهد شدن موی به شانه کند. قاضی تنوخی گفت:

زینت دست برداشتن باشد در نماز، و تمسک کرد به خیری از رسول- علیه السلام- که گفت:

ان لكل شيء زينة و زينة الصلاة رفع الايدي منها في ثلاثة مواطن إذا تحزمت للصلاة و إذا رفعت رأسك من الركوع. و مفسران در آن که عرب کردندی از طواف برهنه در مسجدها شدن «۶» برهنه دو وجه گفتندی: یکی آن که گفتندی اینکه جامه‌ها مدنس است به معصیت، دوم آن که به فال «۷» کردندی به آن که ما از گناه برهنه خواهیم شد [ن] «۸» چون برهنه طواف کنیم. و کُلُوا و اشْرَبُوا، کلبی گفت: سبب آن بود که بنو عامر در ایام حج طعام نخوردندی الا مقدار آن که رمق بداشتندی به آن و چربو «۹» نخوردندی تعظیم حجشان را. مسلمانان گفتند: یا رسول الله؟ ما اولیتیریم به اینکه «۱۰»، خدای تعالی

(۱). مج، وز: بکنندی.

(۲). مل: حضرت امام محمد باقر.

(۳). مل: فرمود.

(۴). مج، وز: باکره.

(۵). مج، وز: مصلأ.

(۶). آج، لب: شدنیدی.

(۷). مج، وز، لت: که تفأل. [...]

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۹). آج، لب، لت: چربی.

(۱۰). مج، وز: بدین.

صفحه: ۱۷۵

آیت فرستاد که اینکه را به حج تعلقی نیست، طعام و شراب می خوری «۱» و اسراف مکنی «۲» در آن. و بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد به «اسراف»، تعدی است از حلال به حرام، از حلال به حرام تعدی مکنی «۳». عبد الله عیاس گفت: هر چه خواهی

بخوری (۴) و هر چه خواهی در پوشی (۵) مادام تا در خوردن اسراف نباشد و در لباس تکبر، مجاهد گفت: «اسراف» آن باشد که در حقّ خدای تقصیر باشد، چه اگر به وزن کوه احد در طاعت خدای خرج کند (۶) مسرف نباشد (۷)، و اگر یک درم در معصیت خرج کند (۸) مسرف باشد (۹).

کلبی گفت: معنی «اسراف» آن است که آنچه خدای تعالی حلال کرد حرام نکنی (۱۰) از طعام (۱۱) و چیزهای پاک حلال. و گفته‌اند: تعدی مکنی (۱۲) در اکل و شرب از منفعت به مضرت، یعنی تا به حدّ خود باشد نافع بود، چون از حدّ خود بگذرد مضرت آرد و اگر همه داروی سود کننده باشد، چنان که شاعر پارسی گفت: (۱۳)

که پا زهر زهر است چون افزون (۱۴) شود از اندازه خویش بیرون شود

گفتند: رشید را طبیعی بود ترسا حاذق، علی بن حسین واقد (۱۵) را گفت: در کتاب شما از علم طب چیزی هست یا نه! و علم دواست: علم ابدان و علم ادیان. علی بن حسین (۱۶) گفت: خدای تعالی جمله طب در نیم آیت جمع کرد، فی قوله: کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا. گفت: از پیغامبر شما هیچ طب روایت کرده‌اند!

(۱). مج، وز، آف: می‌خورید. (۱۲-۳-۲). مج، وز، آج، آف: مکنید.

(۴). مج، وز: خواهی بخور، آج، لب: خواهی بخورید، آف: خواهید بخورید.

(۵). آج، لب، آف: خواهید در پوشید.

(۸-۶). مل: کنند.

(۷). مل: نباشند.

(۹). مل: باشند.

(۱۰). مج، وز، مل: مکنید.

(۱۱). مج، وز، مل، لت: طیبات.

(۱۳). مج، وز شعر.

(۱۴). مج، وز: کافرون، مل: که افزون. [.....]

(۱۵). مج، وز: علی بن حسین بن واقد.

(۱۶). مج، وز، آج، لب: علی بن الحسین.

صفحه: ۱۷۶

گفت: بلی، جمله طب در کلمتی چند جمع کرده‌اند فی

قوله- علیه السلام: «المعدة بيت الأدواء والحمة رأس كل دواء و اعط كل نفس ما عودته»

گفت: معده خانه درد است و پرهیز کردن سر همه داروهاست و نیز نفس را آن باید داد که عادت کرده باشد. ترسا گفت: بر کتابتان و پیغامبران به سرمایه طب جالینوس فرود آمد (۲).

قوله: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ-الایة، ابن زید گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی از عرب چون به حج رفتندی یا به عمره، گوسپند (۳) و آنچه از او بودی از گوشت و پیه و شیر بر خویشتن (۴) حرام کردند. خدای تعالی گفت بگوی ای محمد که: که حرام کرده است زینت خدای تعالی که بر بندگان خود برون آورد از انواع لباس حلال و جامه‌های پوشیدنی وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ، و روزیهای حلال پاکیزه از انواع طعام! عبد الله عباس گفت: مراد آن چیزهاست که اهل جاهلیت بر خود حرام کردند از بحیره و سائبه

و وصیله و حام.

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عبد الله عباس گفت: معنی آیت آن است که [۱۴۵-پ] امروز در دنیا مشرکان با مؤمنان مشارک‌اند در طیبات و لذات از مأكول و مشروب و ملبوس و منکوح، فردا در قیامت «۵»، اینکه جمله خالص مؤمنان را باشد و کافران را در آن هیچ نصیب «۶» نبود. و تقدیر آیت آن است «۷»: (قل هی للذین امنوا مشترکه فی الدنیا خالصه یوم القیمه). و نافع خواند «۸»: «خالصه» به رفع، و در شاذ عبد الله عباس و قتاده همچین خواندند، و رفع بر خبر مبتدا باشد، و للذین آمنوا، در جای خبر او باشد، ای: قل هی کائنه

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۴۷/۵): عودتها.

(۲). مع، وز: فرو آمد.

(۳). مع، وز: گوسپندی، مل، آج، لب، آف، لت: گوسفند.

(۴). مع، وز: خود.

(۵). مع و دیگر نسخه بدلها: فردای قیامت.

(۶). لت: نصیبی.

(۷). آن، لت که.

(۸). مع، وز: گفت.

صفحه : ۱۷۷

للذین امنوا خالصه یوم القیامه، نصب او بر ظرف است من قوله: خالصه.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، ما تفصیل آیات چنین کنیم که دیدی «۱» برای آنان که دانند و اگر چه تفصیل برای دانا و نادان است و لکن چون انتفاع دانایان را بود دون نادانان، ایشان را تخصیص کرد «۲» به ذکر «۳»:

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ، بگوی ای محمّد که خدای تعالی حرام کرد «۴» فواحش و قبایح را آنچه ظاهر است از آن و آنچه باطن است. قدیم تعالی «۵» چون مشرکان را تعبیر کرد به تحریم «۶» محللات که چیزها که در عقل و شرع حلال بود ایشان را از رأی خود به اعتقادات فاسد بر خود حرام کردند، نیز تعبیر کرد ایشان را به تحلیل محرّمات «۷» که بعضی در عقل حرام بود و بعضی در شرع، که «۸» در هر دو مخطی‌اند:

هم در استحلال حرام و هم در تحریم حلال. قولی آن است که: به ظاهر و باطن فواحش، طواف ایشان خواست برهنه گرد خانه خدا، مردان به روز [اینکه ظاهر بود] «۹» و زنان به شب، و آن باطن بود. و بیان کردیم که «انما»، لإثبات الشیء و نفی ما سواه، و معنی آن باشد که: ما حرّم ربّی الا الفواحش «۱۰»، خدای من هیچ چیز «۱۱» از اینکه چیزها که شما تحریم می‌کنی حرام نکرده است مگر فواحش و قبایح. و «تحریم» منع باشد از فعل باقائه الدلیل بر وجوب اجتنابش، و ضدّ او «تحلیل» باشد و آن اطلاق فعل باشد به بیان از جواز تناول او. و اصل تحریم از «حرمان» باشد و آن منع بود «۱۲» که ضدّ «رزق» باشد، يقال: حرم فلان کذا اذا منع

(۱). آف: دیدید.

(۲). مع، وز، لت: کردند.

(۳). بم: تخصیص کردند. که.

(۴). مع، وز، لت، مل: به حرام کرد. [.....]

- (۵). مع، وز، مل، لت: جلّ جلاله.
- (۶). اساس، بم، آف، آن: تحلیل، با توجه به مع، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۷). مع، وز، لت: محرمانی.
- (۸). آج، لب، آن، آف، لت: و باز نمود که.
- (۹). اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد.
- (۱۰). مع، وز، مل: ربی الفواش.
- (۱۱). همه نسخه بدلها بجز آن: هیچ چیز.
- (۱۲). مع، وز: باشد.

صفحه : ۱۷۸

آیاه، و حرمت الشیء تحریمما و احرمت بالحج احراما و تحرّم بطعامه تحرّما و استحرمت الماعزۃ اذا طلبت الفحل و الحرم، الحرام و الحرم، اسم للإحرام و الحرام، طلب الماعزۃ الفحل و الحرم: مکة و ما والاها، و الاشهر الحرم: ذو قعدة و ذو الحجة و المحرم و رجب، واحد فرد و ثلثه سرد و حرمة الرجل زوجته و المحرم، القرابة التي «۱» لا یحل نکاحها، و حریم الدار: ما کان من حقوقها. و اصل همه «منع» است، و فواش جمع «فاحشه» باشد و آن قبايح کبایر باشد، و بعضی مفسران گفتند: «ما ظهر» آن است که ایشان آشکارا کردند. و «ما بطن»، زنا «۲» است که پنهان کردند، و اختلاف اقوال در اینکه باب برفت. و الإثم، بعضی مفسران گفتند: «اثم» خمر است من قول الشاعر.

شربت الاثم حتى ضلّ عقلی کذاک الاثم یدهب بالعقول

بعضی دیگر گفتند: «اثم» نامی است جمله معاصی را بر عموم، و فراء گفت:

«اثم» هر گناهی بود که در او حدّ نبود. و «بغی» تناول باشد بنا حق بر مردمان و طلب ریاست بنا حق، و اصل او طلب باشد جز که به عرف مخصوص شد به طلبی که ناوجب باشد. و البغاء، الزنا، و البغی، الطلب، و البغیة، المطلوب و بغی کذا و ابتغی اذا طلب، و قوله: بَغِيرِ الْحَقِّ هَمَجْنَانِ است که: وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ «۳»، آن وجوه که آن جا گفتیم «۴» اینکه جا مطرد باشد، و معنی آن که «بغی» جز بناحق نباشد.

و وجهی دیگر اینکه جا محتمل است که آن جا نبود، و آن آن است که: بغی را حمل کنند بر بغی لغوی که مجرّد طلب باشد [۱۴۶-

ر]

آنکه بر اطلاق حرام نبود تا بناحق نباشد، پس فایده «بغیر الحق» اینکه بود، و روا بود که برای تأکید باشد «۵».

وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ، و نیز از جمله آنچه حرام کرد شرک است و با خدای «۶»

(۱). مع: ندارد.

(۲). اساس، بم، آج، لب، آف، آن: زنان، با توجه به مع، و فحواى عبارت تصحیح شد.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

(۴). مل: که ما گفتیم.

(۵). آج، لب: بود.

(۶). مع، وز، مل تعالی. [...]

صفحه : ۱۷۹

انبار گرفتن آنچه خدای به آن حجتی فرو نفرستاد. و «سلطان» برهان و حجت باشد از آن جا که مسلط بود بر شبهت، و بیان و فرقان و حجت و دلیل همه نظایر است.

و نیز از جمله آنچه حرام کرد آن است که: بر خدای چیزی گویی که ندانی «۱»، و در آیت دلیل است بر بطلان تقلید که مقلد بر خدای چیزی گفته باشد که ندانسته بود، و خدای اینکه حرام کرده است. پس در تحریم اینکه، تحریم تقلید باشد.

قوله: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» «امت جماعتی باشند» (۲) از مردمان و اصل «۳» من امة اذا قصده. و اقسام و معانی او گفته شده است پیش از اینکه. و «اجل» وقت باشد، و دین مؤجل، ای موقت. حق تعالی گفت: هر امة‌تی را و گروهی را و قرنی را اجلی هست، یعنی وقت مرگ و وقت هلاکی و وقت نفاذ «۴» عمری هست چون آن اجل در آید یک ساعت تقدیم و تأخیر نکنند. و استقدم و تقدّم بمعنی، و كذلك استأخر بمعنی تأخر، و کلام در اجل برفت بر استقصاء در سورت انعام فی قوله:

قضى «۵» یا بنی آدم اِمْا یأتینکم رُسلٌ منکم - الایة، خطاب است اینکه آیت با جمله مکلفان فرزندان آدم، گفت: ای پسران آدم اگر آیند «۷» به شما پیغامبران «۸» هم از شما که آدمیانی «۹». و اصل «امّیا»، «إن ما» بوده است، «نون» در «میم» ادغام کردند لقب «۱۰» المخرج عند الکوفی و عند البصریین «۱۱»، قلبت میما ثم ادغمت

(۱). گویی که ندانی / گوید که ندانید.

(۲). مل: باشد.

(۳). اساس: اصل، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۴). مج، وز: نفاذ/ نفاذ.

(۵). مج، وز، مل، لت: ثم قضی.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۲.

(۷). اساس، بم، آف، آن: گویند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مج، وز، مل، آج، لب: پیغامبرانی.

(۹). مج، وز: آدمیانی.

(۱۰). اساس: بقرب، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). اساس: عند الکوفین و عند البصرین، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۸۰

فی المیم. و «ان» حرف شرط است و برای آن که «ما» در او شد، «نون» تأکید در فعل آورد فی قوله: یأتینکم، چه اگر او نبودی نشایستی گفتن: ان یأتینکم، برای آن که به ما در حکم ناواجب می آید بمنزلت آنچه نباشد، پس «نون» تأکید در او آوردند «۱» تا سامع بداند که خواهد بود [ن] «۲» و بودنش به «نون» تأکید مؤکد است.

یَقْضُونَ عَلَیْکُمْ آیاتی، در محل رفع است به آن که صفت رسل است، می خوانند و قصه می کنند بر شما آیتهای من، و جواب آن محتمل است که دو چیز باشد: یکی اینکه جمله شرطی که: «فمن اتقی و اصلح» است تا اینکه جمله‌های شرط و جزا در محل جزای شرط اول باشد، و مثال او از کلام چنین بود: یا بنی تمیم ان ایتکم رسولی فمن سمع له و اطاعه فله کذا. و وجه دوم آن است که: جواب آن محذوف باشد، و تقدیر آن است که: فأطیعوهم، اگر پیغامبرانی به اینکه صفت به شما آیند طاعت داری «۳» ایشان را انقیاد کنی «۴» اوامر ایشان را. آنگاه گفت: هر که متقی و پرهیزگار باشد و از معاصی من اجتناب کند، و مصلح «۵» و خداوند عمل

صالح باشد» (۶)، بر ایشان که به اینکه صفت باشند خوفی و ترسی و حزنی نبود» (۷)، در جایهای خوف و حزن ایمن باشند و شادمانه آن جا که دیگران خائف باشند و محزون.
و آیت «۸» اگر «۹» بر اطلاق حمل کنند و عموم در نفی خوف و حزن، در «من اتقی» حمل بر عموم باید کرد نیز «۱۰»، تا معنی آن بود که: هر که از جمله معاصی اجتناب کند و جمله واجبات به جای آرد «۱۱»- و اینکه صفت معصومان باشد- بر او هیچ خوفی و اندوهی نبود بر قطع. و اما آن کس که جایز الخطا بود و از بعضی معاصی

(۱). مع، وز، مل، آج، لب: در آوردند.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). مل، آف: دارید. [...]

(۴). مل، آف: کنید.

(۵). مع، وز، مل، لت باشد.

(۶). مع، وز، مل، لت: ندارد.

(۷). مل: است.

(۸). آج، لب: و اینکه آیت.

(۹). لت چه.

(۱۰). مع، وز، مل، لت: کردن.

(۱۱). آج، لب: آورد.

صفحه: ۱۸۱

اجتناب کند و بعضی را ارتکاب کند و بی توبه با پیش خدای شود، کار او موقوف باشد بر مشیت خدای تعالی، اگر خواهد عفو کند او را و اگر خواهد عقوبت کند.

چون ذکر مؤمنان و متقیان بگفت و آنچه پاداشت ایشان است، ذکر کافران و مکذبان و متکبران [۱۴۶-پ]

و جزای ایشان «۱» بگفت بر عادتی که فرموده است من اتباع الوعد الوعید و الجمع بین الترغیب «۲» و الترهیب تا «۳» مکلف به هر دو طریق به فعل واجب نزدیک بود و از فعل قبیح منزجر، گفت: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا «۴»، آنان که تکذیب آیات ما کنند و دروغ دارند حجج و بیانات ما را و استکبار کنند از آن و بزرگواری نمایند، ایشان اهل دوزخ اند و ملازم باشند آن جا و مخلد و مؤید مانند آن جا. و «استکبار»، تکبر و ترفع باشد به باطل، و در جمله مخلوقات صفت ذم است، بخلاف «۵» آن که تواضع «۶» صفت مدح است «۷». قوله تعالی:

[سوره الاعراف (۷): آیات ۳۷ تا ۵۱]

[اشاره]

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصَبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَهُمْ قَالُوا هَذَا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيْنَا أَنفُسَهُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۳۷) قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُمَّةً لَعْنَتْ أَخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَادِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا

ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِن لَّا تَعْلَمُونَ (۳۸) وَ قَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۳۹) إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَّا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَّا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (۴۰) لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۴۱)

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَّا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۲) وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَّا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلًا بِالحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُوْرثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۴۴) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (۴۵) وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶)

وَ إِذَا صُورَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَّا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷) وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸) أَ هُوَ لِأَنَّ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَّا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَّا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَّا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹) وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱)

[ترجمه]

کیست ستمکارتر از آن کس که فرا بافد «۸» بر خدای دروغی «۹» یا به دروغ دارند «۱۰» آیات او «۱۱» ایشان را برسد به ایشان برخ «۱۲» ایشان از کتاب «۱۳» چون آیند به ایشان پیغامبران ما جان بردارند ایشان را، گویند: کجاست آنچه می خواندی «۱۴» از جز

(۱). آج، لب: جز ایشان.

(۲). آج، لب: بین الرغبه.

(۳). اساس، مل، بم: با (بدون نقطه) مع، وز، آن، آف: با.

(۴). مع، وز، مل گفت.

(۵). مع، وز، مل: و خلاف.

(۶). مع، مل است واو. [.....]

(۷). مل و الله اعلم.

(۸). مع، وز: فرو بافد.

(۹). مع، وز، آج، لب: دروغ.

(۱۰). مع، وز: دارد.

(۱۱). مع، وز را.

(۱۲). مع، وز: نصیب، آف: برخی.

(۱۳). مع، وز تا.

(۱۴). مع، وز، آج، لب: می خواند.

صفحه : ۱۸۲

خدا» (۱)، گویند: گم شدند از ما و گواهی دهند بر خود که ایشان کافر بودند.

گویند» (۲) در آبی» (۳) در گروهی که گذشتند از پیش شما از جن و انس» (۴) در دوزخ» (۵) هر گه که در شوند گروهی لعنت کنند صاحب آن» (۶) را تا چون گرفتار شوند در آن جا [همه]» (۷) گویند باز پسینان ایشان پیشینگان را خدایا ما را اینان گمراه کردند» (۸) بده ایشان را عذابی دو چندان از دوزخ» (۹)، گویند: همه را دو بهره است و لکن شما نمی‌دانی» (۱۰).

و گویند پیشینان» (۱۱) ایشان باز پسینان» (۱۲) را: نیست شما را بر ما [فزونی]» (۱۳) بچشی» (۱۴) عذاب به آنچه کردی» (۱۵).

آنا [ن]

که دروغ دارند حجتهای ما را و بزرگواری کنند از آن، نگشایند ایشان را درهای آسمان و نروند» (۱۶) در بهشت تا در شود شتر در سراخ» (۱۷) سوزنی» (۱۸)، و همچنین پاداشت دهیم گناهکاران را.

(۱). مج، وز: فرود خدای.

(۲). کذا: در اساس، بم، مج، وز، آج، لب: گوید.

(۳). مج، وز: در شوید، آف: در آید.

(۴). مج، وز: از دیوان و آدمیان.

(۵-۹). مج: در آتش.

(۶). مج، وز: صاحبشان. [.....]

(۷-۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۸). وز: خدای، گمراه کردند ما را.

(۱۰). مج، وز، آف: نمی‌دانید.

(۱۱). مج، وز: پیشینگان.

(۱۲). مج، وز: باز پسین ایشان.

(۱۴). مج، آج، لب: پس بچشید، وز، آف: بچشید.

(۱۵). مج، وز، آف: کردید، آج، لب: کسب می‌کردید.

(۱۶). مج، وز: نشوند.

(۱۷). کذا: در اساس و آن، مج، وز، آج، لب: سوراخ. ۱۸. مج، وز: سوزن.

صفحه : ۱۸۳

ایشان را باشد از دوزخ ترسی» (۱) و از زور» (۲) ایشان پوشش، همچنین پاداشت دهیم کافران را» (۳).

«۴»

و آنان که بگریزند و کار [۱۴۷-ر]

نیکو کردند تکلیف نکنیم هیچ نفسی را مگر طاقت او» (۵)، ایشان اهل بهشتند، ایشان در آن جا همیشه باشند.

و بکنیم» (۶) آنچه در دل‌های ایشان بود از کینه، می‌رود از زیر ایشان جویها و گویند شکر» (۷) خدای را آن که راه داد ما را به اینکه و ما راه نیافتیم» (۸) اگر نه راه دادی ما را خدای، پیغامبران خدای ما به راستی و ندا کردند» (۹) ایشان را که آن بهشت» (۱۰) به میراث داده‌اند شما را به آنچه کردی» (۱۱).

و آواز دهند» (۱۲) اهل بهشت اهل دوزخ را که ما یافتیم آنچه وعده داد» (۱۳)

- (۱). کذا: در اساس، بم، آف، آن، معج، وز، آج، لب، لت: بستری، (لغت نامه: ذیل کلمه «نرسی» آورده است که: تصحیف شده فرش است).
- (۲). معج، وز: و بر بالای، آج، لب: و از زیر.
- (۳). معج، وز، آج، لب، آف: ستمکاران را.
- (۴). در نسخه اساس، برگ ۱۴۷- پ به صورت بیاض و نانویس می باشد، لکن دنباله مطلب در برگ ۱۴۴- ر آمده است. [.....]
- (۵). آج، لب: مگر آنچه طاقت او باشد.
- (۶). لب: و بیرون کشیم.
- (۷). معج، وز، آج، لب: سپاس.
- (۸). معج: و ما راه نیافتمانی.
- (۹). آج، لب: و آواز دهند.
- (۱۰). آج، لب: که اینتان بهشت است.
- (۱۱). معج، وز: کردید.
- (۱۲). معج: و ندا کنند.
- (۱۳). معج، وز: نوید داد.

صفحه : ۱۸۴

ما را خدای ما بدرستی، هیچ یافتی» (۱) شما آنچه وعده داد خدای شما بدرستی! گویند: آری آواز دهد آواز دهنده میان ایشان که لعنت خدای» (۲) بر ظالمان» (۳) باد. آنان که باز دارند از راه خدا و جویند آن را کزی و ایشان به آخرت» (۴) کافر باشند. و میان ایشان حجاب بود» (۵) و بر بلندیا مردانی باشند که شناسند همه را به علامتشان» (۶)، آواز دهند اهل بهشت که سلام بر شما، در نشوند [در آن جا]» (۷) و ایشان طمع می دارند. چون برگردند» (۸) چشمهاشان برابر اهل دوزخ، گویند: خدای ما مکن ما را با گروه بیداد کاران. و ندا کنند [اهل]» (۹) بلندیا مردانی را که شناسند ایشان را به نشان» (۱۰) [ایشان]» (۱۱)، گویند سود نکرد از شما جمعتان» (۱۲) و آنچه بودی» (۱۳) که می کردی» (۱۴) از بزرگواری.

- (۱). وز: یافتید.
- (۲). آج، لب: نفرین خدای.
- (۳). معج، وز، آج، لب: بر ستمکاران.
- (۴). معج، وز: به سرای بازپسین، لت: برای بازپسین.
- (۵). آج، لب: پرده‌ای است. [.....]
- (۶). آج، لب: هر یک را به نشان روی ایشان.
- (۷). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۸). اساس: برگردند، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۹-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز، بم، آف افزوده شد، لت: خداوندان.

(۱۰). آج، لب: بنشان روی ایشان، لت: بنشانشان.

(۱۲). آج، لب: گرد کردن شما.

(۱۳). آف: بودید.

(۱۴). معج، وز، آف: می کردید.

صفحه: ۱۸۵

ایشان آنان‌اند» (۱) که سوگند خوردی» (۲) شما [که]» (۳) نرساند به اینان خدای رحمت را! در شوی» (۴) در بهشت هیچ ترس» (۵) نیست بر شما و نه شما دلتنگ شوی» (۶).

و آواز دهند اهل دوزخ اهل بهشت را که بریزی» (۷) بر ما از آب یا از آنچه روزی کرد شما را خدای، گویند آن را حرام کرد خدای [۱۴۸-ر]

بر کافران.

آنان که گرفتند دینشان را هزل و بازی و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا، امروز فراموش کنیم» (۸) ایشان را چنان که فراموش کردند» (۹) امروز را و آنچه ایشان به آیات ما کافر بودند» (۱۰).

قوله (۱۱): «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا - الاية»، خدای تعالی در اینکه آیت بر سیل استنکار» (۱۲) و تعجب گفت: کیست ظالمتر و بیدادگرت از آن کس که او فرود بافد بر خدای دروغ، و افتراء و «فریه» دروغی باشد که آن را هیچ اصل» (۱۳) نبود، و اصل کلمه من الفری و هو القطع. وجه ظلم را بیان کرده‌ایم پیش از اینکه، یعنی در جهان بر خود از آن کس ظالمتر نبود که بر خدای دروغ سازد و دروغ بر او

(۱). وز، آج، لب: ایشانند آنان، لت: اینانند آنان.

(۲). معج، وز: خوردید.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۴-۶). معج، وز: شوید.

(۵). آف: ترسی.

(۷). معج، وز، آف: بریزید. [.....]

(۸). آج، لب: امروز قیامت ترک کنیم.

(۹). معج، وز: کرد دیدن.

(۱۰). اساس: بودن، با توجه به آج، لب و مفهوم عبارت تصحیح شد.

(۱۱). معج، وز تعالی.

(۱۲). معج، وز، مل، آج، لب، لت: استکبار.

(۱۳). معج، وز، مل، آف، لت: اصلی.

صفحه: ۱۸۶

نهد و به آیات» (۱) و دلایل او» (۲) و حجج او را به دروغ دارد، ایشان را برسد نصیب و بهره ایشان از کتاب، یعنی از لوح محفوظ،

یعنی [آنچه] (۳) در لوح محفوظ در حق ایشان نوشته باشند (۴) به ایشان رسد [و از ایشان] (۵) تخطی نکند.

حسن و سدی و ابو صالح گفتند: مراد عذاب است که آن عذاب نصیب ایشان است با ایشان رسد (۶). سعید جبیر و مجاهد و عطیه گفتند: آنچه نوشته باشند ایشان را از سعادت و شقاوت، روایتی دیگر از مجاهد آن است که گفت: گروهی اند که در سابق علم خدای رفته باشد که ایشان اعمالی بکنند، لا محال آن عمل بکنند تا پنداری بر ایشان نوشته‌اند و نصیب ایشان است.

عبد الله عباس و قتاده و ضحاک گفتند: یعنی آن عملها که کرده باشند و در نامه و صحیفه ایشان نوشته باشند. ربیع گفت و ابن زید: یعنی اعمال و ارزاق و آجالشان بر حسب آن که نوشته باشند به ایشان رسد. بعضی دیگر گفتند: نصیب ایشان در دنیا از خیر و شر با ایشان رسد. عطیه گفت از عبد الله عباس که: آنچه ایشان را نوشته باشند، به ایشان رسد، و از جمله آنچه ایشان را نوشته‌اند و لا محال نوشته‌اند و لا محال به ایشان رسد، آن است که روی ایشان در قیامت سیاه بود لقله تعالی: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ (۷).

حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا، سبویه گفت: «حتی» را اماله نشاید کردن برای آن که حرف است و تصرّف در حروف نرود، و كذلك: «أما» و «لما» و «إلى» تا آنکه که فرشتگان و رسولان و فرستادگان ما به ایشان آیند و جان ایشان بردارند، یعنی ملك الموت و اعوان او، و قوله: يَتَوَفَّوْنَهُمْ، در محلّ حال است ای متوفّین لهم. و در «توفی» دو قول است اینکه جا: یکی قبض روح - چنان که گفتیم - و یکی، القبض الی النار، یعنی چون فرشتگان عذاب ایشان را به دوزخ برند و بیان

(۱). مع، وز، مل، لت: نهد یا آیات.

(۲). مع، وز، مل: ندارد.

(۳-۵). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۴). مع، وز، مل: باشد.

(۶). مع، وز، مل: برسد.

(۷). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۰.

صفحه: ۱۸۷

کردیم پیش از اینکه که: «توفی» و «استیفاء» تمام بستدن باشد، و «ایفاء» تمام بدادن. اینکه فرشتگان ایشان را گویند: کجا رفتند آن معبودان شما که ایشان را بدون خدای می خواندی (۱) و عبادت می کردی (۲)؟ و اینکه بر سبیل توییخ و تفریح و ملامت گویند ایشان را، و غرض در اینکه باز گفتن و حکایت کردن آن است تا لطف باشد آنان را که بشنوند و اندیشه کنند در آن، کافران جواب دهند که: ایشان از ما گم شدند در وقت آن که (۳) ما را حاجت است به فریاد رسی (۴)، و آنکه پشیمان شوند و گواهی دهند و اقرار بر خود به آن که کافر بوده‌اند به خدای تعالی در [۱۴۸-پ]

وقتی که اعتراف و پشیمانی سودی ندارد.

قال ادخلوا فی أمم، خدای تعالی روز قیامت کافران را گوید: شما نیز در جمله امتانی و جماعتی شوی (۵) که ایشان گذشته‌اند (۶) پیش (۷) شما از جمله جن و انس [و] (۸) پری و آدمی در دوزخ، یعنی چون ایشان کافر بودند و به دوزخ شدند شما را حکم اینکه است که به دوزخ شوی (۹) که هم طریقت و هم ملت ایشانی (۱۰)، یعنی فرماید اخلاف را تا با اسلاف لحوق کنند در دوزخ چنان که در دنیا با ایشان اقتدا کردند به کفر. و بعضی اهل معانی گفتند: ذکر قول مجاز است اینکه جا و معنی آن است که: من حکم کردم (۱۱) جمله کافران خلف و سلف ایشان به عذاب دوزخ چون در کفر یارند، در عذاب باید تا یار یار (۱۲) باشند، و ذکر قول

اینکه جا چنان است که گفت: فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿۱۳﴾،

- (۱). معج، وز: می خواندید.
- (۲). معج، وز، مل: می کردید. [.....]
- (۳). آج، لب، بم: در وقتی که.
- (۴). معج، وز، مل: به فریاد رسید.
- (۵-۹). معج، وز، مل، آف: شوید.
- (۶). اساس: گزشته‌اند.
- (۷). مل از.
- (۸). اساس: ندارد، با توجه به معج، آج، لب: افزوده شد.
- (۱۰). معج، وز، مل: ایشانید.
- (۱۱). معج، وز، مل، آج، لب، لت بر.
- (۱۲). وز: تا یار به ایشان.
- (۱۳). سوره فضلت (۴۱) آیه ۱۱.

صفحه : ۱۸۸

و قوله: فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۱﴾، و معنی «خلت» ﴿۲﴾ انتقال چیز باشد از مکان خود که جای خالی کند، و گذشته «۳» را برای آن خالی خواندند که جای خالی کرده باشد، و ﴿۴﴾ جن-اینکه جنس حیوان‌اند معروف مستتر از چشم ما، و انس اینکه جنس حیوانند ممیز به صورت انسانیّت. آنگه حق تعالی حکایت احوال و گفتار ایشان کرد که: هر گه که گروهی از ایشان در دوزخ شوند، خواهر خود را لعنت کنند و مراد به خواهر صاحبند، و برای آن خواهر گفت و برادر نگفت که بر معنی اّمّت و جماعت برون آورد، و مراد به برادری و خواهری مماثلث است و مشارکت در ملّت، یعنی مشرکان مشرکان را لعنت کنند و جهودان را و ترسایان ترسایان را، و همچنین هر صنفی از اصناف کفّار جنس خود را که ایشان را دعوت کرده باشند با آن دین و طریقت ایشان را لعنت کنند.

و قولی دگر آن است که: مراد به اخت مقدّم ایشان است و داعی ایشان، یعنی دعوات و مقدّمان را سفله «۵» لعنت کنند و گویند: بار خدایا اینان ما را از راه ببرند، اینان را عذاب مضاعف کن، چنان که در آیت حکایت کرد، آنگه گفت:

حَتَّىٰ إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا، أَي تَدَارَكُوا، [تا] «۶» آنگه که همه آن جا متدارک و متلاحق شوند و مجتمع و بعضی بعضی را دریابند. و أعمش بر اصل خواند:

حَتَّىٰ إِذَا تَدَارَكُوا، وَ نَحَعِي خَوَانِد: حَتَّىٰ إِذَا آذَرُكُوا، مَشَدَّدٌ بِبِي «الف» عَلَي وَزْنِ افْتَعَلُوا مِنَ الدَّرَكِ، تَا هَمَّةٌ مَجْتَمَعٌ شَوْنِدُ دَرِ دُوْخِ آن جَا دَرِ مَنَظَرِهٖ گِیرِنْدُ وَ مَلَامَتِ یَکدِیْگَر. قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ، اّمّت بازپسین اّمّت پیشین را گویند:

بار خدایا اینان مقدّمان و پیشروان «۷» ما بودند، ما «۸» به اینان اقتدا کردیم، اینان را

- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۶۵.
- (۲). معج، مل، لب: خلوا.
- (۳). اساس: گزشته.
- (۴). اساس و چون، با توجه به معج، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. [.....]

(۵). اساس، آج، لب، بم: به صورت «مقدّمان و اسفله» هم خوانده می‌شود.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۷). مل، آج، لب: پیشوایان.

(۸). معج، وز، مل: و ما.

صفحه : ۱۸۹

عذاب مضاعف کن دو چندانی که «۱» عذاب ماست.

مقاتل گفت: اُخْرَاهُمْ، آنان که بازپسین به دوزخ شوند، گویند آنان را که پیش ایشان شده باشند. سَدَى گفت: اهل آخر زمان قوم اوایل را گویند. قولی دیگر آن است که: اذْناَب و اتْباع و سفله، رُؤسا و مقدّمان و مقتدایان را گویند:

رَبَّنَا، خدای ما پروردگار ما. هُوَلَاءِ أَضْمَلُونَا، اینان ما را گمراه کردند، اینان را عذاب دو چندان ده که عذاب ما، و ضعف الشّیء مثله، و از عبد الله مسعود روایت کردند که: مراد به «ضعف» در آیت ماران و کرذمانند «۲»، حق تعالی جواب دهد و گوید: همه را [۱۴۹- ر]

عقاب «۳» مضاعف خواهد بودن، یعنی هر کس را آنچه جزای اوست بسزا به قدر استحقاق خواهد رسید «۴» و لکن کس نداند که مقادیر آن چند است و قدر استحقاق [آن] «۵» چگونه است. و گفته‌اند معنی آن است که: و لکن اینکه گروه ندانند که بدان «۶» گروه چه عذاب است هر کس عذاب خود داند. و أبو بکر عن عاصم خواند: وَ لَکِن لا تَعْلَمُونَ، بئاء الخطاب، و لکن شما ندانی «۷»، و باقی قراء خوانند «۸» به «یا» بر خبر عن الغایب.

آنگه آخریان چون اینکه گفته باشند، اولینان «۹» جواب دهند که: چرا چنین باشد! شما را بر ما فضلی نیست که عذاب شما کمتر باید و عقاب «۱۰» ما بیشتر، بل هر کسی به گناه خود گرفتار است که اگر ما بر ضلال بودیم شما نیز همچین بودی «۱۱»، و تقصیر در «۱۲» غفلت و ترک نظر از همه بر یک حدّ بود، چرا باید تا ما را بر شما مزیت بود! و «اولی» و «آخری» تأنیث اول و آخر باشد، و أفعال بر سه

(۱). معج، وز، مل، دو چندان که.

(۲). معج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: کژدمانند.

(۱۰-۳). معج، وز، مل: عذاب.

(۴). معج، وز، مل: رسیدن.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۶). معج، وز، مل: بر آن.

(۷). معج، وز، مل، آج، لب: ندانید.

(۸). معج، وز، مل، آج، لب: خواندند.

(۹). معج، وز، مل و پیشینگان.

(۱۱). معج، وز، مل: بودید. [.....]

(۱۲). اساس: و، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۹۰

ضرب بود: أفعال تفضیل باشد چنین که بینی و تأنیث او «فعلی» بود، کأدون و دونی و أفضی و قصوی اکبر و کبری و أصغر و

صغری، و «أفعل» صفت باشد و تأنیث او «فعلاء» بود «۱» ممدود نحو: أحمر و حمراء و أصفر و صفراء، و «أفعل» اسم باشد کالأجدل للظیر و الاسود للحیة، و تأنیث او أفعله باشد کأجدله و أسوده. آنگه گویند جمله را که: عذاب بچشی «۲» و متألم باشی «۳» به آن و مهان و مستخف به آنچه کرده‌ای «۴».

آنگه گفت: آنان که آیات خدای به دروغ دارند و به آن ایمان نیارند و از آن ترفع و تکبر نمایند، لا تُفْتَحْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، حمزه و کسائی و خلف خواند [ند] «۵»:

«لا یفتح» بالياء و التّخفیف، برای آن که تأنیث حقیقی نیست، و تخفیف از آن جا که بر بنای ثلاثی نهاد، و ابو عمرو به «تا» خواند و تخفیف، و باقی قرآء به «تا» ی مشدّد من التّفعل، درهای آسمان بر نگشایند برای ایشان و برای هوان و استخفاف و وضع قدر ایشان و اگر چه به عذاب درها بگشایند و برای ارواح کافران و اعمال ایشان نگشایند. و باقر- علیه السّلام- گفت: اما مؤمنان را ارواح و اعمال ایشان به آسمان برند درهای آسمان برای آن بگشایند، اما کافران و «۶» عمل و روح ایشان ببرند، چون به آسمان برند «۷» گویند: عمل او به «سجین» بری «۸» و آن وادی است به حضرموت که آن را برهوت گویند.

حسن بصری گفت: درهای آسمان برای دعای ایشان بگشایند. ابن جریج گفت: درهای آسمان برای ایشان نگشایند «۹» تا به بهشت روند. أبو هریره روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: چون فرشتگان به بالین بنده مؤمن حاضر

(۱). مع، وز، مل: باشد.

(۲). مل، آج، لب، آف: بچشید.

(۳). مل، آج، لب، آف: باشید.

(۴). مل، آج، لب، آف: کرده‌اید.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۶). مع، وز، مل: ندارد.

(۷). مع، وز، مل: رسد.

(۸). مع، وز، مل، آج، لب: برید.

(۹). اساس: بگشایند، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

صفحه : ۱۹۱

آیند که اجل او نزدیک رسیده باشد، گویند: ای روح پاک که در تن پاک بودی به فرمان خدای بیرون آی حمیده و پسندیده، و بشارت باد تو را به روح و ریحان و خدای نه غضبان و خشمناک بر تو، آنگه می‌برند آن را تا به آسمان دنیا برند، گویند: در بگشایی «۱». خازنان آسمان گویند: اینکه روح کیست! گویند: روح فلان بنده مؤمن است، گویند: مرحبا بالنفس الطّیبة الّتی کانت فی الجسد الطّیب ادخلی حمیدا «۲» و أبشری بروح و ریحان و ربّ غیر غضبان، و در بگشایند تا در رود، و همچنین به هر در آسمانی گویند: اینکه روح کیست! گویند: روح فلان بنده مؤمن است، اینکه ترحیب و بشارت بگویند تا به آسمان هفتم برند. و اما چون مرد بد «۳» باشد، فرشتگان عذاب حاضر آیند و گویند: برون آی ای نفس خبیث از تن خبیث، برون آی ای ذمیم، و بشارت باد به غساق و حمیم.

آنگه آن را به آسمان برند و گویند: [در] «۴» بگشایی «۵». خازنان گویند: روح کیست!

گویند: روح فلان بنده، گویند: لا مرحبا بالنفس الخبیثة الّتی کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمه فانه لا یفتح لک ابواب السّماء، بر گرد ای روح پلید از تن [۱۴۹-پ]

پلید برون آمده، که درهای آسمان بر «۶» تو نگشایند. آنگه برگرداند آن را [و] «۷» به گور خداوندش فرو کنند، آنگه بر سیل یأس و بیان استحالت گفت:

اینکه کافران مکذبان به بهشت نشوند تا شتر به سوراخ سوزن بنشود «۸». عکرمه و سعید جبیر خواندند در شاذ: «الجمیل» به ضم «جیم» و تشدید «میم» و اینکه رسن کشتی باشد که آن را قلس خوانند، و اینکه قراءت نسبتی دارد از جهت معنی با سم خیاط، جز آن است که در سبع و عشر نخواندند، و عرب را عادت بود که چون

(۱). آج، لب: بگشاید.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها: حمیدا، چاپ شعرانی (۵/ ۱۵۶): حمیده.

(۳). وز: چون مرتد.

(۴-۷). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. [.....]

(۵). آج، لب: بگشاید.

(۶). مع، وز، مل، آج، لب: برای.

(۸). مل، آج، لب: نشود.

صفحه: ۱۹۲

خواهد «۱» تا نفی کاری کند «۲» نفی کلی، اگر چه آن کار صحیح بود آن را تعلیق کند «۳» به محالی تا همچنان محال شود، یعنی چنان که محال است که شتر به سوراخ سوزن برود، محال است که ایشان به بهشت روند، و مانند اینکه است قول شاعر «۴»:

إذا شاب الغراب اتیت اهلی و صار القار کاللب الحلیب

گفت: چون کلاغ سیاه سفید شود و قیر چون شیر شود، من با خانه آیم، یعنی هرگز نیایم، و مثله «۵»:

فأنک سوف تحلم او تناهی اذا ما شبت أو شاب الغراب

و مثله «۶»:

فرجی الخیر و انتظری ایابی إذا ما القارظ العنزى آبا «۷»

و مانند اینکه بسیار است. و عبد الله مسعود را کسی پرسید از اینکه آیت، گفت:

«جمل» نمی «۸» شناسی یعنی هو زوج الناقه، او جفت شتر ماده باشد. و حسن بصری را یکی از پارسی زبانان پرسید «جمل» چیست در اینکه آیت! گفت: شتر به پارسی، و «سم خیاط»، سوراخ سوزن باشد در قول عبد الله عباس و مجاهد و حسن و سدی و عکرمه، و از آن جا زهر را «سم» خوانند که در مسام مرد گذر کند، پنداری سوراخ کند و می رود تا بنیت بیران کند، و هر ثقبی لطیف که در تن باشد آن را «سم» و «سم» گویند به فتح «سین» و ضم او، و جمعش سموم باشد. قال الفرزدق «۹»:

فنفست عن سمیه حتی تنفسا و قلت له لا تخش شیئا و رائیا

[یعنی ثقبی آنفه «۱۰»، و جمع «سم» زهر سموم باشد، و خیاط و مخیط سوزن باشد، چنان که لحاف و ملحف و قناع و مقنع و ازار و

میزر و قوام و مقوم.

-
- (۱). مج، وز، مل: خواهند.
 (۲-۳). مج، وز، مل: کنند.
 (۴-۵). مج، وز، مل شعر.
 (۶-۹). مج، وز شعر.
 (۷). اساس: ایاب، با توجه به مج، وز تصحیح شد.
 (۸). اساس: می، با توجه به مج، وز تصحیح شد.
 (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

صفحه: ۱۹۳

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ، و همچنین جزا دهیم گناهکاران را. روا باشد که مجرمان کافران باشند و لکن نوعی دگر از کفار که نه متکبران «۱» باشند تا عطف الشیء علی نفسه نباشد، چه کفر من اعظم الجرم باشد صاحبش را روا بود که مجرم خوانند و روا باشد که مراد گناهکاران باشند، و لکن تشبیه به عذاب باشد و نفی فتح ابواب آسمان دون دخول بهشت بر سیل عموم بتخصیص ادله عقلی که دلیل کرده است بر آن که مؤمن را بر ایمان ثواب ابد باشد و احباط باطل است، پس لا محال باید تا او را به ثواب ایمان به بهشت برند.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ، آنکه گفت: اینکه کافران متکبران مکذبان «۲» [را] «۳» از دوزخ بسترها باشد از آتش و از بالای «۴» سرشان سایه بانها باشد از آتش چنان که گفت: لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ «۵». و «جهنم» نامی است از نامهای دوزخ، و محل او جز است جز که لا ینصرف است برای تأنیث و علمیت، و اشتقاق او گفته‌اند از جهومت است و آن غلظت باشد، و رجل جهم «۶» الوجه ای غلیظ الوجه. و «مهاده» بستر گسترده باشد و خوار کرده، و منه مهد الصبی و أمر ممهد و مهتد له الامر تمهیدا. و غواشی جمع غاشیه باشد و هو ما یغشاهم، و آن چیزی بود که باز پوشد ایشان را، و منه غاشیه السرج «۷». محمد بن کعب گفت: غواشی مراد با او «۸» چادر شب است، و اینکه قولی است قریب برای آن که چون بستر گفت، به مناسبت آن چادر شب گفت و اینکه بر سیل تهکم باشد [۱۵۰-ر]، چنان که گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۹». و تنوین در «غواش» سیبویه گفت: بدل «یا» ی محذوف است و از علامت تنکیر است، و حکم غواشی «۱۰» در اعراب؟

-
- (۱). مج، وز، لت: مستکبران.
 (۲). مج، وز، لت: مکذبان مستکبران.
 (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد.
 (۴). مج، وز: و آن بالای، لب: و از پای. [...].
 (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۶.
 (۶). مج، آج: جهیم.
 (۷). مج، وز، لت و.
 (۸). مج، وز: باو.
 (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/۱۵۸): غواش.

صفحه: ۱۹۴

حکم قاضی «۱» باشد.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ، و ظالمان را همچنین «۲» جزا دهیم، و مراد به ظالم هم کافر است من قوله: إِنَّ الشُّرَكَاءَ لَطُغْمٌ عَظِيمٌ «۳». و اصحاب وعید را به اینکه «۴» تمسک نیست برای آن که باتفاق ما و ایشان تخصیص عموم قرآن به ادله عقل و آیات قرآن روا باشد، و ادله عقل و آیات ارجاء مخصّص اینکه آیت است و مانند اینکه.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، حق تعالی چون ذکر کافران و مکذبان بگفت و آنچه جزا و سزای ایشان است، در عقب آن ذکر صالحان و مؤمنان گفت و آنچه ثواب ایشان است تا جمع کرده باشد هر دو لطف مکلف را بطرفی التّریب و التّرهیب، تا به ایمان و طاعت نزدیکتر باشد، گفت: آنان که بگروند و عمل صالح کنند. اینکه آیت و هر چه مانند اینکه است دلیل می کند بر آن که عمل صالح از ایمان نباشد و الّما عطف الشّیء علی نفسه باشد، بمثابت قوله: «امنوا» و «امنوا». و خبر و الَّذِينَ آمَنُوا، آن جمله است که: أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ است. و قوله: لَا نُكَلِّفُ «۵» وَلَمْ يَنْصَبْ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكُمْ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ «۱»، ای انْ ذَلِكُمْ [منه] «۲» و اینکه نیز وجهی است قریب، و التّقدیر: و الّذین امنوا و عملوا الصّالحات غیر مکلفین منّا الّا بقدر وسعهم. و أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ، جمله مستأنف باشد «۳». وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، جمله دیگر «۴» باشد، گفت: آنان که موصوف باشند [۱۵۰-پ]

به صفت ایمان و عمل صالح، ایشان اهل بهشت باشند و آن جا مخلّد و مؤبّد باشند.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ نَّزَعٌ وَقَلْعٌ وَإِزْعَاجٌ، رفع الشّیء عن مکانه باشد إمّا بتحویل و إمّا باعدام، و مراد در آیت تصفیة الطّباع باشد به اسقاط وساوس و به دادن هر چه آرزوی او باشد «۵» تا تمنای حال غیرى نکند. و الغلّ الحقد، و آن حقدی باشد که به لطافت به صمیم دل رسد، و غلول از آن «۶» جاست برای آن که وصول باشد. به حیل الی دقیق الخیانه، و منه الغلّ للجامع بین الیدین و العنق لانغلاله بها «۷»، و الغلّ الماء الجاری بین الاشجار لانغلاله فیها، و الغلّة، العطش لوصوله الی الكبید، و الغلّة، الدّخل لوصوله الی صاحبها، و سینه و دل را برای آن صدر خوانند که تدبیر از او صادر باشد «۸»، و پیشگاه مجلس را صدر خوانند. حق تعالی وصف اهل بهشت کرد که چون ایشان را در بهشت حاضر آرم، آنچه در دل ایشان [بوده باشد] «۹» از غلّ و حقد و غیظ «۱۰» و حسد [بر] «۱۱» یکدیگر از دلهای ایشان برکنم و برون آرم.

در خبر می آید که: آن را که از او کمتر ملک و ملک نباشد در بهشت، ملکش از همه ملک «۱۲» دنیا بیش بود، و چنان گمان برند که آنچه او راست کس را

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۳. [.....] (۱۱-۹-۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). آج، لب: باشند.

(۴). مع، وز، لب: دگر.

(۵). مع: هر چه در آرزو باشد.

(۶). مع، وز، مل، لت: از اینکه.

(۷). مع، وز، مل، لت: فیها.

(۸). آج، لب: شود.

(۱۰). مع، وز، مل: غبط.

(۱۲). مع، وز، لت، آن: از ملک همه.

صفحه : ۱۹۷

نیست. و حسن علی «۱» روایت کرد که امیر المؤمنین «۲» گفت: آیت در ما آمد که اهل بدریم. سدی گفت در اینکه آیت که: اهل بهشت چون به در بهشت رسند، درختی باشد «۳» آن جا از اصل ساق او دو چشمه «۴» برون «۵» می آید، از یک چشمه باز خورند هر چه غلّ و غشّ و حقد و حسد باشد از دل ایشان برود و آن شراب طهور بود، و از دیگر غسل کنند تا نضارت بهشت و غضاضت نعیم بر ایشان پیدا شود، هر گز پس از آن اشعث و أغبر نشوند و گونه رویشان بنگردد «۶».

أبو نصره روایت کرد که: اهل بهشت را بر در بهشت باز دارند تا میان ایشان مقاصه کنند در ظلمات، تا چون به بهشت شوند کسی را بر کسی ظلامه نمانده باشد به مقدار قلامه «۷» ناخنی، و همچنین کنند با اهل دوزخ پیش «۸» از آن که به دوزخ شوند، و اینکه استیفاء اعواض است که ما گفتیم که ایشان را بر یکدیگر باشد. آنکه گفت: منازل ایشان چنان بود که در زیر کوشکهای ایشان جویها روان «۹» باشد، ایشان چون نعمت ظاهر بینند گویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا، سپاس خدای را که ما را هدایت داد به اینکه. وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، و ما به اینکه راه نیافتیمی «۱۰» اگر نه خدای تعالی ما را راه نمودی و تمکین کردی «۱۱»، يقال: هدیته لكذا و الی كذا. سفیان ثوری گفت: معنی آن است که سپاس «۱۲» خدای را که ما را توفیق داد تا عملی کردیم که اینکه ثواب و جزای آن است. و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ، خدای تعالی حجاب از میان ایشان «۱۳» بردارد تا یکدیگر را

(۱). آج، لب: و امام المعصوم حسن بن علی علیهم السلام.

(۲). معج، وز، مل علی، آج، لب، بم: آن علیه السلام.

(۳). مل: ببینند.

(۴). مل آب.

(۵). معج، وز: بیرون. [...]

(۶). معج، وز، مل، لت: بنه گردد.

(۷). معج، وز: قلامه‌ای یعنی سر.

(۸). مل: پیشتر.

(۹). معج: روا.

(۱۰). معج، وز، مل، لت: راه نیافتمانی.

(۱۱). معج، وز، لت: کردند.

(۱۲). معج، وز: اسپاس.

(۱۳). معج، وز، مل، لت: خدای تعالی میان ایشان حجاب.

صفحه : ۱۹۸

بینند «۱» و آنچه ایشان در آن باشند از منازل و مقامات از «۲» درجات و درکات، اهل دوزخ گویند: لو هَدَانَا اللَّهُ، اینکه، حسرت ایشان باشد. و اهل بهشت گویند: لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، اینکه، شکر ایشان باشد. آنکه گفت: هیچ مؤمن و کافر «۳» نباشد و آلا او را در بهشت و دوزخ جایی باشد و منزلی «۴»، چون به جای خود برسند و حجاب بردارند جای او در بهشت به او نمایند، و او را گویند: اینکه قصور و درجات و منازل می بینی «۵» تو را بود «۶» [۱۵۱- ر]

برای تو آفریده بودند «۷» اگر ایمان آوردی و طاعت کردی «۸» و بهشتی را گویند: آن درکات و عقوبات بینی تو را بودی «۹»، اگر

تو نیز همان کردی که ایشان کردند از کفر و معاصی آن که کردند «۱۰»، اینکه بمیراث به شما ارزانی داشتم «۱۱» از ایشان به آن عمل که کردی. و آن جایها به استحقاق که لایق حال ایشان است [و] «۱۲» ایشان را شاید به ایشان دادم «۱۳» و قسمت کردم «۱۴» میان شما و ایشان، آنگه منادی ندا کند که: ای اهل بهشت؟ تندرستی است شما را که با آن بیماری نباشد، و برنایی که با آن پیری نباشد، و زندگانی که با آن مرگ نباشد، و خلودی که با آن فنا نباشد، و نعمتی که با آن شدت نباشد «۱۵»، ایشان گویند: اینکه آن است که رسولان خدای به ما آمدند و ما را گفتند، ما تصدیق کردیم و باور داشتیم، لا جرم اینکه ندا بشنیدیم که اینکه بهشت به میراث به شما دادیم به آنچه کردی «۱۶» در دنیا از ایمان و طاعات، فهذا معنی قوله تعالی: وَ نُوَدُّوا أَنْ تَلْکُمْ الْجَنَّةُ أَوْ رِثْمُوهَا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. ابن عامر خواند: ما کنا

(۱). لت: به بینند/ ببینند.

(۲). مج، وز: آن.

(۳). آج، لب: مؤمنی و کافری.

(۴). مج، وز: و دوزخ منزلی و جایی نباشد.

(۵). مج، وز، مل: آن قصور و منازل و درجات بینی.

(۶). مج، وز، لب، لت و [.....]

(۷). مج، وز، لت: آفریدند.

(۸). مج، وز، مل، آج، آف، لت، آن: کردی.

(۹). مج، وز: بود که.

(۱۰). مج، وز آن که کردند.

(۱۱). مل، آن: داشتیم.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۳). مل، آن: دادیم.

(۱۴). لب: کردیم.

(۱۵). مج: شدتی نباشد. ۱۶. آج، لب: کردید.

صفحه: ۱۹۹

لنهدی «۱»، بلا-واو، و در مصاحف اهل شام «واو» نیست، گفتند: برای آن که اینکه جمله ملتبس است به آن جمله از «واو» مستغنی‌اند، چنان که گفت: سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ «۲»، و باقی قراء به «واو» خواندند و گفتند: دو جمله است، یکی بر یکی معطوف «۳» از «واو» گریز نباشد، و اینکه بهتر است چه آیت سورة الکهف التباس صفت و موصوف دارند و اینکه جا آن التباس نیست الا علی تعسف، و ابو عمر و خواند: اورثموها «۴» به ادغام «تا در تا» «۵» برای آن که دو حرف مهموس‌اند و متقارب المخرج. وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ، آنگه حق تعالی حکایت کرد از گفتار که «۶» میان اهل بهشت و اهل دوزخ رود، [ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را] «۷». و برای آن که لفظ ماضی گفت و اگر چه معنی در مستقبل خواهد بود ایذانا و اعلاما بأن ذلك لا محاله واقع کائن فکأن قد، برای آن که تا باز نماید که از قوت آن «۸» را که اینکه لابد بخواهد بود «۹»، گفت: پنداری که بود «۱۰»، گفت آواز دهند بهشتیان دوزخیان را و گویند: ما آنچه خدای «۱۱» ما را وعده داد یافتیم بدرستی و حقی شما یافتی «۱۲» آنچه خدای شما را وعده داد بدرستی «۱۳»، و اینکه بر سیل تهکم و استهزاء و شماتت گویند. ایشان جواب دهند که: «نعم» آری یافتیم و حق و صدق است.

کسائی خواند اینکه جا و در «شعراء» و «الصّافات»: «نعم» به کسر «عین»،

(۱). اساس، آج، لب، آف: بما کنا نهتدی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۲.

(۳). مج، وز، مل، لت: دو جمله است معطوف یکی بر یکی.

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها بجز وز: اورثموها، با توجه به وز تصحیح شد. [.....]

(۵). مج: «ثا» در «تا»، وز: «ثا» در «ثا».

(۶). مل: گفتاری که.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۸). مج، وز کاد.

(۹). مج، وز: نخواهد بودن.

(۱۰). مج، وز: پندار که نبود.

(۱۱). مج، وز، لت ما.

(۱۲). مج، وز، آج، لب، آف: یافتید.

(۱۳). وعده دادند رستید.

صفحه : ۲۰۰

و باقی قرآء به فتح «عین» و اینکه دو لغت است. چون اینکه گفته باشند و جواب شنیده، در میان ایشان آواز دهنده‌ای آواز دهد که: لعنت خدای بر ظالمان باد، چنان که هر دو گروه بشنوند. مؤمنان خرم شوند و کافران اندوهگن «۱» و لعنت خدای خشم و عقاب خدای باشد. و اصل او طرد و راندن باشد، و اصل «تأذین» و «ایذان» اعلام باشد و هو الايقاع فی الاذن، يقال: أذنت لكذا إذا استمعت له، و آذنته بكذا اذا وقعت فی اذنه، و منه الاذان لأنه اعلام بالصلاة.

نافع و اهل بصره و عاصم و ابن مجاهد عن قبل خواندند: «أن لعنة الله» به تخفیف «نون» «۲» و رفع لعنة «۳» بر آن که «أن مخففه باشد از ثقیله، و اینکه تخفیف نکنند الا به اضمار شأن و قصه، و تقدیر آن باشد که: أنه لعنة الله على الظالمين، و مثله قوله: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «۴»، التقدير: أنه الحمد لله رب العالمين، ای الشأن و القصية ان «۵» الحمد لله رب العالمين، و مثله قول الاعشى «۶»:

فی فتیة کسیوف الهند لا قد علموا أن هالك کل من یحفی [۱۵۱-پ]

و ینتل

المعنی أنه هالك، أي أن الامر و الشأن هالك کل حاف و ناعل، و باقی قرآء مشدد خواندند بر اصل.

آنکه وصف کرد آن ظالمان را که مستحق لعنت خداوند «۷» با آن که ایشان منع کنند از راه خدا، یعنی از دین خدا «۸». و یصدون، شاید تا از «صدود» باشد و آن اعراض و عدول بود، و شاید تا از «صد» بود و آن منع باشد، کقوله: هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ «۹»، و اگر بر اول حمل کنند ظلم نفس باشد به

(۱). مج، وز، مل: دژم.

(۲). معج، وز: التون.

(۳). معج، وز، مل، لت: اللعنة.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

(۵). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، با توجه به متن زائد به نظر می‌رسد. [.....]

(۶). معج، وز، مل شعر.

(۷). معج، وز: خدای‌اند، لت، خدایند.

(۸). معج، وز: خدایی.

(۹). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵.

صفحه: ۲۰۱

برگشتن از ره خدای تعالی، و اگر بر اینکه حمل کنند ظلم غیر باشد از اصرار به غیر به منع او از ره خدای. و فرق میان ایشان به مصدر پیدا شود، مصدر لازم «صدود» [باشد] «۱»

و مصدر متعدی «صد». وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا، و طلب آن کنند تا آن را به شبهت و تلبیس کثر کنند و نمایند مردمان را که اینکه راهی است کثر. «و العوج» بالكسر فی الدین و الامر، «و العوج» بالفتح فی العصا و امثالها، و قيل: العوج ما كان خلقه بالفتح، و بالكسر ما اعوج و لم یکن كذلك، و نصبش محتمل باشد دو وجه را:

یکی مفعول به و یکی مصدر، اى يطلبون هذا النوع من الطلب، كقولهم: رجع القهقري و قعد القرفصاء، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ، و ایشان به قیامت ایمان ندارند.

و بَيَّنَّهُمَا حِجَابٌ یعنی میان اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد، و حجاب هر حاجزی باشد که منع کند از نفوذ شعاع و جز آن، و ضریر را برای آن محجوب گویند، و الحاجب المذی یحجب الناس عن الدخول. وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ جمع «عرف» باشد و آن بلندی باشد از زمین چون باره و مانند آن، و منه عرف الدیک و عرف العادة و هو فعل بمعنی مفعول، و قال الشماخ:

و ظلت باعراف تعالی کأنتها رماح نحاها و جهة الريح راكز
و قال آخر: «۲»

كل كنانا لحمه نیاف كالعلم الموفی علی الاعراف

مفسران گفتند: باره‌ای باشد میان بهشت و دوزخ چنان که گفت: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ «۳»، اینکه قول مجاهد و سدّی است، و سدّی گفت: برای آنش «أعراف» خوانند که مردمان او مردم را شناسند. و حسن بن الفضل گفت:

مراد به «أعراف» صراط است.

مفسران خلاف کردند در اینکه «۴» مردان که بر اعراف باشند و برای چه آن جا باشند. عبد الله عباس و حذیفه بن الیمان گفتند: گروهی باشند که سیئات و

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۲). معج، وز، مل شعر.

(۳). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۳.

(۴). مع، وز، مل: در آن.

صفحه: ۲۰۲

حسنات ایشان یکسان بود، سیئاتشان قاصر بود از دوزخ و حسناتشان به حدّ وصول به بهشت نبود، خدای تعالی ایشان را آن جا بدارد. چون حساب خلائق بکنند ایشان را به رحمت به بهشت فرستند، ایشان آخرین کسانی باشند که به بهشت شوند. ایشان از آن که بر بلند «۱» باشند، اهل بهشت و اهل دوزخ را شناسند.

خدای تعالی چون خواهد که ایشان را به بهشت برد، بفرماید تا ایشان را به جویهایی آرند که «۲» آن را «نهر الحیاة» «۳» گویند، کناره‌های آن جوی از قصبهای زر «۴» باشد مکمل به مروارید، خاکش مشک باشد ایشان را آن جا بشویند، اندام ایشان پاکیزه شود، خالی سپید بر نحر ایشان پدید آید که ایشان را بدان بشناسند، خدای تعالی گوید: تمنا کنید. ایشان [آنچه] «۵» خواهند تمنا کنند تا هر چه آرزو باشد ایشان را بخواهند. چون تمنای ایشان برسد، حق تعالی گوید: شما راست هر چه تمنا کردی «۶» هفتاد ضعف آن. چون به بهشت شوند [اهل بهشت] «۷» ایشان را به آن خال بشناسند، ایشان را مساکین الجنّه خوانند.

عبد الله مسعود گفت: خدای تعالی به قیامت حساب خلقان بر آرد، هر کس را که حسناتش بر سیئات بیفزاید- و اگر همه به یک حسنه بود- خدای تعالی بفرماید تا او را به بهشت برند، و هر کس را که سیئاتش از حسنات به یک «۸» سیئه زیادت بود [۱۵۲- ر] بفرماید تا او را به دوزخ برند، آنگه برخواند: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ «۹»، آنگه گفت: ترازو به مثقال حبه‌ای بچربد و بر او پیدا شود، و هر که سیئات و

(۱). مل: بلندی.

(۲). مع، وز: به جوی دارند که، مل: ایشان را به زیر آرند به جوی که.

(۳). مع، وز، مل: بحر الحیاة.

(۴). مع، وز: قضیها از زر.

(۵-۷). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۶). مع، وز، آج، لب، لت: کردید. [...]

(۸). مع، وز: به یکی.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۸ و ۹، نیز سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۲ و ۱۰۳.

صفحه: ۲۰۳

حسناتش یکسان بود او از اصحاب اعراف باشد، ایشان را بر صراط بدارند و آن نور که بر ایشان بود از ایشان بستانند. مردی روایت کند از بنی هلال که گفت پدرم از رسول- علیه السلام- پرسید که: اصحاب الاعراف که اند! گفت: مردمانی که در سبیل خدا جهاد کرده باشند و پدران ایشان از ایشان خوشنود نباشند، ایشان را در سبیل خدای کشته باشند، از اینکه جهت از آتش دوزخ آزاد باشند و به عصیان و آزار پدر از بهشت ممنوع باشند، ایشان آخرین اهل بهشت باشند به دخول «۱».

شرحیل بن سعد گفت: جماعتی باشند که بی‌رضای پدر به غزا شده باشند. مجاهد گفت: قومی باشند از صالحان «۲» فقها و علما. سلیمان التیمی و ابو مجلز گفتند: جماعتی فرشتگان باشند. ابو مجلز را گفتند: خدای «رجال» می‌فرماید، گفت: پس فرشتگان زنان نیستند. عبد الله عباس گفت: جماعتی باشند که گناه بسیار دارند و طاعات گران، و روایتی دیگر از او که گفت: اولاد الزنا باشند. أبو العالیة گفت: جماعتی باشند که طمع دارند که به بهشت روند و خدای تعالی اینکه طمع نیفکنده باشد ایشان را الا برای کرامت ایشان. مجاهد گفت:

جماعتی باشند که پدران از ایشان خشنود باشند و مادران نباشند، یا مادران خشنود^۳ باشند و پدران نباشند، خدای تعالی ایشان را به رضای پدر یا مادر از دوزخ آزاد کند و به ناخشنودی پدر یا مادر از بهشت منع کند، ایشان^۴ آن جا باز داشته باشند تا خدای^۵ حساب خلقتان بکند آنچه ایشان را به بهشت فرستد.

عبد العزیز بن یحیی الکنانی^۶ گفت: آنان باشند که در فترت بین النبیین بمرده باشند و دین را بدل نکرده باشند. و منجوبی^۶ در تفسیرش گفت: فرزندان

(۱). آج، لب: به داخل شدن در بهشت.

(۲). اساس: طالحان، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۳). مع: خشنود.

(۴). مع، وز، مل، آف را.

(۵). مع، وز، مل، آج، لب، لت تعالی.

(۶). کذا: در اساس، مع. ممنونی، وز: محنونی، مل، لت: منحنونی، آج، لب: شحونی، آف، آن: منحنونی.

صفحه: ۲۰۴

مشرکان باشند، بعضی دگر گفتند: جماعتی باشند که ایشان طاعات و اعمال صالحه کرده باشند مشوب و آمیخته با ریا، و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش آورد به اسناد از جویری بن^۱ سعید از ضحاک از عبد الله عتّاس که گفت در اینکه آیت: اعراف جایهای باشد بلند از صراط و اینکه مردانی که بر آن^۲ اعراف باشند حمزه بن عبد المطلب بود و عتّاس و علی بن ابی طالب و جعفر الطّیار ذو الجناحین، دوستان خود را از دشمنان بشناسند به علامت، و علامت آن بود که دوستان ایشان سپید روی باشند و دشمنانشان سیاه روی.

باقر- علیه السلام- گفت: آن مردان ائمه معصوم باشند و پیغامبر- علیه السلام- در میان ایشان بود. صادق- علیه السلام- گفت: اعراف کتبان و بهشتهایی باشد میان بهشت و دوزخ، هر پیغامبری^۳ و خلیفه‌ای او را آن جا بدارند با گناهکاران امتش چنان که امیر لشکر را با لشکر بدارند. آنان که محسنان امت باشند سبق برند و به بهشت شوند، خلیفه رسول آن گناهکاران را گوید: بنگری^۴ به برادران شما از محسنان که سبق بردند^۵ به بهشت. اینان بر ایشان سلام کنند، و ذلک قوله: وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، آنچه حق تعالی^۶ خبر داد که اینکه گناهکاران به بهشت نشده باشند هنوز و طمع دارند که به بهشت شوند به شفاعت پیغامبر و امام، و ذلک قوله: لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ.

آنچه اینکه گناهکاران از اعراف به اهل دوزخ نگرند پناه با خدای دهند و دعا کنند: رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۷ [و ذلک قوله: و اذا صرفت أبصارهم تلقاء أصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمين^۸] [۹]، آنچه انبیا و خلفا

(۱). مل: جبیر بن سعید، آج، لب، آف: جویری بن سعید، لت: جریر بن سعید، چاپ شعرانی (۵/ ۱۶۴): حبر بن سعید.

(۲). مع، وز: بر اینکه.

(۳). آج، لت را.

(۴). مع، وز، مل، آف: بنگرید.

(۵). مع، وز، آج، لب، آف: برند.

(۶). آج، لب گفت و. [...]

(۸-۷). سوره اعراف (۷) آیه ۴۷.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز، و ضبط قرآن مجید افزوده شد.

صفحه: ۲۰۵

روی به اهل دوزخ کنند و ایشان را بر سبیل تقریر و ملامت گویند: ما أَعْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ «۱»، آنگاه اشارت به اینکه مستضعفان کنند و گویند:

اینان آنان‌اند که شما در دنیا سوگند می‌خوردی «۲» که خدای بر اینان رحمت نکند! و ذلك قوله: أَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ [۱۵۲-پ]، آنگاه اینکه مستضعفان را از خدای بخواهند و ایشان را گویند: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا- خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا- أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ «۳»، و آنچه مؤکد اینکه حدیث است حدیث عمرو بن شیبه و دیگر راویان از صحابه و تابعین در آن که امیر المؤمنین علی «۴» قسمت کننده باشد بین الجنة و النار، و عمرو بن شیبه روایت کند که رسول- علیه السلام- امیر المؤمنین را گفت:

(یا علی کأنی بک یوم القیمه و بیدک عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین الی النار)

گفت: پنداری که در تو می‌نگرم که فردای قیامت عصبایی از چوب عوسج به دست گرفته باشی و گروهی را به بهشت می‌رانی و گروهی را به دوزخ و با دوزخ مقاسمه می‌کنی که:

(هذا لی و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من اولیائی)

، آن را «۵» دار که از دشمنان است و اینکه را دست بدار که از دوستان است. آنگاه گفت: و الله که آتش علی را مطیعت باشد از آن که بنده سیدش را، و شاعر گوید: «۶»

علی حبه جنة قسیم النار و الجنة وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنة

قوله: يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسَيِّمَاهُم، همه را به سیما و علامت بشناسند از دوستان و دشمنان، [که دوستان سپید روی و سیاه چشم باشند و دشمنان] «۷» سیاه روی و ازرق چشم باشند. در خبر است که حارث همدانی امیر المؤمنین- علی علیه السلام- را گفت: یا امیر المؤمنین؟ من از دو حالت می‌ترسم: یکی از وقت نزع و

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.

(۲). معج، وز، مل، آج، لب: می‌خورید.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۹.

(۴). آج، لب، آف علیه السلام.

(۵). معج، وز: او را.

(۶). معج، وز شعر.

(۷). اساس، آج، لب، بم، آف: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

صفحه: ۲۰۶

یکی از صراط و سر دو راه. امیر المؤمنین او را گفت: مترس که دوستان ما آن جا ایمن باشند که هر کس از دوستان و دشمنان ما مرا آن جا بینند و من ایشان را، بینم «۱» و بشناسم و ایشان مرا بینند و «۲» بشناسند، آنگاه اینکه بیتها بگفت «۳»:

یا حار همدان من یمت یرنی

من مؤمن او منافق قبلا

يعرفنى طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا

و انت عند الصراط معترضى فلا تخف عثره و لا زلا

اقول للنار حين توقف لل عرض: ذريه لا تقربى الرجال

ذريه لا تقربيه ان له جبلا بحبل الوصى متصلا

و در وزن «سِما» دو قول گفتند: یکی «فعلا» من سام «۴» ابله يسومها «۵» اذا ارسلها فى المرعى معلّمه و هى السائمه، و الثانى و زنه «عفلى» مقلوب من و سمت نقلت الواو الى موضع العين، كما قالوا «۶» له فى التّاس جاه، أى وجه، ألا ترى أنّهم يقولون: لذى الجاه وجه «۷» و كذا جذب و جذب و اضمحل و اضمحل. و «سِما» مقصور بايد، و «سِماء» «۸» ممدود، قال الشاعر: «۹»

غلام رماه الله بالحسن يافعا له سيمياء لا تشق على البصر

و نادوا أصحاب الجنّة، و ندا کنند يعنى اصحاب اعراف و مستضعفان ایشان اهل بهشت را: أن سيّلام عليكم، که سلام بر شما باد؟ اهل بهشت را گویند:

(۱). آج، لب: ندارد.

(۲). مج، وز، مل، آج، لب، بم، لت: «بینند و» را ندارد.

(۳-۹). مج، وز شعر.

(۴). در معاجم لغت «سام» در اینکه مورد از ثلاثی مجرد نیامده بلکه از ثلاثی مزید آمده است.

(۵). مج، وز، آج، لب: تسونها. [...]

(۶). مج، وز: كما قال.

(۷). مج، وز: يوجيه.

(۸). کذا: در اساس آج، لب، بم، آف، آن، مل: سيمياء، عبارت در تفسیر طبری (۱۹۷/۸) چنین است: «و فيها لغات ثلاث. سيمياء مقصوره، و سيمياء ممدوده، و سيمياء بزيادة ياء اخرى بعد الميم فيها، و مدها على مثال الكبرياء». و بعد بيت مورد استشهاد را آورده است.

صفحه: ۲۰۷

لَمْ يَدْخُلُوها، و اینان هنوز در بهشت نشده باشند- يعنى اصحاب اعراف و طمع دارند که به بهشت شوند على قول ابن عباس و ابن مسعود و الحسن و قتاده. و ابو مجلز گفت: راجع است اینکه طمع به اهل بهشت فى قوله: و نادوا أصحاب الجنّة، که اینکه جماعتی باشند که هنوز به بهشت نشده باشند، و سعید بن جبیر گفت: برای آن طمع دارند که چون منافقان را نور بستانند، نور ایشان بنستانند، ایشان طمع برندارند. و بعضی اهل معانی گفتند: «طمع» اینکه جا یقین است چنان که ابراهیم - علیه السلام - [گفت] «۱»: وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ «۲»، و برای آن به لفظ طمع «۳» گفت که عیش متوقع نعمت در میان نعمت عظیم چون او

در نعیم باشد و توقع دیگر می‌کند خوشتر باشد، و اینکه قول حسن «۴» و جبائی و بیشتر مفسران است. قوله: وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ، مراد اهل اعرافند، گفت: چون چشمهای ایشان با جانب و جهت اصحاب دوزخ گردانند، ایشان پناه با خدای دهند و دعا کنند و گویند: بار خدایا؟ ما را با جمله و زمره گروه ظالمان و ستمکاران مکن. «صرف»، عدول باشد به چیزی از جهتی با جهتی، و «تلقاء» جهت لقا باشد [۱۵۳-ر]، اعنی جهت مقابله، تفعال من اللقاء و از «۵» ظروف مکان باشد، و مثله:

حذاک «۶» و إزاک و قبالتک. و «أبصار» جمع بصر باشد و آن حاسه بود که مبصر به آن «۷» ادراک مدرکات کند، و «بصر» در جای علم به کار دارند، یقال: فلان بصیر بهذا الامر، ای عالم به، و بصر به و ابصره اذا راه. و اصحاب الصّیّ حراء ملازمان صحرا باشند، و رمّانی حدّ آتش نهاد به آن که جسمی لطیف باشد که در او حرارت و روشنایی بود، و از شأن او احراق و سوختن باشد، و چنین چیزها را حدّ نهادن

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۲). سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۲.

(۳). اساس، آج، لب، آف، آن: جمع، با توجه به مع، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مع، وز، مل، لت، آن، حسن بصری.

(۵). مع. وز: و آن.

(۶). مع، وز: خداک.

(۷). مع، وز: مبصریان به آن.

صفحه: ۲۰۸

اولیتر باشد برای آن که غرض به تحدید کشف و تمیز «۱» محدود باشد از نا محدود و آن جا «۲» محدود از حدّ روشنتر است، پس حوالت اولیتر باشد و فایده در اینکه دعا- با آن که داند که خدای نکند- آن باشد که خواهند که در زیّ شاکران خدای را خضوع و خشوع نمایند، و ایشان را به اینکه دعا مسرّتی حاصل شود چنان که از خدای تعالی نعیم و بهشت «۳» خواهند نکو باشد آن جا که گفت: رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا «۴»، همچنین نکو باشد که استدفاع مضرت کنند و پناه با خدای دهند از عذاب.

و نادى أصحاب الأعراف رجالاً، و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی را از اهل دوزخ از جمله رؤسا و جبابره و کفار و منافقان که ایشان را بشناسند به سیما و علامت از سیاهی روی و زرق چشم بر سیل تهکم و ملامت، ایشان را گویند: ما أغنی عنکم جمعکم، آن جمع که کردی «۵» از اموال و لشکر و اتباع شما را سودی نداشت و غنایی نکرد و نگزیرانید شما را از عذاب خدای، و به عدد و عدت و آلت شما را نجاتی نبود، و نه نیز شما را سودی داشت آن استکبار و بزرگواری که کردی «۶» و گردن کشی از فرمان خدای و انقیاد و اجابت پیغامبران خدای.

أهؤلاء الذين أقسمتم، بیشتر مفسران بر آنند که اینکه هم از کلام اصحاب اعراف است که گویند دوزخیان را و اشارت کنند به مستضعفان مؤمنان که:

اینانند که شما گفتید «۷» و سوگند خوردید «۸» که خدای بر ایشان «۹» رحمت نکند. کلبی گفت: ندا کنند کافران را و منافقان را به اسمائشان و اسماء آبای ایشان «۱۰» یا ولید بن المغیره و یا با جهل بن هشام و یا فلان و یا فلان؟ أهؤلاء، اینان یعنی

(۱). مع، وز، لت: تمیز.

(۲). معج، وز، لت: اینکه جا.

(۳). معج: نعیم بهشت.

(۴). سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. [.....]

(۵-۶). مل، آج، لب: کردید.

(۷). لت: گفتی / گفتید.

(۸). لت: خوردی / خوردید.

(۹). معج، وز، لت: براینان.

(۱۰). وز، لت: آبایشان.

صفحه : ۲۰۹

سلمان (۱) و أبو ذرّ و مقداد و خباب و اینکه ضعفا آنان هستند که شما سوگند خوردی (۲) که خدای رحمت با ایشان نرساند، و اینکه آیت دلیل می کند [بر آن] (۳) که اصحاب اعراف خداوندان مراتب و منازل رفیعه باشند از پیغامبران و امامان که از سر دلال و وثاقت به پایه [و] (۴) قدر خود اینکه توانند گفتن، و الا آن اقوال مختلف که حکایت کرده شد ایشان را از کار خود و فروماندگی و خوف چندان بود که پروای آن ندارند که بر کافران تهکم کنند و از سر بطر (۵) سخریت کنند، و از همه اقوال آن خبر که از صادق (۶) - علیه السلام - روایت کردیم بهتر است برای مطابقت آن ظواهر آیات که مقدم و مؤخر اینکه آیت است، و آنکه خبر عبد الله عباس در حمزه و جعفر و امیر المؤمنین [علی] (۷) برای آن که حق تعالی به لفظ «رجال» (۸) گفت و در دگر آیت هم ایشان را به اینکه لفظ خواند فی قوله: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ (۹)، یعنی عبیده بن الحارث و حمزه بن عبد [المطلب] (۱۰) و جعفر بن ابی طالب. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ (۱۱)، علی بن ابی طالب - علیه السلام.

و بعضی دگر گفتند: کلام خداست مبتداً نه حکایت، و قول اول درست تر است و قول بیشتر مفسران آن است. ادْخُلُوا الْجَنَّةَ، بر قول اول هم کلام اصحاب اعراف است، و در کلام قول مضمّر است و تقدیر آن است که: يقولون للمستضعفين، گویند آن ضعفا را که اشارت «أ هؤلاء» به ایشان است بر رغم آن جبابره دوزخیان که در بهشت شوی که (۱۲) بر شما خوفی (۱۳) و اندوهی نیست، و بر قولی دیگر کلام

(۱). اساس، مل، آج، لب، آف، آن: مسلمانان، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۲). معج، وز، مل، آج، لب: خوردید. (۱۰-۴-۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.

(۵). معج، وز و.

(۶). مل: از حضرت امام جعفر صادق.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد، آج، لب علیه السلام.

(۸). اساس، بم، لت: حال، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۹-۱۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

(۱۲). معج، وز، مل: شوید که. [.....]

(۱۳). معج، وز و ترسی.

صفحه : ۲۱۰

خدای باشد اصحاب اعراف را که در بهشت شوید (۱). مقاتل [۱۵۳-پ]

گفت:

فرشتگان گویند اصحاب اعراف را که در بهشت شوی «۲» بلا خوف و لا حزن.

قوله: وَ نَادَى أَصْحَابَ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ، حق تعالی چون حدیث مؤمنان و متقیان و اهل بهشت و اصحاب اعراف و پیشوایان و مقتدایان و اهل منازل و درجات و مقام و سیلت و شفاعت بگفت، حدیث اهل دوزخ کرد که چون فرومانند آن جا و خدای تعالی میان ایشان حجاب بر دارد تا اهل بهشت اهل دوزخ را بینند تا رد مسرت و فرحشان بیفزاید، و اهل دوزخ اهل بهشت را بینند و منازل و غرفات ایشان تا در غم و حسرتشان بیفزاید، و اهل بهشت اهل دوزخ را گویند: فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا «۳»، بر سبیل شادکامی. اهل دوزخ نیز اهل بهشت را گویند: أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ، از آن آب که می خوری «۴» و در زیر درختا «۵» و کوشکهای شما می رود ما را شربتی بدهی «۶»، و افاضت اجراء الماء من العلو إلى سفلى باشد، و افاض القوم فی الحدیث اذا خاضوا فيه، و افاض القوم من عرفات الى مزدلفه اذا صاروا اليها.

رمانی حد آب نهاد به آن که جسمی باشد سیال که تشنه را سیر آب کند نه از غذای حیوان حاصل شده، و آن جوهری است عظیم الرطوبة، منفعت او بر همه مایعات زیادت است، و اینکه حد نیز مزیف است به آنچه در باب آتش گفتیم محدود از [اینکه] «۷» حد بسیار روشنتر است، و غرض به تحدید آن باشد که محدود به حد روشن کنند.

أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ، یا از آن طعامها که خدای تعالی شما را روزی کرده است. اهل بهشت جواب دهند که: خدای تعالی طعام و شراب ما بر شما حرام

(۱). لت: شوی / شوید.

(۲). مع، وز، آج، لب: شوید.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

(۴). مع، وز: می خورید، آج، لب، آف: می خورید.

(۵). کذا: در اساس: درختا، همه نسخه بدلها: درختان.

(۶). مع، وز، آج، لب، آن: بدهید.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

صفحه : ۲۱۱

کرده است، تحریم منع و حرمان نه تحریم عبادت. و اهل بهشت را با نیک مردی و لطافت طبع دلشان بر کافران نرم نشود از آن جا که خدای تعالی در طبع ایشان مرکوز بکرده است «۱» دوستی دوستان خود و دشمنی از دشمنان خود أبو الجوزاء گفت عبد الله عباس را پرسیدم که: کدام صدقه فاضلتر است! گفت: شربت آب به تشنه دادن. گفتم: از کجا! گفت: نبینی که اهل دوزخ چون درمانند «۲» از نعیمهای بهشت، اول آب می خواهند و اینکه نعمتی است که خدای تعالی کرده است که قدر آن بیشتر مردم ندانند تا از او «۳» باز نمانند؟ و یک قول در اینکه آیت آن است: ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ «۴»، قيل: عن النعیم «۵»، قيل: عن الماء البارد، یعنی از آب سرد پرسند ایشان را تا شکر آن گزارند «۶» یا نه، از آن جا گفت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - آن کس را که او را پرسید: ما طعم الماء! قال طعم الحیاة، پرسید که: آب چه طعم دارد! گفت: طعم زندگانی دارد، [و نیز طبع زندگانی دارد] «۷» (عند من اثبت الطبع).

آنکه وصف کرد آنان را که کافرانند و در دوزخ گرفتاراند، گفت: آن کافرانی که دین خود را فسوس و بازی گرفته باشند. و «الذین» در محل جر است علی صفة الکافرین، و شاید که محل او رفع باشد بر ابتدا. و قوله: فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ «۸»، جمله ای باشد در جای

خبر» ۹. و فرق میان «لهو» و «لعب» آن است که لهو بازی جوانان باشد از نشاط و ملامهی و معازف و تعاطی آن، و لعب بازی کودکان باشد، هر دو هزل بود، گویند: طعام و شراب بهشت نشاید کافرانی را که دین خدای به بازی گرفته باشند و لهو و هزل و زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده باشد و فریفته. فَالْيَوْمَ نَسْأَلُهُمْ، امروز فراموش کنیم ایشان را از ثواب چنان که [ایشان] «۱۰» اینکه روز را «۱۱»

(۱). معج، وز، لب: نکرده است.

(۲). معج، وز، لت: درمی مانند.

(۳). آج، لب: از آن.

(۴-۵). سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۸.

(۶). معج، وز: آن کردند، مل: آن کرده‌اید.

(۷-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [.....]

(۸). بم امروز فراموش کنیم ایشان را از ثواب چنان که.

(۹). اساس: جزا، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۱۱). معج، وز، آج، لب، لت: ندارد.

صفحه: ۲۱۲

فراموش کردند از عمل، و نسیان بر خدای روا نباشد.

و اینکه آیت را دو تاویل است: یکی آن که نسیان از ایشان حقیقت باشد و از خدای تعالی مجاز بر سیل ازدواج، چنان که گفت: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا «۱»، و قوله: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ «۲»، و قوله: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ [۱۵۴- ر] فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ «۳».

دوم آن است که: نسیان از هر دو جانب ترک باشد، خدای تعالی گفت:

ایشان طاعت «۴» رها کردند، من نیز ثواب ایشان رها کردم. و وجه سیم «۵» آن که: با ایشان در دوزخ معامله منسیان و فراموشان رود تا ایشان آن جا مخلمد و مؤید باشند چون کسی که فراموش کنند. و در شاهد کسی را که در زندان مخلمد خواهند داشت «۶» تا بمیرد، گویند: او «۷» او را به زندان فراموشان برند «۸». وجه چهارم در او آن است که: اهل بهشت ایشان را فراموش کنند از آن جا که به لهو و بطر خود مشغول باشند، و اینکه نسیان را خدای تعالی با خود اضافه کرد برای آن که سبب نسیان اهل بهشت به اشتغال «۹» به لهوات و شهوات از جهت «۱۰» خدای باشد، و اما علی طریق «۱۱» قوله: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ «۱۲»، آی یؤذون اولیاء الله، و اینکه وجوه همه نیک است و محتمل در تاویل است آیت را «۱۳». و مراد به «دین» در آیت ملت و طریقت است، و اقسام او در سوره الفاتحه گفته شده است.

و اصل «لهو» از انصراف بود و هو صرف الهم بما لا یحسن به صرفه، و

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.

(۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶.

(۴). معج، وز من.

(۵). مج، وز: سهام، آج: سوم، لب: سیوم.

(۶). مج، وز، مل، لت: خواهند داشتن.

(۷). مج: آن.

(۸). مج: بردند.

(۹). اساس، آج، لب، بم آف: استشغال، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۰). مج، وز، مل: از قبل.

(۱۱). آج، لب: طریقه. [.....]

(۱۲). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

(۱۳). مج، وز، لت: محتمل در تأویل آیت.

صفحه: ۲۱۳

منه قولهم: اذا استأثر الله بشيء فآله عنه، أي انصرف. و أبو روق گفت: مراد به «دین» (۱) در آیت روز عید است که روز عید، مسلمانان را روز عبادت باشد، ایشان اینکه روز را روز لهو و بازی گرفتند بر خلاف فرمان خدای و به دنیا مغتر شدند (۲) چون آلت غرور دنیا بود (۳) خدای تعالی [فعل] (۴) با او حوالت کرد و فعل از او بر حقیقت درست نیاید که حیات دنیا فعل نتواند کردن.

كما نسوا لقاء يومهم هذا، چنان که استعداد و ساز اینکه روز (۵) رها کردند.

قوله: و ما كانوا بآياتنا يجحدون، و محل «ما» جر است اینکه جا عطفاً علی قوله:

كما نسوا، و: ما كانوا. و «ما» در هر دو جا مصدری است، ای کنسیانهم و کججودهم بآياتنا، و چنان که به آیات و حجج و دلائل من جحد و انکار کردند.

قوله تعالی:

[سوره الاعراف (۷): آیات ۵۲ تا ۵۸]

[اشاره]

و لقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم هدى و رحمة لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) هِيلَ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلٍ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۵۳) إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵۴) ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵) وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِنَاهُ لَيْلِدٍ مِيَّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۵۷) وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خُبِّثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَيِّرُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸)

[ترجمه]

آوردیم به ایشان کتابی «۶» گزارده کردیم «۷» در دانش و بیان رحمت گروهی «۸» را که ایمان دارند.

هیچ نگران می‌باشند مگر تاویل آن را! روزی که آید تأویلش گویند آنان که فراموش کرده باشند از پیش آن آمدند رسولان خدای ما به راستی، هستند ما را شفیعیانی [که] «۹» شفاعت کنند برای ما یا

(۱). اساس، بم، آف: به اینکه، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۲). آج، لب: شوند.

(۳). اساس، آج، لب: بشود، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۵). اساس: رها، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۶). مع، وز: که.

(۷). مع، وز، لت: کردیم آن را بر.

(۸). مع، وز رحمت است گروهی.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

صفحه: ۲۱۴

با دنیا برند «۱» ما را [تا] «۲» بکنیم جز آن که کرده باشیم! زیان کردند به خود «۳» و گم شد از ایشان آنچه فر [۱] «۴» یافته بودند. خدای شما خدایی است «۵» آن که بیافرید «۶» آسمانها و زمین در شش روز پس مستولی شد بر عرش، می‌پوشاند شب را در «۷» روز، می‌جوید او را به شتاب، و آفتاب و ماه و ستارگان نرم کرده به فرمان او، او راست آفرینش و فرمان، باقی است خدای که خدای جهانیان است.

«۸»

بخوانید خدایتان را به زاری «۹» و پوشیدگی که او دوست ندارد ظالمان را.

و تباهی مکنید در زمین پس نیکی آن و بخوانی «۱۰» او را به ترس و امید که رحمت خدای نزدیک است از نیکوکاران.

«۱۱»

«۱۲»، و او آن خدایی است که بفرستد بادهای «۱۳» پراگنده پیش

(۱). مع: دنیاورزند، وز: دنیاورند.

(۲-۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). مع، وز: بر خود، لت: خود را. [.....]

(۵). مع، وز: خداست.

(۶). مع: بیافریند.

(۷). مع: به.

(۸). اساس: خیفه، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۹). مع، وز: به لا به.

(۱۰). مع، وز: و بخوانید.

(۱۱). اساس: لعلهم، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۲). اساس: یذکرون، با توجه به مع، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۳). وز: بادها را.

صفحه: ۲۱۵

بارانش تا چون برگرد ابرها را گرانی «۱» برانیم آن را بر «۲» بیابانی مرده فرو آریم به [او] «۳» آب، برون آوریم ما به او از همه میوه‌ها «۴»، همچنین برون آریم مردگان را تا باشد که اندیشه کنند.

و زمین پاک برون آید نبات او به فرمان خدایش و آن که پلید باشد برون نیاید مگر اندک، همچنین بگردانیم حجتها برای گروهی که شکر کنند.

قوله: وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ حَقِّ تَعَالَىٰ فِيهِ آيَاتٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَكْفُرُونَ. ما کتابی آوردیم به ایشان. و «جاء» فعل لازم باشد، و لکن به «با» متعدی شد و جار و مجرور در محل نصب است علی‌انّه مفعول به، و مجئ و جئته و ایتان انتقال باشد به حضرت مذکور، و ذهب به به عکس جئت به، و «۵» مراد به «کتاب» قرآن است بلا خلاف، و اصل کتاب صحیفه باشد که در او نوشته بود و گفته‌اند: فعال است به معنی مفعول، كالحساب، بمعنی المحسوب. و فَضَّلْنَا عَلٰی عِلْمٍ، که مفضّل باز کردیم مشروح و مبین بر علم، ما عالم بودیم به آنچه کردیم یعنی به کمال عالمی لبس و اشتباه از او زایل کردیم. هُدٰی وَ رَحْمَةً، بیانی و لطفی کردیم مؤمنان را و رحمتی و نعمتی بر ایشان. و قوله: هُدٰی وَ رَحْمَةً محتمل است سه وجه را از اعراب: نصب و قراءت بر آن است و وجه او اما حال باشد و اما مفعول له، و محتمل است رفع را علی‌انّه خبر مبتداء محذوف، و جرّ را «۶» علی صفة کتاب. و قرآن اگر چه بیان و دلیل و حجّت است کافران را هم بر آن حدّ که مسلمانان را، و لکن نگویند قرآن هدی کافران است تا ایهام نیفتد که ایشان

(۱). مع: ابرها گرانبار.

(۲). اساس: و، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۴). اساس: میوه‌ها/ میوه‌ها.

(۵). مع، وز باشد. [.....]

(۶). آج، لب، بم، آف: ندارد.

صفحه: ۲۱۶

مهتدی‌اند «۱» به آن.

قوله: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ، آنکه حق تعالی گفت اینکه کافران چه انتظار می‌کنند و چه توقع می‌کنند و گوش چه می‌دارند «۲» که با اینکه همه آیات و بینات و حجج و ادله ایمان نمی‌آرند؟ همانا انتظار هیچ چیز «۳» نمی‌کنند مگر آمدن تأویل اینکه آیات. ابو علی گفت: انتظار اگر چه مضاف است به ایشان «۴» بر حقیقت نه فعل ایشان است، چه ایشان به آن ایمان ندارند چگونه انتظار کنند آن را! معنی آن است که مؤمنان به ایشان گوش چه می‌دارند الا تأویل اینکه آیات! و بر اینکه تفسیر که ما دادیم به اینکه تعسیف حاجت نیست و از ظاهر عدول کردن، برای آن که حرف استفهام چون به معنی تفریع بود معنی نفی دهد معنی آن است که ما یظنون، و دلیل بر آن که چنین است به استثناءست به «الّا» در عقب او تا آنچه به «هل» «۵» نفی کرد به «الّا» اثبات کند یعنی، چه انتظار می‌کنند و انتظار نمی‌کنند ایشان مگر تأویل او را. و تأویل [۱۵۵-ر]

علی قول الحسن و قتاده و مجاهد جزا و عقوبت ایشان است یعنی انتظار نمی‌کنند الا عذاب و عقوبت خدای را. و اصل تأویل ما یؤلّ الیه عاقبة السّیء من الاول، و هو الرجوع. ابو علی گفت:

تأویل مراد به او بعث و نشور و حساب و کتاب است معنی متقارب است. آنکه گفت: یوم یأتی تأویلُه، آن روز که تأویل او آید از حساب و عقاب ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند گویند آنان که اینکه روز را فراموش کرده باشند، قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ رسولان خدای ما به ما آمدند و حق بیاوردند «۶» یعنی آن روز، روز قیامت «۷»، ایمان آرند و معترف شوند و اقرار دهند به نبوت انبیا و حقی «۸» رسولان و آنچه آوردند از کتابها و شرایع. و حق آن باشد که عقل

(۱). آج، لب: مهتدااند.

(۲). آج، لب: گوش می دارند.

(۳). مج، هیچ چیزی، آج، لب: هیچ چیز.

(۴). مج، وز، مل، لت: با ایشان.

(۵). مج، وز، آج، لب: بعمل.

(۶). مج، وز: نیاوردند.

(۷). مل: یعنی اینکه روز قیامت.

(۸). آن: حق.

صفحه: ۲۱۷

یا «۱» دلیل دیگر به صحت آن گواهی دهد و نقیض او باطل بود و آن «۲» آن بود که عقل یا «۳» دلیل دیگر از ادله به فساد آن گواهی دهد. آنکه گویند بر سبیل تمنا: فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ هَيْجٍ شَفِيعٍ خواهد بود «۴» ما را تا برای ما شفاعت کند! و هیچ ممکن است «۵» که ما را کسانی شفاعت کنند! یا ممکن باشد که ما را با دنیا برند تا عملی «۶» کنیم به خلاف آن که کردیم از ایمان و عمل صالح! آنکه حق تعالی خبر داد که ایشان خویشان را هلاک کنند به اصرار کفر و معاصی در دنیا، و آن تمنا که کنند در قیامت ایشان را سود ندارد و اگر حال ایشان با حال بازرگانی «۷» قیاس کنند از آن تجارت بر خسارت و زیانکاری حاصل آید و گم شود «۸» از ایشان آن دروغ که فرا بافته بودند از نام نهادن اصنام و اوئان خدایان و معبودان و پرستیدن ایشان آن را «۹». و در آیت دلیل است بر فساد قول آنان که «نظر» در سوره القیامه فی قوله:

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ «۱۰»، بر رؤیت حمل کردن «۱۱» و حق تعالی اینکه جا «نظر» گفت به معنی انتظار و همچنین در آیات بسیار، منها قوله: وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ «۱۲»، ای منتظره، و منها قوله: فَتَنْظِرُهُ إِلَىٰ مَيْسِرَةٍ «۱۳»، قیل انتظار الی یسار له. دگر در آیت دلیل است بر فساد قول مجتبه آن جا که گفتند بنده «۱۴» بر ایمان و طاعت قادر نیست، اگر قادر نبودی آن جا تمنا نکردی که او را با دنیا آرند تا خیر «۱۵» کند که بر آن قادر نباشد. دگر دلیل است بر آن که «۱۶» در قیامت الجاء باشد و تکلیف نبود و قبول توبه نبود و الا خود هم آن جا

(۱). مج، وز، مل، آج، لب، آن: با.

(۲). آج، لب: واو.

(۳). مج، وز، مل، آن: با.

(۴). مج، وز، مل، لت: بودن.

(۵). مج، وز، مل: باشد، عکس مج که در اختیار ماست. [.....]

(۶). آج، لب: عمل.

(۷). وز: بزرگانی.

(۸). آج، لب، بم، آف، آن: شد.

(۹). آج، لب: ایشان را.

(۱۰). سوره قیامت (۷۵) آیات ۲۳-۲۲.

(۱۱). وز، لت، آن: کردند.

(۱۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۳۵.

(۱۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۰.

(۱۴). وز: بنده.

(۱۵). وز: خیری، مل، بم، لت، آن: چیز. ۱۶. وز کی.

صفحه: ۲۱۸

ایمان آوردندی و توبه کردندی و تمّای رجوع با دنیا نکردندی. «۱» ابو علی گفت: معنی آن که *خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ*، آن است که منع کنند ایشان را از انتفاع به خویشتن و آن که چنین باشد ممنوع بود از آن که به خود انتفاع بگیرد او تن و جان خود زیان کرده بود. قوله: *إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ*، خدای تعالی در اینکه آیت تذکیر کرد خلق را بعضی نعمتهای او بر ایشان و تنبیه کرد ایشان را بر آن. گفت: *إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ*، خدای شما آن خداست که بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز. مجاهد گفت: آن شش روز اولش یک شنبه بود تا پنج شنبه چون آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود، *لذَٰلِكَ سَمَّيْ جُمُعَةً*. و آن به شش روز آفرید با آن که توانست که به یک لمحّه بیافریند، در او چند قول گفتند: سعید جبیر گفت: تا خلقان را تأنی بیاموزد در کارها و رفق و تثبّت. بعضی دگر گفتند: تدبیر انشاء حوادث در ساعات و اوقات چیزی از پی چیزی «۲» برای آن کرد تا دلیل بود بر آن که فاعلش عالم است و مدبّر و مصرّف «۳» بر مشیّت و ارادت خود. ابو علی گفت:

برای اعتبار فرشتگان کرد تا ایشان را لطف باشد چون چیزی از پس چیزی همی بینند که در وجود می آید. رمانی گفت برای آن که دانست که در ان اخبار به اینکه لطف باشد جماعتی مکلفان را و اینکه خبر صدق نبود تا «۴» مخبر چون خبر نبود. *ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَی الْعَرْشِ*، در او اقوال متفاوت [۱۵۵-پ]

مقارِب المعنی گفتند در فساد، چون *صَعَدَ وَ اسْتَقَرَّ* «۵». و اینکه از صفات اجسام باشد - *تَعَالَىٰ عَن ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا*. آنچه تفسیر درست است دو قول است: یکی *اقبل علی خلقه و عمد*، كقوله تعالی: *ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ* «۶»، ای عمد و قصد. اما آن که به «علی» تعدیه فرمود در اینکه معنی «اقبل» بهتر باشد برای آن که لا یقال عمد علیه،

(۱). وز و.

(۲). مل، از پس چیزی.

(۳). آج، لب: متصرّف. [.....]

(۴). مل: با.

(۵). اساس، لب، بم، آف، آن: *صعدوا و استقروا*، با توجه به مع، وز تصحیح شد.

(۶). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

صفحه: ۲۱۹

انّما یقال: عمد و قصد الیه، و یقال: *اقبل علیه*، ای اخذ فی خلقه و ابتدأ پس یک تأویل «اقبل» باشد و یک تأویل «استولی» و «غلب» و

لم يعجزه ذلك لعظمته و قال بغيث (۱):

قد استوى بشر على العراق من غير سيف و دم مهراق

حسن بصری گفت: استوی امره بمعنی ثبت و استقرّ، فرمان او ثابت شد و مستقرّ بر خلق عرش یعنی قرار بر آن افتاد که عرش آفریند، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه. و اینکه وجهی دگر باشد در تأویل آیت و بعضی متکلمان گفتند ممتنع نباشد که «استوی» نامی باشد مختص به خلق و فعل عرش و آسمان در اینکه دو چیز. حق تعالی اینکه لفظ گفت و در دگر جا نگفت، جز که اینکه معنی از لغت شاهی ندارد و تخصیص نشاید (۲) من غیر دلیل مخصّص (۳). و در اینکه معنی از مشایخ اقوال و روایاتی کرده‌اند متفاوت که از او هیچ معنی حاصل نیست. جز عبارات خالیه و الفاظ فارغه عن المعانی برای آن نیاوردیم که در او طایلی نیست. اما در «عرش» دو قول گفتند: یکی آن که چیزی است که خدای بیافرید آن را به شکل سریری. و در خبر است که جبرئیل - علیه السلام - خواست تا «۴» طول عرش بدانند، از خدای تعالی دستوری خواست چند سالها می‌پرید تا ضعیف شد و [مانده گشت، از خدای تعالی مدد قوّت خواست حق تعالی قوّت و پرهاش مضاعف کرد. بیش از آن مدت پرید، هم ضعیف شد] «۵» خدای تعالی قوّتش زیاده کرد تا چند بار. چون ملالش آمد «۶» گفت: بار خدایا بیشتر پریدم یا بیشتر مانده است! گفت: یا روح من؟ چندین هزار سال است تا می‌پری، هنوز یک قایمه از قوایم عرش نپریده‌ای و اگر همه عمر دنیا در اینکه به سر بری،

(۱). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: المغیث، با توجه به وز و تفسیر تبیان (۴/ ۴۲۲) تصحیح شد.

(۲). آج، لب، بم، آف، آن: باشد.

(۳). آج، لب: مختص.

(۴). آج، لب: که.

(۵). اساس: افتادگی دارد، از وز افزوده شد.

(۶). مل: گرفت.

صفحه : ۲۲۰

جبرئیل - علیه السلام - گفت:

سبحان من لا يعلم کیفیة خلقه الا هو.

و العرش فی اللغه هو الملك، و قيل لا یسمی السریر عرشا الا اذا كان سریر الملك، قال زهیر (۱):

تدارکتما عبسا و قد ثل عرشه و ذبیان قد زلت بأقدامها النعل

و قال اخر (۲):

رأوا عرشی تتلم جانباه فلما ان تتلم أفردونی

یُغِثِی اللَّیْلَ النَّهَارَ، شب به سر روز می‌در آرد (۳) و شب را در روز می‌پوشاند، یقال: غَشَّیتَه کذا، «غشیت» متعدی باشد به یک

مفعول، و «غشیت» متعدی باشد به دو مفعول، و «أغشیتَه کذا» هم اینکه معنی دارد، قال الله تعالی:

فَأَغْشَيْنَاهُمْ... (۴)، مفعول دوم محذوف است، یعنی اغشیناهم العمی. یَطْلُبُهُ حَیْثَا، طلب می‌کند او را زود، یعنی شب روز را. و قيل:

کل واحد منهما صاحبه، و «یطلبه» (۵) برای آن گفت که به دنبال یکدیگر می‌روند چون کسی که طالب کسی باشد، و الحیث

التَّيْرِيْعِ مِنْ حَتِّهِ عَلَى الْأَمْرِ، فَعِيلٌ بِهٍ مَعْنَى مَفْعُولٍ، يَعْنِي بِلَا فِتْوَرٍ وَ تَرَاحِيٍّ بِلِ سَيْرِيٍّ مُسْتَمَرٍّ عَلَى وَ تَيْرَةٌ وَاحِدَةٌ بِهٍ حَسَابٌ رَاسِتٌ كَرَدَهٌ، بِهٍ تَقْدِيرٌ مُقَدَّرٌ كَرَدَهٌ. شَبٌّ وَ رَوْزٌ بِيَسْتٌ وَ چَهَارٌ سَاعَتٌ، هَرُ چَهٍ اَزِ اَيْنَكِهٖ بَكَاهَدٌ دَرِ اَنِّ اَفْرَايِدُ وَ هَرُ چَهٍ اَزِ اَنِّ بَكَاهَدٌ دَرِ اَيْنَكِهٖ اَفْرَايِدُ. وَ نَصَبٌ اَوْ بَرِ حَالٍ اَسْت.

قوله: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ، وَ آفْتَابٌ وَ مَاهٌ وَ سِتَارٌ كَانُ مَسَخَّرٌ بِكَرْدٍ بِهٍ فَرْمَانِ اَوْ، وَ نَصَبٌ اَوْ بَرِ تَقْدِيرِ «جَعَلَ» بِأَشَدِّ، أَيْ وَ جَعَلَهَا مَسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ. اِبْنُ عَامِرٍ خَوَانَدٌ: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ، هَرُ چَهَارٌ مَرْفُوعٌ بَرِ اِبْتِدَاٍ وَ خَبْرٍ. اِلَّا لِهٖ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرِ. «الَا» اِسْتِفْتَاْحٌ كَلَامٌ رَا بِأَشَدِّ [۱۵۶- ر].

«خلق» اختراع مقدور باشد از خدای تعالی علی نوع من التقدیر، حق تعالی گفت: خلق بر اطلاق یا بر وجه اختراع مراست و جز من بر اختراع قادر نیست، و

(۲-۱). مل شعر.

(۳). اساس: می دارد، با توجه به وز تصحیح شد.

(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۹.

(۵). اساس، مل، آج، لب، بم، آف: طالبه، با توجه به وز تصحیح شد.

صفحه: ۲۲۱

یا جز مرا «۱» خالق نشاید خواندن بر اطلاق - چنان که بیان کردیم - «۲» و امر مراست، مرا رسد که فرمان دهم فرمانی که حکمت و مصلحت به آن مقرون باشد، و هر کس که دون من «۳» فرمان دهد به امر من تواند داد «۴» و بی امر من نرسد او را بر کسی فرمان دادن.

در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او حمد خدای نکند بر عملی صالح که بکند و حمد خود کند، شکر او اندک باشد و عمل او محبط.

و هر که او دعوی کند که خدای تعالی بندگان را چیزی از امر و فرمان داده است، او کافر باشد بدانچه خدای تعالی بر پیغمبران «۵» انزله کرده، لقوله: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، وَ قَالَ مَحْمُودُ الْوَرَّاقُ «۶»:

إِلَى اللَّهِ كُلُّ الْأَمْرِ فِي كُلِّ خَلْقِهِ وَ لَيْسَ إِلَى الْمَخْلُوقِ شَيْءٌ مِنَ الْأَمْرِ

تَبَارَكَ اللَّهُ، ضَحَّاكٌ كَفَتْ: تَعْظُمُ. خَلِيلٌ أَحْمَدٌ كَفَتْ: تَمَّحَدُ، قَتَيْبِيُّ كَفَتْ:

تَفَاعَلٌ مِنَ الْبِرْكَهٖ، حَسِينُ بْنُ الْفَضْلِ كَفَتْ: تَبَارَكَ فِي ذَاتِهِ وَ بَارَكَ فِي خَلْقِهِ، وَ قِيلَ: تَبَارَكَ، أَيْ تَعَالَى فِي دَوَامِ الصِّفَةِ. وَ اِسْتِثْقَاقٌ اَوْ بَيَانٌ كَرَدِيمٌ كَهٗ مِنْ بَرُوكِ الْبَعِيرِ بِأَشَدِّ وَ هُوَ الثَّبَاتُ مِنْ قَوْلِ الشَّاعِرِ «۷»:

وَ لَا يَنْجِي مِنَ الْغِمَرَاتِ إِلَّا بَرَكَاءُ الْقِتَالِ أَوْ الْفِرَارِ

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً، كَفَتْ: خَدَايَ رَا خَوَانِي «۸» بِهٖ لَا بِهٖ وَ تَدَلُّلٌ وَ اِسْتِكَاْنَتٌ دَرِ سَرِّ. رَاوِيٌّ خَبْرٌ كَوَيْدٌ: رَسُوْلٌ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَرِ عَزَاتِي «۹» بُوْدُ بِهٖ وَادِي سَهْمَنَاكُ رَسِيْدِنْدُ، صَحَابَهٗ «۱۰» آوَازِ «۱۱» بِهٖ تَكْبِيْرٌ وَ تَهْلِيْلٌ بَلِنْدُ كَرَدِنْدُ. رَسُوْلٌ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَفَتْ:

(اربعوا على انفسكم)

، بِهٖ خُوْدُ بَازِ اَيْسْتِي «۱۲»، نِهٖ شَمَا كَرِي رَا مِي خَوَانِي «۱۳» يَا

- (۱). مل: و جز من مرا. [.....]
 - (۲). مل: کرده‌ایم.
 - (۳). مل: و هر که بجز از من.
 - (۴). وز، مل: دادن.
 - (۵). وز: پیغامبران.
 - (۶-۷). مل شعر.
 - (۸). مل، آج، خوانید.
 - (۹). وز، آج، لب، آف: غزایی.
 - (۱۰). مل بهم.
 - (۱۱). آج را.
 - (۱۲). وز، مل، آج، آف: باز ایستید.
 - (۱۳). وز، مل، آج، آف: می‌خوانید.
- صفحه: ۲۲۲

غایبی را، خدای را می‌خوانی «۱» سمیع «۲» قریب که با شما غایب نیست.

حسن بصری گفت: میان دعای سرّ و دعای علانیه هفتاد ضعف است، آنگه گفت: مرد بودی که «۳» همه قرآن حفظ کردی و همسایه او آواز او نشنیدی، و مرد «۴» بودی که بسیار فقه یاد گرفتی شدی و مردم ندانستندی، مرد «۵» بودی که در خانه خود همه شب نماز کردندی و مهمان او از آن خبر نداشتی، و ما پیش از اینکه گروهی را دیدیم که هر عملی که «۶» ممکن بودی که به سرّ توانستندی «۷» کردن به علانیه نکردندی، و مسلمانانی بودند که در تضرّع و دعا «۸» اجتهاد کردند و آواز ایشان الا همسی و آواز اندک نشنیدندی «۹». راز او میان او بودی و خدای تعالی، برای آن که خدای تعالی چنین فرمود:

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً، نینی که خدای تعالی ذکر آن بنده صالح کرد و فعل او پسندیده «۱۰» گفت: إِذِ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا «۱۱». أبو بکر خواند: «خفیه» بکسر الخاء اینکه جا و در سورة الانعام، و هما لغتان. و «دعا» طلب فعل باشد به طریقه «اللهم افعل»، و به طریقه: غفر الله له و وقفه للخیرات»، و آن اول صیغه امر است و اینکه دگر «۱۲» صیغه خبر، جز آن است که چون دعا باشد قایل دون المقول له باشد فی الرتبة، به عکس امر. و نیز به طریقه «یا الله یا رحمن یا رحیم» باشد. و «تضرّع» تفعل باشد من الضراعة و هی الذل و ضرع الرجل یضرع ضرعا اذا مال بأصبعه یمینا و شمالا من الذل، و ضرع الشاة، از اینکه جا باشد برای آن که شیر او را بجنباند. و مضارعه مشابهت باشد، لانه یمیل الی مشابهة، و الضریع من

-
- (۱). وز، مل، آج، آف: می‌خوانید.
 - (۲). مل و.
 - (۳). مل، آج، بم، آف: مردی بود که. [.....]
 - (۴-۵). مل، آج، آف: مردی.
 - (۶). وز مل: هر عمل که، آج کردی.
 - (۷). وز: نتوانستندی، آج: توانستی.
 - (۸). وز: که در دعا و تضرّع، مل: که در دعا تضرّع و.

(۹). وز: بشنیدندی، مل: نبودی.

(۱۰). وز، بم: بیسندید.

(۱۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۳.

(۱۲). اساس، وز، بم، آف: کلمه به صورت «ذکر» هم خوانده می‌شود، مل: دیگر.

صفحه: ۲۲۳

الشَّوْكَ لتدلّیه، «۱» و میله الی الارض. و «خفیة» سرّ باشد فی قول ابن عیّاس و الحسن. ابو علی گفت: برای آن گفت تا دعا از ریا دور دارند. «۲» إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، محبت خدای بنده را ارادت نفع و ثواب باشد به او، و «اعتدا» تجاوز حدّ باشد. ابو مجلز گفت: مراد آن است که [۱۵۶-پ]

دوست ندارد کسانی را که در دنیا چیزها برون از عرف و عادت خواهند و در آخرت منازل انبیا خواهند.

عطیة العوفی گفت که «۳»: آنان باشند که نفرین به ناحق کنند مسلمانان را.

ابن جریج گفت: مراد آواز بلند برداشتن است به دعا.

و لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، گفت: در زمین فساد مکنید به شرک و معصیت.

حسن بصری گفت: به خون ناحق و ظلم کردن. بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، پس اصلاح خدای تعالی به بعث «۴» انبیا و امر به حلال و نهی از حرام. و هر زمین که در او طاعت خدای نباشد، آن زمین تباه باشد و خراب باشد. و زمین بصلاح زمینی باشد که در او عبادت کنند و اهلش طاعت خدای دارند. عطیة گفت: معنی آن است که معصیت مکنی «۵» که پس خدای تعالی به شومی معصیت شما باران از آسمان بازگیرد و زمین تباه و خراب کند.

وَادْعُوهُ، خدای را خوانی «۶» به خوف و طمع، ای خوفا من عقابه و طمعا فی رحمته و ثوابه. ربیع گفت: رغبا و رهبا، و گفتند: خوف العاقبة و طمع الرحمة.

ابن جریج گفت: خوف العدل و طمع الفضل. عطا گفت: خوفا من النّیران و طمعا فی الجنان. ذا النّون «۷» مصری گفت: خوف الفراق و طمعا فی التّلاق.

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، رحمت خدای به نیکوکاران نزدیک است، از روی نحو «قریبه» می‌باید که فاعل به معنی فاعل باشد مؤنث را «تا» در

(۱). وز: التدلّیه.

(۲). مل: باشد.

(۳). مل: ندارد.

(۴). آج، لب: بعثت.

(۵). وز، مل، آج: مکنید.

(۶). وز، مل: خوانید، آج: بخوانی. [.....]

(۷). وز، مل، آج، بم: ذو النّون.

صفحه: ۲۲۴

آرند و مذکر را «تا» نباشد، و چون به معنی مفعول بود، مذکر و مؤنث یکسان باشد، یقول «۱»، امرأة قتیل و کف خضیب و لحيه دهین بلاهه.

در اینکه چند وجه گفتند: سعید جبیر گفت: اینکه لفظ محمول است بر معنی، مراد به اینکه رحمت ثواب است. أخفش گفت: مراد مطر است، و مثله قوله: وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ^(۲)، و لم يقل «منها» لأنه ذهب الى الميراث او المال.

وجهی دگر آن است که: اینکه فعیل را به آن فعیل^(۳) تشبیه کرد که به معنی مفعول باشد، فینزع منه التیاء. و وجهی دگر آن است: ذهب به الى المصدر أعنى الرّحم، و مصدر فعل باشد و الفعل لا یؤنث. وجهی دگر آن است که خلیل گفت: قریب و بعید از میان اسماء^(۴) مختص اند به اینکه حکم که یستوی فیہ التثنیة و الجمع و التذکیر و التانیث، و احتج بقول الشاعر^(۵).

كفى حزنا أتى مقيم ببلدة أخلأى عني بارحون بعید
و قال آخر^(۶):

كانوا بعیدا فكنتم آملهم حتى إذا ما تقاربوا غدروا
و قال آخر^(۷):

فالدار منى قریب غیر نازحة لكن نفسى ما كادت تواتينى^(۸)
و قال عروة بن حزام:

عشيّة لا عفراء منك قریبة فتدنو و لا عفراء منك بعید
سیبویه گفت: برای آن که اضافتش با مذکر کردند، تذکیر کرد او را چنان که به عکس اینکه گفتند: خربت سور المدینة، لإضافته الى المؤنث، و كما قال الشاعر:

(۱). آج: تقول.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۸.

(۳). آج: ندارد.

(۴). اساس: شما، با توجه به وز، مل تصحیح شد.

(۵). وز شعر.

(۶-۷). وز، مل شعر.

(۸). اساس، بم، آف، آن: مواباتی، مج، وز: مواناتی، آج: مواتی، لت: مواتانی، با توجه به مل تصحیح شد.

صفحه: ۲۲۵

ذا ذهب بعض اصابعه.

کسائی گفت تقدیر آن است که: إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ مَكَانَهَا قَرِيبٌ، چنان که حق تعالی گفت: وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعِيَةَ تَكُونُ قَرِيبًا^(۱)، أى لعل السّاعة إتيانها قریب، و نضربن شمیل گفت: ذهب به مذهب المصدر، كقوله تعالى: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى^(۲)، و كقول الشاعر^(۳):

انَّ الشَّمَاخَةَ وَ الْمَرَّوَةَ ضَمْنَا قَبْرًا بِمَرَوْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ

و لم يقل: «ضَمْنَا» لِأَنَّهُمَا مُصَدَّرَانِ. ابو عمرو بن العلاء گفت: «قريب» در لغت بر دو ضرب است، یکی در قرابه التَّسْبِ است [۱۵۷-]

و یکی من قرب المسافه، آنچه از قرابت باشد، «تا» ی تأنیث در او شود، يقول «۴»: هی قریبه منك من جهة التَّسْبِ، و هی قریب منك بمعنی المسافه، و قال امرؤ القیس «۵»:

له الویل ان امسى و لا ام هاشم قریب و لا البسباسه ابنه یشکرا

ابو عبیده گفت: اگر بنا بر فعل کنی «۶» تذکیر و تانیث در او شود، و اگر فعل با او نباشد مذکر و مؤنث یکسان بود، يقول «۷»: قرب فهو قریب، و قربت فهی قریبه فاذا «۸» قلت هی قریب ام بعید بغير فعل لم یدخل «۹» تاء التَّأْنِیْثِ علیهما، و اینکه وجوه معتمد است و از لغت و شعر شواهد دارد- چنان که بینی.

قوله «۱۰»: وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَی رَحْمَتِهِ، إِبْنِ کَثِیْرٍ وَ کَسَائِی وَ حَمَزُهُ وَ خَلْفٌ خَوَانِدُنْدُ: «الرِّیْحُ» بر واحد «۱۱»، و باقی قَرَاءَ به جمع «ریاح» خواندند. آن که بر واحد «۱۲» خواند، گفت: جنس است و «لام» در او تعریف جنس باشد اینکه جا و در سوره التَّمَلِّ و در سوره الرَّوْمِ و در سورت فاطر، و عاصم خواند: «بشرا» بالباء و سکون الشَّیْنِ و ضمَّ الباء، و نافع خواند به «نون» و ضمَّ

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۳.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵.

(۳-۵). مج، وز، مل شعر.

(۴). آج: تقول.

(۶). مل: کنید.

(۷). مج، وز، آج، لت: تقول. [.....]

(۸). مج: فأنما.

(۹). مل، لت: تدخل.

(۱۰). مل تعالی.

(۱۱-۱۲). مج، وز، لت: بر وحدان.

صفحه: ۲۲۶

«نون» و سکون «شین»: «نشرا»، و حمزه و کسائی و خلف خواندند: به «نون» مفتوح و سکون شین «نشرا»، و اینکه ما يجوز است که در مصاحف هست، و باقی قَرَاءَ به «نون» مضموم و شین «مضموم» «نشرا»، و اینکه قراءت اهل حجار و اله بصره «۱» است، و كذلك فی الفرقان و التَّمَلِّ. و اختلاف قَرَاءَ بر اینکه جمله است که گفتیم.

ابو علی گفت: «ریح» اگر چه بر وزن فعل است، «یا» در او «واو» است بدلالة قولهم: أرواح فی الجمع القلیل، و فی الكثير. «ریح»، و الاصل رواح الّا أنها قلبت «یاء» لكسرة «۲» ما قبلها، و كذلك فی «ریح» قال: «۳»

إذا هبت الارواح من نحو جانب به ال می هاج شوقی هبوبها

أما آن که «۴» «بشرا» خواند، استدلال کرد «۵» بقوله: ... الزّیاح مبشّرات «۶»، و آن که «بشرا» خواند، گفت: جمع «بشیر» باشد کنذیر و نذر، و آن که «نشرا» خواند، گفت: معنی او بوی خوش باشد، من قول امرؤ القیس «۷»:

كان المدام و صوب الغمام و ریح الخزامی و نشر القطر
و آن که «نشرا» خواند، گفت: جمع «نشور» باشد- مثل: صبور و صبر و کفور و کفر و شکور و شکر، و آن بادی باشد که از همه جهات جهد، فمعنی قوله «نشرا» ای متفرّقه من کلّ جانب. و ابو زید گفت: «نشرا» من قولهم: انشر الله الموتی، ای احیایا فنشروا ای حیوا، و انشر الله الزّیح احیایا کانه شبّه رکودها بالموت و هبوبها بالحیاء، قال و الدّلیل علیه قول المرّار الفقعی «۸»:

و هبت له ریح الجنوب و احییت له ریده یحیی الممات نسیمها
و الزّیده و الزّیدانه «۹»، الزّیح، قال الشّاعر «۱۰»:

زرت «۱۱» به ریدانه بصرصر «۱۲».

(۱). معج، وز، لت: اهل الحجاز و اهل البصره.

(۲). آج، لب، لت: بالكسره.

(۳). معج، وز، مل شعر.

(۴). لت: آن کس که.

(۵). معج، وز: خواند گفت جمع استدلال توان کرد.

(۶). سوره روم (۳۰) آیه ۴۶. (۱۰-۸-۷). معج، وز شعر.

(۹). معج، وز: الزبده و الزبدانه، لت، آن: الزبده و الزبدانها.

(۱۱). لت، آن: ازول.

(۱۲). بهم، لت، آن، آف: تصرصر. [.....]

صفحه: ۲۲۷

و عرب باد را وصف کند به موت و حیات بر آن تشبیه که گفتیم، قال الشّاعر «۱»:

أنی لارجو «۲» ان تموت الزّیح فاقعد الیوم و استریح

و اما «نشرا» بضم شین و التّون «۳» محتمل است دو وجه را: یکی جمع نشور، ای ناشر «۴» بمعنی حی من قول الاعشی «۵»:

یا عجباً للمیت النّاشر

و محتمل است که به معنی «منشر» باشد یعین محیی، کقولهم: ماء طهور ای مطهر. و محتمل است که جمع ناشر باشد کشاهد و شهد

و نازل و نزل و قایل و قیل «۶»، و قال الاعشی:

نا لامثالکم یا قومنا قتل «۷»

اما قراءت من قرء: «نشرا» بضم النون و اسكان الشین، محتمل است که جمع فاعل و فعول باشد، عین الفعل را تخفیف کردند، كما حَقَّقُوا فی کتب و رسل، یا جمع فاعل باشد کبازل و بزل و عایط و عوط «۸». و اما آن که نشرا خواند به فتح «نون» و سکون «شین» [۱۵۷-پ]

محتمل باشد دو وجه را: یکی آن که مصدری باشد در جای حال، چون چنین باشد محتمل بود دو معنی را: یکی از «نشر» که ضد «طی» باشد رکودش مشبه باشد به طی و هبوبش به «نشر»، کانه‌ها فی حال هبوبها ثوب منشور، و اینکه لایق باشد به تأویل ابو عیبه که گفت: متفرقه فی وجوهها «۹» و مهاتبا، و دگر آن که از نشر حیات بود «۱۰» من، انشر الله الموتی و نشرهم اذا احیاهم نشرا و نشرواهم «۱۱» نشورا. پس بر اینکه وجه مصدری باشد در

(۱). مج، وز، مل شعر.

(۲). مل: لارجوا.

(۳). مج، وز، مل، آف: بضم النون و التین ۴. آن: نشرا.

(۵). مج، وز شعر.

(۶). آج: قاتل و قتل.

(۷). آج: قتل.

(۸). مج، آج: غایط و غوط.

(۹). مج، وز: وجهها.

(۱۰). مل: خواهد.

(۱۱). مل: نشرواهم.

صفحه : ۲۲۸

جای فاعل منصوب بر حال، کقولهم: اتانا رکضا ای رکضا «۱»، و قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا، «۲» ای غایرا. و روا باشد که در جای مفعول باشد [نشرا] «۳»، ای منشوره محیاء، و شاید که نصب او خود بر مصدر بود لا من لفظ الفعل و عامل در او ارسل باشد. من باب قولهم: اعجبنى حبا شدیدا. و قوله: صُنِعَ اللَّهُ «۴»، برای آن که ارسل در او معنی نشر باشد. اما قراءت عاصم، «بشرا» جمع بشیر باشد، و فعل جمع فاعیل و فعال و فعول باشد ککتاب و کتب و رسول و رسل و نذیر و نذر. حق «۵» تعالی اینکه آیت را عطف کرد به «واو» نسق بر آیت اول، و از جمله نعمتهای خود بر بندگانش مضاف با دگر نعمتها که در آیات اول رفت من قوله:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ - «۶» الاية، بر شمرد که او آن خداست که بفرستاد بادها را پراکنده یا زنده کرده یا زنده کننده یا افلاخته «۷» یا بشارت دهنده بر اینکه اختلاف معانی از اختلاف قراءات. رمائی گفت:

ارسال اطلاق باشد لتحمیل معنی، کسی را فرستادن «۸» برای کاری، من قولهم:

ارسلت رسولا ای حملته رساله، چون خدای تعالی بادها بفرستاد محتمل بشارت به باران، او را تشبیه کرد به رسولی که او را پیغامی داده باشند «۹» تا بگردد. و اصل «نشر» خلاف «طی» باشد منه نشر الموتی احیاهم، برای آن که تا مرده باشند چون پیخته باشند «۱۰»، چون زنده شوند افلاخته «۱۱» شوند. و منه نشر الخشب بالمنشار، برای آن که چوب تا درست «۱۲» باشد به نامه و جامه در پیخته «۱۳» ماند و چون به منشار

(۱). اساس، بم، لت، آن: رکضا و راکضا، با توجه به مج، تصحیح شد.

(۲). سوره ملک (۶۷) آیه ۳۰.

(۳). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. [.....]

(۴). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۸.

(۵). مل سبحانه و.

(۶). سوره سجده (۳۲) آیه ۴.

(۷). مل، آج: افراخته.

(۸). اساس، آج، بم، لت: فرستادند، با توجه به معج تصحیح شد.

(۹). مل: باشد.

(۱۰). آج: پیچیده باشند.

(۱۱). معج، وز، مل، آج، افراخته.

(۱۲). وز: چون نادرست.

(۱۳). آج: در پیچیده.

صفحه: ۲۲۹

نشر کنند به آن ماند که جامه یا نامه بر افلاختند» (۱). و «نشر» پراکندن باشد و آشکارا کردن خبر و بر اولاختن» (۲) جامه و نامه و زنده کردن مرده را و بریدن چوب به منشار.

و «نشر» در باب حیات هم لازم است و هم متعدی به مصدر فرق پیدا شود.

مصدر لازم «نشر» باشد و مصدر متعدی «نشر» و نشر که بوی خوش باشد لانتشاره فی الآفاق باشد، فکانه ینشر نفسه.

بَيْنَ يَدَي رَحْمَتِهِ، از پیش رحمت او. خلافتی نیست میان مفسران در آن که مراد به رحمت اینکه جا باران است و از جمله اقسام رحمت در قرآن یکی باران است و در خبر است که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چون بادی سخت برآمدی اندیشه ناک شدی و خایف می بودی و متوقع، چون از پی آن باد باران آمدی ساکن شدی و گفتی: (جاءت الرحمة)، آمد رحمت، آنکه گفتی: از چنین بادهای ترسی اینکه از اعلام قیامت و علامت عذاب باشد چون باران بر اثر او باشد رحمت باشد. و رحمت امان بود از عذاب و آن خبر که روایت کردند که در عهد بعضی از صحابه (۴) مردی را گرفته بودند تا بکشند. امیر المؤمنین علی - علیه السلام - برسید. گفت:

اینکه مرد چه گناه کرده است! گفتند: اینکه چند کلمه کفر گفته است (۵) و بر آن اصرار می کند و از آن توبه نمی کند. گفت: آن چیست! گفتند: اینکه چند کلمه کفر گفته است (۶) و بر آن اصرار می کند و از آن توبه نمی کند. گفت: آن چیست! گفت: می گوید نا دیده گواهی دهم (۷) و فتنه دوست دارم و از رحمت بگریزم. امیر المؤمنین گفت (۸): اگر گناه و کفر او اینکه است اینکه همه ایمان و طاعت است و من نیز همچنان کنم که او، و لکن شما نمی دانی (۹). گفتند: چگونه! گفت: «آنچه گفت نادیده گواهی دهم (۱۰)» بر

(۱). معج: بر افلا چند، وز: بر افلا چند، آج: بر افراختند، بم: بر افلاختند.

(۲). معج، وز، مل، آج: بر افراختن، لت: بر افلاختن.

(۳). وز علی.

(۴). معج، وز، مل، لت: بعضی صحابه، آج: یکی از صحابه. [.....]

(۶-۵). مج، وز، لت: گفت.

(۷). مج، وز: می‌دهم.

(۸). مج: علی گفت، آف: امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت.

(۹). مج، وز، آج، آف، مل، آن: نمی‌دانید.

(۱۰). اینکه عبارت در اساس مغشوش است و به صورت «نادیده گواهی دهد» آمده است، متن با توجه به مع تصحیح شد.

صفحه: ۲۳۰

هستی خدای گواهی دهد، [۱۵۸-ر]

و او خدای را دیده نیست» (۱). گفتند: نکو گفستی: گفت: امّا آنچه گفته که (۲): «فتنه دوست دارم» [آن خواست] (۳) که مال و

فرزند (۴) را دوست دارم، من قوله تعالی: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۵). و آنچه گفت:

«از رحمت بگریزم» (۶) آن خواست که از باران بگریزم، من قوله: «أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» (۷)

حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ، ای حملت و منه القلّة لأنها ثقل (۸) بالأیدی، ای تحمل.

و اقلّ بكذا و استقلّ اذا نهض به و اطاقه. تا برگیرد. سَحَابًا، ابرها را. اینکه لفظ هم واحد باشد و هم جمع و اینکه جا جمع است آن

که گفت جمع است، گفت: واحدش «سحابه» باشد، و آن که گفت واحد است، گفت جمع است، گفت: واحدش «سحابه» باشد، و

آن که گفت واحد است، گفت: جمعش «سحب» باشد و اشتقاق او از «سحب» و کشیدن باشد، و سمی سحابا لانسحابه فی السماء، و

دلیل بر آن که اینکه جا جمع است آن است که وصف او به لفظ جمع کرد من قوله «ثقالا»، و او جمع «ثقیل» باشد و ثقیل (۹)

جسمی بود که در او اعتماد لازم (۱۰) سفلی بود، و «ثقل» عبارت باشد از اینکه، و بعضی متکلمان گفتند: راجع باشد با تزیید اجزاء.

و بعضی دگر گفتند: مرجعش با کیفیت تألیف باشد از تجمّع اجزاء چون زر و آهن و اسراب، یعنی اینکه بادها بر دارد ابرها را به

آب باران گران.

سُقْنَاهُ لِئَلَّا يَلِدَ مَيْتًا، ما برانیم آن را به زمینی مرده و «سوق» راندن باشد، و هو حثّ الشيء في السير حتى يقع الاسراع، يقال: سقته فانساق

و ساق الابل و استاقها بمعنی، و السیقه ما استاقه العدو من الدواب. و مراد به «بلد» بیابان است،

(۱). مل، لت: ندیده است، آج: ندیده.

(۲). مج، وز، مل، لت، آن: گفت.

(۳). اساس: ندارد، از مع افزوده شد.

(۴). مج، وز: فرزندان.

(۵). سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۵.

(۶). آج: می‌گریزم.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۸.

(۸). مج، وز: یقلّ.

(۹). اساس، آف، آن: ثقل، با توجه به مع تصحیح شد. [...]

(۱۰). مع و.

صفحه: ۲۳۱

و عرب بیابان (۱) را بلد خوانند، (۲) الا ترى الى قول الشاعر (۳):

و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر و الا العیس

و زمین مرده آن باشد که آب به او «۴» نرسد و در او نبات نباشد و از او انتفاع نبود چون مرده باشد. فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ، ضمیر راجع است با لفظ سحاب، و كذلك فی قوله: سُقْنَاهُ، و گفته‌اند: ضمیر در «به» راجع است با «بلد» یا به اینکه ابر یا به اینکه جای آب فرود آریم از ابر یعنی آب باران. و قوله:

فَأَخْرَجْنَا بِهِ، برون «۵» آریم به او از همه میوه‌ها. ضمیر در «به» محتمل است که راجع باشد با «آب» و شاید که راجع باشد با «بلد». و «من» روا باشد «۶» که تبعیض را باشد «۷» و روا باشد که «۸» تبیین جنس را باشد «۹». كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى، یعنی چنان که از اینکه زمین مرده به اینکه باران فرود آورده نبات برون «۱۰» آریم، همچنین مردگان را زنده کنیم و از خاک برون «۱۱» آریم، و غرض از اینکه تفصیل دادن اینکه تشبیه است تا مکلفان را تنبیه باشد بر آن که خدای تعالی قادر است بر احیای موتی، و چنان که بر او متعذر نیست که زمین مرده را «۱۲» به نبات زنده کند، همچنین بر او متعذر نیست مرده زنده کردن، و خود بیان کرد در آیت که: غرض من آن است تا شما اندیشه کنید [فی] «۱۳» قوله: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، اى لکی تتفکروا و تتذکروا و تعتبروا، برای آن تا شما اندیشه کنی «۱۴» و عبرت بر گیری «۱۵»

(۱). مج، وز، بیابانی.

(۲). مج، وز: خواند.

(۳). مج، مل شعر.

(۴). وز، مل، لت: بدو.

(۵). همه نسخه بدلها: بیرون. (۸-۷-۶). مج، وز، مل: بود.

(۹). مل: بود.

(۱۰-۱۱). مج، وز، مل، لت، آج: بیرون.

(۱۲). مج، وز: ندارد.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۱۴). مج، وز، مل، آج، لب: کنید.

(۱۵). مج، وز، مل، آج، لب: بر گیرید.

صفحه: ۲۳۲

و بدانی «۱» که آن خدایی که قادر باشد بر آن که از زمین خشک به آب باران نبات بر آرد و آن نبات را پروراند «۲» و درخت گرداند و آن درخت خشک بشکافد و از او شکوفه برون آرد «۳» و شکوفه بشکافد و از او میوه برون آرد «۴»، قادر باشد بر آن که مرده را زنده کند و حیات در او آفریند، و چنان که اینکه ممکن است و مستبعد نیست، اینکه نیز هم چنین است. و ابو القاسم بلخی [به آیت] «۵» استدلال کرد بر اثبات «۶» طبع بقوله: فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، خدای «۷» گفت: من میوه به باران برون «۸» می آورم، شاید که در باران طبعی بود که آن خدای آفریده باشد که به آن طبع نبات رویاند، گفت: اینکه منکر نیست، منکر آن باشد که طبع قدیم گویند یا طبع را فاعل گویند، و اینکه چیزی نیست برای آن که طبع خود معقول نیست و طریق نیست فرا «۹» اثبات او و گفتن که در باران طبعی هست که نبات رویاند دعوی باشد مجرد از حجت و برهان. اول اثبات طبع باید کردن به دلیل، آنگاه آن را اثر نهادن.

[۱۵۸-پ]

[و] «۱۰» درست آن است که خدای می‌رویانند نبات را مبتدءاً عند نزول باران به عادت.

ابو بکر عیاش [گفت]: هیچ قطره باران از آسمان به زمین نیاید و الا هر چهار باد در او اثر باشد به فرمان خدای تعالی. باد صبا ابر بر انگیزد و شمال جمع کند و جنوب باران برون آرد و دبور پیرا کند.

أبو هریره و عبد الله عباس گفتند: چون مردمان در نفعه اول بمیرند، خدای تعالی چهل سال «۱۱» باران بر ایشان «۱۲» باراند مانند آب مردان «۱۳» از آبی که در زیر

(۱). مع، وز، مل، آج، لب: بدانید. [...]

(۲). مع، وز: پروراند.

(۳-۴). مل، آج، لب، لت: بیرون آرد.

(۵-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۶). مل به آن.

(۷). آج، لب، بم، آف تعالی.

(۸). مع، وز، مل، آج، لب، بم، لت، آن: بیرون.

(۹). مع، وز: ها.

(۱۱). لت: چهل شبانه روز.

(۱۲). مع باران.

(۱۳). وز: مردانی.

صفحه: ۲۳۳

عرش هست که آن را ماء الحیوان خوانند، ایشان در گور به آن باران برویند چنان که در رحم برویند و چنان که زرع به آب بروید، تا آنکه که تنهای ایشان تمام خلق شود. خدای تعالی بفرماید تا روح در ایشان دمنند، آنکه خواب بر ایشان افگند تا خواب برود ایشان را به نفع دیگر زنده شوند و ایشان طعم خواب در دماغ خود یابند چون مردم که از خواب بیدار شوند عند آن گویند: یا ویلنا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرَقِدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ «۱» - الایة.

قوله: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، عبد الله عباس و حسن و مجاهد و قتاده و سدی گفتند: اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد برای مؤمن و کافر، تشبیه کرد مؤمن را در ایمان و طاعات و افعال و انتفاع به اوامر و نواهی خدای به ایتمار و انزجار به زمین خوش مستعد صالح نبات [را] «۲» که چون باران بر او آید و او صلاحیت و استعداد دارد، انواع نبات بر او پدید آید به فرمان خدای. و تشبیه کرد کافر «۳» را در کفر [و] «۴» آنچه کند «۵» از معصیت به زمین سبخه شوره که اگر چه بسیار باران بر او آید، چون او صلاحیت و استعداد ندارد هیچ نبات نرویانند، یعنی آن مؤمن که [او] «۶» دل «۷» رقیق دارد و ریاضت کرده باشد «۸» به نظر و تفکر و به آداب عبودیت متأدب شده، چون امری از اوامر خدای بشنود یا وعظی از مواعظ رسول او «۹» در دل او جایگیر شود و ثبات کند و بیخ زند «۱۰» و شاخ کشد، چون نبات در زمین پاک و کافر چون دل قاسی «۱۱» دارد از اندیشه و رقت دور عهد، و عادت نداشته به نظر، و تربیت نیافته به تفکر چون مرده شده از کفر و معصیت اگر چه بسیاری مواعظ از خدا و رسول بر او خوانند هیچ اثر نکند «۱۲»، چنان که باران

(۱). سوره یس (۳۶) آیه ۵۲. (۶-۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). آج، لب: کافران.

(۵). مل: کنند. [...]

(۷). مج، وز، مل، لت: ولی.

(۸). مج، وز: ندارد.

(۹). مج، وز، مل، لت: آن.

(۱۰). اساس، آج، لب، بم، آف، آن: زندگانی، با توجه به مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). مج، وز: قانتی.

(۱۲). مج، وز، مل بر او.

صفحه: ۲۳۴

بر زمین شوره انتفاع نبات نیارد. وَالَّذِي حَبِثَ، صفت موصوفی محذوف است، و تقدیر آن است که: و البلد الَّذِي حَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا، «نکدا» مرد عسر قلیل الخیر ممتنع عطاء» (۱) بخیل باشد، يقال: نکد ینکد نکدا و نکدا فهو نکد و نکد کحذر و یقظ و یقظ، قال الشَّاعر: (۲)

لا تنجز الوعد ان وعدت و ان أعطيت اعطيت تافها نکدا

و قال الازهری:

کد العطاء اذا قلله و حقره،

قال الشَّاعر: (۳)

و اعط ما اعطيته طيبا لا خير في المنكود و التاكيد

و التكد الشئ القليل، و التكد الرجل القليل الخیر أيضا، و ابو جعفر خواند: «الآن نکدا» بفتح الکاف و هما لغتان. و زجاج گفت:

«نکدا» بضم التون و سکون الکاف هم لغت است و لکن نخوانده‌اند، و فراء گفت:

قیاس اقتضاء «فعل» بفتح الفاء و ضم العین می کند کندس و یقظ، و نیز نخوانده‌اند.

كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ، گفت: ما تصریف آیات چنین کنیم و چنین گردانیم آیات را برای قومی که [ایشان] (۴) شاکر

نعمت ما باشند. و تصریف توجیه چیزی باشد در دو جهت، یعنی اینکه آیات و دلایل و عبر متضمن اینکه نعمتهای عاجل از روی

انتفاع و آجل از روی اندیشه و تفکر تا صاحبش را به علم رساند که در آن نجات قیامت باشد ما می گردانیم و پیدا می کنیم حالا

بعد حال، برای آن که تا شما در او اندیشه کنید» (۵) [۱۵۹-ر]

و بدانید (۶) که اینکه همه نعمت از من

(۱). مل: ممتنع العطاء.

(۲-۳). مج، وز شعر.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۵). لت: كنى / كنيد.

(۶). لت: بدانى / بدانيد.

صفحه : ۲۳۵

بر شماسٲ «۱» و اعتراف دهى «۲» به او و تعظيم كنى «۳» نعمت را تا شاكر باشى «۴» نعمت مرا تا من نعمت بر شما زيادت «۵» كنم، كه الشكر قيد النعمة و الشاكر يستحق المزيـد.
قوله تعالى:

[سوره الاعراف (۷): آيات ۵۹ تا ۹۳]

[اشاره]

لَقَدْ ارسلنا نوحا الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غير ه انى اخاف عليكم عذاب يوم عظيم (۵۹) قال الملاء من قومه انا لئراك فى ضلال مبين (۶۰) قال يا قوم ليس بى ضلاله و لكنى رسول من رب العالمين (۶۱) ابلغكم رسالات ربى و انصح لكم و اعلم من الله ما لا تعلمون (۶۲) ا و عجبتم ان جاءكم ذكـر من ربكم على رجل منكم لينذركم و لتتقوا و لعلكم ترحمون (۶۳) فكذبوه فانجيناه و الذين معه فى الفلك و اغرقنا الذين كذبوا باياتنا ائهم كانوا قوما عمين (۶۴) و الى عاد اخاهم هودا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غير ه ا فلا تتقون (۶۵) قال الملاء الذين كفروا من قومه انا لئراك فى سفاهه و انا لنظنك من الكاذبين (۶۶) قال يا قوم ليس بى سفاهه و لكنى رسول من رب العالمين (۶۷) ابلغكم رسالات ربى و انا لكم ناصح أمين (۶۸) ا و عجبتم ان جاءكم ذكـر من ربكم على رجل منكم لينذركم و اذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح و زادكم فى الخلق بصطه فاذكروا آلاء الله لعلكم تفليحون (۶۹) قالوا ا جئنا لنعبد الله وحده و نذر ما كان يعبد اباؤنا فآتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين (۷۰) قال قد وقع عليكم من ربكم رجس و غضب ا تجادلونى فى اسماء سميتموها ائتم و اباؤكم ما نزل الله بها من سلطان فانظروا انى معكم من المنتظرين (۷۱) فانجيناه و الذين معه برحمه منا و قطعنا دابر الذين كذبوا باياتنا و ما كانوا مؤمنين (۷۲) و الى ثمود اخاهم صالحا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غير ه قد جاءكم بينه من ربكم هذه ناقة الله لكم آيه فذروها تاكل فى ارض الله و لا تمسوها بسوء فياخذكم عذاب اليم (۷۳)

و اذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد عاد و بو اكم فى الارض تتخذون من سهولها قصورا و تختون الجبال بيوتا فاذكروا آلاء الله و لا تعنوا فى الارض مفسدين (۷۴) قال الملاء الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لمن آمن منهم ا تعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون (۷۵) قال الذين استكبروا انا بالذى آمتتم به كافرون (۷۶) فعقروا الناقة و عنوا عن امر ربهم و قالوا يا صالح ائنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين (۷۷) فآخذتهم الرجفة فأصبحوا فى دارهم جاثمين (۷۸) فتولى عنهم و قال يا قوم لقد ابلغتكم رساله ربى و نصحت لكم و لكن لا تحبون الناصحين (۷۹) و لوطا اذ قال لقومه ا تاوتون الفاحشه ما سيقمكم بها من احد من العالمين (۸۰) ائكم لتاوتون الرجال شهوه من دون النساء بل ائتم قوم مسرفون (۸۱) و ما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم من قريبتكم ائهم انا س يتطهرون (۸۲) فانجيناه و اهله الا امراته كانت من الغابرين (۸۳)

و امطرنا عليهم مطرا فانظر كيف كان عاقبه المجرمين (۸۴) و الى مدين اخاهم شعبيا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غير ه قد جاءكم بينه من ربكم فآوفوا الكيل و الميزان و لا تبخسوا الناس اشياءهم و لا تفسدوا فى الارض بعد اصلاحها ذلكم خير لكم ان كنتم مؤمنين (۸۵) و لا تعبدوا بكل صراط ثوعدون و تصيدون عن سبيل الله من آمن به و تبغونها عوجا و اذكروا اذ كنتم قليلا فكثرتكم و انظروا كيف كان عاقبه المفسدين (۸۶) و ان كان طائفه منكم آمنوا بالذى ارسلت به و طائفه لم يؤمنوا فاصبروا حتى

يَحْكُمُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۷) قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (۸۸)

قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (۸۹) وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (۹۰) فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۱) الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (۹۲) فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۹۳)

[ترجمه]

بفرستادیم نوح را به قومش، گفت: ای قوم من بپرستی «۶» خدای را نیست شما را خدایی جز از او «۷»، من می‌ترسم بر شما «۸» عذابی «۹» روزی بزرگ.

گفتند بزرگان از قوم او: ما می‌بینیم تو را در گمراهی روشن.

گفت: ای قوم نیست به من گمراهی و لکن من فرستاده‌ام از پروردگار جهانیان.

می‌رسانم شما را پیغامهای خدایم و نصیحت می‌کنم شما [را] «۱۰» و می‌دانم از خدای آنچه شما ندانی «۱۱».

عجب داشتی «۱۲» که آمد به شما یاد کردنی «۱۳» از خدای شما بر

- (۱). معج، وز، مل: اینکه همه نعمت است از من بر شما.
- (۲). معج، وز، مل، آج، لب: دهید.
- (۳). معج، وز، مل، آج، لب، آف: کنید. [...]
- (۴). معج، وز، مل، آج، لب، آف: باشید.
- (۵). اساس بم، آف، آن: زیاد، با توجه به معج، وز تصحیح شد.
- (۶). معج، وز، آف: بپرستید.
- (۷). معج، وز: خدای جز او.
- (۸). آج، لب از.
- (۹). معج، وز، آف، لت: عذاب.
- (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد.
- (۱۱). معج، وز، آف: نمی‌دانید، آج، لب: نمی‌دانند.
- (۱۲). معج، وز، آج، لب، آف: عجب داشتید.
- (۱۳). معج: به شما پندی.

صفحه : ۲۳۶

مردی از شما! تا بترساند شما را و بپرهیزی «۱» تا بود که بر شما رحمت کنند.

به دروغ داشتند او را، برهانیدیم او را و آنان که با او بودند در کشتی و غرقه کردیم «۲» آنان را که به دروغ داشتند آیات ما را، ایشان بودند گروهی کوران.

[و] «۳» به عاد برادرشان را هود «۴» گفت: ای قوم من بپرستی «۵» خدای را نیست شما را «۶» خدایی جز او، نترسی «۷» شما!

گفتند آن بزرگان که «۸» کافر شدند از قوم او: ما می‌بینیم تو را در سبکساری و ما می‌پنداریم تو را از دروغگویان «۹». گفت: ای قوم «۱۰» نیست به من «۱۱» سبکساری و لکن «۱۲» رسولم از خدایی «۱۳» جهانیان. می‌رسانم به شما پیغامهای خدای من و من شما را نصیحت کننده‌ام استوار «۱۴» «۱۵».

(۱). مع: بترسید که، وز: بترسید و، لت: بترسی.

(۲). مع: وز، لت: و غرق بگردیم.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۴). مع: لت: برادرشان هود را، وز را. [.....]

(۵). مع: وز، آف، آن: پرستید.

(۶). مع: وز، آف، لت از.

(۷). مع: وز: نترسید، آف: اما پس نمی‌ترسید.

(۸). مع: وز، لت: آن گروه که.

(۹). وز: دروغیان، لت: دروغزنان.

(۱۰). مع: وز: ای مردمان من.

(۱۱). مع: وز، لت: در من.

(۱۲). مع: وز من.

(۱۳). مع: آج، لب: از پروردگار، بم، لت: از خدای.

(۱۴). آج، لت: نصیحت کننده‌ام با امانت.

(۱۵). اساس و همه نسخه بدلها: بسطه، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه: ۲۳۷

عجب می‌آید شما را که آید «۱» به شما یاد کردنی از خدای شما بر مردی از شما تا بترساند «۲» شما را! و یاد کنی «۳» چون کرد شما را خلیفه‌تان از پس قوم نوح، و بیفزود شما را در آفرینش زیادتی، یاد کنی «۴» نعمتهای خدای «۵» تا همانا ظفریابی «۶» [۱۵۹-پ]. گفتند: آمده‌ای «۷» به ما تا پرستیم خدای را تنها و رها کنیم آنچه پرستیدندی پدران ما! بیار به ما آنچه وعده می‌دهی ما را اگر از جمله راست گویانی «۸».

گفت: افتاد بر شما از خدایتان عذابی و خشمی، جدل می‌کنی «۹» با من در نامهایی که نهادی «۱۰» آن را شما و پدران شما! فرو نفرستاد خدای «۱۱» به آن از حجّتی. گوش داری «۱۲» که من و شما «۱۳» از گوش دارندگانم.

برهانیدیم او را و آنان که با او بودند به رحمتی از ما و ببریدیم اصل آنان که به دروغ داشتند آیات ما [را] «۱۴» و نبودند مؤمنان «۱۵».

(۱). مع: وز: که آمد.

(۲). مع: تا بیم کند.

(۳-۴). مع: وز: یاد کنید. [.....]

(۵). آج، لب را.

- (۶). مع، وز: یابید.
 (۷). آج، لب: ای آمده.
 (۸). مع، وز: رستیگرانی، لت: راستگرانی.
 (۹). مع، وز، آف: می کنید.
 (۱۰). مع، وز، آف: نهادید.
 (۱۱). مع، وز، آف، آج، لب: خدایتان.
 (۱۲). مع، وز، آج، لب، آف: گوش دارید.
 (۱۳). مع، وز، آج، لب، آف، لت: با شما.
 (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.
 (۱۵). مع، وز: گرویدگان، لت: گروندگان.

صفحه : ۲۳۸

، و به ثمود برادرشان صالح گفت: ای قوم پرستی «۱» خدای را نیست شما را از خدایی «۲» جز او، آمد به شما حجّتی از خدایتان اینکه شتر خدای شما را علامتی [است] «۳»، رها کنی «۴» او را تا می خورد در زمین خدای و دست میارید به او به بدی که بگیرد شما را عذابی دردناک.

و یاد کنی «۵» چون کرد شما را خلیفه تان از پس قوم عاد و جای کرد «۶» شما را در زمین می گیری «۷» از زمینهای سهل آن کوشکها و می تراشی «۸» کوهها را خانهها «۹»، یاد کنی «۱۰» نعمتهای خدای «۱۱» و فساد مکنی «۱۲» در زمین «۱۳». گفتند بزرگان آن که «۱۴» تکبر کردند از قوم او آنان را که ضعیف بودند آنان «۱۵» را که بگرویدند از ایشان می دانی «۱۶» که صالح فرستاده است از خدای «۱۷»! گفتند: ما با آنچه فرستادند او را به آن گرویده ایم. گفتند آنان که تکبر کردند «۱۸»

- (۱). مع، وز: پرستید.
 (۲). مع، وز، آج، لب، آف، لت، آن: خدای.
 (۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. [.....]
 (۴). مع، وز، آج، لب، آف: رها کنید.
 (۵-۱۰). مع، وز، آج، لب: یاد کنید.
 (۶). آج، لب: جای داد.
 (۷). مع، وز، آج، لب: می گیرید.
 (۸). مع، وز، آج، لب: می تراشید.
 (۹). اساس، مع، وز، آج، لب: خانهها/ خانهها، آج، لب پس.
 (۱۱). مع، وز را.
 (۱۲). مع، وز، آج، لب: مکنید.
 (۱۳). مع، وز تباهی کننده، آج، لب فساد کردنی، بم مفسدان.
 (۱۴). مع، وز: آن اشراف که.

(۱۵). اساس: آن با توجّه به معج، وز تصحیح شد.

(۱۶). معج، وز، آج، لب: می دانید. ۱۷. معج، وز: خدایش.

(۱۸). آج، لب: بزرگی نمودند. [.....]

صفحه : ۲۳۹

ما با آن که «۱» شما ایمان آوردی «۲» کافرانیم.

پی بکردند شتر را و عاصی شدند از فرمان خدای شان، و گفتند:

ای صالح بیار به ما «۳» آنچه وعده می کنی ما را اگر هستی تو از پیغامبران.

بگرفت «۴» ایشان را زمین لرزه، در روز آمدند در سراهاشان مرده.

برگردید از ایشان [و] «۵» گفت: ای قوم برسانیدم به شما پیغام خدای خود و نصیحت کردم شما را و لکن شما دوست نداری «۶» نصیحت کنندگان را.

و لوط چون گفت [قوم] «۷» خود را می آری «۸» زشتی که سبق نبرده است شما را به آن کسی از جهانیان!

«۹»

شما «۱۰» می شوی «۱۱» به مردان به شهوت از جز زنان بلکه «۱۲» شما قومی اسراف کننده [اید]. «۱۳»

و نبود جواب قومش الا آن که گفتند برون کنی «۱۴» ایشان را از شهر شما که «۱۵»

(۱). معج: به آنچه.

(۲). وز، آج، لب: ایمان آوردید.

(۳). معج، وز: به ما آر.

(۴). آج، لب: پس بگرفت. (۱۳-۷-۵). اساس: ندارد، با توجّه به معج، وز افزوده شد.

(۶). معج، وز: ندارید.

(۸). معج، وز: می آرید.

(۹). اساس و همه نسخه بدلها: أئنکم / أئنکم، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: ای بدرستی که.

(۱۱). معج، وز: می شوید.

(۱۲). اساس: بلک، معج، وز: بل.

(۱۴). معج، وز: بیرون کنید.

(۱۵). معج، وز: از شهر به آن که.

صفحه : ۲۴۰

ایشان مردمانی اند که پاکیزگی «۱» می کنند.

برهانیدیم او را و اهلش را مگر زنش را که بود از جمله گذشتگان «۲».

و بیارنیدیم «۳» بر ایشان بارانی، بنگر «۴» چگونه بود «۵» عاقبت گناهکاران.

و به مدین برادرشان شعیب «۶» گفت:

ای قوم بیرستی «۷» خدای را نیست شما را از خدای جز او، آمد به شما حجّتی از خدایتان تمام بدهی «۸» پیمودن و ترازو «۹» و کم

مدهی «۱۰» مردمان را چیزهاشان و تباهی مکنید «۱۱» در زمین پس «۱۲» صلاحش، آن بهتر باشد شما را اگر شما را از گرویدگانی «۱۳».

و منشینی «۱۴» بر هر راهی می ترسانی «۱۵» و باز می داری «۱۶» از راه خدای آن را که ایمان دارد به او و می جوید آن را کزی «۱۷» و یاد کنی «۱۸» چون بودی «۱۹» اندک به بسیار کرد

(۱). مع، وز: پاکیزه، آج، لب: پاکی. [.....]

(۲). مع، وز: گذشتگان، آج، لب: باقی ماندگان.

(۳). مع، وز: بیارائیم.

(۴). مع، وز: که.

(۵). مع، وز، لت: بوده است.

(۶). وز را.

(۷). مع، وز، آج، لب، آف، بیرستید.

(۸). مع، وز، آف: بدهید.

(۹). آج، لب: پیمانہ را و ترازو را.

(۱۰). مع، وز: کم مدهید.

(۱۱). لت: مکنی.

(۱۲). آج، لب از.

(۱۳). مع، وز: اگر ایمان دارید، لت: اگر ایمان داری.

(۱۴). مع، وز، آج، لب: و منشینید.

(۱۵). مع، وز، آج، لب: می ترسانید. [.....] ۱۶. مع، وز، آج، لب: باز می دارید.

(۱۷). مع، بم: کجی. ۱۸. مع، وز، آج، لب: یاد کنید.

(۱۹). مع، وز، آف: چون بودید.

صفحه : ۲۴۱

شما را و بنگر [ی] «۱» که چگونه بود عاقبت مفسدان.

و اگر چه طایفه‌ای از شما ایمان آوردند به آن که فرستاد [ند مرا] «۲» به آن و طایفه‌ای ایمان نیاوردند صبر کنی «۳» تا حکم کند خدای میان [ما] «۴» و او بهترین حکم کنندگان است.

گفتند آن گروه «۵» که بزرگواری کردند از قوم او: ما بیرون کنیم تو را ای شعیب و آن را که ایمان آوردند با تو از شهر ما یا باز آیی با دین ما. گفت: همانا ما کاره باشیم!

یافته باشیم بر خدای دروغی اگر باز آییم «۶» با دین شما پس آن که «۷» برهانید خدای ما از آن، و نباشد ما را که باز آییم در آن مگر که خواهد خدای پروردگار ما و فراخ [است] «۸» خدای ما بر همه چیزی به علم، بر خدای توکل کردیم. خدای ما؟ حکم کن میان ما و میان قوم «۹» ما بدرستی، و تو بهترین حکم کنندگانی.

و گفتند آنان «۱۰» که کافر شدند از قوم [او] «۱۱»: اگر پس روی کنید شعیب را شما پس

- (۱). اساس: ندارد، با توجه به لت افزوده شد، مج، وز: و بنگرید.
- (۲-۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.
- (۳). مج، وز: صبر کنید.
- (۵). مج، وز، آج، لب اشراف.
- (۶). مج، وز: باز آید، آج، لب: باز گردیم.
- (۷). مج، وز، آج، لب: پس از آن که.
- (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد، آج، لب: محیط است.
- (۹). آج، لب: گروه.
- (۱۰). مج، وز، لت: آن گروه، آج، لب: اشرافی.
- (۱۱). اساس: ندارد، از مج، افزوده شد. [.....]

صفحه: ۲۴۲

زیان کاران هستی «۱».

بگرفت ایشان را زمین لرزه در روز آمدند در سر ایشان مرده،

آنان که دروغ داشتند شعیب را پنداری نبودند «۲» در آن جا آنان که بدروغ داشتند شعیب را، بودند ایشان زیان کاران. برگردید «۳» از ایشان و گفت ای قوم من: برسانیدم به شما پیغامهای خدایم و نصیحت کردم شما را، چگونه دلتنگ شوم بر قوم کافران «۴»؟

قوله تعالی: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ خَدَايَ - جَلْ جَلَالَه - در اینکه آیت تذکیر نعمت کرد بر مکلفان و باز نمود که ما نوح را به قوم خود فرستادیم، و هو نوح اینکه لمک بن متوشلخ بن اخنوخ و هو ادریس النبی بن مهلائیل بن برد بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم - علیه السّلام. و نوح - علیه السّلام - اول پیغامبری بود که خدای تعالی او را فرستاد از پس ادریس و چون خدای تعالی او را به پیغامبری فرستاد او را پنجاه سال بود، و گفتند درودگر بود و مادرش قینوش بنت راکیل بن فحویل «۵» بن اخنوخ بود. خدای تعالی او را به فرزندان قایل [فرستاد] «۶» و آنان که از فرزندان شیث متابع ایشان بودند. عبد الله عباس گفت دو بطن بودند از فرزندان آدم: یکی در سهل و یکی در جبل. آنان که در کوهستان بودند مردانشان نکوروی و زنانشان دمیم الخلق، و مردان که در سهل بودند دمیم الخلق بودند و

- (۱). مج، وز: تا شما زیان کار نباشید، آج، لب: باشید در دین ما در دنیا هر آینه زیان کار.
- (۲). آج، لب: پنداری که مقیم نشدند.
- (۳). آج، لب: پس روی بگردانید.
- (۴). مج، وز: گروهی ناگرویدگان.
- (۵). آج، لب: قحوهل، بم، آن: فحویل.
- (۶). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

صفحه: ۲۴۳

زنان نکوروی. ابلیس بنزدیک مردی آمد از اهل سهل در صورت غلامی «۱»، گفت:

مرا کسی «۲» می باید تا خدمت او کنم. مرد گفت «۳»: خواهی پیش من آی و خدمت من کن تا مزدت می دهم «۴». گفت «۵»: نیک

آید و پیش او رفت و خدمت او می‌کرد و گوسپندان «۶» او می‌چرانید. روزی بایستاد و نی بساخت - اعی یراع و پیش او «۷» کس ساخته نبود «۸» - و بزد «۹». مردم آوازی «۱۰» شنیدند که هرگز نشنیده بودند «۱۱». هر روز جماعتی بر او «۱۲» آمدندی و سماع آن نی کردند و خبر به اهل جبل رسید که مردی هست در سهل که چیزی بساخته است که از آن جا آوازی خوش می‌آید. ایشان را عیدی بودی که هر سال یک بار به آن عید از شهر بیرون شدند و زنان خود را بیاراستندی و مردان به تماشا و نظاره برون رفتندی «۱۳» بر عادتت که ایشان را بود. در اینکه عید تنی چند از اهل کوهستان بیامدند تا نظاره عید کنند [۱۶۱- ر] و آواز اینکه نی بشنوند، آن زنان را دیدند و «۱۴» جمال ایشان، تعجب «۱۵» فراماندند «۱۶». برفتند و اهل کوهستان را خبر دادند از جمال زنان ایشان، جماعتی بیامدند و به اینکه زمین انتقال کردند و با ایشان اختلاط و صحبت کردند و زنان با ایشان مایل شدند از جمالشان فاحشه در میان ایشان آشکارا شد «۱۷»، و هو «۱۸» قوله تعالی: وَلَا تَبْرَجَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى «۱۹». عبد الله عباس گفت «۲۰»: آدم وصیت کرده بود

-
- (۱). آج، لب و.
 - (۲). مج، وز، مل: کس.
 - (۳). مل اگر.
 - (۴). آج، لب: من دهم.
 - (۵). مل: ابلیس - علیه اللعنه - گفت.
 - (۶). مل، آن، آج، لب، آف: گوسفندان.
 - (۷). مل: پیش از وی.
 - (۸). مل: نساخته بود. [.....]
 - (۹). مل: آن نی بزد.
 - (۱۰). آن: آوز او.
 - (۱۱). مج، وز، لت: شنیده نبودند.
 - (۱۲). مج، وز: برو.
 - (۱۳). مل، آج، لب، آف، لت: بیرون.
 - (۱۴). مج، وز، لت از، مل صورت.
 - (۱۵). مج، وز، مل: به تعجب. ۱۶. مج، وز، لت و.
 - (۱۷). آج، لب: پیدا شد. ۱۸. مل: و هی.
 - (۱۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. ۲۰. مج، وز، مل، لت که.

صفحه : ۲۴۴

فرزندان شیث را که با فرزندان قایل مناکحه نکنند. فرزندان شیث آدم را در غاری بنهاده بودند «۱» و بر او نگاهبانانی برگماشته تا رها نکنند که از فرزندان قایل کسی آن جا رود «۲»، و جماعتی گفتند: اگر «۳» برویم و احوال بنی عم «۴» ما - فرزندان قایل - بنگریم تا چه می‌کنند، روا باشد؟ و اینکه مردان نکو روی بودند. صد مرد بیامدند بنزدیک فرزندان قایل. زنان که ایشان را بدیدند در ایشان آویختند و ایشان را برخورد باز گرفتند و رها نکردند تا بروند. جماعتی خویشان اینان گفتند: برویم و بنگریم تا برادران ما و بنو اعمام ما در چه‌اند؟ صد مرد دیگر بیامدند هم نیز باز گرفتند ایشان را و چندان که می‌آمدند تا مختلط شدند و مناکحه «۵» کردند و

فساد آشکار شد در میان ایشان و بنو قایل بسیار شدند و اقطار زمین از ایشان پر شد و فساد آشکارا کردند. خدای تعالی نوح را با ایشان «۶» فرستاد- و او را پنجاه سال بود- و در میان ایشان هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد، و ایشان را دعوت می‌کرد و به خدای می‌ترسانید «۷» و تهدید و وعید می‌کرد به عقاب خدای و هیچ فایده‌ای نکرد. و هر چند بر آمد ایشان طاغی تر و باغی تر بودند چنان که خدای تعالی گفت: «وَقَوْمٌ نُوحٍ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى» «۸»، و چندان که بیش دعوت کرد ایشان بیش رمیدند، چنان که گفت: «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» «۹». ضحاک گفت از عبد الله عباس که: نوح را چندان بزدندی که از هوش بشدی «۱۰» و آنکه در نمدی پیچیده «۱۱» او را به خانه بردندی بر آن که ببرد. بامداد برون آمدی و با سر دعوت رفتی «۱۲». هم بر اینکه سیرت هزار سال کم پنجاه سال می‌بود. مردی «۱۳» بیامدی از ایشان پیر شده

(۱). مل: پنهاده بودند.

(۲). مج، وز، مل، لت: شود. [.....]

(۳). مج، وز، مل، لت ما.

(۴). مل: بنی عمان.

(۵). مج، وز، مل، آج، لب: مناکحت.

(۶). آج، لب: بایشان.

(۷). مل عزّ و جل.

(۸). سوره نجم (۵۳) آیه ۵۲.

(۹). سوره نوح (۷۱) آیه ۶.

(۱۰). مل: یرفتی.

(۱۱). مج، وز، مل، لت: پیختندی.

(۱۲). مل: شدی.

(۱۳). اساس: مرد، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۴۵

و کودک خود را بیاوردی و گفتی: ای پسر؟ اینکه مرد را می‌بینی «۱»! من پیر شدم و اینکه مردی جا دوست، اگر مرا وفاتی باشد نباید که اینکه مرد تو را بفریبد، زینهار «۲» تا پیرامن او نگریدی و سخن او نشنوی؟ کودک عصا از دست پدر بستدی و آهنگ نوح کردی و خواستی تا او را به عصا بزندی. نوح عند آن بر ایشان دعا کرد: «فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» «۳». اینکه حکایت دعوت نوح است که نوح قوم را گفت: یا قوم، و المراد یا قومی، «یاء» بیفگنند «۴» و به کسره «میم» اکتفا کردند «۵». گفت ای قوم من:

اعْبُدُوا اللَّهَ، خدای را پرستی «۶». و عبادت غایت خضوع باشد به دل در برابر نعمتی که از بالای آن نعمت نباشد و آن اصول نعم «۷». برای اینکه عبادت کس را نرسد و سزاوار نبود مگر خدای را- تعالی. آنکه گفت: عبادت شما باید تا خاص بود و خالص خدای را تعالی چه با او خدایی نیست شما را. و «من» برای تأکید نفی آورد، لقولهم: ما فی الدّار من رجل لکن «۸» رجلان مناقضه باشد. و

کسائی و ابو جعفر خواندند: غیره، بالجرّ صفة لاله و کسر «هاء» به اشباع، هر کجا باشد و دگر [۱۶۱-پ]

مقریان به رفع «راء» و ضمّ «هاء» و اشباع به «واو». و حجت آنان که به رفع خواندند آن است که گفتند: بدل است از اسمی که محلّ او رفع است و هو قوله: ما لکم من إله، و المعنی لا اله لکم. آنکه اگر «الّ» آری آن اسم که از پس «الّ» آید جز مرفوع نباشد، کقوله: و ما من إله إلاّ الله «۹»، جار و مجرور در محلّ رفع است و آنچه ما بعد «الّ» ست مرفوع است، علی أنّه بدل منه، کقولک: ما جاءنی الّا

زید «۱۰». آنگه حکم «غیر» حکم الاسم الواقع بعد الّا باشد

- (۱). آف: می بینید.
- (۲). معج، وز، مل، لت، آج، لب: زنهار.
- (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۵۹. [.....]
- (۴). معج، وز، مل، لت: بیفگند.
- (۵). معج، وز، مل، لت: کرد.
- (۶). معج، وز، مل، آج، لب، آف: پرستید.
- (۷). معج، وز، مل، لت است.
- (۸). آج، لب، لیکن.
- (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۲.
- (۱۰). اساس، معج، وز: زیدا، با توجه به دیگر نسخه بدلها و سیاق جمله تصحیح گردید.

صفحه: ۲۴۶

در اعراب، چون «غیر» استثنا بود، یقول: ما جاءنی رجل غیر زید و ما رأیت رجلاً غیر زید و ما مررت برجل غیر زید، چنان که گویی: الّا زیدا و الّا زیدا و الّا زید بر بدل. و چون صفت باشد تابع موصوف بود در اعراب. آنگه ایشان را گفت: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ، من بر شما می ترسم از عذاب روز بزرگ- و آن روز قیامت است- و «عذاب»، المی مستمر باشد و باشد که بحق باشد و باشد که نباشد. اما «عقاب» جز مستحق نباشد، و «خوف» اگر چه اصل او ظن باشد، اینکه جا علم است چنان که به معنی علم نیز استعمال کنند و خوف با علم باشد و اگر چه با ظن بیشتر بود، چنان که یکی از ما از مرگ و گور و قیامت ترسد، اگر چه اینکه همه یقین داند.

قال المَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ، گفتند جماعتی قوم او. در «ملاؤ» دو قول گفتند: یکی آن که جماعت باشد از مردان خاصیه دوزن، کالقوم و الثَّرَطُ و الرَّهْطُ. و برای آنشان ملاؤ خواند که محافل و مجامع مملو بکنند. و قولی دیگر آن است: «۱» ملاؤ اشراف و رؤسا باشند، لائهم يملؤون العيون و القلوب هيبه و جلاله. و از آن جاست قول رسول- عليه السلام- بعضی انصاریان را روز بدر، چون گفت:

(ما رأينا الا عجائز صلعا)،

ما مردمانی «۲» پیر اصلع را دیدیم. رسول- عليه السلام- گفت:

(اولئك الملاء من قریش)

ایشان سادات و اشراف قریش اند. و «قوم» جماعت مردان باشند بی زنان، لقیامهم الامور دون النساء، و منه قوله تعالى: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ «۳»- الایه. و بیان اینکه قوله: لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ «۴»، قوم را در برابر زنان نهاد به بدل رجال اینکه جماعت از قوم او گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «۵»، ما تو را در ضلال و خسار و گمراهی ظاهر می بینیم. و در «نراک» سه قول گفتند: یکی آن که رؤیت به معنی علم است، دوم آن که به معنی ابصار

(۱). معج، وز، مل، لت که.

(۲). آف: مردانی.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۳۴.

(۴). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۱.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۶۰.

صفحه: ۲۴۷

است من رؤیة البصر، و سهام «۱» آن که از رأی است و هو الظن، فكأنهم قالوا: انا لنظنك. و مراد به «ضلال» اینکه جا «۲» عدول از «۳» صواب است. و «مبین» از فعل لازم است، ای بین ظاهر. نوح- علیه السلام- جواب داد که ای قوم: لیس بی ضلاله «۴»، مرا ضلالتی و گمراهی و عدولی نیست از راه «۵» راست، و برای آن «بی» گفت و نگفت «فی» که ایشان حوالت کردند که اینکه کاری حادث است که در او پدید آمده است چون علّتی و بیماری و جنونی «۶» و اینکه معانی با «باء» استعمال کنند، یقال: به جنّه و به لمم و طیف و به سقم و حمّی، و لا یقال: به معرفه، لأن هذه من اللّازم و تلك من العوارض، كما یقال: به جوع و عطش و لا یقال فیه:

وَلِكُنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و لكن من رسولی ام فرستاده. و فعول اینکه جا به معنی مفعول باشد، رسول به معنی مرسل باشد و حقیقت او در شرع شخصی باشد که او را تکلیف کنند قیام کردن به اعباء نبوت و رسالت و تحمّل پیغامها از خدای به خلقان که به آن مستحق «۱۶۲- ر]

ثواب عظیم شود از خدای تعالی و از [ما] «۷» مستحق «۸» اجلال و اعظام «۹». و اصل «لکنّی»، لکنّنی بوده است به دو «نون» و لکن یک «نون» بیفکنند تا سه «نون» مجتمع نباشد که یک حرف مشدّد دو حرف باشد. و در اینّی و آنّی و کائّی و لکنّی هم اینکه حکم باشد، و در لعل- همچنین هر دو وجه روا باشد، لعلّی و لعلّنی لقرب اللّام من النّون من جهة المخرج. فأمّا «لینتی» جز با «نون» عماد نشاید برای آن که آن علّت که آن جا هست اینکه جا نیست و «من» ابتدای غایت «۱۰» است، ای صادره «۱۱» من قبل الله.

(۱). آف: سیوم.

(۲). آن، بم: آن جا. [...]

(۳). وز، مل ره.

(۴). سوره اعراف (۷)، آیه ۶۱.

(۵). لت: ره.

(۶). مل: حزنی.

(۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(۸). وز، مل، لت غایت.

(۹). مل: تعظیم.

(۱۰). آج، لب: عامل.

(۱۱). اساس، آف، آن: صادرات، با توجه به مج تصحیح شد.

صفحه: ۲۴۸

أُبَلِّغُكُمْ رِيسَالَاتِ رَبِّي، هم حکایت قول «۱» نوح است- علیه السلام- که با قوم می گوید، گفت: می رسانم «۲» به شما پیغامهای خدای، ابو عمرو تنها خواند:

اببلغکم به تخفیف «لام» من الابلاغ و باقی قراء به تشدید «لام» «۳» من التبلیغ، و هر دو به یک معنی باشد جز که در تبلیغ مبالغتی باشد زیادت. و «بلغ» فعلی باشد متعدّی به یک مفعول چون «همزه» یا «۴» تضعیف العین در او آرند متعدّی شود به دو مفعول. و قرآن به ابلاغ و تبلیغ ناطق است فی قوله تعالی: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَسَدَّ أَبْلَغْتُكُمْ «۵»، و قوله: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ «۶». و ابلاغ ایصال چیزی باشد که در او

بیان و افهام بود و بلاغت از اینکه جاست و اینکه ایصال (۷) معنی باشد به دل (۸) در نکو (۹) صورتی از لفظ، و بلیغ منشیء بلاغت باشد. و رسالت جمع رسالت باشد، و برای آن جمع کرد آن را که در او انواع و ضروب باشد از ترغیب و تحذیر و وعده (۱۰) و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و حدود و احکام. وَ أَنْصَحْ لَكُمْ، و نصیحت می‌کنم شما را، و نصیحت اخلاص نیت باشد از شایب فساد من قولهم: ابیض ناصع، ای خالص، لقرب مخرج «الحاء» من «العین» و النَّصُوع و النَّصُوح، الخلوص، و النَّصْح، خلاف الغش. و قوله: وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۱)، و من از خدای آن دانم که شما ندانی (۱۲). اینکه بر سبیل تحریض (۱۳) است ایشان را برای طاعت (۱۴) و زجر از معصیت، برای آن که گفت: من عالمم به عواقب طاعت و معصیت باعلام الله تعالی ایای، من دانم که خدای تعالی با مطیعان چه خواهد کردن و عاصیان را

(۱). مل: قوم.

(۲). مل: من رسانم.

(۳). آن خواندند.

(۴). وز، مل، لت: با.

(۵). سوره هود (۱۱) آیه ۵۷. [.....]

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

(۷). وز: اتّصال.

(۸). وز: بدل.

(۹). مل، لت: نیکوتر.

(۱۰). وز، مل، لت: وعد.

(۱۱). سوره اعراف، آیه ۶۲.

(۱۲). آج، لب: ندانید.

(۱۳). لب، بم: تحریض.

(۱۴). وز، مل، آج، لب: بر طاعت.

صفحه : ۲۴۹

و کافران را چه پاداشت (۱) خواهد دادن، از اینکه روی نصیحت می‌کنم شما را و ترغیب می‌کنم به ایمان و طاعت و تحذیر می‌کنم از کفر و معصیت.

أَوْ عَجِبْتُمْ، صورت اینکه کلام استفهام است و معنی تقریر و ملامت، گفت:

عجب می‌داری (۲) شما که مردی هم از شما به شما آید و ذکری و وعظی به شما آرد؟ رمانی گفت: تعجب، تغییر نفس باشد به چیزی که سببش پوشیده باشد و از عادت خارج بود، و «ذکر» حضور المعنی للنفوس باشد، و «علی» برای آن گفت که «جاء» متضمّن است به معنی انزل، یعنی چه جای تعجب و انکار است از آن که خدای ذکری و بیانی و نوعی از اوامر و نواهی و شرایع که مصالح مکلفان به آن متعلّق باشد فرو فرستد بر مردی که هم از شما باشد، یعنی آدمی باشد و فرشته نباشد و از شهر و نسب شما باشد (۳)، غریب نباشد و غرض او آن باشد (۴) تا شما را به آن بترساند. و انذار، اعلام با تخویف باشد، و تا شما از معاصی او بیرخیزی (۵) و اجتناب کنی (۶) و تا باشد که بر شما رحمت کنند (۷).

و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره که گفتند: خدای تعالی از کافر کفر و معصیت می‌خواهد و از ایشان ایمان و تقوا

نمی‌خواهد. و خدای گفت:

غرض من به فرستادن نوح آن است تا قوم او به انداز او متقی شوند و از کفر و معاصی بپرهیزند» (۸)، من بر ایشان رحمت کنم.

فَكَذَّبُوهُ، اینکه خبر است [۱۶۲-پ]

که خدای تعالی از قوم نوح می‌دهد که ایشان نوح را تکذیب کردند و به دروغ داشتند، و چندان که او دعوت بیش کرد ایشان بیش رمیدند» (۹). چون هیچ سود نداشت و عظم و دعوت او ایشان را، ما برهانیدیم

(۱). آف: پاداش.

(۲). وز، مل، آف: می‌دارید.

(۳). مل و.

(۴). آج، لب که.

(۵). آن: پرهیزی، وز، مل: بپرهیزید، آج، لب، آف: پرخیزید. [.....]

(۶). وز، مل، آج، لب: کنید.

(۷). وز، آف، لت: کنم.

(۸). آج، لب، بم: به پرهیزند و.

(۹). مل: می‌رمیدند.

صفحه : ۲۵۰

نوح را و آنان را که با او بودند. اسحاق گفت سه پسرش بودند: سام و حام [و یافث] (۱) و زنان ایشان بودند و شش کس دیگر که در اینکه مدت دراز از هزار سال کم پنجاه سال به او ایمان آورده بودند. کلبی گفت: هشتاد کس بودند، چهل مرد و چهل زن. دگر مفسران گفتند: جمله هفتاد کس بودند. فی الفلک، در کشتی، و اینکه لفظ صالح است یکی را و جماعتی را. و اصل کلمه و اشتقاق او از «دور» است، و منه فلکة المغزل و الفلک لدورانه، و كذلك: فلکة التدی ثدی المرءة لاستدارته. وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، و غرق کردیم آنان را که به آیات ما تکذیب کردند، و اصل «غرق» غوص در آب باشد بر وجه هلاک، و منه قولهم: اغرق فی نزع القوس إذا تجاوز الحد، برای آن که چون از اندازه برود شکسته شود. و اغرق فی الأمر إذا بلغ فيه، و استغرق الشیء إذا عم. إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ، اینکه بر طریق تعلیل فرمود، حق تعالی گفت: برای آن غرق کردیم ایشان را که گروهی نابینا بودند از راه راست، یعنی بمنزلت نابینا بوده‌اند در آن که ره حق و رشد [و] (۲) صواب ندیدند و اندیشه نکردند. ضحاک گفت: کنایت است از کفر، بعضی دگر گفتند:

کنایت است از جهل. حسین بن الفضل گفت، عرب گوید: رجل عم عن الحق و أعمى البصر.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا، یعنی و ارسلنا الی عاد، حرف جرّ تعلق دارد به فعلی (۳) محذوف که آن فعل گذشته بر حذف او دلیل می‌کند، و نیز بفرستادیم به عاد برادر ایشان در نسب هود را- علیه السلام. أمّا عاد، فهو عاد بن عوص (۴) بن ارم بن سام بن نوح، و اینکه عاد اول است. و أمّا محمد بن اسحاق گفت: هو هود بن سلفح (۵) بن ارفخشذ بن سام بن نوح.

قال يا قوم اعبدوا الله، گفت: ای قوم من خدای را پرستی (۶) که شما را جز او

(۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد.

(۳). آج، لب: فعل.

(۴). آج، لب، لت: عاد بن عوج.

(۵). لت: هود بن شالخ.

(۶). وز، مل، آج، لب: پرستید.

صفحه : ۲۵۱

خدایی نیست. أَفَلَا تَتَّقُونَ، از وی نمی ترسی «۱». و هود بر حقیقت برادر ایشان نبود، نه از مادر و نه از پدر، إنما از قبیله ایشان بود، قربت نسبت داشت، خدای تعالی به هم نسبی او را برادر ایشان خواند، و برادر دین نبود باتفاق، و علی هذا حمل قول امیر المؤمنین «۲»- علیه السلام- فی اهل الجمل و صفین و نهروان: اخواننا بغوا علینا، یعنی اخواننا فی النسب. قال المملأ اللدین- کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ، گفتند آن رؤسا و اشراف قوم او از کافران:

ما تو را در سفاهت می بینیم، و سفاهت خفت حلم باشد. و ثوب سفیه اذا كان رقیقا خفیفا مؤرج گفت: «سفه» جنون باشد به لغت حمیر، یعنی ما تو را سفیه و سبکسار می بینیم و تو را از جمله دروغزنان می پنداریم. حسن بصری گفت: «ظن» در آیت بر حقیقت خود است برای آن که ایشان را علمی نبود به صدق و کذب او، و اینکه قول بهتر است از قول آن کس که گفت: «ظن» به معنی علم است.

هود- علیه السلام- جواب داد، گفت: یا قوم لیس بی سفاهة، مرا سفاهتی نیست و خفت حلمی، و لکن من رسولم از خدای جهانیان به شما.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، پیغامهای «۳» خدای تعالی به شما می رسانم و می گزارم «۴» و من شما را نصیحت کننده ام امین و استوار بر ادای رسالت. کلبی گفت معنی آن است که: من پیش از اینکه در میان شما امین و استوار بودم، چون از خدای تعالی به رسالت بیامدم نا «۵» امین گشتم؟ أَوْ عَجِبْتُمْ، همزه استفهام راست «۶» و «واو» عطف را «۷» و معنی تقریع و ملامت، گفت [۱۶۳- ر]: عجب می داری «۸» که مردی از شما به شما آید با ذکر

(۱). وز، مل، آج، لب: نمی ترسید.

(۲). آف، آن: امیر المؤمنین علی.

(۳). آج، لب: پیغام.

(۴). وز، مل، آج، لب، لت، آن: می گذارم.

(۵). مل، لب، بم، لت، آن: تا. [.....]

(۶). اساس: است، با توجه به وز، مل تصحیح شد.

(۷). آج: عطف است.

(۸). وز، آج، لب، آف: می دارید.

صفحه : ۲۵۲

و بیانی و وعظی از خدای تعالی فرود آمده تا شما را به آن بترساند! وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ، ایشان را نعمت خدای یاد می دهند «۱»، گفت: یاد کنید «۲» چون خدای تعالی شما را خلیفه کرد از پس قوم نوح. و خلیفه کسی باشد که قایم مقام دیگری باشد از پس او، لانه یخلف صاحبه المتقدم، ای یجیء خلفه، و جمع اینکه لفظ بر مذکر کرد برای آن که مراد به آن مذکر است، کظریف و ظرفاء، و اگر جمع بر مؤنث کردی خلیف بودی ککریمه و کرائم و فضیله و فضائل. و زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً «۳»، و بیفزود «۴» شما را در خلق و آفرینش بسطت و گسترده گی.

بعضی گفتند: قوت «۵» خواست، و بعضی دگر گفتند: طول قامت خواست. رمانی و زجاج گفتن «۶»: آن که کوتاهترین ایشان بود شصت گز [بودی و درازترین ایشان صد گز. و باقر- علیه السلام- گفت: هر یکی از ایشان به بالای نخلی خرمایی «۷» بود دراز و به قوت چنان] «۸» بودند «۹» که مردی از ایشان پیامدی و دست در رعن کوه زدی و به قوت بجنبایدی و سنگ از کوه بکندی.

عبد الله عباس گفت: هر یکی هشتاد گز بودند. أبو حمزه الثمالی «۱۰» گفت:

هفتاد گز، مقاتل گفت: دوازده گز، وهب گفت: سر هر یکی از ایشان بر مثال قبه‌ای بود و به شکلی بود که در چشم خانه و بینی درّه و استخوان «۱۱» سرهای ایشان سباع خانه ساختندی و بچه‌زادندی. فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ، یاد کنی «۱۲» نعمتهای خدای تعالی، واحدها «ألی» و «إلی» و «إلی»، مثل: قفا و معی و

(۱). مل، لت، آن: می دهد.

(۲). لت: یاد کنی / یاد کنید.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: بسطه، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). آج، لب: و می فرود.

(۵). آج، لب، بم، آن: فوق، آف: فرق.

(۶). کذا: در اساس، بم، آن (گفتن / گفتند)، دیگر نسخه بدلها: گفتند.

(۷). لت: خرما بنی.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد.

(۹). مل: بودی.

(۱۰). اساس: ابو حمزه عامی، با توجه به معج، وز تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب: بینی و در استخوان. [...]

(۱۲). معج، وز، مل، آج، لب: یاد کنید.

صفحه: ۲۵۳

حسی «۱»، و نظیره: آناء اللیل واحدها انی و انی و انی، قال الشاعر «۲»:

أبيض لا يهرب الهزال ولا يقطع رحما ولا يخون إلى

أى نعمة. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، تا همانا ظفریابی «۳» و بقا و زندگانی و به ثواب خدای برسی «۴» و نعیم دایم.

ایشان بر سبیل انکار و تعجب گفتند: أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ، تو پیامده‌ای به ما تا ما خدای را پرستیم و آنچه پدران ما پرستیدندی از بتان رها کنیم! و بیان کردیم که از اینکه فعل جز مستقبل استعمال نکرده‌اند و امر و نهی که از مضارع مأخوذ است، از او بنای ماضی و مصدر و فاعل و مفعول نیاید اعنی قوله: وَ نَذَرَ.

فَأَتْنَا بِمَا تَعَدُّنَا، بیار آنچه ما را وعده می دهی از عذاب اگر راست می گویی «۵». و اینکه برای آن گفتند [که] «۶» هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند که او راست می گوید یا آن را اصلی هست.

هود- علیه السلام- جواب داد ایشان را «۷»، گفت:

قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ، گفت: واقع شد و بیفتاد «۸» واجب شد بر شما از خدای شما عذابی. و مراد به «رجس» عذاب است و خشمی. و الرّجز و الرّجس واحد، بمعنی العذاب. و «وقوع» حدوث باشد و مراد آن است عذاب نزدیک شد و سایه بر

شما افگند» ۹، بس «۱۰» نماند میان شما و نزول عذاب. و رجز و رجس «۱۱» به معنی عذاب آمد و «سین» را از «ز» «۱۲» بدل کردند، لقب المخرج، چنان که «تا» را از «سین» فی قول الشاعر: «۱۳»

(۱). آج، در حاشیه افزوده است: و جمعه الاحساء.

(۲). معج، وز شعر.

(۳). معج، وز، مل، آف: یابید.

(۴). معج، وز، مل، آف: برسید.

(۵). معج: می گوید.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، افزوده شد.

(۷-۹). معج، وز، مل، لت و.

(۸). وز، مل: بیوفتاد.

(۱۰). آج، لب: بسی.

(۱۱). وز، مل واحد.

(۱۲). وز، مل: بازا.

(۱۳). مل شعر.

صفحه : ۲۵۴

الاحی الله بنی السعلات عمرو بن یربوع لئام الثات
ای الناس:

یسوا باعفاف «۱» و لا اکیات «۲» ای، اکیاس. و غضب ارادت عقاب باشد به مستحقش، و غضب و رضا از باب ارادت باشد و رضا ارادتی باشد که مرادش در وجود آید و کراهتی متعقب «۳» او نباشد و اطلاق هر دو کنند بر خدای تعالی. ا تُجَادِلُونِنِی، با من جدل می کنی «۴» در نامهایی که شما نهادی «۵»! یعنی خالی و فارغ از معنی جز نام که شما نهادی «۶» به زور «۷». بر اینکه بتان هیچ نیست دگر از معنی الهیت و استحقاق عبادت چیزی «۸» نیست در ایشان و اینکه آیت دلیل می کند از دو وجه بر آن که اسم دگر باشد و مسمی دگر، یکی آن که گفت: ا تُجَادِلُونِنِی فِی اَسْمَاءٍ، با من جدل و خصومت می کنی «۹» در نامهایی که نهادی «۱۰» شما و پدران شما [۱۶۳-پ]

اگر اسم و مسمی یکی بودی ایشان را رسیدی که گفتندی که: ما با تو در اسماء جدل نمی کنیم. در مسمی جدل می کنیم و لکن تو اینکه مسأله نمی دانی یا همانا بر تو پوشیده است که اسم و مسمی یکی باشد. چون هود «۱۱» فرق کرد میان اسم و مسمی و خواهی جمع می کند، یا تو مخطی باشی یا او. و الخطاء الیق بک و اقرب الیک. دگر آن که اگر اسم مسمی بودی، واجب کردی که آن بتان اله بودنید بحقیقت، برای آن که ایشان نام اله اطلاق و اجرا می کردند بر آن بتان اگر نام و نام نهادی یکی بودی چو «۱۲» ایشان اله گفتندی اله شدنید، و خلاف اینکه معلوم است، و مقالتی که ----- (۱). اساس، آف، آن: باعیاف و لا اکتاب، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [.....]

(۲-۳). آج، لب: بعقب، بم، آف، آن: منفعت. (۴). معج، وز، مل: می کنید. (۵). معج، وز، مل، آف: نهادید. (۶-۱۰). معج، وز، مل، آف: نهادید. (۷). معج، وز، مل: برادر. (۸). وز، مل: هیچ. (۹). معج، وز، مل، آف: می کنید. (۱۱). اساس، آج، مل: هر دو، با توجه به معج تصحیح شد. (۱۲). مل، آج، لب، بم: چون. صفحه : ۲۵۵ ادا کند به اینکه فساد نه مقالتی معتمد باشد. ما نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ،

خدای تعالی به آن حجتی و بینتی نفرستاد که دلیل صحت آن کند، و «بها» کنایت (۱) اسماء است. فانتظروا، انتظار و توقع عذاب کنی (۲) که من نیز انتظار می‌کنم نزول عذاب را به شما، و مثله قوله: قُلْ تَرَبُّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳). فَأَنْجِبَاهُ، ما برهانیدیم هود را و آنان را که با او بودند از اهل دین او که به او ایمان آورده بودند، و «انجاء» تخلص باشد و اصل او از «نجوه» است و هو (۴) الارض المرتفعه، برای آن که هلاک شده چون (۵) افتاده باشد در هو (۶) و نشیبی، چون از آن جا خلاص یابد خلاص او بر آمدن او از آن هو (۷) باشد چون بر آمد بر نجوه زمین باشد. و النجا، السیره لانه ارتفاع [فی] (۷) السیر. بِرَحْمَةٍ مِنَّا، یعنی آن نجات که من دادم ایشان را به رحمت دادم. رَمَانِي كَفْت. وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا، و بریدیم اصل و بیخ آنان که آیات ما به دروغ داشتند. رَمَانِي كَفْت: قطع، افراد چیزی باشد از چیزی از آنچه بر تقدیر اتصال بود، و در «دابر» دو قول گفتند: یکی آن که استیصال کردیم ایشان را از آخرشان، یعنی هیچ کس را از ایشان رها نکردیم تا آخر کس را هم هلاک کردیم، و قولی دگر آن است که اصل ایشان و نسل ایشان بریدیم. و «دابر» چیزی باشد از پی چیزی، و نقیض او «قابل» بود، و قابل أخذ الشيء من قبل وجهه باشد، و قوله: وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۸)، یعنی جاء بعد النهار، يقال: دبره يدبره بمعنى خلفه يخلفه، و مثله قوله: فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۹). و ما كانوا مؤمنين، و ایشان ایمان نداشتند، چه اگر مؤمن بودندی (۱۰) -----

----- (۱). مل از. (۲). مج، مل، آف: کنید. (۳). سوره طور (۵۲) آیه ۳۱. (۴). مج، وز: و هی. (۵). مج، وز، لت: چو. [.....]. (۶). اساس، آج، لب: هوی، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۸). سوره مدثر (۷۳) آیه ۳۳. (۹). سوره انعام (۶) آیه ۴۵. (۱۰). مج، وز، لت: بدندی. صفحه: ۲۵۶ هلاک نشدندی. امیا قصه عاد و هلاک ایشان به روایت محمّد بن اسحاق و السید و جز ایشان از مفسران، و اهل تواریخ گفتند: عاد به زمین یمن بودند (۱) به جایی که آن را أحقاف گفتند، و ذلك قوله تعالى: وَ اذْكَرَ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ (۲)، و آن رمالی بود که بعضی را از آن رمل «عالج» خواندندی و بعضی را «دهناء» و بعضی را «بیرین» از میان عمان تا به حضرموت، آنکه در زمین فاش شدند و شایع گشتند و قهر کردند مردمان را به فضل قوتی که خدای داده بود ایشان را، و خدای تعالی ایشان را قوتی عظیم داده بود و ایشان بت پرست بودند و بتانی داشتند هر قبیله‌ای، نام یکی «صداء» بود و نام یکی «صمود» و نام یکی «هبار» (۳)، و هو قوله تعالى: أ تُجَادِلُونِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ، خدای تعالی هود را به پیغامبری (۴) به ایشان فرستاد و او در میان ایشان (۵) حسیب تر و نسیب تر بود. او بیامد و ایشان را دعوت کرد با خدای تعالی و نهی کرد (۶) از عبادت اصنام و ظلم کردن بر مردمان. ابا کردند و قبول نکردند و او را (۷) دروغ داشتند و گفتند: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً (۸)، کیست که از ما قوت بیش دارد! و بناها و مصانع کردن گرفتند و مردمان و ضعیفان (۹) را که فرود ایشان بودند در قوت بگرفتندی و قهر کردند و رنجه داشتندی، و چنان که خدای تعالی گفت: وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۰)، وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۱). چون فساد و ظلم از حد ببردند خدای تعالی باران از ایشان [۱۶۴-ر] باز گرفت. سه سال پیوسته ایشان مجهود و رنجور شدند. و عادت ایشان چنان -----

(۱). مج، وز: بود. (۲). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۱. (۳). آج: هباء. (۴). آج، لب، لت، آن: پیغمبری. (۵). مج، وز، مل، لت از همه، در اساس «همه» با قلمی متفاوت از متن در حاشیه افزوده شده است. (۶). آج، لب ایشان. (۷). آج، لب به. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۶۹. (۹). مج، وز، مل، لت: ضعفا. [.....]

(۱۰). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۲۹. (۱۱). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۳۰. صفحه: ۲۵۷ بودی (۱) که چون ایشان را رنجی رسیدی و خواستندی تا دعا کنند و خلاص جویند از آن، به مکه آمدندی به بیت الحرام و آن جا دعا کردندی. مسلمانان و مشرکان همه به مکه جمع شدند مختلف آراء او (۲) دیانات و مختلف زبان و لغات (۳). دعا کردندی و همه خانه خدای را به مکه تعظیم کردندی اعنی مکان خانه و شهر مکه را. و مکه در اینکه عهد عمالقه داشتند (۴) و برای آن ایشان را عمالقی خواندند که پدر ایشان (۵) عملیق بن (۶) لاود بن (۷) سام بن نوح بود. و سید و مهتر ایشان (۸) در آن وقت مردی بود نام او معاویه بن بکر و مادر او کلهده (۹) بنت

الحدری «۱۰» بود از فرزندان عاد. چون باران از ایشان منع کردند و ایشان را قحط رسید، گفتند «۱۱»: وفدی باید ساخت به مکه تا برای ما باران بیاورند. جماعتی را نامزد کردند، منهم قیل بن عنز «۱۲» و لقیم بن هزال بن هزیل «۱۳» و عقیل «۱۴» بن ضد بن عاد الاکبر و مرثد بن سعد بن عفیر - و اینکه مرد مسلمان بود اسلام پنهان داشتی - و جلهمه بن «۱۵» الخیری - خال «۱۶» معاویه بن بکر. آنگاه «۱۷» لقمان بن عاد را بفرستادند با اینکه گروه و هر یکی از اینان قومی با خود بردند از قبیله و عشیره خود تا عدد ایشان به هفتاد رسید. چون ----- (۱). مچ، وز، مل، لت: چنان بود. (۲). کذا در اساس، بم، آف، لت، آن، مچ: مختلف ازو، آج، لب: آراء و، تواند بود که «او» صورت دیگری باشد از «و» عطف که در متون قدیم به همین شکل وجود دارد، یا «او» حرف ربط عربی باشد و به معنی «یا». (۳). مچ، وز، مل، لت و. (۴). وز، مل: داشتندی. (۵). وز: پدرانشان، آن: پدران ایشان. (۶). آن: عمالقه بن. (۷). مچ، وز، مل: ولاد بن. (۸). آج، لب: و سید ایشان و مهتر. (۹). اساس، بم، آن، آف: کلنده، با توجه به مچ تصحیح شد، آج، لب: کلیده. (۱۰). کذا در اساس، آج، لب، بم، آف، دیگر نسخه بدلها: الخیری. (۱۱). لت: گفتندی. (۱۲). مچ، وز: عبر: [.....]

(۱۳). مچ، وز، مل، لت: هذیل. (۱۴). مچ، وز، لت: عتیل. (۱۵). آج، بم، آف، آن: حلیمه بن، لب: حلیمه بن. ۱۶. لت بن. (۱۷). مل: آنگاه. صفحه: ۲۵۸ به مکه شدند «۱» بنزدیک معاویه بن بکر فرود آمدند - و او به ظاهر مکه بود خارج حرم - ایشان را فرود آورد و اکرام کرد چه ایشان احوال و اصهار او بودند. ایشان را یک ماه مهمانداری کرد و نکو می داشت و ایشان بنزدیک او خمر می خوردند. و اینکه معاویه دو کنیزک مطربه داشت ایشان را «جرادتان» گفتند. ایشان سماع «۲» کردند و اینان خمر «۳» خوردندی. به عیش و عشرت مشغول شدند و قوم خود را و جهد و رنج و قحط ایشان فراموش کردند و هر روزنامه و دو و بیشتر و کمتر «۴» می رسید به معاویه بن بکر و شکایت از سختی حال. و معاویه شرم داشت آن سخن گفتن و نامها «۵» عرض کردن. گفت نباید که به بخل نسبت کنند که اینان مهمان من اند. آخر بیتی چند گفت «۶» و تلقین کرد اینکه کنیزکان را و گفت: فردا چون اینکه جماعت به لهو مشغول شوند «۷»، اینکه بیتها بغنا بر ایشان خوانی تا باشد که ایشان را انتباهی شود، و بیتها اینکه است: الا یا قیل و یحک قم فهینم «۸» لعل الله یصبحنا غماما فیسقی ارض عاد ان عادا قد امسوا ما یبینون الکلاما من العطش الشدید فلیس نرجوا به الشیخ «۹» الکبیر و لا الغلاما و قد کانت نسائهم بخیر فقد امست نسائهم غیامی «۱۰» و ان اللوحش تأتیهم «۱۱» چهارا و لا تخشی «۱۲» لعادی سهامما و انتم ههنا فیما اشتیهتم نهارکم و لیلکم التماما فقتح وفدکم من وفد قوم و لا لقاوا التخیة و السلاما ----- (۱). مچ، وز، آج، لب، لت: رسیدند. (۲-۳). مچ، وز، مل، لت می. (۴). مچ، وز، مل، لت: کمتر و بیشتر. (۵).

نامها/ نامه ها. (۶). مچ: بگفت. (۷). مچ: شدند. (۸). مچ: فهینک. (۹). آج: بشیخهم، لب: بشیخ. (۱۰). آج: ایامی. [.....]

(۱۱). مل، آج، بم، آف، آن: یأتیهم. (۱۲). مل: و لا یحشی. صفحه: ۲۵۹ چون جرادتان «۱» اینکه غنا بگفتند، ایشان گفتند: قوم ما ما را به کاری فرستادند «۲» و ایشان در رنج و ما «۳» به طرب مشغول شدیم اینکه که ما کردیم خطاست، فراد ما برویم بامداد «۴» در اینکه حرم شویم «۵» و دعا کنیم تا باشد که خدای ما ما را و قوم ما را بارانی فرستد. مرثد بن سعد بن عفیر که مسلمان بود و اسلام پوشیده می داشت، ایشان را گفت: ای قوم شماره استسقاء خطا کرده [اید] «۶» به دعای ما و شما باران نیاید؟ اگر خواهی «۷» که خدای بر ما و شما رحمت کند و باران فرستد ما را، بیایی «۸» تا برویم و به هود ایمان آریم که اینکه باران جز به دعای او نیاید، و بر هود ثنا گفت و اظهار اسلام کرد. چون ایشان اینکه سخن بشنیدند، جلهمه بن الخیری - خال معاویه به انکار او اینکه بیتها بگفت: «۹» ابا سعد فانک من قبیل ذوی کرم و امک من ثمود فاننا لن نطیعک ما بقینا و لسنا فاعلین لما ترید أ تأمرنا لنترک دین رقد و رمل و آل ضدّ و العبود و نترک دین آباء کرام ذوی رأی و نتبع دین هود آنگاه معاویه بن بکر را گفت: مرثد بن سعد را بر خود باز دار تا با ما نباشد که او بر دین ما نیست، بر دین هود است. و اینکه مرثد مردی حبیب و محتشم بود، [۱۶۴-پ]

رها کرد تا ایشان برفتند. آنگاه برخاست و روی به مکه نهاد و به مکه آمد، و ایشان هنوز هیچ دعا نکرده بودند، بیامد و بر گوشه‌ای

بایستاد و گفت: بار خدایا تو دانی که من از وفد عاد نه‌ام؟ بار خدایا حاجت من در آنچه مراد من است روا کن و مراد در وفد و جمله ایشان مکن؟ بار خدایا حاجت من در آنچه مراد من است روا کن و مرا در وفد و جمله ایشان مکن؟ بار خدایا قیل را بده آنچه بخواهد از تو. و لقمان بن عاد نیز از اینکه وفد و جماعت ----- (۱). مع، وز: جراداتان.

(۲). لب: فرستادن. (۳). مع، وز، مل اینکه جا. (۴). مع، وز، آج، لب: فردا بامداد برویم. (۵). مل: رویم، آج، لب: برویم در حرم. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها بجز لت: خواهید. (۸). وز، آج، لب: بیایید. (۹). مع، وز، مل شعر. صفحه: ۲۶۰ باز پس استاده بود و در دعای ایشان نشد، به کناره رفت و گفت: بار خدایا، من تنها آمده‌ام به تو در حاجتی که مرا هست، با وفد عاد نه‌ام. قیل بن غیر برخاست «۱» و گفت: بار خدایا، من نه برای بیماری آمده‌ام تا دوا کنم او را و نه برای اسیری «۲» تا «۳» فدیة دهم او را. بار خدایا عاد را بده آنچه خواهی داد و پیش از اینکه داده‌ای؟ بار خدایا اگر هود پیغامبر است ما را باران ده که هلاک شدیم؟ خدای تعالی سه ابر پیدا کرد: یکی سپید و یکی سیاه و یکی سرخ، آنگه از میان «۴» ابر «۵» هاتفی آواز داد و گفت: یا قیل، اختیار کن برای خود و قوم از اینکه سه ابر یکی؟ او گفت: ابر سیاه اختیار کردم که آن را آب بیش باشد. منادی آواز داد و گفت «۶»: اخترت «۷» رمادا رمدا «۸» لا یبقی من آل عاد احدا لا والدا یترک و لا ولدا الا جعلتهم همدا لآ بنو اللوذیة المهتدی «۹» و بنو اللوذیة رهط لقیم «۱۰» بن هزال بودند و از ساکنان مکه بودند با خالیان خود، و با عاد نبودند به زمین ایشان و اینان عاد آخر بودند و خدای تعالی بفرمود تا آن ابر سیاه را به ایشان راندند به زمین عاد از وادی بر آمد بر ایشان که آن را مغیث گفتندی. ایشان چون ابر دیدند شادمانه شدند، گفتند: هذا عارض ممطرنا، اینکه ابری است که ما را باران خواهد داد. حق تعالی گفت: خطا کردی «۱۱» بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم، تدمر کل شیء بامر ربها... «۱۲»، اینکه آن است که شما به ----- (۱). اساس، آج، لب: برخاست، با توجه به مع، وز و رسم الخط رایج تصحیح شد.

(۲). مع، وز: شتری، مل: شتری. (۳). دو. [.....]

(۴). مع، وز آن. (۵). آج، لب: ابرها. (۶). مع، وز شعر. (۷). مع، احترق، وز: اخترق. (۸). اساس و همه نسخه بدلها رمدا. (۹). لت: المعدی. (۱۰). اساس و دیگر نسخه بدلها بجز مل: القیم، با توجه به مل تصحیح شد. (۱۱). آج، لب: کردید. (۱۲). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۴ و ۲۵. صفحه: ۲۶۱ آن شتافتی «۱» از عذاب. بادی است که در او عذابی سخت است، هلاک [کند] «۲» هر چیزی را که بر او گذر کند. اول کسی که آن بدید و بشناخت زنی بود از عاد که او را مهدد «۳» گفتند. چون اثر عذاب بدید نعره بزد و بیفتاد و بی‌هوش شد. چون از آن درآمد، او را گفتند: تو را چه بود! گفت: بادی دیدم در او پاره‌های آتش، در پیش آن باد مردانی که آن را به زمامها می کشیدند. عمر بن شعیب روایت کند از پدرش از جدش که: چون خدای تعالی باد را فرمود که برو تا قوم هود را هلاک کنی - یعنی عاد را - خازنان باد گفتند: بار خدایا، از اینکه باد عقیم چه مقدار بیرون کنیم! حق تعالی گفت بر سبیل امتحان چندانی که بینی «۴» گاوی برود. گفتند: بار خدایا، تو عالمتری و دانی که ما طاقت آن نداریم و آن نگاه نتوانیم داشت «۵» و عالم خراب کند. حق تعالی گفت: چندان که به انگشتری برود، آن مقدار از باد عقیم رها کردند «۶»، هفت شب و هشت روز پیایی بر ایشان مسلط شد چنان که فرمود: سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى «۷». بر هر چه گذر کرد آن را هلاک کرد، به مردان و شتران ایشان بگذشتی، با بار گران گرفتی و ایشان را در هوا بردی و بین السَّمَاءِ و الارض بینداختی و پست کردی «۸». چون چنان دیدند در خانه‌ها رفتند و درها بستند، باد در آمدی و در و دیوار خانه خراب کردی و ایشان را برگرفتی و در هوا بردی و بینداختی و پست کردی. در چاهها شدند و بنشستند، باد در چاه رفتی و ایشان را از چاه برآوردی و بر زمین زدی و پست کردی، و هود - علیه السلام - و قومش به صحرا آمدند و حظیره‌ای ساختند از کله «۹»، آن باد که به ایشان رسیدی نرم شدی - ----- (۱). مع، وز، آج، لب: شتافتید. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۳). مع، وز: ممهدد. (۴). مل، لت: به بینی. (۵). مع، وز، مل، لت: داشتن. [.....]

(۶). مَج، وز، مل، لت: بیرون کردند. (۷). سوره حاقه (۶۹) آیه ۷. (۸). بَم، آف، آن: پستی کردی. (۹). مل: ساختند از نی، آن: از کلر. صفحه: ۲۶۲ [۱۶۵-ر]

و نسیمی گشتی با راحت، و چون به عاد رسیدی چنان سخت شدی که شتر با هودج و مردم در او نشسته بر گرتی و بر هوا بردی و بیندختی و بر زمین زدی و هلاک کردی. چون خدای تعالی ایشان را هلاک کرده بود، مرغانی سیاه را بفرستاد تا ایشان را برگرفتند و در دریا انداختند. ابن کيسان گفت: چون خدای تعالی باد عقیم بفرستاد به عاد، هفت مرد بقوت که از ایشان بقوت تر نبود، و مهتر ایشان مردی بود نام او خلجان، گفت: بیایی «۱» تا به کنار وادی رویم و اینکه باد را رد کنیم و باز گردانیم. به کنار وادی آمدند، بادی در آمد «۲» و یک یک را بر «۳» هوا می برد و بر زمین می زد و خرد می کرد و درختان عظیم قدیم «۴» [را] «۵» از بن و بیخ می کند و سراها «۶» و خان و مانشان «۷» بیران کرد «۸» و ایشان را چون درختان خرما «۹» برکنده بر آن صحرا بیفگند، چنان که حق تعالی گفت: كَانَهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ «۱۰»، تا از ایشان کس نماند الا خلجان بیامد و پناه با جانب کوهی داد و اینکه بیتها بگفت «۱۱»: لم يبق الا الخلجان نفسه مالک «۱۲» من یوم دهانی اُمسه بنابت «۱۳» الوطیء شدید و طسه لو لم یجئنی جئته اُحسه هود- علیه السلام- بیامد و گفت: ویحک یا خلجان؟ اَسلم تسلّم، اسلام آر تا سلامت یابی. گفت: اگر اسلام آرم، خدای تو ما را «۱۴» چه دهد! گفت: بهشت. گفت: اینان که اند که من ایشان را در ابر می بینم، پنداری که اشتران -----

----- (۱). آج، لب: بیاید. (۲). مَج، وز: بر آمد. (۳). مَج، وز: در. (۴). مَج، وز: قدیم عظیم. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مَج، وز افزوده شد. (۶). مَج، وز: سرایها. (۷). مَج، وز: خانمان. (۸). آج، لب: ویران کرد. (۹). مل بیران کرده و. (۱۰). سوره حاقه (۶۹) آیه ۷. [.....]

(۱۱) مَج، وز شعر. (۱۲). اساس: یا لک، مل: بالک، با توجه به مَج تصحیح شد. (۱۳). مَج، وز، آج، لب، بَم: بشائب، چاپ شعرانی (۵/ ۲۰۲): بشابت. (۱۴). مَج، وز، مل، آج، لب: مرا. صفحه: ۲۶۳ بختی اند! گفت: آن فرشتگان خدای من اند، گفت: اگر من اسلام آرم، خدای تو قصاص قوم من از ایشان باز خواهد و انتقام کشد برای من! گفت: و ویحک، هیچ پادشاه «۱» را دیدی که از لشکر خود انتقام کشد! گفت: اگر نیز بکند هم خشنود نشوم. باد در آمد و او را بر بود و بر آن کوه زد و پاره پاره کرد و به اصحاب «۲» خود لاحق شد. ابو امامة الباهلی روایت کند که: گروهی از اینکه اُمّت همه شب مقام کنند بر طعام و شراب و لهو «۳»، در روز آیند خوک و بوزینه «۴» گشته، خدای تعالی ایشان را خسف کند و به زمین فرو برد «۵»، و باد عقیم که عاد را هلاک کرد بر ایشان گمارد، با آن که خمر خواره «۶» و رباخواره «۷» باشند و زنان مطرب «۸» دارند و جامه حریر پوشند و رحم ببرند، و از عاد کس نماند الا آن گروه که به مکه بودند، از مکه بیرون آمدند و با نزدیک معاویه بن بکر آمدند. و مردی بر ستری نشسته در شب سیم «۹» از هلاک عاد و خبر داد ایشان را به حدیث عاد و هلاک ایشان، گفتند: هود را کجا رها کردی «۱۰»! گفت: به ساحل دریا. ایشان را شکی پدید آمد در گفت او، ایشان را هدیه بنت بکر گفت: صدق و رب مکه، و مرثد بن سعد را و لقمان عاد و قیل بن عیر «۱۱» را گفتند چون به مکه دعا کردند، و گفتند: بار خدایا ما را آرزویی که هست بده؟ منادی ایشان را ندا کرد که خدای دعای شما «۱۲» اجابت کرد، اکنون حاجت بخواهی «۱۳» و آرزوی خود بگویی «۱۴». -----

----- (۱). مل: پادشاهی. (۲). مَج، وز، لت: با صحابان. (۳). آج، لب و لعب. (۴). مَج، وز، لت: بوزنه. (۵). مَج: فرود برد. (۶-۷). لت: خار. (۸). لت: مطربه. (۹). مَج، وز: سهام. (۱۰). مَج، وز: کردند. (۱۱). مل: قیل بن عتر. [.....]

(۱۲). وز را. (۱۳). مَج، وز، مل، آج، لب: بخواید. (۱۴). مَج، وز، مل: بگوید. صفحه: ۲۶۴ اما مرثد بن سعد گفت: اللهم اعطني بڑا و صدقا، بار خدایا مرا بڑی و صدقی بده، بدادند او را آنچه خواست. قیل گفت: من آن خواهم که به قوم من رسید، گفتند: هلاک رسید به ایشان، گفت: روا باشد، لا حاجة لی فی البقاء بعدهم، مرا پس از ایشان «۱» زندگانی نمی یابد، باد در آمد و او را هلاک کرد. لقمان بن عاد گفت: بار خدایا، مرا عمری دراز بده «۲». گفتند: چه مقدار خواهی! گفت: عمر هفت کرکس «۳»، چون

کرکس از خایه برآمدی «۴» او برگرفتی «۵» و می‌پروریدی «۶» تا بمردی «۷» و «۸» اختیار کردی برای قوتش تا به مردن، آنکه دیگری را برگرفتی و می‌پروریدی تا به مردن، همچنین تا «۹» نوبت به هفتم رسید، و گفتند: هر کرکسی را پانصد سال عمر باشد، و گفتند: هشتاد سال چون کرکس به هفتم رسید، پسر برادری بود او را، گفت یا عم؟ عمر تو همین «۱۰» یک کرکس مانده است، او گفت: هذا لبد، و «لبد» به زبان ایشان دهر بود [۱۶۵-پ]

یعنی همیشه، گفت: اینکه همیشه بخوهد ماند «۱۱». چون عمر لبد به سر آمد، آن روز بامداد «۱۲» کرکسان دیگر پدیدند و لبد بیفتاد «۱۳» و بر نتوانست خاست «۱۴». [چون لبد بر نخاست] «۱۵» لقمان بیامد تا بنگرد تا لبد را چه شده «۱۶» است؟ در خود فتوری یافت که پیش از آن نیافته بود، لبد را گفت: اینهض یا لبد، برخیز یا لبد، و خواست تا او را بر انگیزد، لبد بر نتوانست -----
 (۱). مَج، وِز، مَل، آج، لَب: مرا پس ایشان. (۲). مَج، وِز: ده. (۳). چاپ شعرانی (۲۰۳/۵) -----
 گفتند دادند. (۴). مَج، وِز: کرکس خایه برآوردی. (۵). مَج، وِز آن را. (۶). مَج، وِز، آج: می‌پروردی. (۷). مَج، وِز، مَل، لَت: تا به مردن. (۸). اَسَاس، بَم: و پر، آج: دیگر، با توجه به مَج، وِز تصحیح شد. (۹). لَت چون. (۱۰). مَج، وِز، لَت: هم اینکه. (۱۱). وِز: نخواهد ماند، مَل: نخواهد ماندن. [.....]

(۱۲). مَج، وِز: بامدادان. (۱۳). لَت: بیوفتاد. (۱۴). اَسَاس: خواست، با توجه به مَج تصحیح شد، مَل، لَت، آن: خاستن. (۱۵). اَسَاس: ندارد، با توجه به مَل، لَت افزوده شد. ۱۶. مَج، وِز، مَل، لَت: چه بوده. صفحه: ۲۶۵ خاستن «۱» و بیفتاد «۲» و بمرد، و لقمان عاد نیز بمرد، و حدیث او و [حدیث «۳»]

لبد مثل شد «۴»، و گفتند: اُتی اُبد علی لبد، یعنی الفناء علی هذا النَّسْر، و قال النَّابِغَةُ: «۵» اضحت قفارا و اُضحی اهلها احتملوا اخنی علیها الّذی اخنی علی لبد محمّد بن اسحاق گفت: مرثد بن سعد چون حدیث هلاک عاد بشنید اینکه بیتها بگفت «۶»: عصت عاد رسولهم فامسوا عطاشا ما تبّلهم السّماء لکفر هم برّهم چهارا علی آثار عادهم العفاء الّا نزع الاله حلوم عاد فان قلوبهم قفر هواء من الرّب المهيمن اذ عصوه و ما تغنی النَّصیحَةُ و الشّفاء «۷» فنفسی و ابتنای و امّ ولدی لنفس نبینا هود فداء اُتانا و القلوب مصمّدت علی ظلم و قد ذهب الضّیاء لنا صنم یقال له صمود یقابله صداء و الهباء فأبصره الّذین له اُنبوا و ادرك من یکذّبه الشّقاء «۸» و اُنی سوف الحق آل هود و اخوته اذا جنّ المساء آنکه برخاست «۹» و بنزدیک هود آمد و با هود می‌بود مؤمن به او - ما شاء الله - آنکه فرمان یافت. و هود - علیه السّلام - چون فرمان یافت عمر او صد و پنجاه سال بود. أبو الطّفیل عامر بن وائله گفت از امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - شنیدم که او می‌گفت مردی را از حضر موت: آن کتیب سرخ دیده‌ای پیرامن آن درختان -----

----- (۱). اَسَاس: خواستن، با توجه به مَج، وِز تصحیح شد، مَج، وِز: نتوانست برخاستن. (۲). مَج، وِز: بیوفتاد. (۳). اَسَاس: ندارد، با توجه به مَل، لَت افزوده شد. (۴). مَج: گشت. (۵-۶). مَج، وِز شعر. (۷). اَسَاس: و النّفشاء، مَج، وِز: و العناء، با توجه به مَل و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مَج، وِز، مَل، آن: یلزمه الشّفاء. (۹). اَسَاس، آج، لَب، بَم: برخواست، با توجه به ضبط مَج، وِز تصحیح شد. صفحه: ۲۶۶ اراک و سدر است به فلان ناحیه از حضر موت! گفت: آری یا امیر المؤمنین، و الله که تو وصفی می‌کنی آن را وصف کسی که دیده باشد. گفت: ندیده‌ام، و لکن شنیده‌ام. حضر می «۱» گفت: یا امیر المؤمنین آن چه جایی است! گفت: گور هود است - علیه السّلام. عطاء بن السّائب روایت کرد از عبد الرّحمن بن سابط که او گفت: میان رکن و مقام و زمزم گور نود و نه پیغامبر نهاده است، و گور هود شعیب و صالح و اسماعیل - علیهم السّلام - آن جاست. و در روایتی آمد که: هر پیغامبری که قوم او را هلاک کردند به مکه آمدی با آن که بلاوه گر «۲» با او بودندی و آن جا عبادت می‌کردی تا با «۳» پیش خدای شدی. قوله: وَ اِلٰی ثَمُوْدَ اَخَاهُمْ صَالِحًا، تقدیر هم آن است که در اوّل بود، وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی ثَمُوْدَ اَخَاهُمْ صَالِحًا «۴»، و به ثمود فرستادیم برادرشان را صالح - یعنی در نسب - و هو ثمود بن عاثر بن ارم بن سام بن نوح، و او برادر جدّش «۵» بود. و مراد به ثمود در آیت قبیله است. ابو عمرو بن العلاء گفت: ثمود برای آن خواندند ایشان را که ایشان را آب کم بود، من التّمّد و هو الماء القلیل،

قال النَّابِغَةُ (۶): اَلی حمام سراع وارد الشَّمَد و مسکن ایشان، در حجر میان حجاز و شام تا به وادی القری. و اَمَّا نَسَبِ صَالِح: هُوَ صَالِح بن عبید بن آصف بن (۷) ماشح بن عبید بن جادر بن ثمود و «ثمود» را در او صرف و ترک صرف روا باشد، ترک صرف چنان که در اینکه آیت هست، [و صرف] (۸) کقولہ تعالی: أَلَا إِنَّ ثَمُودَ [۱۶۶- ر]

كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ (۹)، اَوَّلُ رَا ----- (۱). آج: حضر موتی. [.....]

(۲). مل، وز، مل: با آنان که. (۳). مَج، وز، بم او. (۴). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۵. (۵). مَج، وز: جدیس، لت: جدیش. (۶). مَج، وز شعر. (۷). مَج، وز، لت: آسف بن. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مَج، وز افزوده شد. (۹). سوره هود (۱۱) آیی ۶۸. صفحه: ۲۶۷ صرف کرد و دوم را صرف نکرد، آن که صرف کرد تفسیر بر آن داد که اسم «حی» است و حی مذکر باشد، و آن که صرف نکرد، گفت: اسم قبیله است، و قبیله مؤنث باشد و سبب دیگر عجمه. قالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ، گفت: ای قوم خدای را پرستی (۱) که شما را خدایی دیگر نیست جز او. و در «غیر» قراءت به جَز و رفع رواست چنان که در آیت اَوَّلُ بَرَفَت، و در عربیت نصب روا باشد بر استثناء یا بر حال- و نخوانده‌اند. قَدْ جَاءَ تَكْمُ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ، به شما آمد از خدایتان بینتی و حجتی و معجزی. هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ، اینکه ناقه خدای است که شما را آیتی و علامتی و دلالتی است، «هذه» اشارت است به ناقه، و اضافت او با خدای تعالی اضافت تخصیص است (۲) برای آن که حق تعالی او را (۳) خلاف آن آفرید که دیگر شتران را، از اینکه کار او را به خود اضافت کرد. و وجهی دگر در او آن است که: چون او را به معجز صالح کرد تا صدق قول او به آن معجز پیدا شود، و در صدق قول او صحت دین خدای باشد، آن را ناقه خود خواند. و وجهی دگر آن است که: مالکی دگر نبود آن را جز خدای تعالی. و «ناقه» شتر ماده باشد و جمع او نوق باشد، و «أینق» جمع قلیلش باشد، و «أیانق» جمع جمعش باشد، و اصل او توطئه (۴) باشد من قولهم: بعیر منوق، ای مذلل موطأ، و تنوق فی العمل اذ أحسن (۵) فیه. و نصب «آیه» بر حال باشد و عامل در او یا تنبیه باشد که در «ها» است یا اشارت که در «ذا» هست، کأنه قال: انبه علیها آیه و اشیر الیها آیه، و مثله قوله تعالی: هذا بعلی شیخاً (۶)، و آیت در او آن بود که او از سنگی ملسا بیرون آمد پس از آن که پنداشتی که آن سنگ ----- (۱). مَج، وز، لت: پرستید.

(۲). آج، لب از. (۳). مَج، وز، مل، لت به. (۴). اساس: طوطیه، با توجه به مَج، وز تصحیح شد. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: اذا حسن. (۶). سوره هود (۱۱) آیه ۷۲. [.....]

صفحه: ۲۶۸ شتری آبستن است به او، بزاد چنان که مادر به بچه بزیاد. و نیز او را شربی بود از آب روزی، و بر دگر روز هم چندان که آب خورده بودی شیر بدادی- چنان که در قصه بیاید. فَذَرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ، رها کنی (۱) اینکه شتر را تا در زمین خدا می خورد و می چرد، و جزم «تأكل» به جواب امر است و در عربیت رفع روا باشد «تأكل» ای آكله فی موضع الحال. وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ، و دست به اینکه شتر دراز مکنی (۲) به بدی و او را بدی مرسانی (۳). فَيَأْخُذْكُمْ، که پس بگیرد شما را عذابی به درد آورنده. و نصب فَيَأْخُذْكُمْ، بر جواب نهی است به «فا» به اضمار «أن»، و مراد به «سوء» عقر است یا نحر، و حمل او بر عموم اولیتر باشد. وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلْكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ، و یاد کنی (۴) چون شما را خلیفه کرد در زمین از پس عاد، یعنی زمین از عاد بستند و به شما داد تا شما مالک زمین شدی (۵) پس از ایشان. وَ يَوْمَ أَكُمُ فِي الْأَرْضِ، و شما را به ساکن زمین کرد و در زمین متمکن کرد (۶) از منزلی و مساکنی که به آن جا می شدی (۷)، من قولهم: بئاء إذا رجع، و المَبْوءُ المنزِلُ الَّذِي يَبَاءُ إِلَيْهِ أَيْ يَرْجَعُ إِلَيْهِ، يقالُ بَوَّأْتَهُ الْمَنْزَلَ فَبَوَّءَ، قال (۸): وَ بَوَّأْتُ فِي صَمِيمٍ مَعْشَرَهَا فَتَمَّ فِي قَوْمِهَا مَبْوَأَهَا تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهْلِهَا قُصُورًا، «تتخذون» در جای حال است، ای متخذین من سهولها، جمع سهل من الارض، و آن زمین نرم باشد و خلاف او حزن باشد و جبل، تا از زمینهای سهل کوشکها می سازی (۹). وَ تَتَّخِذُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا، و از کوهها خانه‌ها می گیری (۱۰). و حسن بصری خواند: «تتخذون» بفتح الحاء، برای حرف ----- (۱). مَج، وز، مل: رها کنید. (۲). مَج، وز، مل: مکنید. (۳). مَج، وز، مل: مرسانید. (۴). مَج، وز، مل: یاد کنید. (۵). مَج، وز، مل: شدید. (۶). مَج، وز، مل: ممکن کرد. (۷). آف: می شدید. (۸). مَج، وز، مل: شدید. (۹). مَج، وز، مل: مکنید. (۱۰). مَج، وز، مل: مرسانید.

(۹). مج، وز: می‌سازید. (۱۰). مج، وز، مل: می‌گیرید. صفحه: ۲۶۹ حلق و آن آن بود که ایشان در کوه «۱» خانه‌ها از سنگ بکندندی، و کوشک را برای آن قصر خوانند که مقصور بود بر حدودی که او را بود، و القصر الحبس و هذا قصر الامیر و قصیراه و قصاراه ای غایت و اقصر عن کذا إذا کف [۱۶۶-پ]

و امتنع منه، و قصر الشیء خلاف طال لأنه کالمقصور علی ذلك القدر، و قصیر فی الامر إذا فرط فیہ تقصیرا کأنه قصر یده عنه. «۲» فَاذْکُرُوا آلاءَ اللَّهِ، یاد کنی «۳» نعمتهای خدای که بر شما کرد. و لَا تَعْتُوا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ، و در زمین فساد مکنی «۴». و العیث و العتو أشد الفساد، یقال: عثی یعثنی عتوا، و عاث یعثنی عیثا و هو من المقلوب. و «مفسدین» در جای حال است. قال المَلَأُ الدِّینَ استکبروا من قومہ، گفتند آن گروه سادات و اشراف قوم او که متکبران و مستکبران بودند آنان را که ضعفای قوم بودند از جمله مؤمنان، و قوله: لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ، بدل بعض است از کل، برای آن که همه مستضعفان مؤمن نبودند، و مثله قولهم: مررت بالقوم ثلثیهم، ایشان را گفتند بر سبیل استطاق: أ تَعْلَمُونَ، می‌دانی «۵» شما که صالح پیغامبر خداست و فرستاده و گماشته است از قبل او! و اینکه مؤمنان مستضعف گفتندی که: ما ایمان داریم به او و به آنچه او را به آن فرستادند، و برای آن که پنداشتندی که «۶» اینان مؤمن اند و از سر حقیقت می‌گویند. اینکه مستکبران و کافران گفتندی: ما به آنچه شما ایمان داری «۷» کافریم. فَعَقَرُوا النَّاقَةَ، اینکه مستکبران «۸» کافران شتر را پی کردند، و اصل «عقر» جراحی باشد که بر اصل نفس آید، و هو من عقر الحوض و عقره، قال الشَّاعِرُ «۹»: اِزَاءَ الْحَوْضِ أَوْ عَقْرِهِ . ----- (۱). مج، وز، مل: بر کوهها. (۲). مل قوله. (۳).

مَج، وَز، مَل: یَاَد کَنِید. (۴). مَج، وَز، مَل: مَکَنِید. [.....]

(۵). مَج، وَز، مَل: مِی دَانِید. (۶). مَج، وَز، مَل: پَنَدَا شْتِی کِه. (۷). مَج، وَز، مَل: دَارِید. (۸). مَل و. (۹). مَج، وَز، مَل شَعْر. صفحه: ۲۷۰ و منه العقار لأنه اصل المال. و عَتُوا عَنِ أَمْرِ رَبِّهِمْ، و عَتَوْ كَرَدَنَد از فرمان خدای، و «عتو» غلو باشد در عصیان، و منه قولهم: جبار عات العتو علو السن، و منه قوله: قَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا «۱»، یعنی سر بکشیدند از فرمان خدای و تعدی کردند در طغیان و عصیان، و گفتند: ای صالح بیار آنچه ما را به آن وعده می‌دهی از عذاب اگر پیغامبری؟ فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ، بگرفت ایشان را رجفه، یعنی صیحه و زلزله. و اصل «رجفه» حرکتی باشد سخت با آواز، قال الاخطل «۲»: اما ترینی حیاة الشَّيْبِ «۳» من کبر کالتسر ارجف و الانسان مهدود فأصبحو في دارهم جائمين، ای مقیمین میتین، در سراها بر جای بمانند یعنی مرده، و برای آن «دارهم» موحد گفت- و اگر چه جمع بود- که مراد بلد و شهر است و آن یکی بود. و وجهی دگر آن است که: بر طریق جنس گفت، و لفظ جنس صالح باشد واحد را و جمع را و اصل «جثوم» البروک علی الزکب باشد، به زانو در آمدن باشد و فروختن مرغ باشد. [قال جریر- شعر. عرف المتأی و عرف منها مطايا القدر كالحده الجثوم] «۴» فَتَوَلَّى عَنْهُمْ، صالح- علیه السلام- چون از ایشان آن دید و آن شنید از ایشان آیس شد و روی از ایشان بگردانید و اعراض کرد از ایشان و گفت: یا قوم، من پیغام خدای به شما رسانیدم و بر پیغامبر همین باشد، و نصیحت کردم شما را و لکن شما نصیحت کنندگان را دوست نداری «۵». قوله: فَتَوَلَّى عَنْهُمْ، یعنی چون وقت نزول عذاب بود از میان ایشان به در آمد، و شاید تا کنایت بود از یأس و قطع طمع از ایمان ایشان. -----

(۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۸. (۲). مَج، وَز، مَل شَعْر. (۳). التبیان (۴/ ۴۸۵): اما ترینی حنانی الشَّيْبِ. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مَج، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). مَج، وَز، مَل: نَدَارِید. صفحه: ۲۷۱ قصه ثمود و صالح و کشتن ناقه و هلاک ایشان روایت کرد محمّد بن اسحاق و سدی و وهب و کعب الأخبار که: عاد چون خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و روزگار بر ایشان به سر آمد، ثمود را از پس ایشان در زمین خلیفه کرد و تمکین کرد و عمر دراز داد و عدد ایشان بسیار شد، و مردی «۱» از ایشان «۲» سرای بکردی از درازی عمر او سرای ویران «۳» [شدی] «۴»، [۱۶۷-ر]

و عمر او به سر آمده نبودی، ایشان با ستادند «۵» و از کوه خانه‌ها «۶» و جایها بساختند و سنگ بیریدند و بتراشیدند، و خداوندان قوت و مال و تمکین بودند، و در زمین طاغی شدند و فساد آشکارا کردند، خدای تعالی صالح را با ایشان فرستاد به پیغامبری. و ایشان از

عرب بودند و صالح - علیه السّلام - از ایشان حسیب‌تر و نسیب‌تر بود و جوانی «۷» بود، در میان ایشان مقام کرد و ایشان را با خدای تعالی می‌خواند تا پیر شد. پس کس به او ایمان نیاورد الا جماعتی اندک از جمله مستضعفان ایشان. چون صالح - علیه السّلام - بر ایشان الحاح کرد در دعوت و اعدار و انذار و تخویف به عقاب خدای، گفتند: یا صالح ما را آیتی باز نمای که به آن صدق تو بدانیم، گفت: چه آیت خواهی «۸»! گفتند: ما را عیدی خواهد بودن، با ما به آن عید برون «۹» آی و ما خدایان و معبودان خود را برون آریم و ایشان را بخوانیم، تو نیز خدای خود را بخوان «۱۰»، اگر خدای تو تو را اجابت کند ما به تو ایمان آریم، و اگر خدایان ما ما را اجابت کنند تو متابعت کنی؟ گفت: روا باشد، و بر اینکه قرار دادند. ----- (۱).

آج، لب که. (۲). مج، وز: ندارد. (۳). مج، وز: بیران، مل: بمیراث. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۵). مج، وز، مل: باستانی. (۶). اساس: خانها/ خانه‌ها. (۷). مج، وز، مل، آج، لب: جوان. (۸). مج، وز، مل: خواهید. (۹). مج: بیرون. (۱۰). مج، وز: بخوانی. صفحه: ۲۷۲ چون عید در آمد، ایشان بتان را برون آوردند «۱» و بنهادند و ایشان را بخواندند و تضرع کردند و گفتند: ای خدایان ما دعای ما اجابت کنید «۲» و دعای صالح اجابت نکنی «۳». و ایشان را رئیسی بود نام او جندع بن عمرو بن جوّاس، گفت: یا صالح اگر تو پیغامبری از اینکه سنگ - و اشارت کرد به سنگی مفرد از کوه جدا - ناقه‌ای برون «۴» آور برای ما از جنس شتران بختی، شکم بزرگ پر موی. اگر اینکه بکنی، ما به تو ایمان آریم و تو را به راست داریم. صالح - علیه السّلام - به ایشان عهد کرد که چون او از خدای در خواهد و خدای اجابت کند ایمان آرند و خلاف نکنند. عهد بکردند و سوگندان «۵» بخوردند بر اینکه. صالح - علیه السّلام - دو رکعت نماز بکرد و به عقب آن خدای را بخواند و از خدای درخواست آنچه ایشان خواسته بودند. خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن «۶» سنگ به مانند شتر آستن کرد و بچه در او جنیند گرفت، «۷» و سنگ بنالید چنان که شتر بنالد در وقت زادن و شکافت «۸»، شتری از آن جا برون «۹» آمد عشاء، بزرگ شکم، بسیار موی، چنان که ایشان خواسته بودند. آنکه هم در حال بچه در شکم او به جنبش آمد و شتر به ناله آمد و در حال بار بنهاد به شتر بچه‌ای بر شکل او. در خبر دیگر آمد که: چون صالح دعا کرد، سنگ بر خود بجنید و بشکافت و ناقه سر از او برون آورد «۱۰». صالح - علیه السّلام - زمامی بخواست و در بینی او کرد و او را از آن سنگ بتدریج بیرون آورد. گفتند: ما ایمان نیاوریم «۱۱» تا اینکه شتر آستن نشود و بچه نزاید هم بر شکل «۱۲» و رنگ خود. صالح دعا کرد، خدا اجابت کرد. ناقه در حال بار بر گرفت و در حال بار بنهاد به فصیل «۱۳» - چنان که ایشان اقتراح کرده بودند. ----- (۱). مج، وز: بیرون بردند. (۲). لت: کنی / کنید. (۳). مج، وز، مل: نکنید. (۴). مج، وز: بیرون. (۵). آف: سوگند. (۶). مج، وز: اینکه. (۷). مج، وز، لت آن. (۸). آف، لت: بشکافت. [.....]

(۹-۱۰). مج، وز، مل، لت: بیرون کرد. (۱۱). مج، وز، مل، لت: نیاریم. (۱۲). آن، مل او. (۱۳). مج، مل، لب، آف، آن: بفصل، وز، لت: تفصیلی، آج: بتفصیل. صفحه: ۲۷۳ جندع بن عمرو که آن دید به صالح ایمان آورد. او و گروهی از قوم و اشراف ثمود خواستند تا ایمان آرند. ذؤاب بن عمرو بن لبید و حباب - که صاحب اوئان ایشان بودند - ایشان را نهی کردند، و مردی دگر از اشراف ثمود نام او ریاب بن صمعر «۱» و او از آن جمله «۲» بود. و جندع را پسر عمی بود او را شهاب بن خلیفه بن مخلات بن لبید گفتند. او نیز خواست تا اسلام آرد، ایشان نهی کردند او را. مردی از جمله ثمود در اینکه باب گفت «۳»: و کانت عصبه من آل عمرو إلى دین النبی دعوا شهابا عزیز ثمود کلهم جمیعا فهم بأن یجیب و لو أجابا لأصبح صالح «۴» فینا عزیزا و ما عدلوا بصاحبهم ذؤابا و لکن الغواة من آل حجر [۷۶۱-پ]

تولوا بعد رشدهم ریابا چون ناقه از سنگ بیرون آمد، صالح گفت: هذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شَرِبٌ وَ لَكُمْ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ «۵»، گفت: اینکه ناقه‌ای است، اینکه «۶» نصیبی باشد از آب و شما را نصیبی. ناقه به صحرای حجر با بچه چرا می‌کرد «۷»، و ایشان را چشمه‌ای آب بود. ناقه به روز «۸» نوبت او [بامداد] «۹» بیامدی و دهن بر آن چشمه آب نهادی و جمله آب باز خوردی تا یک قطره رها نکردی،

آنکه باستادی تا مردم می‌آمدندی و از او شیر می‌دوشیدندی، تا همچند آن که آب باز خورده بودی شیر به عوض بدادی. روزی دیگر که نوبت ایشان بودی، شتر گرد آب نگریدی تا ایشان بیامند و آبها بر گرفتندی و باز خوردندی و ذخیره کردند برای فردا. در خبر است که: ناچه بامداد که به آب خوردن رفتی شعبی «۱۰» بود و فجی، -----

(۱). آج، لب: صمغیر. (۲). مچ، وز، مل، آج، لب: و او از جمله اشراف ثمود. (۳). مچ، وز شعر. (۴). مل: صالحا. (۵). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۵۵. (۶). آج، لب: و او را. (۷). مچ، وز: چره می‌کرد. (۸). آج، لب: روزی که. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مچ، وز افزوده شد. (۱۰). مچ، وز: سعئی. [.....]

صفحه : ۲۷۴ به آن راه برفتی، چون باز خوردی به آن راه نتوانستی باز آمدن، جز «۱» راه دگر باز آمدی از بزرگی شکمش. أبو موسی اشعری گفت: من به زمین ثمود رسیدم، آن راه که ناچه بر او برفتی و باز نتوانستی آمدن پیبومدم، شصت گز بود. و ناچه در تابستان بر پشت وادی چرا کردی، و در زمستان در شکم وادی، و هر چه بودی از انعام و چهارپای از شتر و گاو و گوسپند از او بترسیدندی، و آن جا که او بودی چره نیارستی کردن. به رنج افتادند و لاغر شدند، خدای تعالی اینکه بر سبیل ابتلاء و امتحان کرد با ایشان. ثمود را از اینکه «۲» خوش نیامد و گفتند: اینکه شتر ما را بلاست، تدبیر آن باید کردن که او «۳» را بکشیم تا چهارپایان ما را خوار و آسان «۴» باشد. و زنی بود در ثمود که او را عنیزه «۵» بنت غیم «۶» گفتند: زن دؤاد بن «۷» عمرو بود، و زنی بود مسنه سالخورده «۸»، و دختران نکو داشت و مال بسیار داشت از گاو و گوسپند. و زنی دیگر بود صدوف «۹» بنت الماحیا نام او بود «۱۰»، و او زنی جوان بود ذات جمال «۱۱». اینکه زنان هر دو به هم «۱۲» بنشستند و گفتند: کار ما و مال ما تباه شد از صالح و ناچه او. تدبیر آن باید کردن «۱۳» که ناچه را بکشیم. و صدوف به حکم پسر خالی از آن خود بود، نام او صنتم «۱۴» بن هراوه بن سعد الغطریف، و او مردی مسلمان بود و مال اینکه زن در دست شوهر بودی. او آن مال صرف می‌کردی بر مسلمانان قوم صالح. چون زن خبر بداشت «۱۵» بر او انکار کرد و گفت: تو ندانی که من مسلمانم و مالی که مرا باشد بر ایشان صرف کنم؟ زن در او عاصی شد و -----

(۱). آج، لب: از. (۲). مل حال. (۳). مچ، وز، مل: شتر. (۴). مل: خوار خوار، آج، لب: ما را آبخور و چرا آسان. (۵). وز: غیره: مچ: غیره، آج، لب، آف: عبیره. (۶). آج، لب، آف، لت، آن: غنم. (۷). بم، لت، آن: داود بن. (۸). مچ، وز: سالخورده. (۹). مچ: صدف، آج، لب، آف: صدوق. (۱۰). مچ، وز: نام بود او را. (۱۱). آج، لب: الجمال. (۱۲). مچ، وز، مل، لت: با هم. (۱۳). آج، لب: بیاید کردن. (۱۴). مچ، وز: صینم، مل: صبتم. [.....]

(۱۵). وز: بدانست، آج، لب: نداشت. صفحه : ۲۷۵ کودکان او را از او باز گرفت «۱». و اینکه مرد، مردی عزیز و منیع در قوم خود بود به عزت و منعت کودکان را از او بستند. آنگاه اینکه هر دو زن تدبیر آن ساختن گرفتند که «۲» ناچه را چگونه بکشند؟ صدوف «۳» مردی را بخواند از ثمود و خویشتن بر او عرض کرد و گفت «۴»: تو را اینکه ناچه بیاید کشتن «۵»، او اجابت نکرد. پسر عمی بود اینکه زن را نام او مصدع بن مهرج او را بخواند و خویشتن بر او عرضه کرد. او اجابت کرد. عنیزه «۶» مردی را بخواند نام او قدار بن سالف و او را گفت: از اینکه دختران من «۷» آن را که تو خواهی به تو دهم اگر تو اینکه ناچه را بکشی. و اینکه قدار سالف مردی بود کوتاه، سرخ موی، ازرق چشم. حوالت کردند که حرام زاده بود و پدر او را نپذیرفت. آنکه اینکه هر دو مرد بیامند و یار طلب کردند، هفت مرد دیگر را با خویشتن یار کردند، و ذلك قوله تعالی: وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ «۸». سدّی گفت و جماعتی دیگر که: خدای تعالی وحی کرد به صالح که اینکه قوم ناچه را بکشند. صالح گفت خدای تعالی مرا اعلام کرد که: شما اینکه ناچه را بکشی «۹»، و اگر اینکه ناچه را بکشی «۱۰» عذاب خدای به شما فرود آید. ایشان گفتند: حاشا که اینکه باشد؟ صالح گفت: خدای می‌گوید مرا که کشته ناچه [۱۶۸- ر]

امسال از مادر بزاید. ایشان گفتند که: هر کودک نرینه که ما را آید او را بکشیم. -----

(۱). آج، لب: از او بستند. (۲). مچ، وز: تدبیر آن ساختن کردند که، آج، لب، بم: تدبیر آن ساختند که. (۳). مل، آج، لب، بم، آف:

صدوق، چاپ شعرانی (۵/ ۲۱۰): سدوق. (۴). مج، وز: و او را گفت. (۵). مج، وز: نمی‌باید کشتن، لت: همی باید کشتن. (۶). مج: عنیره، وز: غیره، لب، آف، لت: عبیره. (۷). مج، وز: خود. (۸). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۸. (۹). مج: نکشید، وز، آف: بکشید. (۱۰). مج، مل، آج، لب: بکشید. صفحه: ۲۷۶ ده کس از زنان آبستن بودند، هر ده پسران «۱» آوردند. نه پسران خود را بکشتند، دهمین سالف بود که پدر قدار بود که ناچه را او کشت. او فرزند را بنکشت «۲». چون روزگار بر آمد و آن غلام بزرگ شد، هر گه که اینکه مردمان او را دیدندی، گفتند «۳»: نه اگر فرزندان ما زنده چندان بودندی چندان بودند که اینکه غلام هست. بر آن پشیمان شدند و تأسف خوردند، و آن بر صالح به حقدی کردند. آنگه گفتند: ما را تدبیر آن باید کردن که صالح را بکشیم، و صالح - علیه السلام - در میان ایشان نبود. او را مسجدی بود، آن را مسجد صالح خواندند. آن جا بودی و بر «۴» ره آن مسجد غاری بودی. ایشان بینداختند با خود و گفتند: ما را چنان باید نمود که ما به سفر «۵» می‌رویم و در اینکه غار یک هفته متواری بودن «۶»، آنگه یک شب بیرون آمدن «۷» و صالح را کشتن که کس بر ما گمان نبرد پندارند که ما به سفریم، و ذلک قوله تعالی: قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ، بیامدند و در آن غار متواری شدند. چون شب در آمد، خدای تعالی آن غار بر ایشان فرود آورد و ایشان در آن جا پست شدند. جماعتی که بر سر ایشان مطلع بودند، بیامدند تا حال ایشان بنگرند. ایشان را دیدند در زیر سنگ پست شده. با شهر آمدند و گفتند: ای قوم؟ بس نبود که صالح فرزندان ما را بکشت و ما به قول او ایشان را بکشیم تا اکنون مردان ما را بکشت؟ اهل شهر مجتمع شدند بر کشتن ناچه. محمد بن اسحاق گفت اینکه تدبیر پس از آن کردند که ناچه را کشته بودند و صالح ایشان را وعده عذاب داده بود. گفتند: صالح را بکشیم، اگر در اینکه وعده راست می‌گوید ما او را کشته باشیم به عوض خود، و اگر دروغ می‌گوید از بلائی او برهیم. پس «۸» بر ره صالح کمین کردند تا او را بکشند. فرشتگان فرود آمدند و ایشان را به سنگ ----- (۱). مج، وز، لت: پسر. (۲).

اساس، مج، وز: بنه کشت / بنکشت. (۳). مج، وز، مل: گفتندی. [.....]

(۴). مج، وز: در. (۵). مج، وز: سفری. (۶). اساس: بودن، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز: آمدند. (۸). مج، مل، لت، آن: بشب. صفحه: ۲۷۷ بکشتند. قوم، صالح را گفتند: تو کشتی ایشان را! گفت: ایشان خواستند تا مرا کشد، خدای «۱» ایشان را کشت «۲» و قوم صالح را حمایت کردند و گفتند: رها کنی «۳» اینکه مرد را که او گفته است که از پس سه روز عذاب خواهد آمدن، اگر راست می‌گوید اینکه در باب عذاب سخت تر «۴» باشد و به خشم خدای نزدیکتر، و اگر دروغ می‌گوید فایت نخواهد شدن. ایشان برفتند. سدی گفت: چون قدار بن «۵» سالف بزاد از مادر «۶» و دیگران فرزندان را بکشتند و او بیاید و مترعرع شد، روزی با جماعتی نشسته بود و به شراب مشغول بودند، ایشان را به آبی حاجت بود «۷» که شراب به آن مزوج کنند - و آن روز نوبت شرب ناچه بود - برفتند قطره‌ای نیافتند. سخت آمد بر ایشان «۸». گفتند ما را اینکه ساعت آب می‌باید شیر «۹» را چه خواهیم کردن؟ اینکه ناچه ما را بلایی است. اینکه ناچه را «۱۰» بیاید کشتن تا آب بر ما فراخ شود و بر چهارپایان و کشتزارهای ما. قدار بن «۱۱» سالف گفت: من تولای اینکه کار بکنم و اینکه رنج کفایت کنم. کعب الاحبار گفت: سبب کشتن ناچه آن بود که زنی بود که پادشاه ثمود بود «۱۲» نام او «ملکا». چون جماعتی بسیار به صالح ایمان آوردند و روی به او کردند آن «۱۳» زنک را سخت آمد، زنی بود نام او «قطام» «۱۴» معتوقه «۱۵» قدار بن «۱۶» سالف بود و دیگری نام او «قبال» «۱۷»، معتوقه «۱۸» مصدع «۱۹» بود. اینکه ملکا ایشان را ----- (۱). لت، آن تعالی. (۲). مج، مل: بکشت. (۳). مل، آج، لب، آف:

کنید. (۴). مل، لم، آف، آن: سخت. (۵-۱۱-۱۶). آف: غدار بن. (۶). آج، لب، بم: از مادر بزاد. (۷). مج، مل، لت: حاجت آمد. (۸-۱۴). مج، مل، لت و. (۹). آج، لب، بم، آف، آن: شتر. [.....]

(۱۰). آج، لب: او را. (۱۲). آج، لب، بم که. (۱۳). مج، مل، لت: اینکه. (۱۵-۱۸). مج، مل، آج، لب، لت، آن: معشوقه. (۱۷).

بم، آف، لت، آن: قیال. (۱۹). اساس: مصرع، با توجه به مج تصحیح شد. صفحه: ۲۷۸ [۱۶۸-پ]

بخواند، گفت: شما را برای من کاری می‌باید کرد» (۱). گفتند: آن چیست! گفت: چون به وقت شراب با اینکه مردمان بنشینند ایشان را از خود تمکین مکنی» (۲). «آلاً آنکه که» (۳) عهد کنند که ناقه صالح را بکشند. چون به شرب بنشستند و بر عادت ایشان مراودت کردند، اینان امتناع کردند و گفتند: ما را حاجتی هست» (۴). ما تمکین نکنیم شما را تا ناقه صالح را نکشی. گفتند: همچین کنیم. آنکه بیامند و بر ره ناقه بنشستند و هر یکی در پس سنگی بنشستند کمین کردند تا چون ناقه از آبشخور باز گشت از قدار» (۵) تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه» (۶) بدوخت. و آن زنان که پیش از اینکه ذکر ایشان برفت در روایت محمد بن اسحاق - ام غنم» (۷) و غنیزه -» (۸) دختران را بیارستند» (۹) و برون آوردند» (۱۰) و بر قدار و مصدع عرض کردند. قدار» (۱۱) حریص تر شد به کشتن ناقه، تیغ بر آهیخت و ناقه را پی کرد. ناقه بیفتاد و آوازی کرد بلند که بچه آواز» (۱۲) بشنید بدانست که ایشان غدیری کرده‌اند با ناقه، بگریخت و با کوه شد و ایشان بیامند و ناقه را بکشند و اهل شهر برون آمدند» (۱۳) و گوشت او با شهر بردند و پختند و بخوردند و بچه او با کوهی بلند گریخت که آن را «صنوا» (۱۴) خواندند» (۱۵)، و گفتند: نام آن کوه «قاره» (۱۶) بود، - و اینکه حدیث روایت از شهر بن حوشب از رسول خدای است» (۱۷) - خبر کشتن ناقه به صالح رسید، صالح از شهر برون» (۱۸) آمد و مردمان از او عذر می‌خواستند» (۱۹)، ----- (۱). وز، مج، مل، لت، آن: کردن. (۲). وز، مج، مل، آج، لب، آف: مکنید. (۳). وز، مج، آج، لب: آلاً آن که. (۴). آج، لب گفتند. (۵-۱۱). وز، مج، مل بن سالف، لت سالف، آف: غدار. (۶). آج، لب را. (۷). وز، مج، مل: غیم. (۸). وز، مج: غیره. [.....]

(۹). کذا: در اساس و بم، دیگر نسخه بدلها: بیاراستند. (۱۰). وز، مج، مل، آج، لب، بم، آف، لت: بیرون. (۱۲). آج، لب: بچه‌اش آواز. (۱۳). آف: رفتند. (۱۴). مل: صنوا. (۱۵). آج، لب: خوانند. (۱۶). وز: فار، مج: قار. ۱۷. آج، لب که چون. (۱۸). وز، مج، مل، لب، لت: بیرون. ۱۹. وز، مج، آج، لب، لت و. صفحه: ۲۷۹ می‌گفتند: یا نبی‌الله! ما را گناهی نیست، ناقه را فلان و فلان کشتند. صالح گفت: بنگری» (۱) تا بچه اینکه شتر را دریابی» (۲)، چه اگر او را دریابی و با دست آری» (۳) همانا عذاب نیاید شما را. ایشان برفتند فصیل بر کوهی بلند بود آهنگ کردند چندان که می‌شدند کوه درازتر می‌شد تا با عنان آسمان» (۴) برسید» (۵) چنان که مرغ به او نپردی. صالح - علیه السلام - بیامد. چون فصیل صالح را بدید بگریست و سه بانگ کرد و کوه بشکافت و فصیل فرو شد و کس او را ندید. دگر محمد بن اسحاق گفت: از آنان که ناقه را کشتند چهار کس از پی» (۶) فصیل برفتند و او را دریافتند و بکشند و از کوه به زیر انداختند و گوشت او با گوشت مادر قسمت کردند. صالح - علیه السلام - بیامد و گفت: یا قوم حرمت خدای انتهاک» (۷) کردی» (۸)، اکنون عذاب خدای را مستعد باشی» (۹). بر طریق استهزا صالح را گفتند: کی خواهد بودن اینکه عذاب که می‌گویی! گفت: نزدیک است و هر اجلی را وعده‌ای است و اینکه وعده‌ای است» (۱۰) راست، ذلک وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ» (۱۱). و نامهای روزهای هفته در میان ایشان بخلاف اینکه بود که اکنون هست. یک شنبه را «اول» گفتند و دوشنبه را «اهون» و سه شنبه را «جبار» و چهارشنبه را «دبار» و پنجشنبه را «مونس» و آدینه را «عروبه» و شنبه را «شیار»، و شاعر ایشان در اینکه معنی گفت:» (۱۲) «اؤمل ان أعیش و أن یومی . لأوّل او لأهون أو جبار أو التالی دبار أو فیومی بمونس» (۱۳) «أو عروبه أو شیار ----- (۱). وز، مج، آج، لب، آف: بنگرید. (۲). وز، مج، آج، لب، آف: دریابید. (۳). وز، مج، مل، آج، لب، آف: آرید.

(۴). آج، لب: کوه. [.....]

(۵). اساس با قلمی دیگر «بررسید» کرده است. (۶). مج، وز، مل، لت: از پس. (۷). مج، مل: انتھال. (۸). وز، مج، مل، آج، لب، آف: کردید. (۹). مج، وز، مل، آج، لب، آف: باشید. (۱۰). آف، لت، آن: هست. (۱۱). سوره هود (۱۱) آیه ۶۵. (۱۲). مج، وز، شعر. (۱۳). مج، وز، مل: لمونس. صفحه: ۲۸۰ و ایشان ناقه را روز چهارشنبه کشتند. صالح - علیه السلام - [ایشان را]» (۱) گفت: وعده شما سه روز است و روز سیم» (۲) عذاب خدای به شما آید و علامت آن است که فردا روز پنجشنبه - که [آن را]» (۳) مونس خواندند - بامداد که برخیزی» (۴) رویهاتان زرد باشد، و روز عروبه - یعنی آدینه - رویهاتان سرخ باشد، و روز شنبه رویهاتان سیاه

باشد. ایشان [آن] «۵» شب بختند [۱۶۹- ر]، بامداد برخاستند «۶» رویه‌اشان زرد بود، پنداشتی به خلوق رنگ کرده «۷»، کوچک و بزرگ و زن و مرد ایشان چنین بودند، بیقین بدانستند «۸» که صالح راست گفته است. طلب صالح کردند «۹» تا بکشند او را. صالح بگریخت و به حمایت بطنی شد از ثمود که ایشان را عزتی و منعی بود، ایشان را بنو غنم گفتند، و به سرای سید ایشان فرود آمد و نام او نفیل بود و کنیت او ابو هذب. ایشان او را پناه دادند کافران مسلمانان قوم او را می گرفتند و عذاب می کردند و می گفتند: ما را راه‌نمایی «۱۰» به صالح. چون از حد برفت، یکی بیامد و گفت: یا رسول الله اینکه کافران ما را در عذاب کشیدند، روا باشد که راه نمایم به «۱۱» تو! گفت: روا باشد. ایشان گفتند: ما را چه عذاب می کنی؟ صالح فلان جای است. ایشان بیامدند و نفیل را گفتند: صالح را به ما «۱۲» ده. گفت «۱۳»: لا و لا کرامه لکم، شما را بر صالح راهی نیست صالح به حمایت من است، و ایشان قوت او «۱۴» نداشتند، صالح را رها کردند روی به محنت و مصیبت خود نهادند و با یکدیگر می گفتند: از وعده روزی گذشت «۱۵». روز دوم که روز آدینه بود برخاستند «۱۶» رویه‌اشان سرخ بود پنداشتی که ----- (۵-۳-۱).

اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۲). معج، وز: سهام. (۴). معج، وز، مل: برخیزید. (۶). اساس: برخواستند، با توجه به معج، وز تصحیح شد، وز و. (۷). معج، وز: به خلوق فرشته‌اند، مل، لت: به خلوق بر بسته‌اند. [.....]

(۸). اساس: بدانستن، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۹). معج، وز: صالح را طلب کردند. (۱۰). معج، وز: راه‌نمای، مل: راه‌نماید. (۱۱). معج، وز، مل: بر. (۱۲). معج، وز، مل، لت: با ما. (۱۳). مل: نفیل گفت. (۱۴). آف: آن. (۱۵). اساس: گزشت / گذشت. (۱۶). اساس، آج، لب، بم، آن: برخواستند. صفحه: ۲۸۱ به خون رنگ کرده‌اند «۱». ایشان را یقین زیادت شد به هلاک. روز سهام «۲» برخاستند رویه‌اشان سیاه بود پنداشتی که به قار رنگ کرده‌اند «۳» و ذلک قوله تعالی: فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرٍ مَكْدُوبٍ. چون روز سهام «۴» بود صالح - علیه السلام - از میان ایشان برون «۵» رفت و آنان که امت و اتباع او بودند از جمله مسلمانان، با او به شام آمدند به رمله و فلسطین «۶» فرود آمدند. چون روز یکشنبه روز پدید آمد «۷» و ایشان سیاه روی شدند و با هم بنشستند و بگریستند و کفن در پوشیدند «۸» و حنوط بر خود کردند - و حنوط ایشان صبر بود و کفن ایشان مشک - و بنشستند، و در آسمان می‌نگریدند و منتظر عذاب خدای و یک بار به زمین «۹» می‌نگریدند و ندانستند که عذاب خدای از کدام راه به ایشان خواهد آمدن «۱۰». چون روز به چاشتگاه رسید، آوازی از آسمان بیامد که در او هر آوازی که در جهان باشد بود و هر صاعقه. دل‌های ایشان از ترس در بر پاره پاره شد و همه بر جای بمردند و از ایشان هیچ کس نماند از خرد «۱۱» و بزرگ الا دخترکی مقعد که او را باد بنشانده بود «۱۲»، نام او ذریعه «۱۳» بنت سلق، و او نیز کافر «۱۴» بود و دشمن صالح بود. خدای تعالی آن رنج از پای او برگرفت تا او برخاست «۱۵» و بدوید و به وادی القری آمد - و آن حدی است «۱۶» میان شام و حجاز - ایشان را خبر کرد به آنچه دیده بود، آنکه آب خواست از خدای تعالی، او را آب داد از آب باران باز خورد و بمرد. جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که رسول - علیه السلام - در غزات ----- (۳-۱). معج، وز، مل، لت: برشته‌اند. (۲). معج، وز، مل، آف، لت: سیوم، بم: سیم. (۴). آج، لب، لت: سیوم، بم: سیم. (۵). مل، آف، لت: بیرون. (۶). معج، وز، مل، لت: برمله فلسطین. [.....]

(۷). بم، آف: بدید، آن: بدیدند. (۸). اساس، بم، آن: در پوشیدن، با توجه به معج، تصحیح شد. (۹). آف: بر زمین. (۱۰). مل: می‌آید، آج، لب، بم، آف: خواهد آمد. (۱۱). آج، لب، لت: خورد. (۱۲). آج، لب، بم، آف، آن: او را بنشانده بودند. (۱۳). معج، وز، مل: ذریعه. (۱۴). آج، لب، بم، آف: کافره. (۱۵). اساس، آج، لب، بم: برخواست. (۱۶). معج به. صفحه: ۲۸۲ تبوک به حجر بگذشت، اصحاب «۱» را گفت: هیچ کس در آن جا مشوی «۲» و از آب اینکه ده مخوری «۳» و بگریی «۴» خوف آن را که مبادا «۵» که شما را مثل آن رسد که ایشان را. آنکه گفت از رسول خود به اقتراح آیات خواهی «۶» نبینی که قوم صالح از صالح [۱۶۹- پ] ناقه خواستند. چون بداد، کفران «۷» کردند تا خدای تعالی «۸» عذاب کرد، آنکه رسول - علیه السلام - اشارت کرد و گفت: ناقه به

اینکه راه بیامدی و به آن راه باز پس رفتی، و اشارت کرد به آن راه که فصیل به آن راه بر کوه شد. ایشان طغیان کردند و ناقه را بکشتند. خدای تعالی هر کس را از ایشان که بر پشت زمین بود هلاک کرد در مشارق و مغارب زمین، الا یک مرد که او را أبو رغال «۹» خواندند. به روایتی دگر ابو ثقیف گفتند که «۱۰»: در حرم خدای بود، خدای تعالی به حرمت حرم او را هلاک نکرد، چون از حرم به در آمد، هم صیحه‌ای «۱۱» که به ثمود رسید به او رسید و او را هلاک کرد او [را] «۱۲» بیفگندند «۱۳» و شاخی زر با او دفن کردند «۱۴». رسول «۱۵»- علیه السّلام- اشارت کرد به گور او. صحابه بشتافتند و گور او باز کردند و آن زر بر گرفتند. آنکه رسول- علیه السّلام- جامه در سر کشید و بشتاب برفت تا از آن وادی در گذشت. اهل علم گفتند: صالح را- علیه السّلام- به مکه وفات آمد، و او را پنجاه و هشت سال بود، و او انتقال کرد «۱۶» پس «۱۷» هلاک قومش از شام با مکه و -----
 (۱). مج، وز، لت: اصحابان. (۲). مج، وز، مل، آج، لب، آف: مشوید. (۳). مج، وز، مل، آج، لب، آف: مخورید. (۴). مج، وز، مل: نگرید، آج، لب، آف: بگریید. [.....]

(۵). مج، وز، لت: نبادا. (۶). مج، وز، مل، آج، لب، آف: نخواهید، آن: بخواهی. (۷). آج، لب آن. (۸). مج، وز، مل، لت ایشان را. (۹). مج، وز، مل: بود عال. (۱۰). مج، وز، مل، لت او. (۱۱). مج، وز، مل، لت: هم آن صیحت. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، آج، لب: گور او. (۱۳). مج، وز: بگندند، مل: بیکندند، آج، لب: بکنند، بم، آف، آن: بکنند. (۱۴). مج: کفن کردند. (۱۵). مج، وز: و رسول. (۱۶). مج، وز: انتقام کرد. ۱۷. مل از. صفحه: ۲۸۳ خدای را عبادت می کرد تا وفاتش آمد، و در میان قوم خود هشت سال مقام کرد. راوی خبر گوید که: رسول- علیه السّلام- امیر المؤمنین علی را گفت: «۱» (یا علی اُتدری من اشقی الاولین)، دانی تا شقی ترین اولیان کیست! گفت: (الله و رسوله اعلم)، خدای و پیغامبر «۲» عالمتر. گفت: آن که ناقه صالح را کشت. دانی تا شقی ترین آخریان «۳» کیست! گفت: خدای و پیغامبر «۴» عالمتر. گفت کشنده تو باشد ای «۵» علی. در خبر است که: عبد الرحمن ملجم بنزدیک امیر المؤمنین آمد. چون او بیعت مردمان کوفه می گرفت تا بیعت کند، سه بار پیش او آمد او را رد کرد. عبد الرحمن گفت: یا امیر المؤمنین چرا مرا رد می کنی و بیعت نمی ستانی! گفت: از تو چیزی پرسم، مرا به راستی خبر دهی! گفت: آری «۶». گفت: در راه که می آمدی سواری بر آمد بر اینکه شکل و بر اینکه نشان و تازیانه به سینه تو باز نهاد و تو را گفت: تنح یا شقیق عاقر النّاقه، دور شو ای برادر کشنده ناقه صالح! گفت: آری. گفت: خدای بر تو که چون در کتاب بودی کودکان تو را ابن راعیه الکلاب خواندندی! گفت: آری، گفت: به خدای بر تو نه بر سینه تو نشانی برسی: و پیسی هست گفت: آری. گفت: به خدای بر مادرت تو بر تو نه بر سنه تو نشان برسی «۷» و پیسی هست! گفت: آری. گفت: به خدای بر تو مادرت تو را خبر داد در وقت آن که پدرت با او مواجهه کرد که به تو بزاد او حیض بود! گفت: اگر چیزی پنهان کردم این که پنهان کردم. همچنین گفت مرا. گفت: دست مراده. یک بار بیعت او فرا گرفت «۸» و برفت. چون پاره‌ای بشد باز خواند او را و دگر باره بیعتش بستند و عهد و میثاق مجدد کرد و سوگند داد که غدر نکند و بیعت را خلاف نکند. سوگند خورد و برفت. بار سه دیگرش «۹» -----
 (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۲-۴). مل: و رسول او. (۳). مج، وز، مل، آج، لب، لت: آخرینان. (۵). مل، آج، لب: یا. (۶). آج، لب گفت آری، گفت آری. (۷). مج، وز، لت: سینه تو لکه برص. (۸). مج، وز، مل، لت: ها گرفت. (۹). آج، لب، آن: بار دیگرش، آف: بار سیوم دیگرش. صفحه: ۲۸۴ باز خواند و بیعتش بستند، او گفت: یا امیر المؤمنین با کس اینکه نکردی که با من کردی؟ گفت: با اینکه همه عهد و پیمان، نمی پندارم که تو وفا کنی به اینکه که کردی، لا- اراک تفی بما قلت. چون پسر ملجم- لعنه الله- پشت بر کرد، امیر المؤمنین- علیه السّلام- اینکه بیتها انشاء کرد «۱»: «۲» «۳» اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لا قیک «و لا تجزع من الموت اذا حل» بوادیک «معلی بن زیاد روایت کند که: عبد الرحمن ملجم بیامد [۱۷۰-ر] تا بیعت کند، بیعت کرد. آنکه گفت: یا امیر المؤمنین احملمنی، مرا چهارپایی «۴» ده. امیر المؤمنین گفت: تو عبد الرحمن هستی «۵»!

گفت: آری. گفت: پسر ملجم! گفت: بلی، گفت: مرادی! گفت: آری «۶»، گفت: یا غزوان إحملة علی اشقرها، اینکه را بر آن اسب اشقر نشان. چون او پشت بر کرد، علی - علیه السّلام - می گفت «۷»: «۸» اربید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی» و چون دلش تنگ شدی، محاسن به دست گرفتی و گفتی: «۹» ما یحبس «اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم، چه منع می کند آن شقی ترین امت را که بیاید و اینکه محاسن [را] «۱۰» از خون اینکه سر خضاب کند. و روایت محمد بن اسحاق آن است که: قدار بن سالف ناچه صالح [را] «۱۱» برای آن «۱۲» زنگی «۱۳» کشت نام او قطام، و عبد الرحمن ملجم امیر المؤمنین را برای زنگی کشت نام او هم قطام، که امیر المؤمنین - علیه السّلام - پدر ----- (۱). معج، مل شعر. (۲). آج: لاقیکا. (۳). آج: بوادیکا. (۴). معج، وز، لب: چهارپای. (۵). معج، وز، مل، لت: تو عبد الرحمنی، آج، عبد الرحمن نیستی. (۶). آج، لب: بلی. (۷). معج، وز: می گفت علی - علیه السّلام - شعر، مل: امیر المؤمنین اینکه بیت بگفت. [.....]

(۸). معج، وز، آج، لت: مراد. (۹). معج، وز: ما تحبس. (۱۱ - ۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۲). معج، وز، مل: ندارد. (۱۳). مل: زنی، آج، لب: زنگ. صفحه: ۲۸۵ وی را «۱» و برادر او را در نهران کشته بود - و قصه آن معروف است «۲» در کتب ما و مخالفان مشروح که: اینکه ملعون خطبه کرد و اینکه ملعونه را خواست. او گفت: مهر من گران است. گفت: چند است! گفت: سه هزار درم و غلامی و کنیزکی و کشتن علی أبو طالب «۳» است. گفت: اینکه همه آسان است، کشتن علی دشوار «۴» است، اینکه چگونه تواند بود «۵»! گفت: مقصود خود آن است، و اگر درم و غلام و کنیزک نباشد، هم روا باشد آن جا «۶» که اینکه مقصود حاصل بود. گفت: من خود به اینکه شهر به اینکه کار آمده‌ام و بر اینکه کار مراقبت و محافظت می کرد تا شب نوزدهم ماه رمضان امیر المؤمنین به مسجد جامع آمد به نماز بامداد «۷»، و او همه شب رصد کرده بود. چون او در نماز ایستاد «۸» و الحمد بخواند و از سوره الانبیاء یازده آیت، او «۹» تیغ بزد بر مقدم سر او و جراحی عظیم کرد. امیر المؤمنین - علیه السّلام - نماز سبک بکرد و سلام باز داد و گفت: «۱۰» فزت وربّ الکعبه، به خدای کعبه که ظفر یافتم، و شاعر در اینکه معنی گوید: «۱۱» فلم أر مهرا ساقه «۱۲» ذو سماحه کمهر قطام من فصیح و أعجم ثلاثة الاف و عبد و قینه و قتل علی - بالحسام المصمم فلا مهر أغلی من علی و إن غلا و لا فتک إلا دون فتک بن ملجم قوله: و لوطاً إذ قال لقومه: عامل در نصب او هم فعلی مقدر است، و آن محتمل است دو وجه را: یکی آن که عطف باشد علی ما مضی من قوله: لقد أرسلنا «۱۳»، یعنی و ارسلنا أيضا لوطا، و وجه دوم: و اذکر لوطا اذ قال لقومه، و ----- (۱). معج، وز: او را. (۲). معج، وز و. (۳). معج، وز، مل، لت، آن: علی بن ابی طالب. (۴). معج، وز، مل: دشوار. (۵). معج، وز: تواند بودن. (۶). معج، وز، مل: روا باشد ایدی. (۷). معج، وز، به نماز آمد بامداد. (۸). بم، آن: استاد. (۹). آج، لب: اینکه. [.....]

(۱۰). آج، لب: بر ب. (۱۱). معج، مل شعر. (۱۲). اساس، معج، وز: شاقه. (۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۵۹. صفحه: ۲۸۶ یاد کن ای محمّد لوط را چون گفت قومش را: شما فاحشه و منکری و قبیحی می کنی «۱» که کس شما را به آن سبق نبرده است از جهانیان. أخفش گفت: اولیتر آن است که فعلی دگر تقدیر کنند اینکه جا و عطف نکنند بر «ارسلنا»، برای آن که در آن آیت‌های دیگر «الی» گفته است که دلیل تقدیر «ارسلنا» می کند و اینکه جا نیست، پس باید گفت که «۲»: «و اذکر» مقدر است، و اینکه جا جز «ارسلنا» نشاید به قرینه «الی». و لوط با آن که اسمی اعجمی است و علم، و از حق او آن است که منصرف نبودی برای اینکه دو منع را، جز آن که او اسمی خفیف است [بر] «۳» سه حرف ساکن الأوسط خفتش در برابر سببی «۴» افتاد، اسم بر یک سبب بماند ممتنع نشد از صرف، و قول آنان که گفتند: اشتقاق [۱۷۰-پ]

«لوط» من اللوط است نشد از صرف، و قول آنان که گفتند: اشتقاق [۱۷۰-پ]

«لوط» من اللوط است و هو اللصوق، و «نوح» مشتق است از نیاحت «۵» معتمد نیست برای آن که اینکه دو اسم اعجمی است، و برای آن علت که گفتیم منصرف است، و اعجمی را اشتقاق نباشد از کلام عرب. و «سبق» وجود چیزی باشد پیش وجود چیزی دیگر. و

بیشتر مفسران و اهل علم بر آنند که لواط پیش از قوم لوط کس نکرده بود. ابتدا ایشان کردند، و اینکه ظاهر آیت است. أبو القاسم بلخی گفت: روا باشد که عالمی زمانهم خواست، چنان که گفت: وَ أُنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ «۶». بعضی دیگر گفتند: کس ایشان را از جهانیان سبق نبرده بود بر اینکه کار بر وجه قهر و غلبه چنان که ایشان کردند. اما لوط: فهو لوط بن هاران بن تارخ «۷»، و او پسر برادر ابراهیم بود - علیه السلام - و قوم او اهل سدوم بودند، و آن چنان بود که لوط با عمش «۸» ابراهیم -----
 (۱). معج، وز: می کنید، آج، لب: مکنید، مل: مکنید. (۲). معج، وز، مل: باید گفتن که. (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۴). معج، وز: نسبتی. (۵). معج، وز، مل: من النياحة. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۴۷ و ۱۲۲. (۷). اساس، آج، لب، آف، آن، معج، وز: تارخ، با توجه به مل تصحیح شد. (۸). آج، لب: قومش. صفحه: ۲۸۷ - علیهما السلام - از زمین بابل بیامدند تا به شام رود «۱». ابراهیم به فلسطین فرود آمد و لوط را به اردن فرود آورد. خدای تعالی او را به اهل سدوم فرستاد. و میان علما خلاف افتاد که قبح لواط «۲» به عقل دانند «۳» یا به شرع. ابو القاسم بلخی گفت: به عقل دانند برای قبح انقطاع نسل و استکفاف از آن که مردی مفعول باشد «۴». و درست آن است که قبح او به شرع دانند و عقل را به اینکه طریقی نیست. إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً، شما به مردان می شوی «۵» به شهوت دون زنان، شما مسرف مردمانی «۶» متجاوز الحد. إتیان کنایت باشد از جماع «۷»، يقال: أتیت المرأة إذا جامعتها. اهل مدینه و حفص خواندند: «انکم» علی الخبر به همزه واحده، و مذهب حفص در همه قرآن چنین است که چون دو استفهام باشد برهم، در اول «۸» همزه استفهام بیارد و دوم بیفکنند، و کسایی هم چنین کند مگر در قصه لوط، و باقی قراء به دو همزه خوانند، اول مفتوح و دوم مکسور. و ابن عامر و کوفیان تخفیف همزه دوم کنند مگر حفص، و حلوانی عن هشام فصل کند میان ایشان به الفی، و ابو عمرو همچنین کند «۹» جز که همزه اول را تخفیف کند و دوم را تلین، و كذلك ابن کثیر. محمد بن اسحاق گفت: سبب اینکه آن بود که اینک مردمان اهل میوه و درختان و رزان بسیار بودند «۱۰»، و غربا از نواحی آمدندی از نواحی آمدندی و ایشان را رنجه داشتندی. ابلیس بیامد بر صورت پیری و ایشان را گفت: اگر خواهی «۱۱» که شما از اینک مردمان برهی «۱۲» شما را چنین «۱۳» معامله باید کرد «۱۴» با ایشان، گفتند: ----- (۱). آج، لب، آف: روند. (۲). مل، لب: لواط. [...]

(۳). مل: می دانند. (۴). معج، وز، مل، لت: مفعول به باشد. (۵). معج، وز، آج، لب، آف، آن: می شوید. (۶). معج، وز، آج، لب: مردمان، مل، آف: مردمانید. (۷). معج: اجماع. (۸). آن: بر اول. (۹). اساس، آج، لب: کنند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها: بودند. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز بم: خواهید. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز بم: برهید. (۱۳). آج، لب: اینک. (۱۴). آج، لب: کرد. صفحه: ۲۸۸ بکنیم «۱». چون مردم از حد بردند «۲»، ایشان گفتند: بیازماییم هر کجا در میان آن قوم غلامی یا کودکی صبیح الوجه بودی با او اینک معامله می کردند «۳» تا معتاد شدند بر اینکه: حسن بصری گفت: ایشان اینک معنی جز با غریبان نکردندی. کلبی گفت: ایشان را اینک عمل ابلیس آموخت که بیامد بر صورت امردی و ایشان را با خود استدعا کرد تا ایشان اینک معنی بکردند و دلیر شدند بر دیگران. چون اینک معنی در میان ایشان بسیار شد آسمان و زمین عجیب کرد با خدای تعالی و عرش نیز، خدای تعالی بر ایشان از آسمان سنگ فرستاد و ایشان را به زمین فرو برد، و «شهوت» مطالبت نفس باشد به چیزی که در او لذت بود. و «ارادت» دعوت کند با فعل از جهت حکمت. و شهوت فعل خدای باشد و ارادت فعل ما. و نصب او بر تمیز باشد، يقال: شهیت أشهى شهوة، قال الشاعر: «۴» و أشعث یشهی التوم قلت له ارتحل اذا ما التجوم اعرضت و اسبکرت [۱۷۱- ر]

فقام یجرّ البرد لو أنّ نفسه یقال له خذها بکفیک «۵» خرت بل أنتم قوم مسرفون، «بل» برای إضراب باشد از اول با چیزی دیگر، گفت آن خود رها کن، در شرک و لواط و دیگر معاصی متجاوز الحد و مخلوع العذارى. و «إسراف» تعدی باشد از حد خود. و ما کان جواب قومیه، چون لوط بر ایشان انکار کرد، ایشان جواب اینک دادند و جواب دیگر نداشتند که به آن دفع لوط و رد سخن او کنند، جز آن که گفتند: اینان را از شهر خود بیرون کنی «۶» که اینان مردمانی اند متطهر و متزّه «۷» و متکلف طهارت و نزاهت عن إتیان

الرَّجَالِ فِي أَدْبَارِهِمْ. وَ نَسَبَ «جَوَاب» بِرِخْبِرٍ ----- (۱). لَت: نَكْنِمِمْ. (۲). مَج، وَز، لَت: بِيْرِد. [.....]

(۳). مَج، وَز، لَت: اینکه معنی کردند. (۴). مَج، وَز شعر. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: كَفَّكْ، با توجه به ضبط شعر در مآخذ شعری تصحیح شد. (۶). مَل، آج، لَب، آف، آن: بیرون کنید. (۷). مَج، وَز: ندارد، لَب: مبرز، بَم، آف، آن: متبَرَز. صفحه: ۲۸۹ «کان» است و برای آن که ما بعد «الَّا» در جای ایجاب افتاد او را اسم کرد از آن که چون ما قبل «الَّا» نفی باشد ما بعد او ایجاب بود، و اگر ما قبل «الَّا» ایجاب بود، ما بعد او نفی باشد. و مراد به قوم او کافران امت او اند «۱»، و تقدیر آن که: (فما کان جواب قومه له اخرجوهم) و «۲» در «هم» «۳» دو قول گفتند: یکی [آن که] «۴» مراد اوست و دخترانش، و قولی آن است که: او و اهل دینش را و اینکه اولیتر است. و «إِخْرَاج»، نقل الشَّيْءِ عَنْ مَحِيْطٍ (تبیان) باشد. و اصل «قریه» من قریت الماء فی الحوض باشد اذا جمعته، برای آن که مردمان در او مجتمع باشند و به عرف مخصوص شده است به دیه و سواد [و] «۵» رستاق و الَّا در اصل شهرها را قری خواندند، الا تری إلی قوله تعالی: أُمُّ الْقُرَى «۶»، و اراد بها مکه. و مکه شهر است و دیه نیست، و از اینکه جا گفت [ابو] «۷» عمرو بن العلاء: ما رأیت قرویین بأفصح من الحسن و الحجاج و مراد دو مرد شهری «۸» است که نه بدوی باشند نه روستاقی «۹»، و مراد متطهر، متکلف پاکیزه باشد کالمتعزَز. فَأَنْجِنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ، گفت: ما برهانیدیم او را و اهلش را. مراد به اهلش دو دختر اویند علی قول بعض المفسرین، و نام یکی زعورا بود و نام یکی مرثا «۱۰»، و دگر مفسران گفتند: مراد مؤمنان اند به او. إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ، بر قول اول استثنای متصل باشد و بر قول دوم منقطع - مگر زنش که از جمله غابران بود. و «غابر» هم ماضی باشد و هم باقی. اگر بر ماضی تفسیر دهند ظاهر باشد و سؤال نیست بر او، و اگر بر باقی تفسیر دهند ----- (۱). مَج، وَز، آج، لَب، آف: اویند. (۲). اساس و بعضی از نسخه بدلها: گفتند: لوط و قومش، با توجه به معنی عبارت و چغاپ شعرانی (۲۱۸ / ۵) تصحیح شد. (۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: قوم، با توجه به معنی عبارت و چاپ شعرانی (۲۱۸ / ۵) تصحیح شد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به لت افزوده شد. (۷-۵). اساس: ندارد، با توجه به مَج، وَز افزوده شد. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۹۲ و سوره شوری (۴۲) آیه ۷. (۸). آج: و مراد مردم شهری، بَم، آف، آن: مراد دوم شهری. (۹). اساس: روستاق، با توجه به مَج، وَز تصحیح شد. (۱۰). مَج، وَز، مَل: ریثا، آج، لَب: مرتبا. [.....]

صفحه: ۲۹۰ سؤال کنند، گویند: لازم آید که زن هلاک نشده باشد، گوئیم از اینکه چند جواب گفتند، یکی آن که حسن و قتاده گفتند: من الباقین فی عذاب اللّٰه، از جمله آنان بود که «۱» در عذاب خدای بماندند، و جوابی دیگر آن است که بعضی مفسران گفتند: من المذین بقی و عمر، از جمله معمران و عجایز بود و با اقران و همسالان خود نمرده بود تا به اینکه هلاک شد که قوم شدند. و «غبور» باقی ماندن باشد، و «غبر» بقیه شیر باشد در پستان، و «غبره» لونی باشد که با سیاهی زند و آن رنگ بنشود. و «غبار» گرد باشد لركوده فی الهواء، و شاید که غبار را از غابر ماضی اشتقاق کنند، قال الشّاعر فی الغابر بمعنی الماضی «۲». و أبی الذی فتح البلاد بسیفه فاذلّها لبني أبان الغابر «۳» و قال اخر: «۴» فغبرت بعدهم بعیش ناصب و إخال أني ناصب مستتب «۵» وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا، ببارانیدیم بر ایشان «۶» بارانی از سنگ، يقال «۷»: مطرت السیماء مطرا و امطرها اللّٰه إمطارا. و بعضی دگر گفتند: فرق میان «۸» «مطر» و «أمطر» آن باشد که مطر در رحمت بود و أمطر در عذاب. خدای تعالی پس از آن که آن دههای ایشان بر گردانید سنگ بر ایشان ببارید «۹»، و قصه آن بتمامی در جای دیگر بیاید - «۱۰» إن شاء اللّٰه تعالی و به الثّقۀ. گفتند: عبد الملک مروان نامه نوشت به قاضی حمص ابو خلیف و از او پرسید که حدّ لوطی چه باشد! او جواب نوشت که: رجم باید کرد او را که خدای تعالی هم اینکه کرد با قوم لوط فی قوله: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا. ----- (۱). اساس: آنان که بود، با توجه به مَج، وَز تصحیح شد. (۲-۴). مَج، وَز شعر. (۳). چاپ شعرانی (۲۱۹ / ۵) فی الغابر بمعنی الباقی. (۵). اساس: مستتب، مَج، وَز: مستتب، با توجه به مَل و آف تصحیح شد. (۶). مَج، ببارانیم ایشان را. (۷). اساس: فقال، با توجه به مَج، وَز تصحیح شد. (۸). لت: میانه. (۹).

آن: بیارنید. (۱۰). میج، وز: در جای خود بیاید. صفحه: ۲۹۱ اهل علم اینکه را استحسان کردند. [۱۷۱-پ]

عکرمه روایت کرد از عبد الله عیاس که رسول - علیه السلام - گفت: هر که عمل قوم لوط کند فاعل را و مفعول را بکشی «۱»، و خالد ولید در عهد عمر به او نوشت که: من در بعضی نواحی عرب مردی را یافتم که تمکین می کند مردان را از خویشتن و من نمی دانم که حکم او چیست! صحابه رسول را جمع کن و از ایشان پرس که با او چه باید کرد! او همچنان کرد، رأی ایشان بر آن مجتمع شد که او را بیاید سوختن، [بسوختند او را] «۲». و یک روایت آن است که: در عهد ابو بکر کسی را که اینکه کار کرده بود او را بکشند «۳» و بسوختند «۴»، و بنزدیک ما حد آن کس که لواطه کند، اگر ایقاب کند قتل بر او واجب است، و امام مخیر است خواهد او را به تیغ فرماید کشتن و اگر خواهد دیواری بر او افکند، و اگر خواهد او را از بالای بیفکند. و اگر دون ایقاب باشد، اگر محصن بود رجم بر او واجب شود و اگر محصن نباشد حد باید زدن او را صد تازیانه. و شافعی را دو قول است: یکی آن که حکم او حکم زانی است، اگر محصن بود رجم، و اگر نا محصن بود حد، و اینکه قول زهری است و حسن بصری و ابو یوسف و محمد و قولی دیگر شافعی را آن است که: بکشند او را علی کل حال اگر محصن باشد و اگر نامحصن، و اینکه قول موافق قول ماست، و ابو حنیفه گفت: حد نباشد بر او بیش از تعزیر نباشد «۵». دلیل صحت قول ما اخبار بسیار که آمد از رسول - علیه السلام - که او گفت: (من عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل و المفعول به). و در خبر است که: در عهد امیر المؤمنین علی - علیه السلام - غلامی را پیش او آوردند، گفتند: اینکه غلام خواجه خود را بکشته است، و گواهان گواهی دادند. امیر المؤمنین گفت: یا غلام چه می گویی! گفت: یا امیر المؤمنین ----- (۱). میج، وز، مل، آف: بکشید. (۲). اساس: ندارد، با توجه به میج، وز افزوده شد. (۳). اساس: بکشتن، با توجه به میج، وز تصحیح شد. (۴). میج، وز: و آنکه بسوختند او را. (۵). میج، وز، لت: نیست. [.....]

صفحه: ۲۹۲ من کشتم او را. گفت: چرا! گفت: برای آن که مرا اکراه می کرد بر فساد یعنی لواطه. من بسیاری «۱» مدافعه کردم، در میانه مؤدی شد با قتل او «۲». من قصد نکردم قتل او را قصد دفع کردم، فایده نداشت «۳». بر من قهر کرد و با من فساد کرد. من از سر رشک او را بکشتم. امیر المؤمنین گفت: تو را گواه باید بر اینکه که می گویی. گفت: من گواه از کجا آرم «۴»! مردی در سرای خود در شب تاریک، من در ملک او و دست او. امیر المؤمنین گفت: چون او را زخم زدی، از او هیچ لفظ توبه شنیدی! گفت: نه، گفت: الله اکبر، همین ساعت پیدا شود که تو راست می گویی یا دروغ. آنکه [گفت] «۵»: بروی «۶» و سر گور او باز کنی «۷»، اگر او در گور است اینکه غلام دروغ می گوید، قصاص کنی «۸» او را، و اگر در گور نباشد غلام راست می گوید. رهاس کنی «۹». قومی گفتند: عجب کاری است؟ اینکه علی تا به امروز در زندگان «۱۰» حکم می کرد، اکنون در مردگان حکم می کند. آنکه برفتند و سر گور باز کردند، مرد «۱۱» را در گور نیافتند، باز آمدند و خبر دادند، گفت: غلام را رها کنی «۱۲» که راست می گوید، گفتند: یا امیر المؤمنین از کجا گفتی! گفت: از رسول - علیه السلام - شنیدم که «۱۳»: هر که [او] «۱۴» عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود، خدای تعالی او را بنزدیک قوم لوط برد تا آن جا با ایشان باشد و حشرش با ایشان کنند. قوله: وَ إِلَى مَدَیْنِ أَخَاهُمْ شُعَبِيًّا، تقدیر هم آن است که: و «۱۵» ارسلنا الی مدین اخاهم شعبیاء، هو مدین بن ابراهیم خلیل الرحمن، و ایشان اصحاب الأیکه ----- (۱). میج، وز، مل، آف: بسیار. (۲). میج، وز: و. (۳-۴). میج، وز: و. (۴-۵). اساس: ندارد، با توجه به میج، وز افزوده شد. (۶). میج، وز، مل: بروید. (۷). میج، وز، مل: باز کنید. (۸-۹-۱۲). میج، وز: کنید. (۱۰). میج، وز: زندگانی. (۱۱). مل: مرده. (۱۳). لت او گفت. (۱۵). اساس: ما، با توجه به میج، وز تصحیح شد. صفحه: ۲۹۳ بودند. قتاده گفت [شعیب را دو بار بفرستادند: یک بار به مدین و یک بار به اصحاب الأیکه. «أخاهم»، برادرشان را من جهة النسب] «۱»، شعیب را و هو شعیب بن یوبن فی قول قتاده، و عطا گفت: هو شعیب بن یوبه بن مدین بن ابراهیم. محمد بن اسحاق گفت: هو شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین بن ابراهیم. محمد بن اسحاق گفت: هو شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین بن ابراهیم، و نام او به سیرانی یثروب بود، و شعیب را

خطیب الانبیاء خواندند از فصاحت و نیکو «۲» سخنی که او را بود، و بعضی اهل سیر گفتند: شعیب نایبنا بود، [۱۷۲-ر] از آن جا گفتند قوم او «۳»: «وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا» «۴»، قیل: ضریرا. و قوم او اصحاب الأیکه بودند، و ایکه درخت بسیار باشد به هم در شده «۵» چون بیشه، و قوم شعیب کافر بودند و از خصال زشت ایشان آن بود که سنگ کم داشتندی «۶» و پیمانہ کم داشتند، و آنچه دادندی کم دادندی، و خدای تعالی ایشان را رزقی و نعمتی فراخ داده بود. شعیب ایشان را گفت: ای «۷» قوم شرک رها کنی «۸» و خدای را پرستی و بدانی «۹» که شما را خدایی و معبودی باستحقاق نیست جز او. قَدْ جَاءَ تَكْمُ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، بیتی به شما آمد از خدای تعالی و حجتی، یعنی شعیب - علیه السّلام. فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ، آنچه می پیمایی «۱۰» تمام پیمایی «۱۱»، و ترازو راست داری «۱۲». و «ایفاء» تمام به دادن باشد، و «کیل» تقدیر «۱۳» چیزی به مکیال تا مقدارش پیدا شود، و «وزن» تقدیر او باشد به ترازو تا کمیتش پیدا شود. وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، و چیزی که به مردمان دهی «۱۴» به کیل و ترازو کم مدهی «۱۵». و «بخس» - ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). وز، نیک، آج، لب: شیرین.

(۳). آج، لب را. [.....]

(۴). سوره هود (۱۱) آیه ۹۱. (۵). مج، وز، لت: درهم پخته شده که به اساس مرجح می نماید. (۶). مج، وز، مل، لت: داشتند. (۷). مج، وز، یا. (۸). مج، وز، مل، لت: رها کنید. (۹). مج، وز، مل، آج، لب: پرستید و بدانید. (۱۰). مج، وز، مل: پیماید. (۱۱). آف، آن: پیماید. (۱۲). مج، وز، مل: دارید. (۱۳). آج، لب، لت هر. (۱۴). مج، وز، آف: دهید. (۱۵). مج، وز، مل، آف: مدهید. صفحه : ۲۹۴ نقصان باشد، و بخش متعدی باشد به دو مفعول و همچنین نقص و «۱» زیادت، یقال: بخسه حقه، أى نقصه، و فى المثل: تحسبها حمقاء و هی باخس. وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، نهی دگر است «۲» از شعیب ایشان را، می گوید: فساد مکنی و تباهی «۳» در زمین پس از آن که خدای آن را اصلاح کرد به امر و نهی و بعث «۴» انبیا - علیهم السّلام - و تعریف مصالح خلق کرد با ایشان عقلا و شرعا. و «افساد» چیزی به حدی «۵» رسانیدن باشد که به او انتفاع نتوان گرفتن. «ذلكم» اشارت است به آن جمله که رفت من عبادة الله «۶» وحده و نفی الأنداد عنه و ایفاء الناس حقوقهم و ترک البخس و التّقصان و ترک الفساد و افساد الارض بعد ما کانت صالحه. اینکه جمله گفت شما را بهتر باشد اگر در خود دانی «۷» و اگر مؤمنی «۸» و به خدای ایمان داری «۹»، و برای آن به ایمان تعلیق کرد که اگر ایمان نباشد اینکه «۱۰» هیچ فعل و ترک نافع نباشد، و در او هیچ خیر نباشد «۱۱»، و گفتند معنی آن است که: ایمان آری «۱۲» تا بدانی «۱۳» که شما را آن «۱۴» بهتر است، چه «۱۵» بی ایمان نتوانی «۱۶» دانست که «۱۷» صلاح دین شما در اینکه فعلهاست. وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ، و منشیی «۱۸» بر سر هر راهی تا مردمان را تهدید کنی و منع کنی «۱۹» ایشان را از راه من و باز داری «۲۰» از ایمان، و اینکه آن بود ----- (۱). مج، وز، مل همچنین. (۲).

آج، لب، بم، آن: نهی کرده است. [.....]

(۳). مج، وز، مل: فساد و تباهی مکنید. (۴). مج، وز، لت: بعثت. (۵). مج، وز: چیز به حد، مل: چیزی به چیزی. (۶). اساس: عباد الله، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج: اگر خود دانی، آج، لب: اگر در خود آید، آف: اگر در خود دانید. (۸). مل، آف: مؤمنید. (۹). مل، آج، لب، آف: دارید. (۱۰). مج: دین. (۱۱). وز، مل: نبود. (۱۲). وز: آورید، مل، آج، لب: آری. (۱۳). وز، مل، آج، لب، آف: بدانید. (۱۴). مج، وز، مل: اینکه. (۱۵). آج، لب: که. (۱۶). مج، وز، مل، آف: نتوانید، آج، لب: نتوان. [.....]

۱۷. مج، وز، مل: دانستن که. (۱۸). وز، مل: منشیید. ۱۹. مج، وز، مل، آج، لب، آف: تهدید کنید و منع کنید. (۲۰). مج، وز، مل: باز دارید. صفحه : ۲۹۵ که ایشان بیامدندی و بر سر راهها بنشستندی «۱» و مردمان را منع و نهی کردند «۲» از شعیب و می گفتندی: زینهار تا حدیث شعیب گوش نداری «۳» که او دروغزن است. و ایشان را تهدید می کردند و می گفتندی: اگر به شعیب ایمان آری «۴» ما شما را عذاب کنیم، و آ [نا] «۵» ن را که مؤمن بودند به او گفتند: ما شما را برنجانیم و بزیم و بکشیم. سدّی گفت: به طریق عشاری «۶» و باژ استانی «۷» بر راهها بنشستندی. ابن زید گفت: برای راه زدن بنشستندی، یقال: قعد «۸» بمکان کذا و فی «۹»

مکان کذا و قعد عن کذا، اینکه را معانی مختلف بود: اما قعد «۱۰» بمکان کذا به معنی «أقام» باشد، و قعد علی مکان کذا آنکه گویند که بر بلندی بنشینند کقعود الرّاصد، و قعد فی مکان کذا آنکه [گویند] «۱۱» که در محاطی باشد چنان که قعد فی الدار و فی المسجد، او قعد عن کذا اذا قصر «۱۲» فیه و لم یفعله. «ایعاد» «۱۳» اخبار باشد به ایقاع مکروهی، و اسم او وعید باشد. و «صدّ» منع است اینکه جا، و قوله: وَ تَبْعُونَهَا عَوْجًا، «ها»، ضمیر راه است. یعنی طلب کژی «۱۴» و ناراستی که ایشان می‌کنی «۱۵» و ایشان را از ره راست باز می‌داری «۱۶» و ره بر ایشان کژی می‌کنی «۱۷»، و اینکه کنایت باشد از إضلال. آنکه تذکیر نعمت خدای کرد بر ایشان «۱۸»، گفت: یاد کنی «۱۹» چون شما اندک بودی «۲۰»، من عدد شما بسیار بکردم. و انظروا کیف کان عاقبة المفسدین، و بنگری ----- (۱). آج، لب: بنشستی. (۲). وز، مل: را نهی می‌کردندی. (۳). مج، وز، مل، آج، لب:

ندارید. (۴). مج، وز، مل، آج، لب: آرید. (۵-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). آج: عیاری. (۷). مج، وز: باج ستانی، مل: باج استانی. (۸-۱۰). اساس، آج، لب: قصد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). مج: و علی، وز و علی مکان کذا. (۱۲). مج، وز: قصر، مل، آن: اذا قصر. [.....]

(۱۳). لب، بم، آف: ای یعاد. (۱۴). مل: کجی. (۱۵). مج، وز: مکنید، مل: می‌کنید. (۱۶). مج، وز، مل: می‌دارید. (۱۷). مج، وز: می‌کنید. ۱۸. مل: تذکیر نعمت خدای تعالی بر ایشان کرد. و (۱۹). مج، وز، مل: یاد کنید. ۲۰. مج، وز، مل، آف: بودید. صفحه: ۲۹۶ که «۱» عاقبت کار مفسدان [۱۷۲-پ]

به چه رسید و آنان که پیش شما بودند چون فساد کردند و ره صلاح رها کردند من ایشان را چگونه هلاک کردم. و در خبر است که «۲» رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج چوبی دیدم بر راهی «۳» فرو زده، هیچ کس از آن جا نمی‌گذشت و الا جامه او از آن می‌درید و شاخی از شاخهای آن چوب در او می‌افتاد «۴»، من گفتم: ای جبرئیل اینکه چه چوب است «۵» که جامه هر کس که بدو می‌رسد می‌بدرد «۶»! گفت: اینکه مثل عشار و باژ استان «۷» است و راهزن که هیچ کس به او بنگذرد و الا برنجاند او را و چیزی از او بستاند، آنکه بر خواند: وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ- الآیة. قوله: وَ إِنِ كَانِ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا، شعيب- علیه السلام- گفت ایشان را که: اگر گروهی از شما به من [ایمان] «۸» آورده‌اند [و گروهی ایمان نیاورده‌اند] «۹» صبر کنی «۱۰» تا خدای تعالی میان ما حکم کند، چه او بهترین حکم کنندگان است. «طایفه»، جماعتی باشند از مردمان و اصل او از «طوف» است و هذا من الصّیفات الغالیة کالدّابة. و بیان کردیم که «صبر» حبس النفس عمّا تنازع الیه باشد، و اصل «حکم» و «حکمت» منع باشد، و منه حکمة اللجم لأنّها تمنع الدّابة عن التّعدي، و منه قول الشّاعر «۱۱»: بنی حنیفة احکموا سفهائکم أی امنعوهم، و برای آن خدای تعالی را «خیر الحاکمین» گفت که از همه حاکمان به داند و حکم او از میل و محاببات و رشوت دور باشد. آنکه حکایت آن کرد که قوم شعيب او را گفتند. قال المملأ، گفتند آن «۱۲» ----- (۱). مج، وز، مل، آج، لب: و بنگرید که.

(۲). مج، وز، مل: و در خبر معراج هست که. (۳). اساس: راه، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۴). مج، وز، آج، لب: لت: می‌فتاد. (۵). مج، وز، مل: اینکه چوب چیست. (۶). اساس: او می‌درد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۷). مج، وز: باج ستان، مل: باج استان. (۸-۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). مج، وز، مل: صبر کنید. (۱۱). مج، وز شعر. (۱۲). مج، وز: اینکه. صفحه: ۲۹۷ جماعت اشراف قوم او که متکبران و مترفعان بودند: لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعيب، ما تو را برون کنیم «۱» یا شعيب و آنان را که به تو ایمان آورده‌اند «۲» از اینکه شهر ما تا «۳» با دین ما آبی «۴». اگر گویند: چگونه گفتند «۵» شعيب را که با دین ما آبی «۶»، و اینکه آن کس را گویند که وقتی «۷» بر دین ایشان برده بوده باشد! گویم از اینکه چند جواب است: یکی آنکه ایشان اعتقاد کرده بودند که شعيب بر دین ایشان بود، و اگر چه اینکه اعتقاد جهل بود. و دگر آنکه اگر [چه] «۸» شعيب بر دین ایشان نبود، قوم شعيب بر دین ایشان بودند، اینکه بگفت بر وجه تغليب. دگر آن که زجاج گفت: عرب اینکه لفظ گویند و اگر چه بر سیل ابتدا باشد، یقول احدهم عاد علیه مکروه، و اگر چه پیش از آن مکروه نبوده باشد، چنان که شاعر

گفت «۹»: لئن تكن الأيام أحسن مزة إلى فقد عادت لهن ذنوب أراد بدت و ظهرت، و اصل العود الرجوع، و الاعادة الرجوع، و منه العادة لأنها تعود «۱۰»، و منه العيد لأنه يعود. شعيب - عليه السلام - جواب داد: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ، و اگر چه ما کاره باشیم رجوع ما با دین شما ما را قهر و اجبار کنی «۱۱» بر آن. «الف» استفهام است و «واو» عطف و «لو» حرف شرط، یعنی ما به طوع و رغبت خویش به «۱۲» دین شما نیایم از آنچه بطلان آن شناخته‌ایم، مگر که ما را به قهر و جبر بر کراهت ما با دین خود بری «۱۳». آنگه گفت: قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا - الاية، ما بر خدای «۱۴» دروغ نهاده ----- (۱). مل، آج، لب، آف، لت: بیرون کنیم. (۲). مع: آوردند. (۳). مل: یا. (۴). مل: آید. (۵). اساس، آج، لب: گفت، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۶). آف: آید. (۷). مع، آج، لب که. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۹). مع، وز، مل شعر. [.....]

(۱۰). وز: لأنه يعود. (۱۱). مع، وز، مل، آج، لب: کنید. (۱۲). مع، وز، مل، لت: خویشتن با. (۱۳). مع، وز، مل، آج، لب، آف: برید. (۱۴). مل تعالی. صفحه: ۲۹۸ باشیم اگر با دین شما آییم پس از آن که خدای ما را [از آن] «۱» برهانید. و اصل کلمه از «قریه» «۲» باشد، و آن قطع باشد. و وجه دروغ بر خدای «۳» از آن جاست که اگر با ملت ایشان شوند باید گفتن که اینکه حلال حرام است و آن حرام حلال. آنگه نسبت باید کردن با خدای تعالی، و اینکه دروغ بر خدای «۴» باشد - و «ملت» دینی باشد که قومی بر او مجتمع شوند و بر او عمل کنند، و اصل او تکرار باشد من قولهم: طریق ملیل اذا تکرر سلوکه فمل، و منه الملال، و منه الملال، و

الملة الرماد الحار، و منه الملیة للحمی الحار، و الملة لتکرار العمل فیها، و قوله: بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا، پس از آن که [۱۷۳-] ر خدای ما را از آن برهانید باقائه الدلیل و الحجج، به آن که نصب ادله کرد بر بطلان آن. و مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا، و ما را نباشد که با آن «۵» دین آییم الا که خدای ما خواهد. اگر گویند: نه آن آیت «۶» دلیل صحت قول مجبره می کند که ایشان گفتند: کفرو ایمان به مشیت خدای «۷» باشد و اگر نه چنین بودی، شعيب - عليه السلام - شدن به ملت ایشان که کفر بود به مشیت خدای تعالی «۸» باز نبستی! گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که مراد به «ملت» عبادات شرعی است در آیت دون اصولی «۹» که صحت و فساد «۱۰» آن به ادله عقل دانند، و شرعیات شاید که عبادت به او مختلف شود به نسخ و تخصیص، برای آن که آن تابع مصالح بود و مصلحت به اوقات و اشخاص مختلف شود. و معنی آیت بر اینکه تأویل آن باشد که: ما را نبود که با شرعی آییم که خدای تعالی آن از ما «۱۱» منسوخ بکرده است، مگر که خدای «۱۲» ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۲). مع، وز، مل، لت: فری. (۳-۴-۱۲). مل تعالی. (۵). مل: به اینکه. (۶). مع، وز، مل: نه اینکه آیت. (۷). مع، وز، مل تعالی. (۸). اساس، بم، آف، آن: مشیت ایشان، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۹). آج، لب، آف، آن: اصول. (۱۰). آج، لب: و ثبات. [.....]

(۱۱). مل: آن را. صفحه: ۲۹۹ خواهد که ما را با آن برد، یعنی با مثل آن به آن که ما را به مثل آن متعبد کند. جواب دوم از اینکه آن است که: معنی آیت آن است که اینکه هرگز نباشد، و ما هرگز با ملت شما نیایم. آنگه چون خواست که اینکه بر طریق تأیید بدارد، آن را تعلیق کرد به چیزی که هرگز نباشد و جاری مجرای مستحیل «۱» بود و آن ارادت خداست کفر و قبیح «۲» را، و اینکه جاری مجرای آن است که خدای تعالی گفت: وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ «۳»، و چنان که قایل گوید: انا لا افعل ذلك حتى يبيض «۴» القار و يشيب الغراب، أي لا افعل ذلك ابدًا، و چنان که شاعر گفت: «۵» و حتى يؤوب القارطان كلاهما و ينشر في القتلى كليب لوائل و مانند اینکه از نظم و نثر بسیار است. جواب سهام از اینکه آن است که قطرب بن المستنیر گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن است که: لنخرجنك يا شعيب و الذين آمنوا معك من قريتنا الا ان يشاء الله أو لتعودن «۶» فی ملتنا، پس استثنا در کلام کفار باشد نه در کلام شعيب، و خبر منسوب به کفار بود نه به شعيب. آنگه کلام شعيب حکایت کرد «۷»: وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا. جواب چهارم آن است که: «ها» راجع است با «قریه» نه به «ملت»، برای آن که ذکر قریه همچنان رفته است که ذکر ملت، و تقدیر کلام آن باشد که: ما از شهر شما برویم و دگر بر «۹» شهر شما نیایم مگر آن که خدای

خواهد که ما را بر شما ظفر دهد تا ما بر سیبل فتح «۱۰» بیایم و شما را قهر کنیم و شهر بستانیم از شما. -----
 ----- (۱). مل، بم، آف: مستحلی. (۲). آج، لب، آن: قبح. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۰. (۴). مج، وز، مل، آج، لب، لت: تیض. (۵). مج، وز، مل شعر. (۶). مج: او تعود، وز، مل، لت: آن تعود. (۷). مج، مل که. (۸-۹). مج، وز، مل: با. (۱۰). مج، وز، مل، لت و ظفر. صفحه: ۳۰۰ جواب پنجم از او آن است که: اَلَا که خدای خواهد که شما را با دین ما آرد تا دین ما و شما یکی شود، پس تلخیص کلام آن باشد که اَلَا که خدای خواهد که ما بر یک ملت باشیم و آن ملت مسلمانی است، و اگر کلام بر ظاهر خود گیرند همین معنی دارد که ملت ایشان یکی شود. اگر گویند: اینکه جواب اقتضای آن می‌کند که خدای نمی‌خواهد که ایشان با ایمان آیند، گوییم: خدای تعالی از ایشان ایمان و رجوع به «۱» ایمان می‌خواهد، اَلَا آن است که بر سیبل اجبار «۲»، و شعیب- علیه السلام- در «۳» خواست که اَلَا که خدای خواهد که جبر کند شما را بر ایمان، و اینکه جاری مجرای آن باشد که خدای تعالی گفت: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا «۴»- آیه. جواب ششم از اینکه آن است که: اَلَا که خدای خواهد که شما را تمکنی کند از آن که بر ما اکراه کنی «۵» و ما را با اکراه «۶» با دین خود آری «۷»، آنگه [ما] «۸» با اظهار دین شما آیم مکره «۹» نه مخیر، گفت و بیان قول: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ. جواب هفتم از اینکه آن است که: [۱۷۳-پ]

اَلَمَا که خدای تعالی خواهد که ما را متعبد بکند به اظهار کلمه کفر و اخفای کلمه ایمان علی وجه التَّقِيَّةِ و دفع المضرة علی «۱۰» النَّفْسِ و الْأَهْلِ. اگر گویند: اینکه در حق پیغامبران روا باشد! گوییم: [اگر] «۱۱» چه کلام، شعیب می‌گوید، مراد باستثناء او نباشد قوم او باشند. و قوله: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ، نیز تقویت اینکه جواب کند. پس به اینکه اجوبه جواب ساقط بود. وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ-----
 ----- (۱). مج، وز: با. (۲). مج، وز، مل: اختیار، لب: اخبار. (۳). مج، وز، مل: اینکه. (۴). سوره

یونس (۱۰) آیه ۹۹. [.....]

(۵). آج، لب: کنید. (۶). مج، وز، لت: بکره. (۷). آج، لب، آف: آرید. (۸-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۹). آج: مکرهین، لب: مکرهه. (۱۰). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/۲۲۵): عن. صفحه: ۳۰۱ شیءِ علماء، و خدای ما واسع است از روی علم به همه چیزی، و معنی آن است که خدای تعالی عالم است به جمیع معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که معلوم باشد، و نصب «علما» بر تمیز است. عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا، بر سیبل تفویض و استکانت به خدای، گفت: بر خدای توکل کردیم تا خدای شَرِّ شما از ما کفایت کند. آنگه گفت بر سیبل دعا و تضرع: رَبَّنَا افْتَحْ، بار خدایا حکم کن میان ما و قوم ما بحق. عبد الله عتّاس گفت. من نمی‌دانستم که معنی «فتح» در اینکه آیت چیست، تا دختر سیف ذو الیزن «۱» را دیدم که می‌گفت شوهرش را: تعالی افاتحک ای افاضک، بیاتا با تو مفاتحه کنم «۲»، یعنی محاکمه. و فزء گفت: اهل عَمَّان قاضی را فُتَّاح خوانند، یقولون بینی و بینک الفُتَّاح، ای القاضی، و قال «۳»: أَلَا- أَبْلِغْ أَبَا عَصْمٍ رَسُولًا- فَإِنِّي عَنْ فَتَاتِحِكُمْ غَنِي- وَ جِبَائِيْ كُفْتُ: معنی «۴» او آن است که بار خدایا ما را برهان و اینکه کافران را هلاک گردان «۵». وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ، گفتند آن گروه «۶» اشراف قوم شعیب از کافران: اگر شما متابعت شعیب کنی «۷» و در دین او شوی «۸» زیانکار باشی «۹». و «إِذَا» در اینکه جای که هست ملغاست برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاده است، عمل نصب نمی‌تواند کردن، چه او آن جا معمل «۱۰» باشد که جواب باشد و در عمل نصب نمی‌توان کردن، چه او آن جا معمل «۱۱» باشد که جواب باشد و در فعل مضارع شود، چنان که کسی گوید: انا آتیک، تو گویی: إِذَا اَكْرَمَكَ. فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ «۱۲» فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ... «۷»، فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ «۸». محمد بن مروان گفت: هر کجا در قرآن «دارهم» است مراد شهر است و هر کجا «دیارهم» است مراد لشکرگاه است. محمد بن اسحاق گفت: مردی از اهل مدین نام او [۱۷۴-ر]

عمر بن کلمه «۹» چون آن ابر دید و در او عذاب، بشناخت که آن نه ابر رحمت است ابر عذاب است، اینکه بیتهها بگفت «۱۰»: یا قوم انّ شعيبا مرسل فذرنا عنكم سميرا و عمران بن شداد انّی أری غيمه یا قوم قد طلعت تدعوا بصوت علی ظمءة الوادی و انه لن تروا

فیها ضحی غدکم الّا الرّقیم یمشی بین «۱۱» أمجاد ----- (۱). آج، لب: همی، تیمی، آن: سمی، چاپ شعرانی (۲۲۶/۵): حمیی. (۲). اساس: خانها/ خانه‌ها. (۳). مل، بم، آف: منقطع شد. (۴). مچ، وز، مل: بفرستاد. (۵). مچ، آج، لب: لت: خورد. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مچ، وز افزوده شد. (۷). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۸۹. (۸). سوره هود (۱۱) آیه ۹۴. (۹). مچ، وز، مل: لت: عمرو بن کلها، چاپ شعرانی (۲۲۶/۵) عمرو بن جلهم. (۱۰). مچ، وز، مل شعر. [.....]

(۱۱). مچ، وز: بهن: صفحه: ۳۰۳ سمیر و عمران شداد دو کاهنی «۱» بودند و رقیم نام سگی بود از آن ایشان. و ابو عبد الله البلخی «۲» گفت: أبو جاد و هوّز و حطّی و کلّمن و سعفص و قرشت نامهای پادشاهان مدین بود- و پادشاهی در روزگار «۳» شعیب کلّمن را بود- چون هلاک شدند، خواهر او بر او می‌گریست و نوحه می‌کرد و می‌گفت «۴»: کلّمن هدّ رکنی هلکه وسط المحلّة سیّد القوم أتاہ الحتف نار وسط ظلّة علت نار علیهم دارهم کالمضمحلّة اللّذین کذبوا شعیباً، خدای تعالی از ایشان باز گفت که: آنان که شعیب را تکذیب کردند و او را دروغ داشتند و به او کافر شدند، کأن لم یغنوا فیها، پنداشتی در آن سرایها و شهرها و منازل نبوده‌اند و مقام نکرده‌اند، من قولهم: غنی بالمکان، یعنی اذا أقام. و المعنی المنزل و جمعه المغانی، و قال لیبید «۵»: و قال حاتم: «۶» غنينا زمانا للتصلک و الغنی فکلا سقانا بکأسیهما «۷» الدّهر فما زادنا بغیا علی ذی قرابه غنانا و لا أزری بأحسابنا الفقر و قال رؤبه: «۸» عهد مغنی دمنه یلقعا خدای تعالی بر سبیل «۹» تشبیه بر وجه مبالغه کنایت کرد از استیصال، ایشان، گفت: خود پنداری ایشان در آن دیار نبودند و آن جا مقام نداشتند، از آن که ایشان را رسم و اثر نماند، چنان که گفت: کأن لم تغن بالأمس «۱۰»، و کما قال الشّاعر «۱۱»: ----- (۱). مچ، وز، مل: لت، آف: کاهن. (۲). مچ، وز، مل: لت: ابو عبد الله البجلی. (۳). آج، لب: زمان. (۴). مچ، وز، مل شعر. (۵-۶-۸-۱۱). لت: بکأسهما. (۹). مچ، وز، آج، لب، بم: بر وجه. (۱۰). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴. صفحه: ۳۰۴ کأن لم یکن بین الحجون إلی الصّیفا أنیس و لم یسمر بمکة سامر بلی نحن کتبا اهلها فأبادنا صروف اللّیالی و الجدود العواثر اللّذین کذبوا شعیباً، حق تعالی اینکه لفظ تکرار فرمود تغلیظاً للحال فی تکذیب شعیب و تأکید و تعظیماً للشّان فی ذالک، کأنوا همّ الخاصّین، ایشان بودند که زیانکار بودند نه دیگران، و اینکه جواب آنان است که گفتند: لئن اتبعتم شعیباً إنکم إذا لخاسرون «۱». و «هم» فصل است و کوفیان عماد خوانند اینکه را. و بیان کرده‌ایم که چرا فصل خوانند تا فاصل باشد بین الصّیفة و الخبر. آنکه حق تعالی گفت: چون شعیب از ایشان آیس شد، روی از ایشان برگردانید و گفت: یا قوم، من پیغامهای خدای به شما بگزاردم «۲» و نصیحت بکردم شما را و بر من بیش از اینکه نیست، چه اندوه خواهم خوردن بر گروهی «۳» کافران. محمّد بن اسحاق گفت: خود را تعزیت و تسلیت می‌دهد بر ایشان پس از آن که دلتنگ بود بر ایشان، یقال: آسی یأسی آسی اذا حزن، قال الشّاعر: «۴» انجبطت عیناه من فرط الأسی و قال امرء القیس «۵»: قولون لا- تهلک أسا و تحمّل «۶» و أسوت الکلم آسوه أسوا إذا داویته. و الآسی الطیب و اسیت علیه اذا حزنت علیه، و الآسی الحزن، و الآسی الصّبر، و أسیت المصاب أو شیة تأسیه اذا عزّیته کأنک أزلت أساه، ای حزنه. قوله تعالی [۱۷۴-پ]:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]

[اشاره]

و ما أرسلنا فی قریة من نبیّ إلا أخذنا أهلها بالبأساء و الصّراء لعلّهم یضّرعون- (۹۴) ثمّ بدلنا مکان السّیئة الحسنة حتّی عَفُوا و قالوا قد مسّ آباءنا الصّراء و الصّراء فأخذناهم بعتة و هم لا یشعرون- (۹۵) و لو أن أهل القرى آمنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء و الأرض و لکن کذبوا فأخذناهم بما كانوا یکسبون- (۹۶) أفأمن أهل القرى أن یأتیهم بأسنا یبائتا و هم نائمون- (۹۷) أ و أمن أهل القرى أن یأتیهم بأسنا ضحی و هم یلعبون- (۹۸) أفأمنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله إلاّ القوم الخاسرون- (۹۹) أ و لم یهد للذّین یرثون الأرض

مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (۱۰۱) وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱۰۲)

[ترجمه]

و ما لرسلنا فی قریه من نبی الا أخذنا اهلها بالبأساء و الصّراء لعلهم یضّرعون، و نفرستادیم ما در شهری «۷» هیچ پیغامبری الا -----
----- (۱). سوره اعراف (۷) آیه ۹۰. (۲). مج، وز، مل: گزاردم، آج، لب: رسانیدم. (۳). آج، لب:

گروه. (۴-۵). مج، وز، مل شعر. (۶). مل: تجمل، آج: تجلّد. [...]

(۷). آج، لب: در هیچ دیهی. صفحه: ۳۰۵ بگرفتیم اهل آن شهر را به بیماری و سختی تا باشد که اینان زاری کنند «۱». پس بدل کردیم به جای بدی نیکویی تا بسیار شدند و گفتند: برسید به پدران ما سختی بد و نیک «۲»، بگرفتیم ایشان را ناگاه و ایشان ندانستند. و اگر اهل شهرها بگرویدندی و پرهیزگار شدند، بگشادیمی «۳» بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین و لکن دروغ داشتند، بگرفتیم ایشان را به آنچه کرده بودند. ایمن شدند «۴» اهل شهرها که به ایشان آید عذاب ما به شب و ایشان خفته! «۵» [یا ایمن شدند «۶» اهل شهرها که به ایشان آید عذاب ما] «۷» چاشتگاه و ایشان بازی می کنند! ایمن شده اند از عذاب خدای! ایمن نشود از عذاب خدای مگر گروه زیانکاران. نه بیان کرد خدای آنان را که به میراث گرفتند «۸» زمین «۹» از پس اهلش اگر خواستیمی بگرفتیمی «۱۰» ایشان را به گناهانشان و مهر ----- (۱). مج، وز: لابه کنند. (۲). مج:

بدی نیک، آن، آف: بدی و نیکویی. (۳). مج، وز: بگشادمانی. (۴). آج: ای پس ایمن شدند، لب: یا ایمن شدند. (۵). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج، وز و ضبط قرآن مجید افزوده شد. (۶). آج، لب: ای پس ایمن شدند. (۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۸). مج، وز، لت: بر گرفتند. (۹). آج، لب را. (۱۰). مج، وز، لت: و اگر ما خواستمانی بگرفتمانی. صفحه: ۳۰۶ بر نهادیمی «۱» بر دلهاشان تا نشوند! آن شهرهاست که قصه می کنیم بر تو از خبرهای او و بدرستی که آمد به ایشان پیغامبرانشان به حجتهای ایشان، ایمان نیاوردند با آنچه دروغ داشتند از پیش اینکه «۲» چنین مهر بر نهاد خدای بر دلهای کافران. نیافتیم «۳» بیشتر ایشان را از عهدی، و «۴» یافتیم [بیشترین] «۵» ایشان را برون از فرمان خدای. قوله: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ، حق تعالی گفت که: من هیچ پیغامبر را به هیچ شهر نفرستادم الا و اهل آن شهر را به بأساء و ضراء بگرفتم بر سبیل امتحان و اختبار «۶» تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و با خدای گریزند و در او تضرع و زاری کنند «۷». «من» فی قوله: مِنْ نَبِيٍّ، زیادت است برای تأکید نفی. و در «بأساء و ضراء» سه قول گفتند: بعضی گفتند: «بأساء» رنجی «۸» و سختی باشد که به تن ایشان رسد، و «ضراء» آنچه به مال ایشان رسد از نکبات تا درویش شوند. حسن گفت: «بأساء» گرسنگی باشد و «ضراء» بیماری. سدی [۱۷۵-۱]

گفت: «ضراء» درویشی باشد و «بأساء» گرسنگی، و برای آن لفظ «لعل» آورد که حق تعالی با ایشان معامله مختبران و آزمایش کنندگان فرمود، ----- (۱). مج، وز: مهر نهادمانی. (۲). آن: از پیش از اینکه. (۳). مج،

وز، آج، لب: و نیافتیم. [...]

(۴). اساس اگر، با توجه به مج، وز زاید می نماید. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس: اعتبار، با توجه به مج، وز و سیاق عبارت در جملات بعدی تصحیح شد. (۷). مج، وز: و لابه کنند. (۸). آج، لب: رنج. صفحه: ۳۰۷ پس لفظ ترجی آورد تا ملایم آن بود، و گفتند: «لعل» به معنی «لام کی» است، و قوله: يَضْرَعُونَ، يتضرعون بوده است، ادغام کرده اند «تا» را در «ضاد» لقرب المخرج تا چنین شده است. آنکه حق تعالی گفت هم بر سبیل امتحان و اختبار بر وجه استدراج ایشان را چنان که به محنت امتحان کردم به نعمت امتحان کردم تا هیچ عذر نماند ایشان را، و هیچ نباشد که به ایشان کرده نباشیم «۱». آن شدت [را] «۲»

آیت مورد امر است به حزم و انتباه و ترک غفلت آن که ایمن نباشند از عذاب خدای تعالی نه به شب و نه به روز. آنگه گفت: أ فَاَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ، ایشان از مکر خدای ایمن شده‌اند! و مکر خدای عذاب خدای باشد، جز آن است که هر عذابی را مکر نخوانند مگر آن ----- (۱). آج، لب: آمد. (۲). مل: ایشان خفتگان. (۷-۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۴). مع، وز: تا، چاپ شعرانی (۵/ ۲۳۱): آیا. (۵). مع، وز، مل، آج، لب: ندارد. (۶). مع، وز، مل، لت: ظرف اعنی. (۸). اساس: یا، با توجه به مع، وز تصحیح شد. [.....]

(۹). مل، آف، آن: شهرهایی است. (۱۰). اساس: ضحی، با توجه به مع، وز تصحیح شد. صفحه: ۳۱۰ عذابی را «۱» که صورت مکر دارد بر سیل استدراج، كما قال الله تعالى: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ «۲»، و معنی آن بود که خدای تعالی برای استظهار حجت چندان که بنده گناه بیشتر کند «۳»، او را نعمت و تندرستی بیش دهد تا او پندارد که آن خود چنان می‌باید. آنگه ناگاهی «۴» عذاب فرستد او را و هلاکش کند، و اینکه با مکر ماند. و اصل «مکر» پیچیدگی «۵» بود، و مکار پیچنده «۶» باشد و کارش پوشیده، و منه ساق ممكورة، أي محكمه الخلق، قال ذو الرمة «۷»: عجزاء ممكورة خمصانه قلق عنها الوشاح و تم «۸» الجسم و القصب و خلیل گفت: مکر الرجل اذا التف تدبیره علی مکروه صاحبه. فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ، از عذاب خدای ایمن نباشند «۹» مگر زیانکاران. و رفع او بر فاعلیت است، و «الما» از روی اعراب به مثبت لغو است. اگر گویند «۱۰»: پیغامبران خدای از عذاب خدای ایمن باشند و خاسر نه‌اند، چرا گفت: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ! جواب گوئیم: یک وجه آن است که ایشان نیز از عذاب خدای ایمن نباشند «۱۱» در حق کافران و عاصیان و در حق خود برای آن ایمن باشند که ایشان چون مأمون الخطأ و الزلل باشند و عقاب بر گناه باشد و در حق ایشان گناه صورت نبندد، از آن جا ایمن باشند. وجه دگر آن که: از عذاب خدای ایمن نباشند بر وجه جهل به حکمت «۱۲» خدای الما گروه زیانکاران، و امن ایشان از جهل باشد، و امن انبیا و اولیاء از ایمن بکردن خدای باشد ایشان را چون خدای تعالی ایشان را ایمن بکردن از آن وجه ایمن بودند «۱۳». ----- (۱). مع، وز: عذاب را. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲. (۳). مع، وز، مل، لت: بیش کند. (۴). آج، لب: ناگاه. (۵). مع، وز، مل: پیختگی، آج، لب: پیخته‌گی. (۶). مع، وز، مل: بیچنده. (۷). مع، وز شعر. (۸). مل، آف، آن: ثم. (۹). اساس: نباشد، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۱۰). مع، وز نه. (۱۱). آج، لب، بم و. (۱۲). مع، وز: به حکم. [.....]

(۱۳). مع، وز: شدند. صفحه: ۳۱۱ قوله: أَوْ لَمْ يَهْدِ، در فاعل «یهدی» «۱» دو قول گفتند: یکی آن که الله مضممر است در او، و التقدير: او لم يهد الله، نه خدای «۲» هدایت کرد [۱۷۶-] ر، یعنی بیان. و آنچه قوت اینکه قول کند، قراءت آن کس است که او «نهد» خواند به «نون» علی ما ذكره الزجاج، قول دوم آن که: أن لو نشأ، در جای فاعل اوست، و تقدیر آن است که: او لم يهد لهم مشیتنا باصابه «۳» المذنبین بذنوبهم - نه راه نمود ایشان را آن که اگر ما خواهیم هلاک کنیم گناهکاران را به گناهشان و تا عبرت و موعظت شوند؟ حق تعالی گفت: نه خدای تعالی هدایت داد و بیان کرد و باز گفت آنان را که زمین به میراث [بر] «۴» گرفتند پس هلاک اهلشان از جماعتی «۵» و امتانی که ما ایشان را هلاک کردیم چون: قوم نوح و هود و صالح و شعیب و لوط [که] «۶» اگر ما خواستیم «۷» که ایشان را نیز هلاک کردیم «۸» به گناهی «۹» که کردند و مهر نهادیم «۱۰» بر دل ایشان تا چیزی نمی‌شنوند. اینکه حدیثی مستأنف است معطوف علی قوله: أَصَبْنَاهُمْ، تا داخل نباشد تحت مشیت. و دلیل بر اینکه آن است که اینکه مستقبل است و آن ماضی، و از حکم عطف [آن] «۱۱» است که معطوف وفق معطوف علیه باشد. اگر آن که اگر عطف کنند «۱۲»، «نطیع» را علی أصبناهم لازم آید که اینکه مهر بر دل ایشان و نفی سماع از ایشان از پس هلاک ایشان بود، و اینکه خروج باشد از اجماع و قادح بود در حکمت خدای تعالی، چه مهر بر دل مرده نهادن لایق حکمت نبود و عبث باشد. اینکه تفسیر آیت است بر تقدیر اول که فاعل «یهد» ----- (۱). مع، وز، مل، آج، لب، آف، لت: یهد. (۲). مل تعالی. (۳). مع، وز، مل، لت: اصابه. (۱۱-۶-۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۵). مع: جماعتانی. (۷). مع، وز، مل، لت:

خواستمانی، آج، لب: خواستمی. (۸). معج، وز، مل، لت: کردمانی، که بر اساس مرجح می‌نماید. (۹). معج، آج، لب، بم، آف: گناهان. (۱۰). معج، وز، مل: مهر نهادند. (۱۲). اساس: کند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. صفحه: ۳۱۲ خدای باشد-جل جلاله. اما بر قول دوم که فاعل «یهد» مشیت هلاک مستحقان باشد، در کلام محذوفی بود. و «هدایت» به معنی دلالت بود، و آن محذوف مفعول دوم «یهد» باشد و تقدیر اینکه چنین بود، نه راه نمود «۱» [و] «۲» دلیل کرد و عبرت گشت آنان را که ایشان زمین به میراث دارند از هلاک شدگان امت سلف، آنکه آن که اگر ما خواستیمی «۳» که ایشان را هلاک کنیم «۴» به گناهانشان «۵» چنان که با امت «۶» پیشین «۷» کردیم، اَعْنَى هِدَايَتِ كَرْدٍ وَ دَلِيلِ كَرْدٍ بِرِ اَنْ كَه مِثْلِ قَوْلِ وَ فَعْلِ اَيْشَانِ نَبَايَدِ كَفْتَنِ [وَ كَرْدَنِ] «۸» تا هلاک نشوند چون ایشان، محذوف اینکه است، اَعْنَى هِدَايَتِ كَرْدٍ وَ دَلِيلِ كَرْدٍ بِرِ اَنْ كَه مِثْلِ قَوْلِ وَ فَعْلِ اَيْشَانِ نَبَايَدِ كَفْتَنِ [وَ كَرْدَنِ] «۸» تا هلاک نشوند است، [و] «۱۰» بر هو دو قول «نطبع» کلامی مستأنف باشد «۱۱» غیر معطوف علی قوله: اَصِيْبْنَاهُمْ، از آن وجوه که بیان کردیم که مؤدی است با چند فساد، و اینکه قول فزاء و زجاج و جبایی و بیشتر اهل علم است. و اگر نه چنین گویند، معنی آیت مستقیم نشود. اما معنی «طبع» «۱۲» در او دو قول گفتند: یکی حکم به آن که او مذموم است ابتدا از آن جا که در معلوم آن است که ابتدا ایمان نیارد «۱۳» به مثبت کسی که بر دل مهر دارد. و «سماع» به معنی قبول باشد، یعنی ایشان هرگز قبول ایمان نکنند کالمطبوع علی قلبه، پس اینکه بر سبیل حکم باشد به مذمت و ملامت و لعنت «۱۴» ایشان. و غرض قطع طمع رسول بود- علیه السلام- از ایمان ایشان. --- (۱). مل: نمودیم. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳-۹). معج،

وز، مل، لت: خواستمانی، که بر اساس مرجح می‌نماید. [.....]

(۴). معج، وز، مل، لت: هلاک کردمانی، که بر اساس مرجح می‌نماید. (۵). معج، وز، مل، لت: گناهشان. (۶). معج، وز، مل، لت: امتان. (۷). لت: پیشتر. (۸-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۱). مل و (۱۲). مل: نطبع. (۱۳). آج، لب: نیارند. (۱۴). مل: و به لعنت. صفحه: ۳۱۳ و وجه دوم در معنی «طبع» ن است که: به معنی سمت و علامتی باشد بر دل‌های ایشان از نشانی و سوادى که فرشتگان به اینکه «۱» علامت که ایشان ایمان نخواهند آورد، «۲» در لعنت و تبرای ایشان بیفزایند. و اینکه طبع و مهر بر دو وجه که گفتیم مانع «۳» نباشد از ایمان برای آن حکم حاکم تبع «۴» محکوم باشد علی ما هو به، و محکوم را بر وجهی نکنند، و نیز سمت «۵» و علامت منع نباشد، بیانش قوله تعالی: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا «۶». و اگر مانع بودی از ایمان، اندک و بسیار را مانع بودی، چون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نبود. و ابو القاسم بلخی وجهی گفت در اینکه آیت، و آن آن است که: طبع را تفسیر به طبع [۱۷۶-پ]

زنگار داد «۷»، گفت: خدای تعالی کفر را در دل کافر به زنگار تشبیه کرد که بر روی آینه «۸» و شمشیر باشد، برای آن که تاریک و مظلم بود. و ایمان را به جلای آن تشبیه کرد، برای آن که در او نور و ضیاء است. آنکه آن زنگار را با خود [حوالت کرد، چنان که زیادت ایمان و کفر را با سورت «۹»] «۱۰» حواله کرد فی قوله: زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا «۱۱» فَزَادَتْهُمْ «۱۲» هَذِهِ مَا «۱۴» است آن گروه بازماندگان را بر ایمان و طاعت و تحذیر ----- (۱). معج، وز: به آن، آج، لب: بدین.

(۲). معج، وز، مل، لت: آوردن، لب، آف و (۳). اساس: نافع، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۴). آج، لب، آف: طبع. (۵). معج، وز: و سمت. [.....]

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۵. (۷). وز، بم، آف، آن: دارد. (۸). معج، وز، مل، آج، لب، بم، آن: آینه. (۹). آج، لب، بم، لت: با خود. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۲. (۱۲). ضبط قرآن کریم: فرادتهم. (۱۳). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵. (۱۴). اساس: تعریض، با توجه به معج، وز تصحیح شد. صفحه: ۳۱۴ کردن ایشان از کفر و معصیت تا مانند آن که به ایشان رسید به اینان نرسد، و نیز بیان کردن که جماعتی هستند که هرگز ایمان نخواهند آورد [ن] «۱» به اختیار بد خود، کالمطبوع علی قلبه. آنکه خدای تعالی گفت: تِلْكَ الْقُرَى، اینکه شهرها که ما آن را هلاک کردیم و قصه و اخبار آن با تو بگفتیم، از «۲»

شهرهای قوم نوح و عاد و ثمود و شعیب و لوط و آن قوم که ذکر ایشان در آیت مقدم برفت، آنگه بیان کرد که: آنچه به سر «۳» ایشان آمد از عذاب پس آن بود که من بر ایشان حجّت گرفتم به بعثت انبیاء- علیهم السلام- و اظهار معجزات بر دست ایشان و بیان ادله و حجج و طرایق «۴» علم، گفت: رسولان ایشان بینات و حجج به ایشان بردند، ایشان ایمان نیاوردند به هیچ وجه با آنچه پیش از آن کافر «۵» شده بودند و تکذیب کرده، یعنی استکفاف و تکبر و «۶» قَلْتُ تَأْمَلُ و نظر رها نکرد ایشان را که با آنچه کافر بودند از وحدانیت خدای تعالی و آنچه ارکان شرع است ایمان آرند. آنگه گفت: كَذَلِكِ يَطِيعُ اللَّهُ خدای چنین مهر نهد «۷» بر دل کافران. از اینکه آیت معلوم می‌شود که خدای تعالی به مهر و طبع منع نکند کس را «۸» از ایمان، برای آن که اشارت کرد به اموری که همه ادله و حجج و بیان است و داعی به ایمان، از قصه [هلاک] «۹» اوایل و فرستادن رسل- علیه السلام- و آوردن ایشان معجزات و بینات را، و آن که ایشان به اختیار بد «۱۰» خود ایمان نیاوردند. آنگه گفت: كَذَلِكِ يَطِيعُ اللَّهُ خدای تعالی مهر چنین نهد بر دل کافران نه چنان که مجبران گمان بردند که من منع کنم کافران را از ایمان به طبع و مهر. امّا اضافه رسل با ایشان با آن که پیغامبران خدای بودند، ----- (۹-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲).

مج، وز: آن. (۳). مج، وز: پس. (۴). مل: به طریق. (۵). مل: از ایشان کافر. [.....]

(۶). مج، وز: او، مل: از. (۷). مج، وز: مهر نهاد. (۸). مج: کسی را. (۱۰). مج، آن: بر، مل: ندارد. صفحه: ۳۱۵ از آن جاست که چون مرسل الیهم ایشان بودند و انتفاع و اهتدا به رسولان ایشان را بود، خدای تعالی اضافه کرد «۱» به ایشان، و عرب اضافه کند بأدنی الملايسه، چنان که آن جا که به دو کس چوبی بر خواهند گرفت «۲»، هنوز بر نگرفته «۳» آن یکی دیگر «۴» را گوید: خذ بطرفك، طرف خود برگیر، یعنی طرفی که ملاقی تو است. و قوله: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا، اینکه «لام» برای تأکید نفی است، چنان که بسیار جایها شرح دادیم. مجاهد گفت: هم آن معنی دارد که: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ «۵»، یعنی ما ایشان را هلاک نکردیم و الا دانستیم که هرگز ایمان نیارند «۶». حسن «۷» و جایی گفتند: معنی آن است که کفر ایشان رها نکند ایشان را که ایمان آرند، و اینکه معنی قول أخفش است که گفت: «ما» مصدریه است، ای لم يؤمنوا «۸» بتکذیبهم، و التّقدير: لتكذیبهم، و اینکه هر دو قول مضطرب است، و «۹» معنی از روی ظاهر آن است که: ایشان تصدیق نکنند آن را که تکذیب کرده بودند [۱۷۷-ر]

پیش از اینکه، و ایمان نیارند به چیزی که کافر بودند از آن پیش، و معنی آن که: بر کفر مصرّ خواهند بود [ن]

تا به مردن- و الله اعلم. قوله: وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ، آنگه حق تعالی گفت: ما بیشترین «۱۰» ایشان را عهدی نیافتیم، یعنی وفا به عهد، چنان که در شاهد آن را که بر عهد ثبات نکند و به عهد وفا نکند گویند: لا عهد له، او را عهدی نیست. نفی وفا را نفی عهد خوانند. و مراد به عهد، عهدی است که ایشان با پیغامبران بستند. و «عهد» و «عقد» و «میثاق» و «یمین» نظایر باشد، و «وجدان» و «الفاء» و «ادراک» و «مصادفه» ----- (۱). مج، وز، مل، لت: اضافه نشان کرد. (۲). مج، وز، لت: برخواهند گرفتن. (۳). آج، لب باشند. (۴). آج، لب: دیگری. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۲۸. (۶). اساس: نیارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، مل: حسن بصری. (۸). مج، وز: لم تؤمنوا. (۹). مج، وز، مل، لت: بیشترین. [.....]

صفحه: ۳۱۶ نظایر باشد. و «من» فی قوله: مِنْ عَهْدٍ، تأکید نفی راست، چنان که نظایر او بسیار «۱» برفت. وَ إِنِ وَجَدْنَا، «إِن» مخففه است از ثقیله، و التّقدير: «أنا» وجدنا، أو أنه وجدنا، علی ان الضمیر للشأن «۳» و الامر، و علامت آن که «إِن» مخففه از ثقیله «لام» است در خیر او، و ما بیشتر «۴» ایشان را فاسق یافتیم و خارج از فرمان خدای تعالی به ایشان، و کار چنان افتاد که ما بیشتر «۵» ایشان را فاسق یافتیم. و «فسق» هم کفر باشد و هم سایر معاصی. و اصل او خروج الشیء عن الشیء باشد، و اگر چه در عرف غالب بر او آن است که مادون کفر را فسق خوانند، و در آیت هر دو رواست. اگر گویند چگونه گفت که: بیشتر را فاسق یافتیم، و ایشان همه فاسق بودند! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که کافران هم بر دو وجه بودند. بعضی در ملت و کیش خود متدین و متحرّج

بودند، و بعضی متهتک و خلیع «۶» العذار «۷»، آن که چنان بودند کمتر بودند، و آن که چنین بودند بیشتر بودند. و جواب دوم از او آن است که: حق تعالی اکثر کنایت کرد از همه، چنان که گویند: قل ما رأیت مثله، و مراد آن باشد که: ما رأیت مثله لا «۸» قلیلا و لا «۹» کثیرا، و مثله قوله: فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ «۱۰». قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۰۳ تا ۱۲۶]

[اشاره]

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۰۳) وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۴) حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۰۵) قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۰۶) فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (۱۰۷) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ (۱۰۸) قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَارْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱) يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲) وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۱۱۳) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لِمِنَ الْمُقْرَبِينَ (۱۱۴) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (۱۱۵) قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (۱۱۶) وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) فَغَلَبُوا هَنَاكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (۱۱۹) وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۱۲۰) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمْوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) وَمَا نَنْقِمُ مِنْآ إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ (۱۲۶)

[ترجمه]

پس بفرستادیم از پس [ایشان] «۱۱» موسی را به آیات ما به فرعون و اصحابش «۱۲»، کافر شدند به آن. بنگر چگونه «۱۳» بود عاقبت مفسدان. ----- (۱). اساس او بسیار، با توجه به معج، وز زاید می نماید. (۲). معج، وز، لت، آن: و انا. (۳). معج، وز، لت: للشأن. (۴-۵). معج، وز، مل، لت: بیشترین. (۶). معج، وز، مل، لت: مخلوع. (۷). اساس: العذاب، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۸-۹). معج، وز: إلّا. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۸۸. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۲). معج، وز: اصحابانش پس. (۱۳). معج: که چگونه. صفحه: ۳۱۷ گفت «۱» موسی: ای فرعون، من «۲» فرستاده [ام] «۳» از خدای جهانیان. سزاوار بر آن که نگویم بر خدای آلا راستی آوردم به شما حجّتی از خدایتان، بفرست با من فرزندان یعقوب را. گفت اگر آورده ای حجّتی، بیار آن را اگر تو از جمله راست گویانی. بینداخت «۴» عصایش که دیدی «۵» ازدهایی بود ظاهر. و بکشید «۶» دستش که دیدی «۷» آن سپید بود نگرندگان را. [۱۷۷-پ]، گفتند جماعت از قوم فرعون «۸» اینکه «۹» جادویی است دانا. می خواهد که بیرون کند شما را از زمین شما «۱۰»، چه فرمایی «۱۱»! گفتند باز دار اینکه را و برادرش را و بفرست در شهرها جمع کنندگان را. «۱۲» تا به تو آرند هر جادویی دانا را. ----- (۱). معج: و گفت. (۲). معج، وز، لت رسول و. (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [...].

(۴). آج، لب: پس بینداخت. (۵). معج، وز: بدیدید. (۶). معج، وز: و بکند. (۷). معج، وز: دیدید. (۸-۹). معج، وز: که. (۱۰). معج: زمینتان. (۱۱). معج، وز: فرمایید، آج، لب: می فرمایید. (۱۲). معج، آج، لب: سحّار. صفحه: ۳۱۸ «۱» و آمدند ساحران به فرعون،

گفتند ما راست «۲» مزدی «۳» اگر ما غلبه کنیم! گفت: آری و شما از نزدیکان باشی «۴». «۵» گفتند «۶» ای موسی تو بیفگنی و یا «۷» ما باشیم فگنندگان. گفت بیفگنی «۸»، چون بیفگنندگان بفریفتند چشمهای مردمان و بترسانیدند ایشان را و آوردند جادویی بزرگ. وحی کردیم به موسی که بیفگن عصای تو که دیدی آن فرود «۹» می برد آنچه کرده بودند به دروغ. بیفتاد «۱۰» حق و باطل شد [آنچه] «۱۱» ایشان کرده بودند. غلبه کردند ایشان را آن جا و باز گردیدند «۱۲» ذلیل و خوار. و بیفگنندگان جادوان را سجده کننده. گفتند: ایمان آوردیم به خدای جهانیان. خدای موسی و هارون. ----- (۱). اساس، آج، لب: ائن، با توجه به معج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). معج، وز: ما را هست، آج، لب: ای بدرستی که ما راست هر آینه. (۳). معج: مزدی. (۴). معج، وز، آج، لب: باشید. (۵). اساس، آج، لب: قال، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). اساس: گفت، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [.....]

(۷). وز: تا. (۸). معج، وز، آف، آن: بیفگنید. (۹). معج، وز، آج، لب، آف: فرو. (۱۰). معج، وز: بیوفتاد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۲). معج، وز، لت: برگردیدند. صفحه: ۳۱۹ گفت فرعون ایمان آوردی «۱» به او از پیش آن که دستوری دادم «۲» شما را، اینکه مگری است که کردی «۳» در شهر تا برون کنی «۴» از اینکه جا اهلش را، زود بدانی «۵». بپر دستهاتان و پایهاتان «۶» از خلاف، پس بردار کنم شما را جمله «۷». گفتند ما با خدای خود می گردیم. چه انکار کردی «۸» از ما الا آن که ما ایمان آوردیم [به آیات] «۹» خدای «۱۰» چون به ما آمد، خدای ما بزیر «۱۱» بر ما صبر و جان بردار ما را مسلمان. قوله - عز و جل: ثُمَّ بَعَثْنَا «۱۲» مِنْ بَعْدِهِمْ، از پس ایشان، یعنی از پس نوح و هود و صالح و شعیب و لوط که ذکر ایشان برفت. بآیاتنا، «با» ----- (۱). معج، وز، آج، لب: ایمان آوردید. (۲). معج، آج، لب، آف: دستوری دهم. (۳). معج، وز، آف: کردید. (۴). معج، وز، لب، آف، لت: بیرون کنید. (۵). معج، پس شما بدانید. (۶). معج، وز: پایهاتان. (۷). معج، وز، آج، لب، لت: همه. (۸). آج، لب: چه چیز عیب می کنی تو. [.....]

(۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۰). معج، وز، لت ما. (۱۱). وز: بریز. (۱۲). معج، آف: بعثناهم. (۱۳). معج، وز، لت: آیات. (۱۴). لب را. (۱۵). معج، وز، لت: اسمی است اعجمی. صفحه: ۳۲۰ به معنی «مع» است، چنان که: اشتریت الدار بالآتها، ای مع آلاتها - بآیات و بینات و حجج و دلائل [ما] «۱». فَظَلَّمُوا بِهَا، ای جحدوا بها و کفروا. و «ظلم» اینکه جا به معنی کفر است «۲» و جحدواست، دلیلش «باء»، لا- یقال «ظلم به» ائما یقال «ظلمه»، و لکن چون به معنی کفر آمد تعدیه کرد او را به حرفی که کفر و جحدواست، و آن تعدیه کنند، و مثله قوله: لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ «۳»، لا- یقال: آلی منه به معنی حلف «۴»، و ائما یقال: آلی علیه و لکنه لما ضمَّه معنی التَّبَرُّی و التعدیه «۵» عداه بمن. بعضی دگر گفتند: «با» بمنزله «با» ی آلت است، چنان که ضرب بالسیف و قطع بالسِّکین، یعنی آلت ظلم خود ساختند اینکه آیات را و ظالم شدند از جهت اینکه آیات. و به هر حال باید گفتن که به کفر [به] «۶» آیات ظالم شدند، پس معنی راجع [باشد] «۷» با قول اول بی «۸» اینکه همه تعسف. اینکه قول ضعیف است. بعضی دگر گفتند معنی آن است که: بدَلُوا بِهَا، ای بدَلُوا الْكُفْرَ بِهَا بَدَلًا مِنَ الْإِيمَانِ، برای آن که ظلم وضع الشَّیء فی غیر موضعه باشد در او معنی تبدیل حاصل است، و اینکه قول قریب است. فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ، اینکه «نظر» به معنی فکر است، اندیشه کن و تأمل و بنگر به چشم دل تا عاقبت آن مفسدان به کجا رسید و چگونه بود. و ما با ایشان چه کردیم؟ وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ، موسی گفت: ای فرعون؟ و نام او قابوس بود بر قول اهل کتاب، و وهب گفت: نام او ولید بن مصعب بود، و از جمله قبطیان بود و عمرش بالای چهار صد سال بود. [و] «۹» چنان که در اخبار آمد: در اینکه مدّت او را تبی و بیماری نبود، و گفتند: او را به هر «۱۰» چهل روز یک بار حاجت بودی، و او را ----- (۱-۶-۷-۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۲). معج، وز، لت: ندارد. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۶. (۴). معج، وز، مل، لب: خلف. (۵). معج، وز، مل، لب، لت: و التَّبَعِيد. (۸). معج: با. (۱۰). معج، وز: ندارد. [.....]

صفحه : ۳۲۱ سعال و مخاطی و چیزی نبود، و اگر بودی بر مردم پوشیده داشتی. و بیشتر طعام او موز بودی تا ثقلی «۱» نباشد آن را. و او دعوی خدایی کرد، و آن جماعت به او ایمان آوردند. موسی و هارون را- علیهما السلام- خدای به ایشان فرستاد، پیامدند و بر در سرای فرعون مدّتی مقام کردند. ایشان را راه ندادند به فرعون برای آن که مردمانی «۲» درویش «۳» و خلق جامه و رثّ الهیئّه «۴» بودند. در خبر است که: موسی- علیه السلام- جامه «۵» پشمین داشت از پلاس و کلاهی «۶» پشمین و رسنی در میان بسته بودی و نعلینی در پای کرده و عصا به دست گرفته، و هارون همچنین. تا یک روز مسخره‌ای بود فرعون را و کس پیش فرعون حدیث ایشان نیارست کردن و گفتن که: دو مرد به اینکه صفت دعوی پیغامبری می‌کنند. اینکه مسخره روزی در میان حدیث گفت: [اینکه حدیث] «۷» هزار بار از آن «۸» منکرتر و ناراست تر است که دو مرد گدا «۹» پیامده‌اند بر در اینکه سرای، مدّتی است که می‌گردند و می‌گویند: ما پیغامبرانیم «۱۰»، خدای ما را به فرعون و قومش فرستاده است تا به ما ایمان آرند و تبع ما باشند. فرعون گفت: اینکه چه حدیث است که تو می‌گویی، و «۱۱» بجدّ می‌گویی یا به هزل! گفت: هزل چه باشد؟ حقیقت است، و اینکه ساعت که در آدم «۱۲» بر در سرای بودند «۱۳»، مرا گفتند: بگوی فرعون را که ما رسولان «۱۴» خداییم به تو، راه ده ما را به خود. فرعون چون اینکه بشنید، بترسید و گونه رویش «۱۵» بگشت «۱۶» و گفت: در آری «۱۷»

(۱). مج، وز، مل، آن: ثقل. (۲). لب: مردمان. (۳). بم، آف: دروش. (۴). اساس: الهیئّه، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). وز، مل، لت: جامه/ جامه‌ای. (۶). لب: کلاه. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۸-۱۱). مج، وز، لت: ندارد. (۹). مج: دو گدا مرد. (۱۰). مج، وز، مل، لت: ما پیغامبران خداییم. (۱۲). اساس و، با توجه به مج، وز زاید می‌نماید. (۱۳). اساس: بودم، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۴). مج، وز: رسول. (۱۵). مج: رنگش. [.....]

(۱۶). لب: زرد شد. ۱۷. مج، وز، مل، لب، آف: در آرید. صفحه : ۳۲۲ اینان را تا چه مردمانند. کس آمد و ایشان را در سرای برد. چون در آمدند و «۱» پیش فرعون بایستادند، فرعون روی به موسی کرد و گفت: من انت، تو کیستی! گفت: اِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ، من پیغامبری «۲» فرستاده خدایم به تو که خدای جهانیان است. آنگه میان ایشان [۱۷۸-پ]

آن مناظره رفت که خدای تعالی در سوره الشعراء حکایت کرد از ایشان و چون آن جا رسیم گفته- شود- اِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی و به الثّقه. فرعون گفت: حقیقت می‌گویی یا هزل! موسی- علیه السلام- گفت: حَقِیقٌ عَلٰی اَنْ لَا- اَقُولُ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ، گفت: سزاوار است که من بر خدای جز حق و راستی نگویم. و «حقیق» فعلی باشد من الحق، و هم به معنی فاعل باشد و هم به معنی مفعول برای آن که حقیق سزاوار بود، و اینکه هر دو معنی در او بود. اَمَّا قَوْلُهُ: عَلٰی اَنْ لَا اَقُولُ، قیل محقوق علی ان لا اقول. و حقیق و محقوق به یک معنی باشد، کانه حق علیه ان لا- یقول علی الله الّا الحق، بر اینکه وجه به معنی مفعول باشد. و فَرَّاءُ گفت. «علی» به معنی «با» ست، یقول العرب: جاء فلان بحال حسنه و علی حال حسنه، و علی هذا قوله: وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ «۳»، اَی عَلٰی كُلِّ صِرَاطٍ. بر اینکه قول معنی آن باشد که سزاوارم به آن که بر خدای تعالی جز حق و راستی نگویم. گفت دلیل بر اینکه، قراءت اعمش است که خواند: حقیق بأن لا اقول، و عبد الله مسعود خواند: حقیق ان لا اقول. أبو عیبده گفت معنی آن است که: حریص علی ان لا- اقول، حریصم بر آن که بر خدای جز حق نگویم، و نافع خواند: حقیق علی، واجب است بر من که بر خدای جز حق نگویم، و ابو علی فارسی گفت که: «حقیق» از حق باشد، و حق به «علی» تعدیه کنند، قال الله تعالی: فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا «۴»، و قال: وَ حَقَّ «۵» قَدْ جِئْتُمْ بِنَبِئِهِ مِنْ رَبِّكُمْ، من از خدای حجتی آورده‌ام به شما، یعنی عصا و ید بیضاء. فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، [بنی اسرائیل را] «۲» و فرزندان یعقوب را که به بندگی گرفته‌ای با من به بیت المقدس فرست. وهب گفت: سبب استعداد «۳» فرعون بنی اسرائیل را آن بود که فرعون موسی، فرعون یوسف بود. چون یوسف را وفات آمد و أسباط منقرض شدند و نسل فرعون و خویشان او بسیار شدند «۴»، بر بنی اسرائیل غلبه کردند و ایشان را به بندگی گرفتند «۵». خدای تعالی ایشان را از دست فرعون به موسی برهانید. و از آن روز که یوسف- علیه السلام- در مصر شد تا آن روز که موسی- علیه السلام- در مصر شد، چهار صد سال بود. فرعون موسی

را گفت: *إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ، اِغْرَأْ آيَتِي* آورده‌ای بیار اگر راست می‌گویی. *فَأَلْقَى عَصَاهُ، مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - عَصَا* از دست بیفکند. و اصل «عصا» من العصيان الّذی هو الامتناع باشد، برای آن که تا چوبی سخت خشک نباشد آن را عصا نکنند از چوب خرما و سنجد و عوسج، قال الشّاعر: «۶» *تصف السّیوف و غیر کم یعصی* «۷» بها یابن القیون و ذاک فعل الصّیقل یقل یقال: *عصی بالسّیف إذا* «۸» اخذه بیده اخذ العصاء، و قیل بل یقال عصوته بالعصار و عصيته بالسّیف اذا ضربته به. و إلقاء عصا در آیت حقیقت است، و در دگر جا «۹» آید به معنی کنایت از ترک سفر، چنان که شاعر گفت «۱۰»: *فألقت عصاها و استقرّ بها التّوی کما قرّ عینا بالایاب المسافر* ————— (۱). اساس: واجب، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۳). مع، وز، مل، لب: استبعاد. (۴). مع، مل، لت: شد. (۵). مع، وز، مل: به بنده گرفتند. (۶-۱۰). مع، وز شعر. [.....]

(۷). اساس: یعصا، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۸). اساس، وز، بم: اذ، با توجه به مع تصحیح شد. (۹). مع: جای، وز: جایی. صفحه ۳۲۴ بعضی دگر گفتند: «عصا» مشتق نیست از عصیان، برای آن که «الف» [او] «۱» منقلب است از «واو»، و «الف» اینکه منقلب است از «یا»، یقال: *عصی یعصی عصیانا و معصیة، و یقال: عصا و عصوان و عصوته بالعصا، قال الشّاعر* «۲»: *فجاءت بنسج العنکبوت کانه علی عصویها سابری مشبرق و اصل «إلقاء» من اللّقاء باشد به معنی اتّصال، و «الف» ازاله را بود و المعنی ازاله الاّتّصال الّذی بین ذلك الملقی و بین یدیه [۱۷۹-]* ر. و از وجوه افعال یکی ازاله باشد، کقولهم: *اعجمت الکتاب ازلت عجمته و عربت معدته اذا فسدت و اعربتها اصلحتها، أی ازلت فسادها. فإذا هی، اینکه را «إذا» ی مفاجات گویند، کقولهم: فتحت الباب فاذا زید بالباب، و دخلت علی فلان فاذا زید عنده. و در قرآن از اینکه بسیار است. و «ثعبان» مار بزرگ باشد. فراء گفت: ماری بزرگ نر باشد، و اصل او من ثعب الماء اذ فجرته و انتعب الماء أی انفجر، و المثعب موضع انفجار الماء. و ناودان را برای آن «۳» مثعب خوانند که آلت انفجار آب بود، و برای آنش ثعبان خوانند که به مانند سیلاب «۴» رود، قال الشّاعر «۵»: *علی نهج کثعبان العرین و «مبین»، بین ظاهر من ابان الشّیء اذا تبین و ظهر، یعنی بر حقیقت اژدها شد* «۶» ظاهر که می‌دیدند و در او شبهتی نبود. وهب گفت: چون فرعون موسی را گفت بیار تا چه حجّت داری، او عصا از دست بینداخت در حال اژدهایی شد عظیم. عبد الله عباس و سدّی گفتند: اژدهای بزرگ نر موی ناک و دهن باز کرده «۷» و یک زفر بر زیر کوشک فرعون نهاده، و دگر زفر بر بالای کوشک «۸». خواست تا کوشک را با هر که در اوست فرو برد. آنگه آهنگ فرعون کرد. فرعون بگریخت و*

————— (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۲). مع، وز، مل شعر. (۳). مع، وز، مل: اینکه. (۴). مع، وز: سیل آب. (۵). مع، وز شعر. (۶). مع: اژدهایی شد. (۷). مع، وز، مل: بر کرد. (۸). مع، وز، مل: شرف. صفحه ۳۲۵ در خانه شد و او را حدث افتاد از بیم تا آن روز چهل نوبت بنشست. پس از آن که به چهل روز یک نوبت نشستی و فریاد خواست از موسی و گفت: به حرمت رضاع و تربیت که اینکه را از من دور کنی تا به تو ایمان آرم و بنی اسرائیل را با تو بفرستم و هر چه خواهی بکنم. ثعبان از دگر سوی حمله برد بر مردمان و لشکر. مردم همه بر هم افتادند تا جماعتی بسیار کشته شدند. چون فرعون بسیار زاری کرد «۱» و فریاد خواست و گفت: یا موسی اینکه را از من بازدار تا ایمان آرم، و هر التماس که کنی به جای آرم، موسی - علیه السّلام - دست کرد و برگرفت آن را عصا شد همچنان که بود. فرعون با جای خود آمد و بنشست و موسی را گفت: آیتی دگر داری! گفت: بلی، گفت: بیار. دست در گریبان کرد و از گریبان بیرون آورد سپید «۲» به مانند برف. از او نوری می‌تافت مانند آفتاب «۳». فرعون گفت: اینکه دست تو است! موسی - علیه السّلام - دگر باره دست در گریبان کرد و برون «۴» آورد، نوری از او بتافت تا به عنان آسمان چنان که چشمها را غلبه کرد. فرعون به او نتوانست نگریدن، متحیر فرو ماند. موسی - علیه السّلام - دگر باره دست در گریبان کرد و برون «۵» آورد چنان که در اصل خلقت بود. فرعون خواست تا ایمان آورد، همام برخاست و پیش او آمد و گفت: دعوی خدایی کرده‌ای و عالمی مسخّر تواند و تو را می‌پرستند. به بنده‌ای ایمان خواهی آوردن تا تبع او باشی، اینکه زشت کاری باشد. فرعون

گفت: مرا مهلتی «۶» ده تا فردا. موسی - علیه السلام - گفت: روا باشد و برگشت و خدای تعالی وحی کرد به موسی که: فرعون را بگویی که اگر [به من] «۷» ایمان آری اینکه ملک بر تو رها کنم و جوانی و قوت با تو دهم. فرعون گفت: یک امروز مرا مهلت ده. موسی - علیه السلام - برفت. هامان در آمد. فرعون گفت: یا هامان؟ چه گویی! موسی چنین -----

----- (۱). معج، وز، مل: لابه کرد. (۲). آج: سپیدی، لب: سفیدی. (۳). معج، وز، مل: می تافت چون شعاع آفتاب. [.....]

(۴-۵). معج، وز، مل، آج، لب: بیرون. (۶). معج، وز، مل، مهلت. (۷). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. صفحه: ۳۲۶ می گوید، و اگر اینکه چنین باشد کاری عظیم بود. هامان گفت: او مردی جادوست روا بود که بکند، اما یک روز که اینکه قوم تو را پرستند به ملک همه دنیا برنیاورد و فرعون را از سر آن بر بود «۱» و گفت: حدیث جوانی که گفت با تو دهم، من چاره بسازم که تو جوان شوی و مویت سیاه شود. آنگه بفرمود تا و سمه بیاوردند و او را بفرمود تا به آن خضاب کرد و مویش سیاه شد. موسی - علیه السلام - بر دگر روز باز آمد، فرعون را یافت موی سیاه شده، عجب ماند «۲» از آن؟ خدای تعالی وحی کرد به او که: چه اندیشه کنی، که «۳» اینکه خضابی مزور است. روزی چند بر آید برود، همچنان شود که بود. و در بعضی [۱۷۹-پ]

روایات آمد که: چون موسی و هارون از نزدیک فرعون برون «۴» آمدند، ایشان را باران بگرفت. در راه عجزوی «۵» بود، پیرزنی از خویشان مادر موسی «۶». موسی و هارون در سرای او شدند و آن شب آن جا مقام کردند، و هامان و لشکر گفتند: چرا اینان را بنگرفتی و محبوس نکردی! او کس فرستاد بر اثر ایشان. چون کسان فرعون آن جا آمدند، ایشان خفته بودند و عجزوی «۷» بیدار بود، خواست تا ایشان را بیدار کند و بجهاند. عصا بر بالین موسی - علیه السلام - نهاده بود، دگر باره اژدها گشت «۸» و آهنگ ایشان کرد. بگریختند و موسی و هارون را رها - کردند، و چون بیدار شدند عجزوی «۹» ایشان را خبر داد به آنچه رفت، قوله: وَ نَزَعَ يَدَهُ، معنی آن است که دست از گریبان بکشید و برون «۱۰» کرد، و لکن در کلام محذوفی هست، بیفگند لدلالة الکلام علیه، و آن آن است که: نزع ید من جیبها «۱۱» بعد ----- (۱). معج، وز، مل، آج، لب: ببرد. (۲). معج،

وز، بماند، مل: داشت. (۳). معج، وز: اندیشه کنی در اینکه. (۴-۱۰). معج، وز، مل: بیرون. (۵). مل: عجزوی. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). مل، آج، لب: عجزوی. (۸). مل، آج، لب: شد. (۹). مل: عجزوی. (۱۱). وز: جنبها، همه نسخه بدلها با اساس مطابق است، در حالی که بر اساس قاعده می باید «جیبها» باشد. صفحه: ۳۲۷ [ما] «۱» ادخلها فيه، اینکه بیفگند برای آن که دگر جایها به شرحتر از اینکه گفت فی قوله: قال به وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ «۲»، در اینکه آیت «نزع» گفت «۳» و نزع بعد ادخال بود، و در آن دگر آیت ادخال گفت، و خروج «۴» بی نزع نباشد، پس آنچه گفت و کلام «۵» بر آن دلیل کرد از کلام بیفگند. فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ، «إِذَا» هم مفاجات است که گفتیم، یعنی عقب نزع و اخراج سپیدی بود «۶» نورانی برای نگرندگان، و اینکه نظر تقلب الحدقة الصبيحة نحو المرئي طلبا لرؤيته باشد، نگرید [ن] «۷» به چشم باشد «۸» آنچه دیدنی است، و زجاج گفت: «إِذَا» اینکه جا ظرف مکان است به معنی «هناك» و «ثم»، و دگر جایها ظرف زمان باشد، و تقدیر کلام آن است که: فهی ببيضاء للناظرين هناك، و در «إِذَا» مفاجات اینکه تأویل می گویند «۹» هر جای. و موسی - علیه السلام - اسمری بود «۱۰» شدید السمره، چون دست از گریبان برون «۱۱» کردی با دگر اندامش نماندی از آن «۱۲» جا که معجز خرق عادت بود که کس بر الوان قادر نیست مگر خدای - عزّ و جلّ. قال المَلَأُ مَن قَوْمِ فِرْعَوْنَ، آن جماعت اشرف و خواص فرعون چون هامان و جز او گفتند: اینکه مردی ساحر و جادوست «۱۳» دانا، و تفسیر «ملاً» پیش از اینکه بگفتم. و «قوم» جماعتی باشند که به کار مردم قیام کنند و به معاونت او برخیزند، برای اینکه نگویند: قوم الله، و گویند: عباد الله و حزب الله، که خدای تعالی را به -----

----- (۱-۷). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [.....]

(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۲. (۳). آج، لب: نزع یده. (۴). کلمه «خروج» در اساس خط خورده است در حالی که در همه نسخه بدلها هست. (۵). معج، وز، مل: آن چه فحوای کلام. (۶). معج، وز، مل: بودی. (۸). معج، وز: نگریدن تا ببینند. (۹). معج، وز، مل:

می گوید. (۱۰). معج، وز و. (۱۱). معج، وز، مل: بیرون. (۱۲). معج، وز، مل: اینکه. (۱۳). معج، وز: ساحری و جادوی است. صفحه: ۳۲۸ قیام و معاونت کس حاجت نیست. و ساحر جادو باشد، و رمّانی گفت: حدّ سحر حیلتی لطیف باشد و در اظهار او «۱» اعجوبه که ایهام معجز افکنند. و ازهری گفت: سحر صرف چیزی باشد از حقیقت خود با غیر آن، و اصل او از «۲» خفا و پوشیدگی باشد- چنان که در سوره البقره بیان کردیم، و منه السّحر للزّیة و السّحر للظلمة. و بعضی دگر گفتند: سحر من قولهم: سحر المطر الارض یسحرها سحرا اذا قلبها و قلع شجرها، قال ذو الرّمّة فی صفة السّراب «۳»: و ساحرة السّراب من الموامی ترقص فی نواشرها الاروم پس آن را برای آن سحر خواندند و او را ساحر که گفتند: آن کار به خلاف آن است که او می نماید. و عصا به صورت ازدها و آسمر به لون ابیض. یُریدُ أن یُخرِجَکُم مِن اَرْضِکُم بِسِحْرِه «۴»، می خواهد که «۵» شما را که جماعت قبطیانی «۶» از زمین مصر بیرون کند به سحر و جادویش. و اینکه برای آن گفتند که او گفت: فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرَائِیلَ «۷»، بنی اسرائیل را با من بفرست. گفتند: لشکر می خواهد، و می خواهد تا جماعتی بسیار [۱۸۰-ر]

را از ما جدا کند و ایشان را لشکر خود سازد و با ایشان بر ما خروج کند. فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ، [چه فرمایی. موضع «ما» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی رفع چون به معنی الّذی باشد، و التقدير: فَمَا الَّذِی تَأْمُرُونَ] «۸» به، و نیز محتمل است نصب را علی تقدیر: فَأَیْ شَیْءٍ تَأْمُرُونَ به «۹»، و در آن که اینکه کلام کیست خلاف کردند. بعضی گفتند: کلام مَلَأَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ است که با یکدیگر گفتند، و اینکه اولیتر و لا- یقتر است به ظاهر کلام. و قولی دیگر آن که: کلام فرعون است و در کلام فرعون یُریدُ أن یُخرِجَکُم قول مضمّر است. ----- (۹-۲-۱). معج، وز، مل: ندارد. (۳). معج، وز، مل شعر. (۴). سوره شعراء (۲۶) آیه ۳۵. [.....]

(۵). معج، وز، مل، لت: تا. (۶). معج، وز، مل: قبطیانی. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۰۵. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. صفحه: ۳۲۹ قَالُوا أَرْجِه، گفتند آن گروه که مشورت با ایشان برده بودند: باز دار او را و در کار او تأخیری بکن. حمزه و یحیی خواندند: [ارجه] «۱» به سکون «ها» بی همزه، و وجه او آن است که در او دو لغت آمد همزه نحو: «ارجأت»، و ترک همزه نحو «ارجیت». همزه از ارجیت گرفت بی همزه و «ها» برای استراحت آورد، چنان که در «قه» و «عه» آورد. و بصریان خواندند و داجونی از هشام: «ارجئه» من ارجأت الامر أی اخرجت بالهمزة علی وزن افعله. و ابن کثیر و الحلوانی عن هشام همچین خواندند، جز که ایشان وصل کردند «ها» ی مضموم «۲» را به «واو» ی پس او، ابن ذکوان خواند به کسر [ها] «۳» بی اشباع: «ارجئه». و ابو جعفر من طریق ابن العلاف و قالون و المسیبی «ارجه» بی همزه به کسر «ها» بی اشباع، و باقی قراء و آن کسانی است و خلف و اسماعیل و ورش و ابو جعفر من طریق التهرانی به کسر «ها» بی همزه و اشباع و «۴» به «یاء» «۵» از پس «ها». و اختلافشان در سوره الشعراء هم چنین است. و الإرجاء، التّأخیر و همزه لغت قیس است و دیگر عرب، و ترک همزه لغت تمیم [است] «۶» و اسد و مرجیان را برای اینکه، خوانند لتأخیرهم هم الوعید و جوازهم العفو. عبد الله عباس گفت: آخره، باز پس دارش، یعنی توقّف کن در کارش، و قتاده گفت: احبسه، باز دارش. و آخاه، برادرش «۷» یعنی هارون را. و أرسِل فی المدائن حاشترین، و در شهرها بفرست کسان را که مردم را و جادوان را جمع کنند، و «حاشترین» مفعول به است. یأتوک، جواب امر است برای آن مجزوم است- تا بیارند به تو هر جادویی دانا را. کوفیان خواندند: «سحار» مگر عاصم علی فعّال لتکثیر الفعل و الحرفه، و باقی قراء «ساحر» علی فاعل. گفتند: رای آن است که در اقطار عالم و شهرها کسان «۸» ----- (۶-۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۲). معج، وز: مضمومه. (۴). معج، وز، لت: او. (۵). معج، وز، لت: یابی. (۷). معج، وز، لت را. (۸). معج، وز، مل: کسانی. صفحه: ۳۳۰ را بفرستی تا جادوان دانا را جمع کنند تا کار موسی بنگرند، اگر سحر است و جادوی جوابش بدهند به سحری که آن را غالب باشد، و اگر سحر نیست و او صادق است رای در حق او بزنند. گفتند: رای آن است که کودکان را بفرستی به دیهی که در آن جا جادوان بودند تا جادوی بیاموزند، و آن دیه «۱» را «عرما» «۲» خواندند. هفتاد و دو کودک را اختیار کردند، هفتاد از بنی

اسرائیل و دو از قبط، و با موسی وعده بکردند (۳) و مهلتی بخواستند و موسی - علیه السلام - مهلت (۴) بداد. آن کودکان آن جا رفتند و مدت‌ها سحر آموختند تا ساحران تمام شدند. ایشان را با پیش فرعون فرستادند و گفتند: ما اینان را سحری آموختیم که ساحران عالم را غلبه کنند از هر سحری که در زمین باشد، الا که کار سماوی باشد که اینان طاقت آن ندارند. و قولی دیگر آن است که: فرعون کس فرستاد در اقطار جهان تا هر کجا سحری بود او را بیاوردند. چون پیش فرعون آمدند (۵)، قصه موسی و عصا با ایشان بگفت. ایشان گفتند: اگر اینکه مرد ساحر است، ممکن نیست که ما را غلبه تواند کرد (۶) و ما او را غالب باشیم، و اگر جادو نیست و کار او سماوی است ما به او (۷) هیچ نتوانیم کرد (۸)، و ذلک قوله: وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ، جادوان پیش فرعون آمدند. از جمله جمعهای فاعل یکی «فعله» باشد کالْحَفْظَةُ وَ السَّفْرَةُ، [۱۸۰-پ]

و البررة و الکتبة. مفسران در عدد سحره (۹) خلاف کردند. مقاتل گفت: هفتاد و دو مرد بودند، هفتاد اسرائیلی و دو قبطی. کلبی گفت: هفتاد مرد بودند، بیرون از دو رئیس که ----- (۱). آج، لب: ده. (۲). تفسیر طبری: «فرما» ضبط کرده است. (۳). مج، وز: وعده برزدند. (۴). مج: مهلتی. [.....]

(۵). مج، وز فرعون. (۶). آج، لب: تواند کردن. (۷). مج، وز: مایان. (۸). مج، وز: کردن. (۹). اساس: سحر، با توجه به مج، وز تصحیح شد. صفحه: ۳۳۱ ایشان را بودند، که ایشان دو مرد استاد جلد و زیرک (۱) بودند و کبیر بودند و در دهی مسکن داشتند که آن را «نینوی» (۲) گفتند. چون مرد فرعون آمد و ایشان را خواند، ایشان بیامدند. عطا گفت: ایشان برخاستند (۳) و به سرگور پدر خود شدند و آواز دادند و گفتند: یا ابانا، ای پدران ما (۴)؟ فرعون ملک قبط، کس فرستاده است ما را می خواند و می گوید: مردی آمده است عصایی دارد که هیچ سنگی و آهنی و چوبی رها نمی کند الا (۵) فرو می برد. ما پیش او رویم (۶) یا نرویم! از آن گور (۷) آوازی آمد که بروی (۸) و جهد کنی (۹) تا او را خفته یابی (۱۰) آنگه عصای او بدزدی (۱۱)، اگر ساحر است عصا به دست شما افتد و او از کار باز بماند که ساحر خفته سحر نتواند کرد، و اگر او خفته عصا با شما قتال (۱۲) کند او ساحر نیست، پیش او مروی (۱۳) که او غالب آید شما را. ایشان متنکر (۱۴) بیامدند و حیلت ساختند تا موسی را خفته یافتند و عصا در پیش او به زمین فرو برده (۱۵)، غنیمت شناختند آمدند تا عصا (۱۶) برگیرند. عصا ازدها شد و روی (۱۷) به ایشان نهاد (۱۸). ایشان بگریختند و فرعون را گفتند: اینکه مرد جادو نیست، و اینکه قصه (۱۹) بگفتند و برفتند و اختیار مقابله (۲۰) موسی نکردند. کعب الاحبار گفت: دوازده هزار مرد بودند. سدی گفت: سی و اند هزار ----- (۱). وز: استاد رزرگ جلد. (۲). وز: سوی. (۳). اساس: برخواستند، با توجه به ضبط مج، وز تصحیح شد. (۴). مج، وز: مل: پدر ما. (۵). مل همه، آج، لب: لت که. (۶). مل: برویم. (۷). مج: گورها. (۸). مج، وز: آج، لب: بروید. (۹). مج، وز: آج، لب: جهد کنید. [.....]

(۱۰). مج، وز: مل: بیایید، آج، لب: یابید. (۱۱). مج، وز: آج، لب: بدزدید. (۱۲). مج، وز و کارزار. (۱۳). مل، آج، لب: مروید. (۱۴). مل، آج، لب: متفکر. (۱۵). مج، وز: مل: فروزده. ۱۶. مل را. (۱۷). مج، وز: سر. ۱۸. مج، وز: مل و. (۱۹). مل با او. ۲۰. مج، وز: مقاتله، مل: مقاتلت با. صفحه: ۳۳۲ مرد بودند. عکرمه گفت: هفتاد هزار مرد بودند. محمد بن المنکدر گفت: هشتاد هزار مرد بودند، و گفتند قول جامع آن است که: هفتاد هزار مرد بودند که پیش فرعون آمدند از اقطار (۱) جهان. فرعون هفت هزار را برگزید همه ساحر (۲) ماهر، آنگه از ایشان هفتصد را برگزید. آنگه از ایشان هفتاد را برگزید. مقاتل گفت: رئیس ایشان شمعون نام بود. ابن جریج گفت: یوحنه. عطا گفت: دو برادر بودند، یکی (۳) ناقص نام بود و یکی مداین الصیغیر (۴)، آنگه فرعون را گفتند: إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا، ما را مزدی خواهد بود [ن] (۵) اگر ما غالب شویم! اهل حجاز و حفص خواندند: «ان لنا» به یک «الف» علی الخیر، و ابن عامر و اهل کوفه خواندند [به دو] (۶) همز (۷) مخفف: «أ إِنَّ» یک (۸) همزه استفهام و دیگر همزه «ان»، مگر حفص که از کوفیان او چنین نخواند، و روح هم خلاف کرد. و ابو عمرو و رویس به همزه (۹) اول و کسر دوم خواندند، الا آن است که ابو عمرو از میان دو همز (۱۰) «الفی» در آورد: «آ ان لنا» و رویس اینکه فصل نکند. ابو علی فارسی (۱۱) گفت: همزه استفهام اینکه جا بهتر باشد از آن

که خبر، برای آن که ایشان قاطع نبودند بر آن که ایشان را مزدی دهند یا ندهند، و در سوره الشعرا اجماع کردند بر همزه استفهام و گفت: آن «۱۲» جا نیز که همزه استفهام نیامد و در قراءت حجازیان هم تقدیر همزه استفهام باید کرد «۱۳» [۱۸۱-ر]، و اگر چه در لفظ نیست - چنان که شاعر گفت: «۱۴» و اصبحت فيهم آمنا لا كمعشر أتوني فقالوا من ربيعه أو مضر -----
----- (۱). آج، لب: اطراف. (۲). آج، لب: ساحران. (۳). آج، لب را. [.....]

(۴). معج، وز، مل: مداین الصيغر، بم: مدابر الصغیر. (۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۷). آج، لب: همزه. (۸). معج، وز، مل، لت، لب، بم: یکی. (۹). معج، وز، مل، لت: همز. (۱۰). معج، وز، مل، آج، لب: همزه. (۱۱). معج، وز، مل: ابو علی الفارسی. (۱۲). آج، لب، بم: اینکه. (۱۳). معج: کردن. (۱۴). معج، وز شعر. صفحه: ۳۳۳ و در کلام محذوفی هست، و التقدیر: فارس فرعون فی المدائن حاشرين يحشرون السحرة فحشروهم فجاء السحرة فرعون، و لكن يفتكند لدلالة الكلام عليه. گفتند «۱»: ما را مزدی و پاداشتی «۲» خواهی دادن اگر چنان باشد که ما موسی را غلبه کنیم! و اینکه قول سدی و ابو العباس است، يقال: جئته و جئت اليه. و جئته به معنی قصدته باشد، و جئت اليه أي جعلته غايه لقصدی. و برای آن «فا» در «قالوا» نیامد که کلام در تقدیر نهاده است که: لَمَّا جاءوا عليه قالوا. و «اجر» مزد و ثواب باشد به خیر. و «جزا» پاداشت بود به خیر و شر. و اسم «ان» چون متأخر شود از خیر «لام» در [او] «آ» آرند، و اگر باز پس نه افتد «۴»، «لام» در [او] «۵» نیارند. تا جمع نکرده باشند بین علامتی التأكيد «۶» و هما ان و اللام. إن كُنَّا نحن الغالين، در «نحن» دو قول است «۷». یکی آن که: در محل رفع است به آن که: تأکید اسم «كان» است، و یکی آن که: او را محلی نیست از اعراب، برای آن که او فصل است. بین المبتدأ والخبر، و غلبه ابطال مقاومت باشد به قوت برای اینکه خدای را غالب «۸» خوانند. قال نَعَمْ، حکایت قول فرعون است که او گفت: آری شما را بنزدیک من مزد و پاداشت به خیر خواهد بود «۹» و بر سری، از جمله مقربان و نزدیکان من باشی، «۱۰» و پایه شما بنزدیک من رفیع بود و منزلت بلند. و در آیت دلیل است بر آن که فرعون بنده ذلیل «۱۱» محتاج بود اگر ایشان اندیشه کردند، چه اگر خدای بودی بزعمه او را به سحره حاجت بودی که آنچه خواستی توانستی «۱۲» کردن. و نیز در آیت دلیل است بر آن که ساحران دروغ گفتند در آن دعوی که کردند، که ایشان -----
----- (۱). معج: بگفتند. (۲). وز: پاداشی. (۳-۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده

شد. (۴). معج، وز، لت: نیوفند، مل، آج، لب: نیفتند. [.....]

(۶). آج، لب: علامت التأكيد. (۷). معج، وز، مل، لت: گفتند. (۸). معج، وز، مل، لت و قاهر. (۹). معج، وز، مل: بودن، آج، لب: باشد. (۱۰). معج، وز، مل، آج، لب: باشید. (۱۱). مل و. (۱۲). مل، لت: بتوانستی. صفحه: ۳۳۴ قلب اعیان توانند کردن و حبال و عصی با ماران کردن، چه اگر بر آن «۱» قادر بودندی کوههای زمین بازر کردند، و فرعون را با سگی کردند [و ملک او به دست گرفتندی] «۲»، حاجت نبودی ایشان را به آنچه گفتندی: إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا، مزدی و محقری بخواستندی از او. چون سحره بیامدند و در مقابله «۳» موسی بایستادند، موسی - علیه السلام - ایشان را دعوت کرد و با خدای خواند، و از خدای سخن گفت و از مآل و مرجع و ثواب و عقاب. ایشان با یکدیگر نگریدند و گفتند: سخن اینکه مرد به سخن ساحران نماند. و آن روز زینت بود که موعد ایشان بود، و آن عیدی و موسمی بود ایشان را. عبد الله عباس گفت: اول روز بود از سال روز نوروز و اول هفته روز شنبه. ابن زید گفت: اینکه مجمع ایشان را به اسکندریه بود چون موسی عصا بینداخت اژدها شد، دنبال او تا سحره بر رسید - و از میان اینکه دو جای مسافتی بعید است. چون سحره آن عدد که بودند جمع شدند و «۴» فرعون و لشکر به صحرا آمدند «۵» و خلائق عالم از جوانب بر آن میعاد جمع شدند. موسی - علیه السلام - می آمد تنها، با او جز هارون - علیه السلام - نبود. در برابر ایشان بایستاد و بر عصا تکیه کرد. موسی - علیه السلام - ایشان را در وعظ گرفت و گفت: وَيَلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا «۶»، بر خدای دروغ فراموشی «۷» که پس بیخ شما بکند به عذاب، و دروغزن خایب و نومید بود. ایشان گفتند: اینکه نه سخن جادوان است و از آنکه «۸» دو قول شدند، و ذلک

قوله: به به فتنازعوا أمرهم بينهم وأسروا النجوى «۹». آنکه آنچه داشتند از ----- (۱).
 مج، وز، مل: اینکه. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). وز، مل، لت: مقابل. (۴). وز، مل: ندارد. (۵). اساس:
 آمدن، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۶۱. (۷). اساس، بم: فرامی بافی، با توجه به بم، لت تصحیح شد، وز:
 فرو مبادید. [.....]

(۸). مل: آنگاه. (۹). سوره طه (۲۰) آیه ۶۲. صفحه: ۳۳۵. حبال و عصا در خبر چنان است «۱» که: بر چهل شتر نهاده بودند، رسنها
 بود «۲» و عصاهای مار پیکر بکرده «۳» و ازدها پیکر، چوبها مجوف کرده و زیق در میان آن کرده و رسنها به زیق اندوده، و آنکه
 زیر زمین مجوف کرده بودند و در زیر آن آتش بر کرده، و چنان ساختند که وقت چاشتگاه بود عند ارتفاع النهار، تا آفتاب از بالا
 تابش «۴» و آتش از زیر قوت کرد، آنکه موسی را گفتند: إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ، اَوَّلُ «۵» تو بیفگنی عصای خود یا
 ما آنچه داریم! موسی - علیه السلام - گفت: أَلْقُوا، شما بیفگنی «۶» آنچه خواهی فکند «۷». ایشان آن چهل خروار چوب و رسن که
 داشتند بیفگندند «۸» - بر اینکه شکل که گفتیم. زیق را از آن جا که «۹» عادت است با گرمای آفتاب و حرارت آتش ساکن بنماند
 متحرک شود «۱۰»، چنان [نمود که می بخواند رفتن] «۱۱»، به جنبش در آمدند، چنان که بعضی بر بعضی می افتادند. موسی - علیه
 السلام - بترسید، نه از آن ترسید «۱۲» که گمان برد که آن را اصلی هست، از آن ترسید که گروهی امعان نظر نکرده باشند، بنگرند
 گمان برند که اینکه از جنس آن است، ایشان را «۱۳» شبهت حاصل شود. حق تعالی وحی کرد بدو و گفت: مترس که آنچه ایشان
 نمودند شبهت است و آنچه با تو است حجت است، و حجت غالب باشد شبهت را به هر حال. و وحی کرد به موسی که: یا موسی
 عصا بینداز. موسی - علیه السلام - عصا ----- (۱). آج، لب: حکایت است. (۲). مل
 عظیم. (۳). وز، مل، لت: ندارد. (۴). وز، مل، آج، لب، لت کرد. (۵). مل: ای موسی اول. (۶). وز، مل، آج، لب: بیفگنید. (۷). وز:
 خواهید فگندن. (۸). وز، مل: بینداختند. (۹). وز، مل، لت جریان. (۱۰). آج، لب: شدند. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل
 افزوده شد. (۱۲). وز: ندارد. [.....]

(۱۳). آج، لب، بم: است و بعضی را. صفحه: ۳۳۶ بینداخت «۱». فَإِذَا هِيَ، حالی ازدهایی گشت که هر چه ایشان به یک سال ساخته
 بودند به یک ساعت «۲» فرود برد. ازدهای سیاه از شتر بختی مهتر با چهارپای سطر کتاه و دنبالی دراز، چون با دنبا [ل] «۳» نشستی
 از بالی باره شهر بودی [قدش] «۴» به سر و گردنی. دنبال بر هیچ چیز «۵» نزد آلا پست کرد و [پای] «۶» بر هیچ چیز نهاد آلا خرد کرد.
 از دهنش آتش «۷» بیرون می آمد و چشمهایش به مانند دو چراغ می افروخت «۸» و از او آتش بیرون می آمد «۹». بر گردن «۱۰»
 مویهای دراز داشت برخاسته به مانند نیزهها «۱۱». و اینکه عصا «۱۲» دو سر بود، آن دو سر دو زفر گشت. اینکه مار را فراخی «۱۳»
 دوازده گز بود. در او دندانهای بزرگ سطر. او را آوازی بود از دهن و دمش «۱۴» از بینی، و به هر آنی از رفتن بر زمین دهن بر
 نهاد و به یک ساعت «۱۵» آن چهل خروار چوب و رسن فرود برد و زمین ساده کرد از آن، و آهنگ قوم فرعون کرد. ایشان از او
 بگریختند «۱۶» و برهم افتادند تا از آن ازدحام و مدافعت بیست و پنج هزار مرد بمردند - علی ما ذکره السدی و محمد بن اسحاق. و
 فرعون به هزیمت برفت «۱۷» عقل و هوش رمیده، و آن روز چهار صد نوبت اطلاق افتاد او را پس از آن که به چهل روز یک بار
 عادت داشت که به حاجت بنشستی و چنان شد [که] «۱۸» در شبانه روزی [تا] «۱۹» به مردن چهل [بار] «۲۰» اطلاق می بود «۲۱» او را.
 ----- (۱). مل در آن وقت. (۲). وز، آج، لت: ساعت. (۳-۴-۶-۱۸-۱۹-۲۰).
 اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. (۵). اساس: هیچیز/ هیچ چیز. (۷). وز، مل، لت: آتشی. (۸). وز: می فروخت. (۹). آج.
 لب، آف و. (۱۰). مل: گردنش. (۱۱). اساس: نیزها/ نیزهها. (۱۲). آج، لب را. (۱۳). وز آن. (۱۴). وز، بم، آف: دمش، مل: دمی.
 (۱۵). وز: به یک ساعت، بم، آف: به یک بار. [.....]

(۱۶). وز، مل، لت: ایشان گریختن گرفتند. (۱۷). اساس: برفتند، با توجه به وز، مل تصحیح شد. ۲۱. آج، لب: اطلاق افتاد. صفحه:

۳۳۷ حفص خواند عن عاصم: «تلقف» بتخفيف من لقت الشیء القفه لقسا از بنای ثلاثی، و باقی قراء بتشدید من التلقف بر وزن التفعیل. و تلقف و تلقم و التقم و تلهم به معنی ابتلع^(۱) باشد، و آن ابتلاعی باشد به سرعت، چنان که شاعر گفت^(۲): انت عصا موسی الّذی لم ترزل تلقف ما یأفکة السّاحر و دیگری گفت^(۳): اذا جاء موسی و القی العصا فقد بطل السّیحر و السّاحر و گفتند: تلقف، اخذ چیزی باشد در هوا. و در آیت محذوفی هست، و تقدیر آن است [که]^(۴): فالقی عصاه فصارت ثعبانا. قوله: تلقف ما یأفکون^(۵)، و اینکه «إذا» مفاجات راست چنان که شرحش برفت. و «افک» چیزی بگردانیدن باشد از وجه خویش^(۶). و «افک» دروغ باشد، فعل به معنی مفعول [۱۸۲-ر]، کالتقص^(۷) و النقص، و به هر حال معنی آن است که: ما یأفکون^(۸) فیه، آنچه به آن افک کرده بودند و محل-افک ایشان بود، دون مصدر که فعل ایشان بود که آن عرض باشد و عرض را تلقف صورت نیندد. پس به هر حال تقدیر آن باشد که: ما یأفکون فیه و بر اینکه محمول باشد، قوله تعالی: وَ اللّٰهُ خَلَقَکُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ^(۹)، آی و ما تعلمون فیه من الخشب و الحدید و الحجارة الّتی تتخذونها^(۱۰) آلهة و اصناما، که هیچ روایت معنی ندهد جز چنین. فَوَقَعَ الْحَقُّ حَقَّ حَاصِلِ آمَد، و اصل وقوع سقوط باشد، کوقوع الطائر ----- (۱). اساس، بم: اتباع، آف: اتباع، آج، لب: ابتلاع، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۳-۲). وز، مل شعر. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. (۵). اساس، بم: یؤفکون، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۶). وز، مل، لت: خویشان. (۷). اساس: النقص، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۸). اساس یوفکون، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۹). سوره صافات (۳۷) آیه ۹۶. (۱۰). آج، لت: تتخذونها. صفحه ۳۳۸: والحائط. وَ بَطَلَ ما کَانُوا یَعْمَلُونَ، و آنچه ایشان می کردند به سالیان دراز باطل شد و نیست گشت. اکنون^(۱) متکلمان در آن خلاف کردند که آن حبال و عصا کجا رفت! بعضی گفتند: خدای تعالی اجزای فنا بیافرید تا [اینکه به]^(۲) آن^(۳) فنا فانی شد، و اینکه مذهب آن کس باشد که فنای بعضی جواهر با بقای بعضی روا دارد. و اینکه مذهب درست نیست برای آن که اختصاص فنا به بعضی جواهر دون بعضی محال است، برای آن که اختصاص عرض به حلول باشد، و فنا ضدّ محل است اختصاص به حلول در او صورت نیندد. و بعضی دگر گفتند: خدای تعالی بقایش بستد تا نیست شد، و اینکه مذهب آن [نا]^(۴) ن باشد که بقاء معنی گویند^(۵)، و اینکه مذهب هم درست نیست برای آن که «بقا» استمرار وجود باشد به دلیل آن که آن کس که بقا داند استمرار وجود داند، و چیزی دگر از او معقول نباشد جز استمرار وجود. بعضی دگر گفتند: خدای تعالی آن کون که به او کاین [با]^(۶) شد بستاند تا او از کاینی برود^(۷)، چون^(۸) از کاینی برود از وجود برود، که جوهر موجود نباشد الا کاین، و اینکه بر مذهب آنان روا باشد که اکوان لا بقی گویند^(۹)، گویند: خدای تعالی چون کون نیافریند جوهر از وجود بشود و اینکه مذهب درست نشده است. و سید^(۱۰) را نظر است و بیشتر محققان را در آن که اکوان باقی است یا باقی نیست. آنچه قول^(۱۱) درست است در آن، آن است که خدای تعالی اجزای او مفرق ----- (۱). مل بدان که. (۲-۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. [.....]

(۳). آج، لب: تا به آن. (۵). اساس: گوید، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۷). مل، لت: شود. (۸). وز: تا. (۹). اساس: نگویند، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۱۰). مل: و قبله الموحّدين و قدوة المحققين اعلم الهدی ذو المجدین المرتضی - قدس الله روحه. (۱۱). مل: اما قولی که. صفحه ۳۳۹ کرد تا در هوا هباشد^(۱) چنان که پیدا نبود، و اینکه وجه^(۲) از قدوح و اعتراضات دورتر است - و الله اعلم. و حقیقت حق و باطل، اند جای بیان کردیم در اینکه کتاب. و «ما» فی قوله: ما کَانُوا یَعْمَلُونَ، محتمل است دو وجه را، یکی آن که: موصوله باشد به معنی الّذی، و التّقدیر: الّذی کانوا یعملون، و دوم آن که: مصدریّه باشد، آی عملهم. فَعَلُوا هُنَالِکَ، مغلوب شدند در آن جایگاه. و غلبه ظفر باشد در بغیه^(۳) و مراد. و برگشتند از آن جا صاغر و ذلیل، من الصّغر و الصّغار و هما المذلّة، یقال: صغر الشیء صغارا فهو صغیر و صغر الرّجل من الهوان و الدّل صغارا فهو صاغر، و اینکه از صغر منزلت باشد، و نصب او بر حال باشد. وَ الْقِیَ السّحرة ساجّدين، و ساحران را به روی در آوردند^(۴). برای آن که لفظ ما لم یسم فاعله گفت که چون

آن بدیدند مالک نبودند و قادر بر خود، از سرعت آن که ایشان به وهلت اول که نظر کردند علم حاصل شد، به روی در آمدند به سجده، پنداشتی که کسی ایشان را به روی در آورد. و وجه دیگر آن است که: چون دلیل دعوت کرد «۵» ایشان را به آن، به مثبت آن بود که دلیل ایشان را به روی در آورد به سجده. و نصب «ساجدین» بر حال باشد. قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، گفتند: ایمان آوردیم به خدای جهانیان. و «رب» چون «۶» به معنی سید باشد «۷» خدای را به او وصف کنند، فیما لم یزل [۱۸۲-پ]

و لا یزال. و چون به معنی مالک باشد، در لا یزال وصف کنند یا نکنند؟ رمانی گفت: نکنند، و اگر مالک را تفسیر بر قادر دهند به اینکه معنی هم ربّ باشد در ازل و لا- یزال. ----- (۱). مل، لت: باشد. (۲). اساس: وجهی، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۳). وز، مل، لت: باشد بیغیه. (۴). وز، مل، لت و. (۵). اساس، بم، آف که، با توجه به وز، مل زاید می‌نماید. (۶). مل: خود. (۷). وز، مل، لت: بود. [.....]

صفحه ۳۴۰: خدای موسی و هارون. برای آن تخصیص کرد ایشان را به ذکر که [تا] «۱» گمان نبرند که فرعون را خواستند. و وجه دگر برای شرف و اختصاص ایشان، که ایشان دو پیغامبر دعوت کننده بودند. و اما آن که وجود دو پیغامبر در یک عصر و بیشتر روا باشد و وجود دو امام روا نباشد، عقل را به اینکه طریقی نیست، و اینکه به سمع دانند و اجماع، چنان که به سمع دانند که در عهد رسول «۲»- علیه السلام- و از پس او هیچ پیغامبر نبود. ساحران چون چنان دیدند، به ادنی مایه نظر که کردند، ایشان را علم حاصل شد که: آن نه از جنس سحر «۳» است، و مانند اینکه در مقدور بشر نباشد، چه ایشان سالهای بسیار تعاطی سحر «۴» کرده بودند و کیفیت شناخته «۵»، ایشان را علم حاصل شد به آن که آن معجزی «۶» است خارق عادت و او پیغامبر است و آنچه می‌گوید راست می‌گوید. به روی در آمدند و سجده کردند و گفتند: ما ایمان آوردیم به خدای جهانیان که خدای موسی و هارون است. و در خبر می‌آید که: در میان ایشان هفتاد و دو مرد بودند پشت خم شده از پیری، و علما و بزرگان ایشان بودند، و گفتند ایشان را چهار رئیس بودند: سابور و عازور و حطحط «۷» و مصفی، و اول ایشان ایمان آوردند پس دیگران متابعت کردند. فرعون چون آن بدید بر سیل تجلّد و جبارت «۸» گفت: آمَنَّمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَذْنَ لَكُمْ، ایمان آوردی «۹» به موسی پیش از آن که من دستوری دادم شما را. اینکه مکرری است که شما به یک جای ساخته [اید] «۱۰» در شهر تا اهل اینکه شهر را -----

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد، لت: که ایشان. (۲). وز، مل، ما ما. (۳). بم، آف: سحره. (۴). وز، مل: سحر. (۵). وز، مل، لت: شناختند. (۶). اساس، آج، لب، آن: معجزه، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۷). اساس: حطمطط، با توجه به وز، مل تصحیح شد. (۸). وز، مل، لت: جسارت، آج، لب: جبارت. (۹). وز، مل، آج، لب، آف، آن: آوردید. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. صفحه ۳۴۱: براندازی «۱»، ندانی «۲» که با شما چه خواهد رفت «۳»؟ آنگه گفت: بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند از خلاف، یعنی دست راست و پای چپ. و بفرمایم: تا شما را «۴» بر دارها کنند از درختان خرما. حفص و ورش و رويس خواندند: «امتم به» به یک همزه علی الخیر، باقی به دو همزه [بر] «۵» استفهام و کوفیان هر دو همزه را تخفیف کردند مگر حفص و روح. دیگران به تخفیف اول و تلین دوم خوانند «۶». و فرعون اینکه قول بر سیل تهدید گفت و ایهام بر قوم به آن که هر کس که بی فرمان پادشاه کاری کند، مستحق زجر و عقوبت باشد «۷». ایشان گفتند: هیچ باک نیست، هر چه خواهی می‌کن که ما را حق روشن شد. چون بدید که اصرار کردند و بر نمی‌گردند، بفرمود تا همه را دستهای راست و پایهای چپ ببریدند «۸» و گفتند که: اول کس که اینکه عقوبت فرمود فرعون بود، اینکه قول عبد الله عباس است. و اشتقاق «صلب» از صلابت گرفته‌اند، و صلب شد و بستن باشد بر درخت. آنگه بفرمود تا همه را بر دارها کردند. یا عجب آن قوم بامداد کافر بودند و چاشتگاه ساحر بودند، و در اظهار سحر مبالغت می‌کردند و سوگند می‌خوردند به عزت فرعون، و نماز پیشین مؤمن بودند و نماز دیگر شهید بودند و نماز شام به بهشت بودند. قوله: وَ مَا تَنْقِمُ، اینکه [نیز] «۹» حکایت قول سحره است که ایشان گفتند فرعون را که: تو از ما چه منکر دیدی و برای چه بر ما منکری! يقال: نَقَمَ يَنْقِمُ، و نَقَمَ يَنْقِمُ، و الأول افصح، و التَّعْمَةُ ضِدُّ التَّعْمَةِ. و «انتقام» کینه کشیدن باشد، جز آن -----

(۱). وز، مل، آج، لب، آف: براندازید. (۲). وز، مل، آج، لب: ندانید. (۳). وز، مل، لت: خواهد رفتن. (۴). آف: شما را تا. [...]

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز، مل افزوده شد. (۶). لت: خواندند. (۷). وز، مل، لت: شود. (۸). بم: ببریدن. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. صفحه: ۳۴۲ که ما به آیات خدای ایمان آوردیم چون به ما آمدند. آنگه سخن با فرعون منقطع کردند. چون دست و پای بریدن ایشان فرمود و برادر کردن، گفتند: رَبَّنَا، خدای ما. أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا، صبر بر ما ریز و ما را جان بردار مسلمان، یعنی ما را توفیق ده و الطاف به پای دار «۱» تا بر ایمان ثابت کنیم و مقام تا مرگ به ما آید و ما مؤمن «۲» باشیم. قوله تعالی [۱۸۳-ر]:

[سوره الاعراف (۷): آیات ۱۲۷ تا ۱۴۱]

[اشاره]

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْأَهْلِيَّةَ قَالَ سَنُنْقَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷) قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸) قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عِبْدَوَكُمْ وَيَسْتَخْلِفْكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹) وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۳۰) فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱) وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (۱۳۳) وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشِفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (۱۳۵) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۳۶) وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷) وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) إِنَّ هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مِمَّنْ هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) قَالَ أُغَيْرِ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱)

[ترجمه]

گفتند «۳» معروفان قوم فرعون که رها می کنی «۴» موسی و قومش را تا تباهی کنند در زمین و رها کنند تو را و خدایان تو را! گفت: بکشیم پسرانشان را و زنده مانیم «۵» زنانشان را و ما بر «۶» بالای ایشان غلبه کننده ایم. گفت موسی قومش را: یاری خواهی «۷» از خدا و صبر کنی «۸» که زمین خدای راست، به میراث دهد آن را که خواهد از بندگانش و انجام پرهیزگاران راست. گفتند رنجه داشتند ما را «۹» از پیش آن که تو آمدی و از پس آن که تو آمدی، گفت: امید هست که هلاک [کنند] «۱۰» دشمن شما را و خلیفه کند شما را در زمین، بنگرد «۱۱» تا چگونه می کنی «۱۲». (۱). مج، وز، مل، لت: به پای. (۲). اساس: مأمون، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۳). آج، لب، آف: و گفتند. (۴). مج، وز: رها کنید، بم: مکنی، آف: رها

مکنید. (۵). آج، لب: زنده بگذاریم، لت: زنده داریم. (۶). مچ، وز، لت: ندارد. (۷). مچ، وز، آف: خواهید. (۸). مچ، وز، آف: کنید. (۹). اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد. [.....]

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مچ، وز افزوده شد. (۱۱). اساس: بنگری، با توجه به مچ، وز تصحیح شد. (۱۲). مچ، وز، آج، لب، آف: می کنید. صفحه: ۳۴۳ بگرفتیم «۱» آل فرعون را به قحطها و نقصانی از میوه‌ها تا باشد که ایشان اندیشه کنند. چون آید «۲» به ایشان نیکی، گفتند: ما راست اینکه، و اگر رسد به ایشان بدی فال بد بر زدند «۳» به موسی و آنان که با او اند، الا و فال بد ایشان نزد خداست و لکن بیشتر «۴» ایشان نمی دانند. و گفتند هر گاه به ما «۵» آری «۶» از آیتی تا بفریبی به آن ما را، ما تو را باور نداریم. بفرستادیم بر ایشان آب «۷» و ملخ و شپش «۸» و بزغ و خون علامتهای جدا کرده، تکبر و بزرگواری کردند و بودند گروهی گناهکاران. و چون افتاد بر ایشان عذاب، گفتند: ای موسی بخوان برای ما خدایت [را] «۹» با آنچه عهد کرد نزدیک تو اگر برگشایی از ما عذاب ایمان آریم به تو و بفرستیم با تو بنی اسرائیل را. [۱۸۳-پ]

چون برگشادیم از ایشان عذاب تا به وقتی که ایشان برسیدند به آن که بدیدی «۱۰» عهد می شکستند. -----

----- (۱). لت ما. (۲). لت، آف: آمد. (۳). مچ، وز: فال بد زدند، آف: فال بد زدند، لت: فال برزند. (۴). مچ، وز، لت: بیشترین. (۵). اساس ایمان، با توجه به مچ، وز دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۶). مچ، وز: آرید. (۷). آج، لب: باران. (۸). مچ، وز، لت: کره، آج، لب: کنه. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مچ، وز افزوده شد. (۱۰). مچ، وز: دیدند. صفحه: ۳۴۴ [کینه کشیدیم از ایشان] «۱»، غرقه کردیم ایشان را در دریا به آن که ایشان به دروغ داشتند آیات ما را و بودند از آن غافلان «۲». و به میراث دادیم «۳» آن قوم را [که] «۴» آنان «۵» [را] «۶» ضعیف «۷» گرفته بودند مشرقهای زمین و مغرب آن «۸»، آن که برکت کردیم در آن و تمام شد سخن خدای تو به نیکوتر «۹» بر بنی اسرائیل به آن صبر که کردند، و هلاک کردیم آنچه می کرد فرعون و گروه او و آنچه می کردند از بناها «۱۰». بگذرانیدیم «۱۱» فرزندان یعقوب را به دریا، آمدند بر گروهی که مقیم بودند و «۱۲» بتانی که ایشان را بود، گفتند ای [موسی] «۱۳» کن ما را خدایی چنان که هست ایشان را خدایان «۱۴» گفت شما مردمانی نادانی «۱۵». اینان را هلاک کرده است آنچه ایشان در آنند و باطل است آنچه می کنند. گفت جز خدای بجویم «۱۶» شما را خدایی! و او تفضیل داد شما را بر جهانیان. ----- (۶-۴-۱). اساس: ندارد، با توجه به مچ، وز افزوده شد. [.....]

(۲). مچ، وز، بم، آف، لت: غافل. (۳). مچ، وز، لت: بدادیم. (۴). مچ، وز، لت: ایشان. (۵). مچ، وز، لت: ضعف. (۶). مچ، وز، لت: و مغربهایش. (۷). مچ، وز، لت: خدای نیکوتر، بم، آف: به نیکویی. (۸). مچ، وز، لت: بگذاریدیم. (۹). مچ، وز، بر، آن: در. (۱۰-۱۳). مچ، وز: خدای، آج، لب: بتانی، لت: خدایانی. (۱۱). مچ، وز، آف: نادانید. (۱۲). مچ، وز، لت: نجویم. صفحه: ۳۴۵ و چون برهاندیم شما را از آل فرعون تا بر شما می نهند «۱» بدی عذاب و می کشند «۲» پسران «۳» را و زنده رها می کنند «۴» زنان «۵» را و در اینکه «۶» بلایی بود و امتحانی از خدایتان بزرگ. قوله: وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ-الایة. در اینکه آیت خدای تعالی حکایت [آن] «۷» انکار کرد که قوم فرعون و اشراف و معروفان ایشان کردند بر فرعون و گفتند: رها خواهی کردن موسی را و قومش را تا در زمین فساد کنند، یعنی دعوت او خلق را با خلاف «۸» تو و عصیان در تو و ایمان به خدای و عبادت تو [و] «۹» رها کند «۱۰» تو را و خدایان تو را. حسن بصری گفت: فرعون- علیه اللعنة- بت پرست بود و با آن که دعوی خدایی کرد بت پرستیدی، پس هم عابد بود و هم معبود، و از اینکه جا گفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى «۱۱»، یعنی به اضافه با بتان. سدی گفت: او و قوم او پیش از آن که «۱۲» دعوی خدایی کرد گاو پرستیدندی، هر کجا گاو نکو دیدندی گفتندی اینکه خدا [ست] «۱۳» و او را عبادت کردند. گفت: برای میل و دوستی ایشان گاو را، سامری از میان همه حیوانات گوساله اختیار کرد. زجاج گفت: او اصنامی اختیار کرد برای قومش تا آن را پرستندی «۱۴»- تقرَّبَا الیه- چنان که بت پرستان گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا [ر-

إِلَى اللَّهِ زُلْفَى... «۱۵»، و روایت کرد ابو عبیده که حسن بصری را پرسیدند که: فرعون چیزی -----

----- (۱). معج، وز: می دهند. (۲). آج، لب: می کشتند. [.....]

(۳). معج، وز، لت: پسرانتان، آج، لب: پسران شما. (۴). آج، لب: زنده می گذاشتند. (۵). معج، وز: زنانان، آج، لب: زنان شما. (۶). معج، وز، لت، در آن. (۷-۹-۱۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۸). مل: بر خلاف. (۱۰). مل: کنند. (۱۱). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴. (۱۲). وز او. (۱۴). معج، وز، مل، آج، لب: پرستیدندی. (۱۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۳. صفحه: ۳۴۶ پرستیدیدی (۱)! گفت: کان یعبد تیساً، بز نر بزرگ داشت (۲) آن را پرستیدی (۳). و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و بکر بن عبد الله و شعبی و ضحاک و ابن ابی اسحاق خواندند: «و یذکرک و الهتک» (۴)، و اینکه را دو معنی گفتند، یکی آن که: و عبادتک من قولهم: اله یأله الهة، آی عبد، و منه الإله المستحق للعبادة تو را رها کند و عبادت [تو] (۵)، تو را نپرستد- چنین که دیگران می پرستند- و قولی دگر [آن] (۶) که: مراد به الهه آفتاب است من قول الشاعر (۷): «تروحننا من الدهناء قصراً» (۸) و اعجلنا الإلهة ان توبوا و یروی أن تغیباً (۹)، ای الشمس و برای [آن] (۱۰) به او اضافت کرد که آفتاب پرستدی (۱۱)، فکانه قال: و یذکرک و معبودک. و بعضی دگر گفتند: به «الهة» الهه خواست جز که «تا» ی تأیث در او بود، چنان که ایشان گویند: ولدتی و کوکبتی و هو اهله ذلك قال الزاجر (۱۲): یا مضر الحمراء انت اسرتی و انت ملجاتی و انت ظهرتی فرعون جواب داد که: سَيَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ. اهل حجاز «سقتل» خواندند به تخفیف من القتل، و باقی قراء به تشدید من التقتیل لکثرة الفعل، و برای آن که قوت موسی - علیه السلام - دیده بود و علو کلمه او دانسته که (۱۳) به او چیزی نتواند کردن، گفت: هم با سر آن کار شویم که به اول می کردیم از کشتن پسران بنی اسرائیل و رها کردن دختران، چه آن سالها که او را خبر دادند که در اینکه سال مولودی آید که ملک تو بر دست تو (۱۴) بشود. (۱۵) او بفرمود تا کودکان نرینه را می کشتند (۱۶) - چنان که قصه آن ----- (۱۱) -

۳-۱). معج، وز، مل، لت، آج، لب: پرستیدی. (۲). معج، وز: بزی بزرگ داشت، مل، بم: بزی نر داشت. (۴). وز، مل، آج، لب: الهتک. [.....]

(۱۰-۶-۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، مل وز افزوده شد. (۷-۱۲). معج، وز، مل شعر. (۸). آج: عصرا. (۹). اساس، آن: یغیبا، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۳). معج، وز، مل: دانست که. (۱۴). مل، آج، لب، لت: دست او. (۱۵). آج، لب: برود. (۱۶). معج، وز، مل: می کشتند. صفحه: ۳۴۷ برفت- و برای آن زنان را گفت رها کنیم اینکه جا تا کسانی باشند که ایشان را خدمت کنند، و ایشان از شر ایشان ایمن باشند که زنان را شوکت کارزار نباشد. وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ، و ما از بالای ایشان قاهر و غالبیم و ایشان ذلیل و اسیر مانند. قوم موسی با موسی اینکه شکایت کردند، موسی گفت قومش را: اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا، از خدای یاری خواهی (۱) و صبر کنی (۲) و پناه با او دهی (۳). و «استعانت» طلب معونت باشد، و اینکه را «سین» طلب گویند. و «صبر» حبس النفس علی ما تکره باشد، و خلاف او جزع باشد، قال الشاعر (۴): «فان تصبراً فالصبر خیر مغبّة و ان تجزعا فالأمر ما تریان إن الأرض لله، بعضی گفتند (۵): زمین مصر است و حمل او کردن بر عموم اولیتر [باشد] (۶). زمین خدای راست به میراث، به آن کس دهد که خواهد از بندگان. و ارث و میراث جعل الشیء للخلف بعد السلف باشد، آنچه از مرده باز ماند به زنده [مستحق] (۷) ان را ارث و میراث و تراث خوانند، در جز اینکه جای استعمال کنند بر سیبل مجاز کقوله (۸) - علیه السلام - (العلماء ورثة الانبياء)، و به معنی تعقیب استعمال کنند، کقولهم: أورثه اکل الطین صفره اللون، آی عقبه. و «ایراث» به میراث رها کردن باشد. و در معنی آیت دو قول گفتند: یکی تسلیت و دلخوشی دادن ایشان بر آن که دنیا بر کس بنماند (۹) که از شأن او انقلاب و انتقال است - چنان که پوشیده نیست - و شعرا در او بسیار گفتند، منها (۱۰): و حسبک قول الناس فیما رأیته (۱۱) لقد کان هذا مرّة لفلان -----

----- (۱). معج، وز، مل، آج، لب، آن، آف: خواهید. (۲). معج، وز، مل، آج، لب، آن، آف: کنید. (۳). معج، وز، مل، آج، لب، آن، آف: دهید. (۴-۱۰). معج، وز، مل شعر. (۵). مل، لت مراد. (۶-۷). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [.....]

(۸). اساس، آف: کقولهم، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۹). اساس: نماند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۱). معج، وز: ملکنه.

صفحه : ۳۴۸ و قولی دگر آن که: ایشان را وعده داد بر قطع و طمع افکند که زمین مصر و ملک فرعون ایشان را خواهد بود [ن] «۱» بوعد «۲» من الله له بذلك. و مشیت ارادتی باشد در ایقاع «۳» فعل [علی] «۴» وجه دون [۱۸۴-پ] وجه .. وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، و انجام پرهیزگاران را باشد برای آن که ایشان با ثواب خدای شوند. قوم موسی بر سبیل توجع و تألم گفتند: أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا، ائى موسی یا «۵» نبی الله، دانی که اینان ما را رنجور داشتند پیش از آمدن تو و نیز پس از آن که تو بیامدی. چون در هر دو حال ما را در رنج می باید بود «۶»، آخر فرق چیست میان حضور و غیبت تو «۷»: چون با تو و بی تو می «۸» به غم باید زیست پس فرق میان وصل و هجران تو چیست و «اذی» رنجی «۹» باشد که به تلف نفس نرسد، و ایدای ایشان قوم موسی را آن بود که وهب گفت: قوم فرعون بنی اسرائیل را بنده گرفته بودند. ایشان را کارهای گران فرمودندی «۱۰» چون سنگ کندن از کوه و نقل کردن، و بنای کوشکها «۱۱» و سراها کردن و انواع حرف «۱۲» صناعات از گلی گری و آهنگری و درودگری و خشت زدن، و آن کس که نتوانستی کرد «۱۳» و ضعیف بودی، او را ضربه‌ای «۱۴» بر «۱۵» نهاده بودندی که در ماه و در روز بدادی، و اگر تأخیر کردی و ندادی او را بزدندی و بازداشتندی و جفا کردندی. و زنان را نیز دوک رشتن و جامه بافتن و درزی کردن «۱۶» فرمودندی و کارهایی که لایق ایشان بودی. موسی - علیه السلام - ایشان را دلخوشی -----

----- (۴-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۲). اساس: به وعده، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). معج، وز، مل، لت: وقوع. (۵). آج، لب: ندارد. (۶). معج، وز، مل، لت: بودن. (۷). معج شعر، وز، مل بیت. (۸). معج، وز، مل، لت: چون بی تو و با توام. (۹). اساس: رنج، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۰). معج، وز، مل: فرمودند، بم، آف: فرمودی. (۱۱). معج، وز، مل، لت: و بناها و کوشکها. (۱۲). معج، وز، مل، لت و. [.....]

(۱۳). معج، وز، مل، لت: کردن. (۱۴). اساس: ضربه، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۵). مل سر. (۱۶). معج، وز، مل، لت: در زیان کردن، مل: خیاطی کردن. صفحه : ۳۴۹ داد و گفت: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ، امید است که خدای تعالی دشمن [شما] «۱» را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه کند. ابو علی گفت: خدای تعالی ایشان را خلیفه کرد در زمین مصر از پس موسی، آنکه بیت المقدس بگشاد برای ایشان بر دست یوشع بن نون «۲». آنکه در روزگار داود دگر شهرها بگشاد برای ایشان و در عهد سلیمان ملک زمین به ایشان داد، فذلک قوله: وَ يَسْتَخْلِفُكُمْ «۳» وَ لَقَدْ أَخَذْنَا، ما بگرفتیم بدرستی آل فرعون را به سالهای قحط. «لام» تأکید راست، و «قد» لتقريب الماضی من الحال، چنان که کسی را بینی که منتظر رکوب امیر باشد گویی: قد ركب الامير، یعنی اینکه ساعت بر نشست. و آل مرد «۷» خاصگان او باشند «۸» که یؤول امرهم الیه. و گفته اند: آل از اهل خاصتر است، لهذا يقال: اهل البلد، و لا يقال آل البلد. و «سنین» جمع سنه باشد و به سنه کنایت کنند از قحط و اینکه را به کثرت استعمال مخصوص کردند به سال قحط تا از او فعل برگرفتند، فقالوا: اسنت القوم اذا دخلوا فی [السنة، ای فی] «۹» القحط، قال الشاعر: «۱۰» عمرو العلی هشم الثريد لقومه و رجال مکه مستنون عجاج ----- (۹-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۲). معج، وز، مل، لت: یوشع بن النون. (۳). اساس، مل، آج، لب: يستخلفنکم، با توجه به معج، وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴). معج، وز، مل، لت: خواهید کردن. (۵). مل به جای خویش. (۶). مل وحده العزیز. (۷). مل: مردم. (۸). معج، وز، آف، آن: باشد. (۱۰). معج، وز شعر. صفحه : ۳۵۰ فزء گفت: سنین، یعنی سالی از پس سالی قحطناک، يقول العرب: وجدنا البلاد سنین، ائى جدوبا، قال «۱»: و اموال اللثام بكل ارض تجحفها الجوائح و السنون و قال آخر «۲»: كأن الناس اذ فقدوا علینا نعام جال فی بلد سنینا [۵۸۱-ر] و اهل حجاز و قیس علی هجائین گفتند و در حال رفع به «واو» و در حال نصب و جرّ به «یا» بر نهاد جمع سلامت، و بعضی بنو تمیم در احوال ثلثه «۳» به «یا» گفتند، قالوا مضت علينا سنین، ائى قحط. و بنو عامر صرف کردند او را و گفتند: اقمنا عنده سنینا کثیرا «۴»، و کسائی گفت: لا بد علی هجائین و فتح النون باید که اینکه نوع «۵» جمع است، کقله و قلین و کره و کرین و عزه و عزیز گفت، و بعضی عرب اعراف بر «نون» افگندند و چنان ساختند که «نون» از اصل کلمت است، فقال شاعرهم: «۶» سنینی کلها قاسیت

حزنا اقام مع الصیلامه الذکور و قال اخر (۷): و لقد ولدت بنین (۸) صدق صاده (۹) و لانت بعد الله كنت السیدا «نون» جمع با اضافت بیاورده است از اینکه وجه که گفتیم. و نقص من الثمرات، و نیز امتحان کردیم ایشان را به نقصان میوه‌ها تا باشد که ایشان اندیشه کنند. قتاده گفت: قحط و سنون در بادیه و اهل مواسی بود و نقصان میوه (۱۰) در -----
 ---- (۱-۲). مج، وز، مل شعر. [.....]

(۳). مج، وز، مل: فی احوال الثلاثه. (۴). مج، وز، مل، لت: کثیره. (۵). مل، آف، لت: نون. (۶-۷). مج، وز شعر. (۸). آج، لت: سنین. (۹). مل، لت: ساده. (۱۰). آج، لب: میوه‌ها. صفحه: ۳۵۱ شهرها، و کعب الاحبار گفت: روزگاری (۱) در آید بر مردمان که درخت (۲) خرما بزرگ یک خرما آرد (۳). فَاِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ، چون نعمتی و خصبی و سعتی به ایشان رسیدی، گفتندی: لَنَا (۴) اَلَا اِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ، اَی فالهم و زجرهم و خیرهم و شرهم و نفعهم و ضرهم، و خیر و شر ایشان و نفع و ضر ایشان بنزدیک خداست. اگر عقل دارندی خیر از خدای (۱) خواستند [ی] (۲) و استدفاع شر از او کردند. و بعضی دگر گفتند: «طائر» به معنی نصیب (۳) آمده است و معنی آن که حظ و نصیب (۴) ایشان از خیر و شر بنزدیک خداست. ازهری و زجاج گفتند: مراد به «طائر» عذاب است، یعنی عذاب و عقوبت ایشان که ایشان آن را به شوم می‌دارند بنزدیک خداست و لکن بیشتر (۵) ایشان نمی‌دانند، و حسن بصری خواند: الا- انما طیرهم، بی «الف» و معنی یکی است، يقال: جرى طيره بخير او بشر، و قال و كذلك الطير تجرى (۶) بسعود او نحوس، و بعضی عرب گفتند: «طیر» جمع طائر باشد، مثل تاجر و تجر و راکب و ركب. آنکه گفت حق تعالی حکایت کرد از ایشان- اعنی قوم فرعون- که: هر گه [که] (۷) آیتی آری به ما و معجزه و دلالتی تا ما را به آن مسحور [۱۸۵-پ]

و مخدوع کنی و بفریبی، ما به تو ایمان نیاریم و تو را باور نداریم، کوفیان گفتند: مهما «ما [ما]» (۸) بوده است، «ما» ی اول «ما» ی مجازات است، و «ما» ی دوم «ما» ی زیادت. «ما» ی اول نحو قولهم: ما تصنع اصنع، و «ما» ی دوم چو [ن] (۹) ما در اذما و حیثما و متی ما (۱۰) شده که کلمات شرطاند، و المعنی ما تأتتا به من آیه، و بصریان گفتند: اصل او «ما» ی مجازات است، «مه» با او ترکیب کردند و معنی «مه» «کف» باشد، معنی آن که: کف- عما تقول و امتنع فانه ما تصنع اصنع، و اینکه اولتر است برای آن که کلام با او بر ظاهر است و در او معنی مبالغت است. و «تأنتا» مجزوم است به «مهما» و جواب او «فا» ست. -----

----- (۱). مل عزّ و جل. (۲-۷-۸-۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳-۴). اساس: نصب، با توجه به مج، مل تصحیح شد. (۵). مج، وز: بیشترینه. (۶). مج، وز: یجری. (۱۰). متی ما/ متیما. صفحه: ۳۵۳ فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ، آنکه حق تعالی بیان آیاتی کرد که خدای تعالی به معجزه موسی بر فرعون و قوم او افگند. عبد الله عباس گفت: اولش طوفان بود، و طوفان سیلی باشد عام که به عموم همه زمین یا بیشتر بگیرد و اشتقاق او از «طوف» و گردیدن باشد، و گفته‌اند: مصدر است کالزّحان و النقصان. و أخفش گفت: اسم جمع است و واحدش طوفانه باشد. مفسران خلاف کردند در معنی. ضحاک گفت از عبد الله عباس که: آن غرق است. مجاهد گفت: مرگ بود، و روایتی دیگر از عبد الله عباس که گفت: فرمانی بود از خدای تعالی که بر ایشان بگشت، و قال الزّاعی (۱): نضحی إذا العیش ادرکنا نکایتها خرقاء يعتادها الطوفان و الرّود و ابو عبيده گفت: طوفان چون در آب گویند آبی و سیلی عظیم باشد، و چون در مرگ گویند مرگی سخت باشد. و «قمل» (۲)، مجاهد و قتاده گفتند: مراد ملخ خرد است، و روایتی دیگر آن است که «قمل» شپشه (۳) سیاه باشد که در گندم افتد. ابن زید گفت: «قمل» براغیث باشد، کیک. سعید جبر و حسن بصری گفتند: جانوری سیاه بود خرد. عطاء خراسانی گفت: شپش (۴) بود. حسن بصری «قمل» خواند به فتح «قاف» و سکون «میم». ابو عبيده و أخفش گفتند: نوعی دگر بود از نارد که شتر را بود (۵) و آن را حمانان گویند (۶)، و قال الاعشى (۷): قوم يعالج قملًا- ابناءهم و سلاسل اجدا و بابا موصدا ابو العالیه گفت: خدای تعالی اینکه قمل را مسلط کرد بر چهارپایان ایشان تا از پای بیفتادند و هیچ کار نتوانستند کردن. بعضی گفتند: مورچه خرد ----- (۱-۷). مج، وز شعر. (۲). ضبط قرآن مجید: وَالْقَمَلِ- اساس و، با توجه به مج، وز زاید می‌نماید. (۳). مج، وز، لت: سبشه. (۴). لت: سبش. (۵). مج:

نوعی بود در کره که در شتر بوده، وز، لت: نوعی بود از کره که در شتر بود. [.....]

(۶). معج، وز، مل: خوانند. صفحه: ۳۵۴ بود، قال الشاعر (۱): «ارسل الذرّ و الجراد علیهم و عذابا فاهلکتهم دمورا و الضفادع، جمع ضفدع باشد، حیوانی است در آب آن را به فارسی «۲» بزغ گویند. و الدّم، و خون. آیات مُفَصَّلَاتٍ، نصب او بر حال است، من قوله: فَأَرْسَلْنَا. اَمَّا كَيْفِيَّتْ نَزُولِ اَيْنِكَ آيَاتٍ وَ وَصَفِ اَنْ: عبد الله عبّاس و سعید جبیر و قتاده و محمد بن اسحاق بن یسار روایت کردند- و حدیث بعضی در بعضی داخل است- که: چون سحره ایمان آوردند و فرعون از آن جا برگشت مقهور و مغلوب با آن همه الا کفر و اصرار بر کفر و بر معصیت بنیفرودند، خدای تعالی ایشان را امتحان کرد به قحط و نقصان ثمرات در سالهای پیاپی «۳». چون موسی - علیه السّلام - ایشان را معالجه کرد به اینکه چهار آیت که: «عصا» بود و «ید بیضاء» و «قحط» و «نقصان میوه» - و ایشان هیچ متنبه نشدند - موسی - علیه السّلام - دعا کرد «۴»، گفت: بار خدایا آیتی نمای اینان «۵» را که بر اینان نعمتی باشد و قوم مرا پندی باشد، و آنان را که پس ما «۶» باشند عبرتی باشد و آیتی. خدای تعالی طوفان فرستاد بر ایشان، و آن آبی بود از آسمان [۱۸۶- ر]

که «۷» بیامد و در خانه‌های «۸» ایشان [افتاد] «۹» چنان که ایشان در میان آب بودند در خانه‌ها «۱۰» تا به زانو و بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب و متاع بر ایشان تباہ شد «۱۱». و خانه‌های «۱۲» اسرائیلیان با خانه‌های «۱۳» قبطیان آمیخته بود دیوار با دیوار و درها بر هم گشاده، در خانه اسرائیلی «۱۴» از آن آب یک قطره نبود، و سرای «۱۵» قبطی «۱۶» فرو می آمد به آب و بناها خراب می شد، تا ---
----- (۱). معج، وز شعر. (۲). معج، وز: پارسی. (۳). معج، وز: سالها بستانی. (۴). آج، لب: ایشان را دعا کرد و. (۵). آج، لب: ایشان. (۶). آج، لب را. (۷). معج، وز: آبی بود که از آسمان. (۸-۱۰-۱۲-۱۳). اساس: خانه‌ها / خانه‌های. (۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۱). آج، لب: کرد. (۱۴). معج، وز، لت: اسرائیلیان. (۱۵). لت: و به سرای. (۱۶). معج، وز، مل، لت: قبطیان. [.....]

صفحه: ۳۵۵ چندان آب پدید آمد که به سینه ایشان برسید و نیز در باغها و زمینهای ایشان افتاد تا کشت نتوانستند کردن. اینکه حال بر ایشان مسلط شد، هفت روز از شنبه تا شنبه. به استغاثت و فریاد بر موسی آمدند «۱»، گفتند: دعا کن خدایت را تا اینکه عذاب از ما بردارد تا ما ایمان آریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل [را] «۲» با تو بفرستیم. موسی - علیه السّلام - دعا کرد، خدای تعالی آن طوفان برداشت. ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را دست بنداشتند «۳»، و از آن که بودند بتر شدند. خدای تعالی آن سال خصبی و گیاهی داد «۴» ایشان را که مثل آن ندیده بودند، و کشت و میوه و زرع و ریع بسیار پدید آمد. ایشان گفتند: اینکه آن است که ما تمنا می کردیم و آنچه ما پنداشتیم که عذاب است آن خود نعمت و رحمت بود بر ما، و اگر از اینکه پس باران نیاید بر ما نگزاید «۵» ما را. چون یک ماه بر اینکه [بر] «۶» آمد و ایشان در نعمت و عافیت بودند و در کفران نعمت بیفرودند، خدای تعالی ملخ فرستاد ایشان را در افتاد و جمله زرع و میوه و گیاه و برگ و درخت ایشان بخورد و از دشت و صحرا و باغها و خانه‌های «۷» ایشان افتاد «۸» و درها و دارها و چوبها و آهنها و جامه‌های «۹» ایشان می خورد و خانه‌هایشان «۱۰» فرو افتاد، و پنداشتی که چندان که پیش می خوردند «۱۱» هیچ سیر نمی شدند «۱۲». و از آن ملخ یکی در خانه اسرائیلی نرفت و ایشان را نرنجانید. به نفیر بر موسی آمدند و تصرّع کردند و گفتند: زینهار «۱۳» یا موسی خدایت ----- (۱). معج، وز، مل، لت و. (۲-۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳). معج، وز، آف: بنه داشتند. (۴). آج، لب، بم، آف: می داد. (۵). اساس، مل، آج، لب، بم، آف: نگراید، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۷). معج، وز: باغها با خانه‌های. (۸). معج، وز: فتاد. (۹). اساس: جامه‌های / جامه‌های. (۱۰). اساس: خانه‌هایشان / خانه‌هایشان. (۱۱). معج، وز، لت: می خوردند. (۱۲). معج، وز: نمی شوند. (۱۳). معج، وز، مل، آج، لب: زنهار. صفحه: ۳۵۶ را دعا کن تا «۱» اینکه بلا- از ما بردارد که ما به هر حال از اینکه بار «۲» ایمان آریم و فرمان تو کنیم و دست از بنی اسرائیل بداریم. و عهد و میثاق و پیمان کردند. موسی - علیه السّلام - دعا کرد، خدای تعالی آن برداشت از ایشان- پس از آن که هفت روز مقام کرد با ایشان از شنبه تا شنبه، و گفتند: موسی - علیه السّلام - به دعا کردن به صحرا

برون شد. چون دعا بکرد، به عصا اشارت کرد به مشرق و مغرب «۳»، آن ملخ از آن جا که آمده بودند باز گشتند و پراکنده شدند چنان که یکی نماندند «۴» آن جا. چون ملخ برفت، اینان بیامدند به زرها و باغهای خود آمدند بقایای «۵» اندک مانده بود، گفتند: مصلحت در آن باشد که «۶» بر اینکه که «۷» مانده است قناعت کنیم و تزجی «۸» روزگار کنیم و دین خود نگاه داریم و رها نکنیم، و به آن عهد نیز وفا نکردند و با سر کار «۹» خود رفتند. یک ماه بر اینکه بگذشت و ایشان آن فراموش کردند، خدای تعالی قمل فرستاد بر ایشان، و کیفیت حال آن بود که خدای تعالی موسی را گفت: از مصر به در شو به دهی از دههای مصر که آن را عین الشمس خوانند، آن جا پشته‌ای است ریگ روان، آن جا دعا کن و عصا بر آن پشته زن تا من آیتی دگر باز نمایم. موسی به آن جا آمد و دعا کرد و عصا بر آن پشته ریگ [روان] «۱۰» زد، خدای تعالی با قمل کرد. از آن جا برخاستند «۱۱» و در آن بقایای زرع و کشت و میوه ایشان افتادند «۱۲» و جمله بخوردند چنان که پوست زمین باز کردند، و آنگه در ایشان [گرفتند] «۱۳» و در جامه و اندام ایشان افتادند و ایشان را می‌کشند و ایذا می‌کردند ----- (۱). آج، لب: که. (۲). مع، وز: نوبه، آج، لب: پس. [.....]

(۳). مع، وز: و به مغرب. (۴). مع، وز، لت: نماند. (۵). آج، لب: و باغها بقایا. (۶). آج، لت: مصلحت آن است که. (۷). مع، وز، لت: بر اینکه چه. (۸). آج، لب، بم: برخی. (۹). مع، وز، مل، لت: کارهای. (۱۰-۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۱۱). اساس، آج، لب، لت: برخواستند، با توجه به ضبط مع، وز تصحیح شد. (۱۲). مع، وز، مل: افتاد. صفحه: ۳۵۷ و در طعام و شراب ایشان می‌افتادند، و هر چه بنهادندی که با سر آن [۱۸۶-پ]

شدندی پر شده بودی «۱» از قمل. باستاند «۲» و میان سراها «۳» ستونها برکشیدند و به گچ و به صاروج «۴» بکردند و طعام و شراب بر بالای آن نهادند که به وقت حاجت فرو گرفتندی پر «۵» قمل شده بودی. قتاده گفت: «قمل» شیشه گندم «۶» بود، در گندم ایشان فتاد مغز آن بخوردی و پیرداختی، بیامدی و در ایشان فتادی و در طعام ایشان، تا یکی از ایشان ده جریب گندم «۷» به آسیا و «۸» بردی که «۹» سه قفیز باز آوردی. و آنگه در ایشان و اندام و جامه ایشان افتاد و ایشان را می‌گزید و ایذا می‌کرد تا هر موی که بر سر و اندام ایشان بود بخورد و ابروها «۱۰» و مژه چشمشان «۱۱» نماند و خواب و قرار از ایشان بازداشت. بیامدند و فریاد خواستند از موسی و ضجه «۱۲» و فزع کردند و سوگند [ان] «۱۳» گران خوردند که از اینکه پس عهد تباہ نکنیم و ایمان آریم و بنی اسرائیل را دست برداریم «۱۴» و مراد تو حاصل کنیم. موسی - علیه السلام - دگر باره دعا کرد. خدای تعالی آفت قمل از ایشان برداشت «۱۵». پس از آن که به هفت روز بمانده بود بر ایشان از شنبه تا شنبه، چون بلا از ایشان دور شد، گفتند: ما هرگز [از] «۱۶» اینکه جادوتر آدمی ندیدیم «۱۷»، سنگ و ریگ و چوب با حیوان می‌کند؟ به عزت فرعون که ما به او هرگز ایمان نیاریم. خدای تعالی ایشان را یک ماه دیگر فرو گذاشت، آنگه ضفادع بر ایشان گماشت ----- (۱). مع: پر شده بودندی.

(۲). مع، وز، مل: بایستادند. (۳). مع، وز، سرای. (۴). مع، وز، مل: به صهروح، بگرفتند. [.....]

(۵). مع، وز: بر آن، مل، لت: پر از. (۶). مع، وز: سبشه گندم. (۷). وز: چرب گندم. (۸). همه نسخه بدلها بجز بم: آسیا. (۹). مع، وز، مل، لت: برده بودی که. (۱۰). مع، وز، مل، لت: ابروهاشان. (۱۱). مع، وز، مل، لت: چشمهاشان، آج، لب: چشمانشان. (۱۲). مع: صیحه، بم، آف: جزع. (۱۳-۱۶). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۱۴). آج، لب: دوست از بنی اسرائیل برداریم. (۱۵). آن، لت: بازداشت. ۱۷. آج، لب: گفتند ای جادو هرگز ما تو را نمی‌دیدیم. صفحه: ۳۵۸ [و آن جمع ضفدع باشد. حیوانی معروف است که در آب «۱» بانگ دارد] «۲» و آن را به پارسی بزغ گویند. همه سرای و خانه و جای ایشان از آن پر شد، در طعام و شراب هیچ چیز را دست بر نهادند و الا در آن جا ضفدع «۳» بود، در خان «۴» و سفره و کوزه آب و هر اناء که در او چیزی بود یا نبود تا چنان مسلط شد که یکی از ایشان چون حدیث کردی یکی از آن ضفادع بجستی و در دهنش شدی، و چون دیگ پختندی دیگ از آن پر شدی. چون مرد بختی چندان از آن بر اندام و پشت و پهلوی او جمع بودی که اگر خواستی که از اینکه پهلوی بر آن

پهلوی گردد نتوانستی، و اگر کاسه خوردی «۵» در پیش نهادی و اگر آرد سرشتی یا دیگ پختی از آن پر شدی. عبد الله عیاس گفتی: ضفدع، بیابانی بود، به حسن طاعت ایشان خدای را در آل فرعون. [خدای تعالی] «۶» آن را آبی کرد و با آب الف داد. چون حال چنین بود به رنج عظیم افتادند و دگر باره به فریاد «۷» پیش موسی آمدند و بگریستند و جزع کردند و سوگندان مغلظ «۸» یاد کردند که اینکه نوبت خلاف نکنیم. موسی - علیه السلام - دعا کرد و خدای تعالی کشف کرد پس از آن که یک هفته در آن بودند از شنبه تا شنبه، یک ماه دیگر بر آمد و ایشان از آن کافرتر و طاغی تر بودند «۹»، خدای تعالی خون بر ایشان گماشت «۱۰» تا آب رود نیل و جمله آبهاشان «۱۱» خون شد خون صرف و جمله «۱۲» آب چاهها خون شد خونی تازه «۱۳» سرخ. به فرعون آمدند و گفتند: ما را از اینکه نوبت محنت عظیمتر است، ما را ----- (۱). وز، لت باشد و از آب. (۲-۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، لت افزوده شد. [.....]

(۳). معج، وز، مل، لت: ضفادع. (۴). معج، وز، مل: خوان. (۵). معج، وز: خوردنی. (۷). معج، وز آمدند و. (۸). معج، وز، مل، لب، لت، آن: مغلظ. (۹). آج، لب: شدند. (۱۰). مل: بگماشت. (۱۱). معج، وز، مل، آج، لب، آف، لت، آن: آبهای ایشان. (۱۲). مل: و همه. (۱۳). مل تازه و. صفحه ۳۵۹ شربه‌ای «۱» آب نیست و الا خون شد. ما از تشنگی می میریم و خون نمی شاید خورد [ن] «۲» فرعون گفت: آن «۳» سحر است که او کرده است. گفتند: سحر چه باشد که ما و اسرائیلیان از رود نیل آب می گیریم «۴»؟ آنچه در انا و سبوی ماست خون است و آنچه در «۵» انا ایشان است آب است؟ ایشان آب می خورند و ما خون. چون کار بر ایشان سخت شد، زنان همسایه از قبطیان بیامدندی و شربتی آب خواستندی از اسرائیلیان. ایشان از سبوی خود آب به ایشان دادندی، آب صافی پاکیزه. تا در سبوی اسرائیلی بود [ی] «۶» آب بودی، چون به کوزه قبطی رسیدی خون شدی. ایشان متحیر بماندند [۱۸۷-ر]. با فرعون می شدند. فرعون می شدند. فرعون کس فرستاد، قوم اسرائیلیان را حاضر کرد و انائی بساختند دو جره «۷»، تا از یک «۸» جانب اسرائیلی آب خورد و از یک جانب قبطی. از یک جای تا هر دو آب می خوردند آنچه اسرائیلی خوردی آب بودی آنچه به دهن قبطی رسیدی خون بودی. زن قبطی بیامد [ی] «۹» و زن اسرائیلی را گفت: از دهن خود شربتی آب در دهن من کن. او آب از دهن خود در دهن او کردی خون شدی. آب رود نیل چون به زرع بنی اسرائیل شدی آب بودی، چون قبطی از او به دست یا به سبو «۱۰» برگرفتی خون بودی. فرعون - علیه اللعنه - چنان تشنه شد که پوست درخت تر بیاوردندی تا او از آن جا آبی بمکد «۱۱». آن آب در دهن او خون شدی. هفت روز بر اینکه حالت «۱۲» بماند که هیچ طعام و شراب نخوردند الا خون. زید اسلم گفت: آن «۱۳» خون که خدای بر ایشان مسلط کرد خون بینی بود که ----- (۱). مل، لت: شربتی، آف، آن:

شربت. (۲-۶-۹). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳). معج، وز، مل: اینکه. (۴). مل: برمی گیریم. [.....]

(۵). معج، وز، مل کوزه و. (۷). آن: جوره. (۸). آن: یکی. (۱۰). مل، لت: سبوی. (۱۱). مل، لت، آن: بمکید. (۱۲). معج، وز، مل، لت، آن: حال. (۱۳). لت: اینکه. صفحه ۳۶۰ بر ایشان مستولی شد. در هیچ حال «۱» از اوقات طعام و شراب و خواب و بیداری باز نه استاد «۲». و قول اول قول عامه مفسران است. و معروفتر آن است. چون به فریاد آمدند، موسی - علیه السلام - دعا کرد و خدای «۳» آن «۴» برگرفت، ایشان وفا نکردند. نوف البکالی گفت: موسی - علیه السلام - بعد از آن که سحره را غلبه کرد بیست سال با فرعون بماند و مقاسات می کرد او را و اظهار آیات می کرد، اینکه که خدای تعالی در اینکه آیت بیان فرمود - و ما شرح دادیم - و از ایشان کودکی، اینکه که خدای تعالی در اینکه آیت بیان فرمود - و ما شرح دادیم - و از ایشان کودکی ایمان نیاورد. فاستکبروا «۵»، تکبر و تجبر کردند، و ایشان گروهی بودند مجرمان «۶» گناهکاران. وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ، چون عذاب بر ایشان افتاد. و «لَمَّا» در معنی ظرف زمان ماضی باشد، و «اِذَا» ظرف زمان مستقبل. و نیز «۷» «رجز» عذاب است فی قول الحسن و قتاده «۸» و مجاهد و ابن زید. سعید جبیر گفت: طاعون بود - و آن عذاب ششم بود، و آن چنان بود که چون خدای تعالی اینکه آیات که ذکر کرد از: طوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون، اینکه پنج آیت و علامت پیاپی «۹» بفرستاد و ایشان هیچ بهتر نشدند. موسی - علیه السلام - گفت:

خدای تعالی عذابی و طاعونی خواهد فرستاد [ن] «۱۰» بر قبطیان می‌فرماید اسرائیلیان را که: گوسپندی «۱۱» بکشی «۱۲» و درهای سرای خود به ----- (۱). مل: وقت، آف: حالی. (۲). مچ، وز، آج، لب، آف، لت: نه ایستاد. (۳). مچ، وز، مل تعالی. (۴). اساس سر، با توجه به مچ، وز زاید می‌نماید، آن بلا از سر. (۵). اساس فی الارض، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید زاید می‌نماید. (۶). آج، لب و. (۷). لب، آن: هر. [.....]

(۸). اساس، آج، لب، آف، آن: القتاده، با توجه به مچ، وز تصحیح شد. (۹). لت: پشناپشت. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مچ، وز افزوده شد. (۱۱). آج، لب، آف، لت، آن: گوسپندی. (۱۲). مچ، وز، مل، آج، لب: بکشید. صفحه: ۳۶۱ آن «۱» خون ملطخ کنی «۲». ایشان همچنان کردند. قبطیان گفتند: چرا چنین می‌کنی «۳»! گفتند: خدای تعالی عذابی خواهد فرستاد «۴». موسی - علیه السلام - ما را گفت چنین کنی «۵»، گفتند: خدای شما شما را به آن «۶» باز شناسد. گفتند: ما را چنین فرموده‌اند، اینکه به فرمان خدا و پیغامبر می‌کنیم. بر دگر روز برخاستند «۷» هفتاد هزار آدمی از قوم فرعون به طاعون بمرده بودند چنان که دفن نتوانستند کردن «۸». و اصل «رجز» میل باشد، و منه قوله: وَالرَّجَزَ فَاهْجُرَ «۹»، اى عبادة الاوثان، برای آن که آن میل باشد از حق. «و الرّجز» ارتعاش فی رجل الناقه، «و الرّجز» نوع من السّیر السّریع «۱۰»، و قيل: الرّجز الرّجل القصیر، و منه سمی بحر الرّجز فی الشّعر لقصره، و قبل: لشبهه بذلك النوع من السّیر و الرّجزة ما يعدل به الحمل اذا مال و هی ایضا صوف احمر یزین به الهودج. قالوا، گفتند، یعنی قبطیان موسی را - علیه السلام - ادع لنا ربك، بخوان برای ما خدایت را. بما عهد عندك. ابو العالیه گفت: [به] «۱۱» آنچه تو را وصیت کرد. عطا گفت: با آنچه تو را خبر داد. مؤرّج گفت: با آنچه تو را اعلام داد. سعید جبیر و مجاهد و ابن محیصن «رجز» خواندند به ضم «۱۸۷» - [پ]

«را» و هما لغتان، كالعضو و العضو، یعنی دعا کن برای ما به دعواتی که خدای تو را آموخته است. لئن کشفنا عنّا الرّجز، اینکه «لام» جواب قسمی مضمّر است، کأنهم قالوا: حقّا لئن کشفنا عنّا الرّجز، او حقّ کذا، به فلان قسم که اگر اینکه عذاب و محنت را از ما کشف ----- (۱). آج، لب: بدان. (۲). مچ، وز، مل، آف، آن: کنید. (۳). مچ، وز، آج، لب، آف، آن: می‌کنید. (۴). لت: فرستادن. (۵). مچ، وز، آج، لب، آف: کنید. (۶). مچ، وز، مل، لت: به اینکه. (۷). اساس، آج، لب، بم، آن: برخوایند، با توجه به ضبط مچ، وز تصحیح شد. (۸). آف: نتوانستندی کردن. (۹). سوره مدثر (۷۴) آیه ۵. [.....]

(۱۰). در معاجم دو معنی اخیر برای اینکه لغت دیده نشد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مچ، وز افزوده شد. صفحه: ۳۶۲ کنی و برداری به تو ایمان آریم و تو را تصدیق کنیم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم. موسی - علیه السلام - می‌خواست تا بنی اسرائیل را از چنگ و عذاب ایشان برهاند. چون موسی - علیه السلام - دعا کرد و خدای اجابت کرد و عذاب از ایشان برداشت، إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ، که دیدی ایشان عقیب آن عهد می‌شکستند «۱»، و «اذا» مفاعلات است که شرح دادیم، و زجاج گفت: معنی او هناك باشد، ظرف زمان است که در جای ظرف مکان استعمال می‌کنند علی التّوسّع. و قوله: إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ، یعنی تا به وقت عذاب ایشان از غرقى که وقت زده بودیم. و «نکت» نقض عهد باشد تشبیها بنکت الغزل، و آن تاب باز دادن ریسمان باشد، قال الله تعالی: كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا، «۲» و النّكت الغزل المنقوض، و منه قوله - علیه السلام - لا- امیر المؤمنین علی: أنّك ستقاتل النّیاكثین و القاسطین و المارقین. فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، حق تعالی گفت: چون چنین کردند من از ایشان انتقام بکشیدم به آن که ایشان را در دریا غرق کردم. و «انتقام» کینه کشیدن باشد، و «یم» دریا بود. قال ذو الرّمیة «۳»: داویة و دجی لیل کأنهما یم ترطن فی حافاتہ الزّوم و قصیه غرق فرعون و قومش رفته است طرفی، و باقی گفته شود در سوره یونس - إن شاء الله تعالی. بِأَنَّهُمْ، «با» مجازات راست، چنان که: فعلت بک کذا بما فعلت، یعنی بجزاء ما فعلت و بعوض «۴» ما فعلت، و «أنّ» مع اسمها و خبرها فی موضع المصدر، و المعنی اغرقناهم بتکذیبهم بایاتنا، به دروغ داشتن آیات ما را و غفلت ایشان از آن، و آن که از آن بی خبر بودند و علم به آن حاصل نکردند. و در ضمیر «عنها» خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است به آیات، یعنی غافل بودند از تفکر و تأمل در آیات، و بعضی گفتند: از نعمت،

یعنی از ----- (۱). معج، وز، لت: می‌شکافتند. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶. (۳). معج، وز شعر. (۴). معج، وز: بعض. صفحه: ۳۶۳ حلول نعمت به ایشان رجوعاً الی قوله: فَانْتَقَمْنَا، و قول اول قریبتر است. آنکه گفت: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ، گفت: پس از آن که فرعون و قومش را در دریا هلاک کرده بودیم، میراث ایشان و آنچه از ایشان باز ماند به قوم بنی اسرائیل دادیم که در زمین مستضعف بودند و ضعیف و درمانده بودند از دست فرعون و قومش که ایشان را بندگی گرفته بودند (۱) و مقهور و ذلیل کرده به بیگار، و بار بر ایشان، و کشتن فرزندان ایشان، و انواع مذلت که ذکر آن برفت- مشارق و مغارب زمین به ایشان دادیم. گفتند: جانب شرقی خواست و جانب غربی. حسن بصری گفت: به جانب شرقی مصر خواست و به جانب غربی شام. [وزجراج گفت: مراد نه موسی است، مراد سلیمان است که او از بنی اسرائیل بود و بر مشارق و مغارب زمین پادشاه شد] (۲) و برای آن به لفظ میراث گفت که بازمانده آن هلاک شدگان بودند از عمالقه و فراعنه. وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى، و تمام شد کلمه نیکوتر از خدای تو (۳) بر بنی اسرائیل به آن صبر که کردند، یعنی آن وعده که داد که من زمین به میراث به شما می‌دهم فی قوله: وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۴). و «حسنی» تأیید احسن باشد، و او صفت کلمه است، و بعضی [۱۸۸-ر]

دگر از مفسران گفتند: مراد به «کلمه» نعمت است، یعنی نعمت خدای تعالی بر بنی اسرائیل تمام شد به هلاک فرعون و قومش. و قوله: بِمَا صَبَرُوا (۵)، «با» مجازات راست و «ما» مصدریه است، یعنی بصبرهم. وَ دَمَّرْنَا مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَ قَوْمَهُ، و دمار بر آوردیم از آنچه فرعون و قومش می‌کردند از بناها و هلاک کردیم آن را. و «دمار» هلاک بود، و منه قوله: تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا (۶)، هر چه ایشان به عمرهای ----- (۱). معج، وز، مل، لت: بنده گرفته بودند، آج، لب: به بندگی گرفته بودند. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳). مل: خدای تعالی خدای تو. (۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۵. (۵). اساس و، با توجه به معج، وز زاید می‌نماید. (۶). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۵. صفحه: ۳۶۴ دراز کرده بودند از همه چیزها، به یک ساعت (۱) دمار بر آوردیم. وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ، و آن بناهای رفیع که می‌کردند از قصور و دور (۲). و اصل العرش الرفع (۳)، و منه العرش للسيرير الرفيع و الملك العظيم، و گفتند: آنچه ایشان می‌بستند از چفتها (۴) و چمنها (۵) و در باغها نزهت را، و منه العریش [بلان] (۶) مرغان را از اینکه جا عریش خوانند که چون چفته (۷) بود، (۸) و روا بود که از جهت ارتفاع او را عریش (۹) خوانند، و ابو عبیده گفت: عریش بنا باشد، و منه عروش مکه، ای ابنیتها. و ابن عامر و أبو بکر و عاصم (۱۰) خوانند (۱۱): «يعرشون» بضم الزاء، و باقی قرءاء، «يعرشون» بكسر الزاء، و هما لغتان يقال: عرش يعرش، و يعرش، كبطش يبطش و يبطش. وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ، حق تعالی در اینکه آیت از بلادت و نکادت و جهالت بنی اسرائیل حکایت کرد، و آنکه خدای تعالی پس از آن که اینکه همه نعمتها کرد با ایشان و ایشان بر کنار دریا گرفتار شدند و فرعون از پی ایشان برفت با لشکرهای گران و (۱۲) ایشان را راه گریز (۱۳) نبود که دریا در پیش بود و قوت مقاومت فرعون نه، که لشکر و بی‌کرانه بود، فروماندند و گفتند: یا موسی تدبیر ما چیست! خدای تعالی گفت: [یا] (۱۴) موسی عصا بر [اینکه] (۱۵) دریا زن. عصا بر دریا زد، دوازده راه خشک در دریا پدید آمد تا هر سبطی به راهی فرو شدند چنان که گرد سم اسپان ایشان از میان دریا در هوا می‌رفت (۱۶). در میان دریا بر موسی -----

----- (۱). معج، وز، مل، لت: ما به یک ساعته. (۲). معج، وز، مل: دوور. [.....]

(۳). مل، آج، لب: الرفع. (۴). اساس: چفها، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). لت: خیمها/ خیمه‌ها. (۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد، مل، لت: بالان. (۷). اساس: چفت، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۸). معج، وز، مل: باشد. (۹). اساس: عرش، با توجه به معج، وز تصحیح شد، معج: عرایش. (۱۰). معج، وز، مل، لت: أبو بکر عن عاصم. (۱۱). معج، وز، لت: خوانند. (۱۲). آج، لب: که. (۱۳). معج، وز، لت: گریغ، مل: گریزی. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد، آج، لب: موسی را. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. ۱۶. مل: می‌شد. [.....]

صفحه : ۳۶۵ تحکم کردند که: یا موسی ما چه دانیم که حال برادران و خویشان ما چیست که ما ایشان را نمی‌بینیم! موسی - علیه السلام - دعا کرد تا آن آب که به شکل دیوار بود طاق طاق شد تا آنان که به آن «۱» طرف بودند می‌نگریدند و اینکه گروه را که به اینکه طرف بودند می‌دیدند. چون اینان همه از دریا بر آمدند و فرعون و قومش در دریا حاصل شدند، خدای تعالی بفرمود تا آن طاقهای آب بر هم زدند و دریا به آب مطبق شد و ایشان جمله غرق شدند. چون بر آمدند، گفتند: یا موسی ما چه ایمن باشیم که فرعون هلاک نشد «۲» بجست یا او را برهانیدند و فردا با ما گردد. خدای تعالی فرعون را با چهارصد من آهن سلاح که با خود «۳» داشت بر سر آب آورد تا ایشان بدیدند او را. اینکه همه آیات و نعمت خدای دیده «۴»، چون بر آمدند بر کنار دریا گروهی را دیدند بت پرستان، بتان در پیش نهاده آن را سجده می‌کردند، موسی را گفتند: یا موسی، ما را نیز خدایی پیدا کن چنان که ایشان را خدایانند، و جاوزنا، [و] «۵» بگذرانیدیم «۶» بنی اسرائیل را به دریا، یقال: جاوزت بفلان مکان کذا فتجاوز. «بحر» مفعول اول است و «بنی اسرائیل» مفعول دوم. فأتوا، آمدند بر گروهی «۷» که ایشان عکوف و اقبال کرده بودند بر بتانی که ایشان را بودند «۸» گفتند: یا موسی ما را نیز خدایی کن چنان که ایشان را هست [۱۸۸-پ]. حمزه و کسایی و خلف خواندند: «یعکفون» به کسر «کاف»، و باقی قرء «یعکفون» به ضم «کاف»، و اینکه دو لغت است، مثل: یفسقون و یفسقون. و اشتقاق و اصل «بحر» از سعت و فراخی باشد، و منه البحر الّذی هو الشّق، و منه البحیره للناقة المشقوقة الاذن. و «صنم» آن باشد از بتان که مصور باشد، و -----

----- (۱). مج: اینکه. (۲). مج: وز: نشده باشد، آن یا. (۳). مج: وز، مل، لت: بر خود. (۴). آج، لب: خدای که بدیدند. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس: بگزرانیدیم، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مل علی قوم یعکفون علی أصنام لهم (۸). مل قالوا یا موسی اجعل لنا صفحه : ۳۶۶ «وثن» آن که نامصور باشد «۱». موسی - علیه السلام - گفت: شما جاهل و نادان مردمانی «۲». در خبر است که: یک روز جهودی امیر المؤمنین علی را گفت: ما دفتنم نبیکم حتی اختلفتم، پیغامبران را دفن نکردی «۳» تا به خلاف نکردی، «۴» بر سبیل طعن [گفت] «۵». امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: اختلفنا عنه لا فیه، ما از او خلاف کردیم در او خلاف نکردیم، یعنی در تفسیر کلام او خلاف کردیم نه در نبوت او، و لکن ما جفّت اقدامکم من البحر حتی قلت لنبیکم. اجعل لنا إلهاً كما لهم آلِهَةٌ، و لکن پای شما از آب دریا خشک ناشده پیغامبران را گفتی «۶»: ما را خدایی کن چنان که بت پرستان را خدایانند، فکأنما القم حجرا، پنداشتی سنگی «۷» در دهن او کوفتند «۸». إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعٌ مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، اینکه حکایت قول موسی است که خدای تعالی خبر داد که او به جواب ایشان کرد، گفت: اینان آنچه می‌کنند و در میان آنند از بت پرستیدن «۹» در معرض هلاک است. و «متبیر» مهلك باشد من التبار و هو الهلاك، و باطل است آنچه می‌کنند. قالَ أغيرَ الله أبغیكم إلهاً، گفت ایشان را که: من برای شما جز خدای که آفریدگار و منعم شماست خدایی دگر طلب کنم؟ به لفظ استفهام [است] «۱۰» و معنی تقریب و انکار، و بعضی نحویان گفتند تقدیر آن است که: ابغی لكم إلهاً، و حرف جرّ بیفکنند چنان که فی قوله: وَ اختارَ موسى قومه «۱۱»، ای من قومه. و نصب «غیر» بر مفعول به است. و بعضی دگر گفتند: «بغی» متعدی باشد به دو مفعول، یقال: بغاه الخیر، کقولهم: اعطاه الخیر. و «طلب» متعدی به یک مفعول -----

----- (۱). مل قال إنکم قوم تجهلون (۲). مج: وز، مل، آف: مردمانید. (۳-۴). مج: وز، مل، آج، لب، آف: نکردید. (۵-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). مج: وز، لت، آج، لب، آف: گفتید. (۷). مج: وز، مل: سنگ. [.....]

----- (۸). آج، لب، لت: گرفتند. (۹). اساس: پرستیدند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. صفحه : ۳۶۷ باشد، و قول اول درست تر است. و در نصب «الها» دو وجه است: یکی آن که حال باشد. دوم آن که مفعول به باشد و «غیر» را نصب بر حال باشد لانه صفة متقدّمة «۱» علی الموصوف، و صفت چون بر موصوف متقدّم باشد «۲» نصب کنند او را بر حال، کقول الشاعر: «۳» لعزة موحشا طلل قديم وَ هُوَ فَضِّلْكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، و او شما را تفضیل داد «۴» بر مردمان روزگارتان به آیاتی و نعمتها «۵» که داد شما را. معمر روایت کرد از زهری از ابو واقد اللیثی که گفت: با رسول الله - صلی الله علیه و آله - بودم «۶» پیش غزاة حنین

به درختی سدر (۷) بگذشتم (۸) بزرگ سبز نیکو جماعتی گفتند یا رسول الله؟ «اجعل لنا هذه ذات انواط كما للكفار ذات انواط» (۹)»
اینکه درخت ما را بذات انواط کن چنان که کافران را ذات انواطی هست، و کافران را درختی بود سدر پر شاخ که آن جا مقام کردند و سلاحهای خود از آن جا در آویختندی، من التوط، و التوط: التعلیق، يقال ناطة بكذا اذا علقه فهو منوط. رسول- علیه السلام- گفت: الله اكبر؟ اینکه چنان است که بنی اسرائیل موسی را گفتند: اجعل لنا إلهاً كما لهم آلهة [۱۸۹- ر]

(و ألدی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم) ، به آن خدای که جان [من] (۱۰) به امر اوست که شما بر سنت آنان بروی (۱۱) که پیش شما بودند، و إذ أنجیناکم، اهل شام خواندند: و اذ انجاکم، علی الخبر من الغایب، و -----
----- (۱). آج، لب: مقدمه. (۲). مچ، وز، مل: شود. (۳). مچ، وز، مل شعر. (۴). آج، لب، بم: تفضیل داد شما را. (۵). مچ، وز، مل، لت: نعمتهایی. (۶). مچ، وز، مل، لت: با رسول علیه السلام بودیم. (۷). آن: بیدر. (۸). اساس: بگزشتم، وز، مل: به درختی بگذشتم. (۹). اساس، آج، لب، آن، آف: انوات، که چون معنای محصیلمی نداشت با توجه به مچ و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مچ افزوده شد. (۱۱). مچ، وز، مل، آف، آن: بروید. [.....]

صفحه : ۳۶۸ باقی قرآء به لفظ خبر (۱) از خود «انجیناکم» و تفسیر اینکه در سورة البقرة رفته است جز که اشارتی کنیم (۲). حق تعالی گفت: یاد کنی (۳) نعمتهای من چون برهانیدم شما را از آل فرعون که بر شما می نهادند، من السوم. و السوم: التکلیف، يقال: سامه خسفا، ای کلفه ظلما. سوء العذاب، عذاب بد از استعباد و استخدام و آنچه شرح دادیم. یقتلون أبناءکم، می کشتند (۴) پسرانتان را. نافع خواند تنها: یقتلون، بتخفیف از بناء ثلاثی، من قتل یقتل. و باقی قرآء بتشدید من التثقیل لتکثیر الفعل، من کثرة المقتولین، و زنان شما را یعنی دختران را زنده رها می کردند. و فی ذلکم، و در اینکه معنی که رفت و اشارت به او کرده شد (۵) بلایی و نعمتی هست عظیم از خدای شما. و بلا، ابتلا باشد و ابتلا و امتحان هم به نعمت باشد و هم به شدت (۶). قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۳]

[اشاره]

وَ واعدنا موسی ثلاثین لیلةً وَ اتمنناها بعشرٍ فتمّ میقات ربّه أربعین لیلةً وَ قال موسی لأخیه هارون اخلفنی فی قومی وَ أصلح وَ لا تتبع سبیل المفسدین (۱۴۲) وَ لَمَا جَاءَ موسی لِمِیقَاتِنَا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرَ إِلَیکَ قَالَ لَنْ تَرَانی وَ لکن انظر إلی الجبل فإن استقرّ مکانه فسوف تَرَانی فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکَاً وَ خَرَّ موسی صَیْعَةً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبَّ إِلَیکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ (۱۴۳)
قال یا موسی إنی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وَ بکلامی فخذ ما آتیتهک وَ کن من الشاکرین (۱۴۴) وَ کتبتنا له فی الألواح من کلّ شیءٍ موعظةً وَ تفصیلاً لکلّ شیءٍ فخذها بقوةً وَ أمر قومک یاخذوا بأحسنها سأریکم دار الفاسقین (۱۴۵) سَأَصْرِفُ عَنْ آیَاتِی الذّین یتکبرون فی الأرض بغير الحقّ وَ إن یروا کلّ آیهٍ لا یؤمنوا بها وَ إن یروا سبیل الرّشد لا یتخذوه سبیلًا وَ إن یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلًا ذلک بانّهم کذبوا بآیاتنا وَ کانوا عنها غافلین (۱۴۶) وَ الذّین کذبوا بآیاتنا وَ لِقَاءِ الآخِرَةِ حَبَطَتِ أعمالُهُم هل یجزون إلاً ما کانوا یعملون (۱۴۷) وَ اتَّخَذَ قومُ موسی من بعده مِن حلیهم عَجلاً جَسَداً لَهُ خُوزٌ أَلَم یروا أَنَّهُ لَا یُکَلِّمُهُمْ وَ لَا یهدیهم سبیلًا اتَّخَذُوهُ وَ کَانُوا ظالمین (۱۴۸) وَ لَمَّا سَقَطَ فی أیدیهم وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لئن لَم یرحمننا ربُّنا وَ یغفر لنا لنکوننَّ من الخاسرین (۱۴۹) وَ لَمَّا رَجَعَ موسی إلی قومه غضبان أسفاً قال بسمَا خلفتمونی من بعدی أَعْجَلْتُمْ أمر ربکم وَ ألقى الألواح وَ أخذ برأس أخیه یجرّه إلیه قال ابن أمّ إن القوم استضعفونی وَ کادوا یقتلوننی فلا تُشمت بی الأعداء وَ لا تجعلنی مع القوم الظالمین (۱۵۰) قال رب اغفر لی وَ لأخی وَ ادخلنا فی رحمتک وَ أنت أرحم الرّاحمین (۱۵۱) إِنْ الذّین اتَّخَذُوا العجل سبیلًا لَهُمْ غَضِبَ من ربهم وَ ذلّه فی الحیاة الدّنیاء وَ کذلک

نَجْرِي الْمُفْتَرِينَ- (۱۵۲) وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵۳)

ترجمه

و وعده دادیم موسی را سی شب و تمام کردیم آن را به ده «۷»، تمام شد وقت زدن خدای «۸» چهل شب و گفت موسی برادرش هارون [را] «۹»، خلیفه من باش در قوم من و صلاح کار بند و پی مدار راه فساد کنندگان «۱۰» را. و چون موسی آمد به میقات «۱۱» و سخن گفت با او خدا، گفت: بار خدایا باز نمای ----- (۱). معج، وز: بر لفظ جزا. (۲). معج، وز: گفتیم. (۳). معج، وز، مل، آف: کنید. (۴). وز: می کشند. (۵). معج، وز، مل، لت: به او افتاد. (۶). مل و الله اعلم بالصواب. (۷). معج، وز شب، آج، لب دیگر. (۸). معج، وز، لت او. (۹). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۱۰). آج، لب: تباهاکاران. (۱۱). آج، لب: وقت تعیین کرده، معج، وز ما. صفحه: ۳۶۹ مرا تا بنگرم به تو. گفت: نبینی مرا، و لکن در نگر به کوه «۱»، اگر بایستد «۲» به جای خود پس بینی مرا. چون ظاهر شد نور خدا کوه را بگرد آن را پاره پاره و بیفتاد «۳» موسی بیهوش. چون با هوش آمد «۴»، گفت: منزهی تو توبه کردم به تو «۵» و من نخستین مؤمنانم. گفت ای موسی؟ من برگزیدم تو را بر مردمان به پیغامهای من و به سخن من، بگیر آنچه دادم تو را و باش از جمله شاگردان. و بنوشتم برای او در لوحها از هر چیزی پندی و جدا کردنی هر چیزی را، بگیر آن را بنیرو و بفرمای قومت را تا فرا گیرند به نیکوترین آن، باز نمایم شما را سرای فاسقان. برگردانم «۶» از آیتهای خود آنان را که تکبر کنند در زمین بناحق، و اگر ببینند هر آیتی ایمان نیارند به آن، و اگر ببینند ره راست، نگیرند آن را راه. و اگر ببینند ره نادانی، گیرند آن راهی. اینکه به آن است که اینان به دروغ می دارند «۷» آیات ما را، و بودند از آن غافلان. و آنان که بدروغ دارند «۸» آیات ما را و آمدن با سرای بازپسین، باطل شد عملهای ایشان پاداشت کنند ایشان را الا آنچه کرده باشند! -----

----- (۱). معج، وز، لت: در کوه، آج، لب سوی کوه. (۲). معج، وز، باستد. (۳). معج، وز، لت: بیوفتاد. [.....]

(۴). آج، لب: بهوش باز آمد. (۵). معج، وز، لت: با تو. (۶). اساس به صورت: «برگردانیم» هم خوانده می شود. (۷-۸). معج، وز: دروغ داشته. صفحه: ۳۷۰ و گرفتند قوم موسی از پس او از حلّی شان «۱» گوساله تنی که او را آوازی بود. نمی بینند که او سخن نمی گوید «۲» و نمی نماید ایشان را راهی که گرفتند و بودند بی دادکاران. چون در افتادند در دستهایشان و دیدند که ایشان گمراه شدند، گفتند: اگر نبخشاید ما را خدای ما و نیامرزد ما را، باشیم از جمله زیان کاران. و چون باز آمد موسی با قومش خشمناک اندوهگین «۳»، گفت: بد خلیفتی کردی «۴» مرا از پس من شتاب زدگی کردی «۵» فرمان خدایتان را! و بینداخت لوحها را و بگرفت سر برادرش، می کشید او را به خود. گفت ای پسر مادر من «۶»؟ قوم مرا ضعیف کردند و خواستند که مرا بکشند «۷» شاد مکن به من دشمنان را و مکن مرا با گروه ستمکاران «۸». گفت: خدای من بیامرز مرا و برادر مرا و در آرم ما را «۹» در رحمت خود و تو گفت: خدای من بیامرز مرا و برادر مرا و در آرم ما را «۱۰» در رحمت خود و تو بخشاینده ترین بخشاینده گانی. -----

----- (۱). اساس: حلیت آن، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۲). معج، وز، لت با ایشان. (۳). معج، وز، لت: دژم. (۴-۵). کردی / کردید. (۶). معج، وز، لت: ای برادر من. (۷). معج، وز، لت: بس نماند که بکشند مرا. (۸). معج، وز، لت: بیدادکاران. (۹-۱۰). معج، وز، لت: در بر ما را. صفحه: ۳۷۱ آنان که گرفتند گوساله، برسد به ایشان خشمی از خدایشان و خواری در زندگانی دنیا و همچنین پاداشت «۱» دهیم دروغزنان را. و آنان که کردند بدیها پس توبه کردند از پس آن و ایمان آوردند، خدای تو از پس آن آمرزنده و بخشاینده است [۱۹۰- ر]. قوله تعالی: وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً، «مواعده» وعده باشد از میان دو کس. و بیان کردیم که وعده خبری باشد متضمن خیر و سرور که مخبر له متوقع باشد آن را در مستقبل ایام. اگر گویند: چرا «لایله» گفت، «یوما» نگفت! جواب [آن] «۲» است که گوئیم: حساب عرب بر هلال باشد و اهله در شب پیدا شود تا دانند که اینکه سی روز ماهی است از ماههای عرب. اگر گویند: چرا «ثلثین و عشر» گفت و «أربعین» نگفت به یک بار! گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که

مراد خدای تعالی یک ماه درست بود من اوله الی آخره، بر تتابع و ده روز بر سری از (۳) ماهی دگر، و گفته‌اند: اینکه سی روز ذو العقده (۴) بود و آن ده روز تمامی عشر ذی الحجه، و اینکه قول عبد الله عتیس است و مجاهد و ابن جریج و مسروق و بیشتر مفسران. جواب دوم آن است که: خدای تعالی خود او را چهل روز وعده داد از (۵) اصل چنان که در سوره البقره گفت: و [اذ] (۶) فْتِمَّ مِيقَاتِ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً، اینکه ----- (۱). آج، آف: پاداش. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. [.....]

(۳). آن: روز از سر. (۴). آج، لب: ذی القعدة. (۵). مع، وز، مل، لت: در. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مل و ضبط قرآن مجید افزوده شد. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۵۱. صفحه: ۳۷۲ قول حسن بصری است. جواب سه دیگر (۱) از آن آن است که: خدای تعالی او را در اینکه سی روز روزه فرمود، [او] (۲) روزه بداشت در آن ده روز عباداتی دیگر و اورادی دیگر فرمود او را، آن ده روز برای آن جدا کرد که عبادت آن جدا بود. جواب چهارم از اینکه آن است که: حق تعالی اینکه یک ماه سی روز بفرمود، آنگه آن عشر که (۳) عشر ذی الحجه است تخصیص فرمودند که (۴) برای تفضیل و شرف او را، و از شرف او آن که تورت در آن عشر آمد. جواب پنجم از او آن است که: موسی را- علیه السلام- روزه فرمودند (۵) در اینکه سی روز. چون موسی- علیه السلام- سی روز روزه داشته بود، بوی دهن او به حسب عادت متغیر شد (۶). اندیشه کرد که به مناجات می‌روم، نباید تا بوی دهن من چنین باشد؟ مساوک برگرفت و دهن پاک کرد. و گفته‌اند: پوست درختی خوشبوی بخایید تا آن رایحه منقطع شد. فرشتگان آمدند و گفتند: ما از دهن تو بوی خوش می‌شنیدیم چون بوی مشک، اکنون بر خویشتن تباہ کردی. جبریل آمد و گفت: چرا چنین کردی! ندانستی که بوی دهن دار بنزدیک خدای تعالی از بوی مشک خوشتر باشد! (إن خلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک)، حق تعالی گفت: اکنون ده روز دگر (۷) روزه‌دار تا دهن همان بوی گیرد (۸)، و گفتند: سبب فتنه قوم، آن بود. جواب ششم [از او] (۹) آن است که باقر- علیه السلام- گفت: موسی- علیه السلام- به سی روز وعده داد تا بر ایشان آسان آید، آنگه چهل روز برفت و ----- (۱). بم، آن: سیم، آف: سیوم. (۲-۹). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز

افزوده شد. (۳). مل، لت: عشر را که. (۴). آج، لب: فرموده است که. (۵). لت: فرمود. (۶). لت: شده، آن: شده بود. (۷). مع، وز، مل، لت: دیگر. (۸). مع: گردد. صفحه: ۳۷۳ در اینکه خلفی و کذبی نباشد (۱) برای آن که سی داخل بود (۲) تحت چهل، چون چهل روز برود سی روز رفته باشد و زیاده علیه (۳). جواب هفتم از او آن است که ما بیان کردیم که: الفاظ قرآن لطف است و چنان که فهم معنی و استفادت به او از جمله الطاف است، حق تعالی دانست که آنچه گفت مثلاً: الم، ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین (۴)، مکلفان را در آن (۵) [از] (۶) لطف آن است که اگر گفتی: الم، هذا القران لا شک فیہ بیان للمؤمنین، آن لطف نبودی مع اتفاق المعنی. پس چون چنین است، خدای تعالی از لطف و مصلحت در آن که چهل به دوبار فرماید موسی را، آن لطف شناخت که اگر به یک بار گفتی (۷) آن لطف نبودی. و نیز چون با رسول- علیه السلام- حکایت فرمود، همچنین برای مصلحت (۸) دینی کرد که در تفصیل بود که اگر [بر] (۹) جمله گفتی آن مصلحت نبودی، و اینکه [۱۹۰-پ]

جوابی است شافی و شامل بسیار مواضع را و از همه جوابها بهتر و شاملتر فایده را- و الله (۱۰) اعلم بما اراد. و «لیله» در هر دو جا نصب او بر تمیز است، و برای آن «عشر» گفت که «لیله» و «لیالی» مؤنث است. آنگه حکایت قول موسی کرد که چون به مناجات خواست رفتن چه وصایت کرد برادر را و چگونه خلیفه کرد، گفت (۱۱): موسی- علیه السلام- گفت (۱۲) «برادرش را» (۱۳) هارون را (۱۴) خلیفه من باش در قومم. ای عجب موسی- علیه السلام- سی روز تا (۱۵) غایت چهل روز می‌برود (۱۶)، بر آن که (۱۷) زود باز آید هارون را به ----- (۱). مل: نبود. [.....]

(۲). آج، لب در. (۳). مع، وز، مل و. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲. (۵). مع، وز، مل، لت: در اینکه. (۶-۹). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۷). مل: بودی. (۸). مع، وز، مل، لت: مصلحتی. (۱۰). مع، وز تعالی. (۱۱). آف، لت: ندارد. (۱۲).

مل، آج، لب، آن: ندارد. (۱۳). معج، وز، آج، لب: ندارد. (۱۴). مل: ندارد گفت. (۱۵). آن: یا. (۱۶). بم، آف: برد. [.....]

۱۷. مل، لت: تا. صفحه: ۳۷۴ خلیفتی به جای خود می‌نشانند (۱) و می‌گویند خلیفه من باش در قوم (۲)، و او را وصایت می‌کند بالاصلاح و ترک الافساد. رسول ما - صلی الله علیه و آله - از دار دنیا رخت به جوار ایزدی برد بکلی چنان که دانست که رجوعش نخواهد بود [ن] (۳) با دنیا خلیفتی فرا نداشت (۴) بر امت و وصایتی نکرد او را؟ اینست سرسری کاری که کار نبوت و شریعت [او] (۵) بود. امیا وصایت او هارون را بقوله: وَاصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ، با آن که دانست که او جز آن نکند، چنان بود که در مثل گفتند: ارسل حکیمان و لا توصیه (۶)، رسولی حکیم فرست (۷) و وصیتش مکن (۸). دگر آن که: آنچه تکلیف او بود اینکه (۹) بود که اینکه بگوید و هارون بشنود، و اگر چه ناگفته همان بودی لعصمه تا ثواب باشد هر دو را کقوله تعالی: قال (۱۰) رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ. و ابو علی گفت: اینکه نوبت که موسی - علیه السلام - رفت آن هفتاد مرد بودند که ایشان را موسی برگزیده بود تا کلام خدا بشنوند و جواب سؤال رؤیت. قوله: وَكَلِمًا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا، حق تعالی در اینکه آیت حکایت (۱۱) آن کرد که: موسی - علیه السلام - به میقات خدای رفت با آن هفتاد مرد گزیده. در تفسیر است که: چون خدای تعالی فرعون را غرقه کرد، موسی را وعده داده بود که او را کتابی دهد تا حجتی باشد ایشان را و شرفی و ذکری در میان ایشان و اعقاب ایشان. چون وقت آمد قوم تقاضا کردند، خدای تعالی اینکه (۱۲) تورات به موسی فرستاد. ----- (۱). لت: بمی‌نشانند. (۲). معج، وز، لب، لت: قومم. (۳-۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۴). معج، وز، لت: فرو نداشت. (۶). معج، وز، مل: و اوصیه، بم، آف، آن: و لا توصیه. (۷). معج، وز، مل، لت: با آن که رسولی حکیم فرستی. (۸). معج، وز، مل: کن. (۹). مل: آن. (۱۰). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲. در اساس: قل، و لکن طبق قراءت مشور «قال» در متن آمد. (۱۱). مل: بیان. (۱۲). معج، وز، مل: ندارد. صفحه: ۳۷۵ ایشان آن بشنیدند، گفتند: ما چه دانیم که اینکه کلام توست یا کلام بعضی بشر یا کلام جز شما یا کلام خدای! ما را باید تا آن (۱) جا که میعاد و میقات و مناجات توست حاضر باشیم و اینکه کلام از خدای بشنویم. موسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا، تو عالمتری به آنچه اینان می‌گویند. حق تعالی گفت: روا باشد. بیار ایشان (۲) را تا کلام من بشنوند. موسی - علیه السلام - بنی اسرائیل را گفت: خدای تعالی دستوری داد که آن کس که خواهد از شما با من بیاید [و کلام خدای بشنود] (۳)، و ایشان (۴) ششصد هزار (۵) مرد بودند، مردان تمام که پیران پیر و نورسیدگان در آن شمار نبودند. موسی - علیه السلام - از ایشان هفتاد هزار (۶) اختیار کرد، آنگه [از ایشان] (۷) هفت هزار، آنگه [از ایشان] (۸) هفتصد، آنگه از ایشان هفتاد و ذلک قوله: وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا (۹)، و ایشان را برگرفت و با خود به کوه طور برد (۱۰) موسی - علیه السلام - غسل بکرد (۱۱) و جامه پاکیزه در پوشید. وهب گفت: موسی را - علیه السلام - در هفتاد حجاب بردند، و اینکه هفتاد مرد را و رای حجاب بداشتند. خدای تعالی وحی کرد به موسی - علیه السلام - به کلماتی و کلامی که ذکر آن بیاید بعد از اینکه فی قوله تعالی: وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً (۱۲) - الآیه. چون ایشان اینکه بشنیدند، و خدای آنچه وحی خواست کرد [ن] (۱۳) بر موسی - علیه السلام - وحی کرد، و موسی از حجاب برون آمد، گفت ایشان را: کلام [۱۹۱-ر]

خدای شنیدی (۱۴)! گفتند: کلامی شنیدیم و ----- (۱). آج، لب: که آن. (۲). معج، وز، مل: اینان. [.....]

(۱۳-۸-۷-۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۴). اساس: آن، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). معج، وز: سیصد هزار. (۶). معج، وز، مل، لت: مرد. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۱۰). معج، وز و. (۱۱). اساس: کرد، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۵. (۱۴). معج، وز، مل: شنیدید. صفحه: ۳۷۶ ندانیم تا کلام خدای بود یا نه؟ جز که چیزی شنیدیم و ما را هنوز آن شک حاصل است که بود، و اینکه شک ما زایل نشود جز که خدای را به معاینه ببینیم (۱). تو از خدای در خواه تا خود را معاینه به ما نماید. موسی - علیه السلام - گفت: [از خدای بترسید که اینکه نشاید گفتن، گفتند: چاره نیست موسی -

علیه السلام - گفت [۲]: «بار خدایا می‌دانی تا اینان چه می‌گویند! و ذلك قوله تعالى: يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۳)، و قوله تعالى: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (۴). حق تعالی گفت: بگو آنچه ایشان می‌خواهند. موسی - علیه السلام - گفت: رَبِّ ارِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ، بار خدایا بنمای تا به تو نگرم؟ جواب آمد از قبل رب العزة: لَنْ تَرَانِي، تو نبینی مرا هرگز. وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ، و لكن در کوه نگر، و آن کوهی بود که از آن بزرگتر کوه (۵) نبود در مدین، آن رازبیر گفتند علی قول السَّيِّدِي. و آن آن بود که گفت: چون خدای تعالی گفت من تجلی خواهم کرد [ن] (۶) بر بعضی کوهها. همه کوهها سر بر آوردند، مگر کوه زبیر که سر فرو برد و گفت: مرا محل آن نباشد که خدای تعالی تجلی نور خود بر من فکند (۷). حق تعالی گفت: به عزت من که (۸) جز بر تو نیفکنم به تواضعت - و اینکه علی طریق التمثیل باشد. اگر اینکه کوه بر جای خود بماند تو مرا بینی، آنکه تجلی فرمود. و در معنی «تجلی» خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: ظهر نوره للجبل، نور او بر کوه طور پیدا شد. ضحاک گفت: حق تعالی بفرمود تا از آن حجابها چندان نور بتافت که [از] (۹) بینی گاوی (۱۰) برون آید. عبد الله سلام و كعب الأخبار ----- (۱). مع، وز، مل: ببینم به معاینه. (۹-۶-۲). اساس:

ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۵۵. (۵). لت: کوهی. [.....]

(۷). اساس: کند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۸). لت: من خدای که. (۱۰). مع، وز، لت: گافی، بم: تنی گاوی. صفحه: ۳۷۷ روایت کردند که: چندان نور عرش پیدا کرد که به سوراخ سوزن می‌پرود. و اینان (۱) به لفظ عظمت گفتند. سدی گفت: به مقدار سر انگشتی، و مراد انگشت کهین. و رفع کرد اینکه روایت به انس از رسول - علیه السلام - که او اینکه آیت می‌خواند، آنکه انگشت مهین بر بند انگشت کهین نهاد و گفت: اینکه مقدار نور خدای تعالی تجلی فرمود بر کوه، کوه به زمین فرو شد. حسن بصری روایت کرد که: خدای تعالی وحی کرد به کوه (۲) که تو طاقت رؤیت من نداری (۳). کوه به زمین فرو شد و موسی در او می‌نگرید تا هیچ نماند. اینکه اقوال همه علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، اعنی تجلی ربّه، اى نور ربّه. و «تجلی» به معنی ظهر، و قيل: معناه تجلی ربّه لأهل الجبل، هم (۴) بر اینکه طریقه حذف مضاف و اقامت مضاف الیه به جای او، كقوله تعالى: وَ سَأَلَ الْقُرَيْشَ (۵). و بر اینکه قول «تجلی» مضاف باشد با نام خدای، و لكن تجلی [به] (۶) برهان و دلیل باشد، برای آن که آنچه به دلیل واضح روشن شود، جاری مجرای ضروری و مدرکات باشد، نبینی که شاعر چه گونه می‌گوید (۷): تجلی لنا بالمشرفیة و القنا و قد كان عن وقع الاسنة نائيا و مراد شاعر آن است که تدبیر امر کارزار بر او دلیل کرد و راه نمود [مردم را] (۸) که او مدبر آن کارزار است با آن که او غایب بود، نبینی که گفت: او از وقع سنانها دور بود، پس مراد به «تجلی» در بیت ظهور به دلیل است بر تدبیر و رای او. بعضی دگر گفتند تأویل آیت آن است که: فلما تجلی ربّه بالجبل لموسى، برای آن که عرب حروف صفات (۹) را به جای یکدیگر بدارند (۱۰)، و معنی آن ----- (۱). مع، وز: و اینکه. (۲). آج، لب: کوهی.

(۳). مع، وز: داری. (۴). اساس: لاهلهم، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۶-۸). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۷). مع، وز، مل شعر. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلهای، چاپ شعرانی (۲۷۳/۵): اضافت. (۱۰). اساس: براند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. صفحه: ۳۷۸ باشد که: ظهر بالجبل، اى اظهر فى الجبل آية و هو دكة لموسى - علیه السلام - دلت علی أنه تعالی لا- یری بالابصار و لا يجوز علیه الرؤیة. خدای تعالی تجلی کرد به کوه (۱) برای موسی، یعنی در کوه آیتی پیدا کرد که موسی به آن آیت بدانست که رؤیت بصر بر خدای (۲) روا نباشد. و قوله (۳): جَعَلَهُ دَكًّا، و «الدك» ابلغ من الدق (۴)، کوه را پست کرد (۱۹۱-پ]. بعضی گفتند: [به زمین فرو شد] (۵) چنان که برفت، و بعضی دگر گفتند: ریگ روان شد، و اینکه قول عطیة العوفی است. کلبی گفت: پاره پاره کرد تا کوههای کوچک شد. انس مالک روایت کند از رسول - علیه السلام - در اینکه آیت که او گفت: چون خدای تعالی تجلی کرد به کوه، به شش پاره شد شش کوه (۶)، سه به مدینه افتاد: احد و ورقان و رضوی، و سه به مکه افتاد: ثور و ثبیر و حری. و اهل کوفه خواندند مگر عاصم: «جعلہ دکاء» به مد علی وزن فعلاء، و در سورة

الکھف، عاصم نیز موافقت کرد و تفسیر آن باشد که: جعله ارضا دکاء، أى ملساء، وقیل: شَبَّهه بِالنَّاقَةِ الدَّكَاءِ وَ هِيَ الْمَقْطُوعُ السَّنَامِ، چون شتری کوهان بریده شد» (۷). و الدَّكَاءُ الدَّقُّ، و الدَّكَاءُ الْمَسْتَوِی مِنَ الْأَرْضِ. زَجَّاجُ گفـت: دَكَا: أَى مَدَّ كَوَا، آن را کوفته و پست کرده، عبد الله عباس گفت: خاک شد، و برخی «۸» دگر گفتند: «دك» به معنی داک است مصدر به معنی فاعل، أى يدك بعضه بعضا و يدقه، قال الاغلب «۹»: ل غیر غار دك غارا فانهدم ----- (۱). مل: به موسی و به کوه. (۲). مل تعالی. [.....]

(۳). اساس و، با توجه به مع، وز زاید می نماید. (۴). مع، وز: من الدك. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۶). آج، لب شد. (۷). مع: بریده شده، مل: بریده باشد. (۸). مع، وز، مل: بهری. (۹). مع، وز، مل شعر. صفحه: ۳۷۹ و قال حمید: يدك ارکان الجبال هزمه یخطر بالبیض الزقاق بهمه و بیشتر مفسران برآنند که آن را ریگ روان کرد تا در جهان می رود تا به قیامت و بر جای قرار نگیرد. قوله: وَ خَرَّ مُوسَى صَبَعًا، موسی بیفتاد بی هوش. بیشتر «۱» بر این اند «۲»، و قتاده گفت: میتا، بمرد، و اینکه قول درست نیست برای ظاهر قرآن که حق تعالی گفت: فَلَمَّا أَفَاقَ، چون باهوش آمد، و اینکه مغشی علیه را گویند، و اگر مرده بودی گفتی: فَلَمَّا أَحْيَى. کلبی گفت: اینکه سؤال روز پنج شنبه بود - روز عرفه - موسی را - علیه السلام - روز آدینه که عید نحر بود تورات دادند. وهب گفت: چو [ن] «۳» موسی - علیه السلام - سؤال رؤیت کرد، خدای تعالی ابری و ضبابی فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد. فرشتگان آسمانها را گفت: بروی «۴» و بر موسی اعتراض کنی «۵» تا چرا اینکه سؤال کرد. فرشتگان روی به موسی نهادند از چهار سوی کوه تا از جانب چهار فرسنگ بگرفتند. اول فرشتگان آسمان دنیا آمدند بر صورت گاو و ورزا «۶»، دهن ایشان به تسبیح و تهلیل می دمید به آوازهای چون آواز رعد «۷». آنگه فرشتگان آسمان دوم آمدند بر صورت شیران، ایشان را جلبه بود و آوازی «۸» عظیم بود به تسبیح و تهلیل. موسی - علیه السلام - بترسید و لرزه بر اندام او افتاد «۹» و هر موی که بر اندام او بود برخاست از ترس و گفت: بار خدایا استقالت کردم و پشیمان شدم، مرا از اینکه احوال به کرم برهان. حبر «۱۰» فرشتگان و رئیسشان ----- (۱). مع، وز مفسران. (۲). مع، وز: برآنند. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۴). مع، وز، مل: بروید. (۵). مع، وز، مل، آج، لب: کنید. (۶). مل: ورز. (۷). مع، وز، مل سخت. [.....]

(۸). مع، وز، مل: جلبه‌ای و آوازی. (۹). مع، وز، مل: بترسید و اندام او لرزیدن گرفت. (۱۰). لب: خیر. صفحه: ۳۸۰ گفت «۱»: یا موسی صبر کن؟ پس زود به جزع آمدی آن کس که آن خواهد که تو خواستی ازین صابتر باشد، تو هنوز چه دیده‌ای از بسیاری اندک دیده «۲». آنگه فرشتگان آسمان «۳» فرود آمدند بر صورت کرکسان، آواز ایشان به تسبیح و تهلیل بند شده چنان که نزدیک بود که کوه بدرزد، گفتی «۴» درفش آتشند به رنگ آتش بودند. آنگه فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و ایشان با هیچ جانور نماندند، به مانند درفش آتش بودند، به رنگ آتش بودند و به خلقت برف بودند، و آواز به تسبیح و تهلیل برگشاده بیش از فرشتگان پیشین «۵». آنگه فرشتگان آسمان پنجم [فرود] «۶» آمدند بر هفت لون. موسی - علیه السلام - نتوانست که در ایشان [نگرد] «۷». از «۸» شدت خوف بر جای بماند «۹» گریستن گرفت و اندامش مرتعش شد، هم حبر فرشتگان گفت: مکانک: بر جای باش [۱۹۲- ر]

تا چیزی بینی که طاقت نداری. آنگه فرشتگان [آسمان] «۱۰» ششم آمدند «۱۱» و خدای ایشان را گفت: بروی «۱۲» و بر آن بنده اعتراض کنی «۱۳» که خواست که مرا ببیند. ایشان آمدند بر صورتی و خلقتی عجیب، در دست هر یکی درختی از آتش چند درخت خرما، و لباس ایشان چون درفش آتش. هر گه تسبیح کردند اینکه همه فرشتگان جواب دادندی، و تسبیح ایشان اینکه بود [که می گفتند] «۱۴»: سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبُّ الْعِزَّةِ اَبَدًا لا یموت. موسی - علیه السلام - به «۱۵» خوف از حدّ بگذشت و زبان برگشاد با ایشان ----- (۱). آج، لب، بم: گفتند. (۲). بم: دیده‌ای. (۳). مع، وز: سهام، مل: سیوم.

(۴). مج، وز: گویی. (۵). مل: پیشتر. (۶-۷-۱۰-۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۸). مج، وز: اینکه از. (۹). مج: بنماند. (۱۱). مل: فرود آمدند. (۱۲). مج، وز، آج، لب: بروید. (۱۳). مج، وز، آج، لب: کنید. [.....]

(۱۵). آج، لب: را. صفحه: ۳۸۱ به تسییح و گفت: بار خدایا بندهات را «۱»- پسر عمران را- فراموش مکن و با خود رها مکن؟ بار خدایا ندانم که من از اینکه میدان جان به کناره برم یا نه! بار خدایا؟ اگر بروم بسوزم و اگر بایستم بمیرم؟ رئیس فرشتگان گفت: یا موسی صبر کن آن را که خواستی، همانا خوف بغایت رسید و دلت را قرار نماند. آنگه حق تعالی فرشتگان آسمان هفتم را گفت: حجاب برداری «۲» و اندکی از نور عرش من به موسی نمایی «۳». ایشان حجاب برداشتند و آن نور عرش- ما شاء الله- به موسی نمودند. چون بر کوه تافت، کوه پاره پاره شد و خاک گشت و هر سنگی و درختی که پیرامن او بود پست گشت از عظمت آن اندکی نور عرش، فذلک قوله: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا. و موسی- علیه السلام- بیفتاد «۴» و بی هوش شد، پنداشتی که روح ندارد «۵». و فرشتگان آواز به تسییح و تهلیل بلند کردند، و حق تعالی آن سنگی که موسی بر آن بود «۶» برداشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود، و صاعقه «۷» آمد از آسمان آتشی عظیم و آن هفتاد کس را که اینکه خواسته بودند بسوخت، و خدای تعالی به لطف و «۸» رحمت موسی را دریافت. چون باهوش «۹» آمد، گفت: بار خدایا، توبه کردم و ایمان از سر گرفتم و بدانستم که کس تو را نبیند، و هر که نور تو بیند و فرشتگان [تو را] «۱۰»، دلش در بر بنماند، (فما اعظمک و اعظم ملائکتک)، چه بزرگواری تو و چه بزرگانند فرشتگان تو. انت رب الارباب و اله الالهة و ملک الملوک لا یعد لک شیء و لا یقوم لک شیء ربّ تبت الیک الحمد لله لا شریک لک رب العالمین. اینکه خیر، امام اصحاب حدیث ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم -----

(۱). آج، لب: بندهات موسی علیه السلام. (۲). مج، وز، مل، آج، لب: بردارید. (۳). مج، وز، مل، آج، لب: نمایید. (۴). مج، وز، مل، لت: بیوفتاد. (۵). مج، وز: پنداشتی که روح از تنش برفت. (۶). مل: بوده بود. (۷). مل: صاعقه‌ای. (۸). مج، وز، مل: و به. (۹). مل: باهش. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. صفحه: ۳۸۲ الثعلبی آورد در کتاب العرایس فی المجالس و یواقیت التیجان فی قصص القرآن، و من برای آن آوردم که خبری غریب است و در او حجّت است ما را: اول آن که او مثبت رؤیت است و آن که سؤال رؤیت را چندین تهویل و تعظیم نهاد. ای عجب موسی- علیه السلام- از سر امتحان نه از سر ایمان، نه از قبل خود بل از زبان آن گروه نادان سؤال رؤیت کرد، جواب به نصّ قرآن: لَنْ تَرَانِيْ اَمْدًا، و حال بر اینکه جمله که شرح رفت. و موسی بی هوش «۱» بیفتاد از احوال و کوه بر جای نماند تا سفیان گفت: جَعَلَهُ دَكًّا. حق تعالی کوه پاره پاره کرد و از جای برداشت و در دریا انداخت، هنوز فرو می‌شود تا به روز قیامت خواهد شد [ن] «۲» و آن جماعت مقترحان به صاعقه بسوختند، ندانم تا آن جا که دیدار حقیقی باشد که «۳» بیند و که تواند و که بماند، یا نیز پس از اینکه همه که زهره دارد که اینکه سخن بر زبان راند! ای سبحان الله؟ اندیشه نکنی که تسییح فرشتگان آسمانها در چنین حال نه دلیل تنزیه و تقدیس او کند، از آن که چشم بینندگان او را دریابد و به او «۴» برسد؟ و اگر گویی: آن «۵» در خبر است، گویم «۶»: در خبر تو است از اثر تو است در دفتر تو است، تسییح موسی در قرآن است [۱۹۲-پ]، باری شَبْحَانُكَ تُبْتُ إِلَيْكَ، اینکه تنزیه به چه درخور است آن «۷» جا! یعنی زن نداری و فرزند نگیری و با کس نمایی و ظلم نکنی، آن «۸» جا اینکه لایق نیست، معنی جز اینکه نباشد تا سخن متناسب شود که [تو] «۹» منزهی از آن که چشم بینندگان و ادراک مدرکان و حاسه بصر و دیدار دیده سر به تو رسد. انت کما اثبت علی نفسک فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل سید الاخیار و امام الابرار محمّد المختار، لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار «۱۰»، هم در اینکه کتاب آورد. -----

(۱). مل شد و. (۲-۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۳). اساس: کی، با توجه به مج، وز تصحیح شد. [.....]

(۴). مل: و در او. (۵). مل: اینکه. (۶). آج، آف، آن: گویم. (۷-۸). مج، وز، مل: اینکه. (۱۰). سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳. صفحه: ۳۸۳ و اقدی گفت: چون موسی- علیه السلام- بی هوش بیفتاد، آن فرشتگان آسمانها گفتند: ما لابن عمران و سؤال الرؤیة، [پسر

عمران تو را با سؤال رویت چه کار! (۱) اگر انده دل نه اختیار است تو را با آن که نه کارست چه کار است تو را همانا اگر دستوریش (۲) بودی در خلال آن احوال بگفتی که دانستم که اینکه تمنای محال خود کار کسی بود که کارش نبود هم در اینکه کتاب آورد در تفسیرش که چون موسی - علیه السلام - بیفتاد (۳) بی هوش آن فرشتگان می آمدند و لگد در او می زدند و می گفتند: یا ابن النساء الحیض اطمعت فی رؤیه رب العزّه، ای پسر زنان حیض رسیده طمعت (۴) داشتی تا خدای عزیز را بینی! و اینکه خبر اگر چه بنزد ما واهی و ضعیف است چو (۵) از گفته مخالف است برای آن آوردم تا بر او حجّت باشد اگر خطاب فرشتگان با چو (۶) موسی پیغامبری کریمی کلیمی مقرّبی نجیبی (۷) نجیبی زکیی اینکه باشد که شنیدی با آن که او حاکی (۸) بود - و لیس علی الحاکی حرج. پس جواب آن کس که از میان جان و صمیم اعتقاد و عقد ضمیر گوید چه بود (۹) اگر شکایت حکایتی تا آن جا برسد (۱۰) که می شنوی، تا (۱۱) نکایت خواهی تا کجا خواهد رسید (۱۲)! اگر گویند: اینکه آیت دلیل جواز رویت می کند از آن جا که موسی - علیه السلام - از خدای بخواست و اگر محال بودی - چنان که شما گفتی، -----

(۱) - اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد، مج لیت، مل شعر. (۲). مج، وز، آن: دستورش، مل: دستوری. (۳). وز، مج، لت: بیوفتاد. (۴). مج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: طمع. (۵-۶). بم، آف: چون. (۷). مج، وز، مل، لت: محبّی. (۸). وز، لب، بم، آن: حاکی. (۹). مج، وز، مل، لت: چه خواهد بودن. (۱۰). مج، وز: برسی، مل، آف: برسد. [.....]

(۱۱). اساس، آج، لب، بم، آف: با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). مج، وز، مل، لت: رسیدن. صفحه: ۳۸۴ موسی - علیه السلام - از آن بزرگتر است که سؤال محال کند. نبینی که از او نکو نیاید که از خدای در خواهد تا اتّخاذ صاحب و ولد کند یا زن کند و فرزند آرد و بخشبد و ظلم کند؟ اگر اینکه محال [بودی] (۱) همچنان نیکو نیامدی در عقل و شرع، گوئیم از اینکه چند جواب است. یکی آن که اینکه سؤال نه موسی کرد (۲) از تلقاء نفس خود، بل سؤال قوم بود چنان که قرآن بدان ناطق است، و در اخبار مشروح از جمله آیتها که دلیل اینکه قول است، قوله: یَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً (۳). و قوله: و قالوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً (۴) دگر آن که صاعقه ایشان را گرفت فی قوله: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ (۵)، و قوله: فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ (۶)، و قوله: أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا (۷)، اینکه معنی حوالت با سفیهان کرد و مانند اینکه بسیار است و چون سؤال قوم باشد به او تمسّکی نبود مخالف را. اگر گویند اگر سؤال قوم بودی نگفتی: أَرِنِي أَنْظُرِ إِلَيْكَ، و نه جواب او را آمدی لَنْ تَرَانِي، گوئیم: چنین عادت باشد که آن که سفیر قومی باشد چون با پادشاهی خطاب کند از خود گوید و اگر شفاعت کند مَنّت بر خود گیرد و بگوید اینکه مَنّت بر من است و تو اینکه نعمت [۱۹۳- ر]

با من می کنی و تو در من نگر و مانند اینکه الفاظ، برای آن که ایشان را آن قدر نباشد که ذکر ایشان کنند و اینکه ظاهر است. اگر گویند: بر اینکه قاعده شاید که مستحیلات خواهد از زبان (۸) قوم چون تجسیم و نزول و صعود و مانند آن (۹)، گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که روا باشد که خواهد چون داند که در جواب که از قبل او - تعالی (۱۰) - صادر شود -----

(۱) - اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز و. (۳-۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۵۵. (۶-۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۸). مج: زفان. (۹). مج، وز، لت: اینکه. (۱۰). مل: خدای تعالی. صفحه: ۳۸۵ لطف خواهد بود (۱) بعضی مکلفان را و حسم مادّه شبهت خواهد فتاد (۲). و از جمله وجوه که در [جواب] (۳) سؤال اول گفتند در اصل مسأله یکی اینکه است که موسی - علیه السلام - اینکه سؤال کرد از خدای تعالی با آن که دانست که اینکه بر خدای محال است و لکن چون دانست که به جواب او شبهت برنخیزد و حسم مادّه شبهت در جوابی باشد که از قبل ربّ العزّه بود سؤال کرد و غرض (۴) جنس صدور الجواب عنه - تعالی. و بیان اینکه آن است که در اخبار آمد که بنی اسرائیل گفتند یا موسی: از خدای پیرس تا او بخشبد (۵) یا نه! موسی گفت: بروی (۶) و محال مگویی (۷) که خواب بر خدای تعالی روا نباشد، گفتند: تو پیرس تا چه جواب آید. موسی گفت: بار خدایا! دانی چه می گویند! حق تعالی وحی کرد به موسی و گفت: اینکه سایلان را بر خود حاضر کند و (۸)

دو قدح پر آب کن و بر دست گیر تا ایشان را اینکه حال روشن شود. موسی - علیه السلام - همچنین کرد و بر دست گیر تا ایشان را اینکه حال روشن شود. موسی - علیه السلام - همچنین کرد که یک ساعت بود خواب بر او غالب شد دستش برهم آمد «۹» قدحها بشکست و آب ریخت از خواب در آمد قدحها «۱۰» شکسته بود و آب ریخته. جبریل «۱۱» آمد و گفت: خدای می گوید اگر من بخسبم آسمان و زمین که نگه دارد، که تو دو قدح نگه نمی توانی داشت «۱۲»؟ ایشان را شفا حاصل شد و شبهت زایل. جواب دیگر از سؤال دوم آن است که فرق است میان سؤال رؤیت و سؤال تجسم «۱۳» و صاحبه و ولد، برای آن که علم به صحت سمع ممکن بود با جواز ----- (۱). معج، وز، مل، لت: بودن. (۲). معج، وز، مل، لت: فتادن. (۳).

اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۴). معج، وز، مل: غرضش. [.....]

(۵). مل: خسبید. (۶). معج، وز، مل، آن، آف: بروید. (۷). معج، وز، مل، آج، لب، آن، آف: مگوئید. (۸). معج، وز، مل، لت: تو. (۹). مل: بر هم فتاد. (۱۰). معج، وز، مل، لت: قدح. (۱۱). مل علیه السلام. (۱۲). معج، وز، مل، لت: تو دو قدح نمی توانی داشتن. (۱۳). معج، وز: تحتم، مل: تجسیم. صفحه: ۳۸۶ رؤیتی که اقتضای تشبیه و تجسیم نکند و با آن خبرها «۱» و شکک در آن صحت سمع درست نباشد. پس سؤال از آن «۲» نشاید تا کند برای آن که جواب شافی نبود چون بداند که او صادق است در اقوالش و کذب و قبح در اقوال او و افعال او روا نباشد. پس اینکه فرق است میان سؤال رؤیت بر وجهی که اقتضای تشبیه نکند از خبرهای دگر که اقتضای تشبیه و تجسیم کند «۳». و جواب سیوم «۴» در اصل مسأله آن است که: مراد به رؤیت علم ضروری است چنان که ابراهیم - علیه السلام - گفت: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى «۵»، ای اعلمنی ذلک علی وجه لا یتخالج فیه شکک. و رؤیت به معنی علم شایع است در قرآن و کلام عرب، قال الله: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ «۶» أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ «۷» أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ «۸» أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ «۹»، الی ما لا یحصی کثره، قال الشاعر: «۱۰» رایت الله اذا سمی نزارا و اسکنهم بمکة قاطینا خدای تعالی جواب داد که آن معرفتی است که در دنیا با تکلیف، حکمت مانع باشد از آن، بر آن وجه مرا در دنیا بدانی، و جز به دلیل به معرفت من راه نباشد. اینکه جوابهاست از سؤال ایشان. اما آیه جز آن که در او شبهه نیست بر اینکه اثبات رؤیت، در او چند دلیل است بر نفی رؤیت. منها قوله: لَنْ تَرَانِي، و «لَنْ» نفی مستقبل را باشد برای آن که افعال -----

----- (۱). معج، مل: چیزها. (۲). معج، وز: پس از آن سؤال، آف: پس سؤال از ایشان. (۳). تمام عبارت اخیر در معج و وز چنین است: بر وجهی که اقتضای شبیه و تجسیم کند. (۴). معج، وز، لت: سهام، آج، بم، آن: سیم. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. [.....]

(۶). سوره فیل (۱۰۵) آیه ۱. (۷). سوره فجر (۸۹) آیه ۶. (۸). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۵. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۶. (۱۰). معج، وز، مل شعر. صفحه: ۳۸۷ منقسم است به اقسام زمان: ماضی و حال و استقبال [۱۹۳-پ]. و برای هر یکی حرفی نهادند عرب که نفی آن فعل به او کنند «ما» نفی ماضی راست و کذلک «لم» و «لا» نفی حال راست و «لَنْ» نفی مستقبل را به اتفاق اهل لغت. و چون قیامت مستقبل است حال نیست و ماضی، لا بد باید تا نفی متناول بود او را، و الا کلمه از فایده بشود. آنگه باز آیند و گویند: چگونه گفتمی که «لَنْ» نفی مستقبل را باشد «۱» و خدای تعالی می گوید: وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ «۲»، ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند و آنگه در قیامت تمنای مرگ می کنند فی قوله تعالی حکایه عنهم: وَ نَادَاوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ «۳»، ای مالک بگو تا خدای تو جان مرا بردارد «۴». پس تمنای مرگ کنند در قیامت با آن که خدای تعالی نفی کرد از ایشان. اینکه معنی به «لَنْ» چرا نشاید که آیت رؤیت همچنین باشد، گوییم: اگر «۵» آیت تمنای ما را با ظاهر رها کردند هم چنین گفتمی «۶»، و لکن قرینه مخصّص «۷» است اینکه جا، و آن قوله: بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ «۸»، گفت با آنچه ایشان کرده اند هرگز تمنای مرگ نکنند ترس آن را که آن جا شوند که ایشان را بر اعمال جزا کنند پس برای اینکه قرینه تخصیص عموم وقت کردیم. به دنیا دون آخرت «۹»، و در آیت رؤیت اینکه مخصّص «۱۰» نیست. دگر آن که از کجا که آنان که اینک گویند: وَ نَادَاوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ، اینکه جماعت

باشند که خدای خیر داد از ایشان که تمنای مرگ نکنند؟ چرا نشاید که جز ایشان گروهی دگر باشند؟ اینکه جماعت «۱۱» مخصوص بودند از ----- (۱). مج، وز، مل: نفی مستقبل راست. (۸-۲). سوره بقره (۲) آیه ۹۵. (۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۷. (۴). آج، لب، لت و. (۵). مج، وز، مل در. (۶). مج، وز، مل، لت: گفتمانی. (۷-۱۰). مج، وز: مخصوص. (۹). مل: و از آخرت. (۱۱). مج، وز، لت: چه اینکه جماعتی. [.....]

صفحه : ۳۸۸ جهودان و آن جماعتی کافران و مشرکان‌اند. نبینی که خدای تعالی در عقب آیت گفت: *أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ* «۱»! و اینکه اعتقاد جهودان نباشد که خدای سر ایشان نشنود «۲» و راز «۳» دل ایشان نداند. دلیل دگر از آیت بر نفی رؤیت قوله تعالی: *وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجِبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي* «۴»، وجه استدلال از او آن است که خدای تعالی گفت: در کوه نگر اگر بر جای بماند مرا نبینی، و *أَلَمْ نَبْنِئْهُ وَمَعْلُومٌ* است که کوه بر جای نماند بل پاره پاره شد «۵» و متلاشی شد و به یک روایت به زمینی فرود شد و به هیچ حال بر جای نماند چنان که بیان کرده شد و هر امری که معلق بکنند «۶» به شرطی، موقوف باشد وجود و عدمش بر آن شرط. اگر شرط حاصل شود مشروط حاصل شود و اگر شرط حاصل نشود مشروط حاصل نشود، تا فرق باشد میان مطلق و مشروط. و طریقی دیگر در اینکه وجه آن است که خدای تعالی نفی قرار کرد از کوه در حالی که مضطرب و متدکدک «۷» بود برای آن که نشاید که نفی سکون کند در حالی که ساکن باشد در وجه اینکه کلام معنی ندارد. پس از روی قسمت متردد جز اینکه نماند که اگر کوه ساکن شود در حال اضطراب و حرکت «۸». و بیان اینکه آن است که از دو وجه بیرون نیست: یا «۹» آن خواست که کان استقر الجبل مکانه فی حال «۱۰» تدکدک. اگر گویند: اول خواست، نه کلام حکیم باشد که گوید اگر ساکن در حال سکون که سکون خود حاصل بود و شرط «۱۱» جز در مستقبل نشود. از روی قسمت متردد اینکه نماند «۱۲» که اگر قرار گیرد در حال ----- (۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۰. (۲). مل: بشنود. (۳). مج، وز: راه. (۴). مج، وز، مل، لت و. (۵). مج، وز، مل، لت: گشت. (۶). مج، وز: نکنند. (۷). آج، لب: متد کذلک. (۸). لت و سکون او در حال تحرک محال باشد. (۹). مج، وز، مل: تا. (۱۰). مج، وز، مل استقراره. (۱۱). مج، وز، آج، لب: مشروط. (۱۲). چاپ شعرانی: بماند. صفحه : ۳۸۹ تزلزل و تدکدک «۱» و آن محال است که جسمی هم ساکن باشد هم متحرک. پس هر چه بر او موقوف کنند و به او تعلق کنند هم محال باشد و اینکه روشن است بحمد الله و سکون او در حال تحرک محال باشد، پس آنچه به او تعلق کنند هم محال باشد. ای عجب هر صحیحی که تعلق کنند [۱۹۴-ر]

به محال محال باشد چون محال به محال تعلق کنند چه شود، حق تعالی گفت: *وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَبَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ* «۲»، کافران به بهشت نشوند تا شتری به سوراخ سوزنی بنشود، دخول جنت از کافر مستحیل نیست عقلا- چون به محالی بازبست محال باشد رؤیت قدیم تعالی محال است از آن جا که نه جسم است و نه لون و نه صفت اجسام و الوان است، چون به محال «۳» باز بندند صحیح خواهد شد! دلیل سدیگر از اینکه آیت قوله تعالی: *فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَيْحًا*، چون خدای تعالی تجلی کرد و نور او یا امر او بر کوه فتاد کوه پاره پاره شد و موسی بی‌هوش بیفتاد، و بر قولی بمرد. اگر به ظهور کمتر جزوی از نور عرش او اینکه بباشد، همانا به ظهور او چشمها را- تعالی علوا کبیرا- خلاق و بهشت و دوزخ نیست شود. دلیل دیگر قوله: *سُبْحَانَكَ*، برای آن که تنزیه خدای عقیب اینکه گفتار *أَلَمْ* از اینکه نباشد دون سایر مطاعن تا سخن متناسب بود. دلیل دیگر قول موسی - علیه السلام: *تُبَّتْ إِلَيْكَ*، اگر رؤیت او و اعتقاد آن ایمان است، پس موسی - علیه السلام - از ایمان چگونه توبه کرد، و توبه موسی - علیه السلام - احسن احوالها آن باشد که حمل کنند آن را بر فرع با خدای تعالی با خشوع و استکانت از چیزی که ترکه «۴» اولی، و توبه همه پیغامبران بر اینکه وجه باشد، با آن که نزدیک جمله امت توبه ایشان از صغیره باشد یا از کبیره، و مثبتان رؤیت ----- (۱). مج، وز: تدکدک کش. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۴۰. [.....]

(۳). مل: محالی. (۴). اساس: ترک، با توجه به مج، وز تصحیح شد. صفحه : ۳۹۰ کبیره روا ندارند «۱»، و توبه عقیب اینکه معنی

محمول نبود» (۲) الّا بر [او] (۳) دون سایر معاصی، پس به هر حال یا کبیره باشد اینکه سؤال [رؤیت] (۴) یا صغیره تا توبه از او درست آید. و بنزدیک ایشان و بنزدیک ما از فعلی بود که ترک آن اولیتر بود، و آنچه از باب اعتقاد و دیانت باشد باتفاق به خلاف اینکه باشد و توبه از او کفر بود. دلیل دیگر از اینکه آیت قوله: «وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مِنْ أَوْلِ الْمُؤْمِنِينَ» تفسیر چنین (۵) دادند عامّه مفسران (۶) اینکه را از عبد الله عباس و حسن بصری و قتاده و مجاهد و ابن زید و غیرهم که: من اول مؤمنانم از قوم خود به آن که هیچ خلقی (۷) تو را نخواهد دید [ن] (۸). دلیلی دیگر از اینکه قصه گرفتن صاعقه آنان را که رؤیت، ایشان خواسته بودند بر حقیقت اگر آنان که شاکه بودند در جواز رؤیت سؤال کردند تا بدانند که رؤیت بر او روا هست یا نه (۹) «مستحقّ آتش صاعقه شدند آنان که در اعتقاد قاطع باشند بر آن که او مدرک است به حاشه بصر، همانا مستحقّ ثواب نباشند» (۱۰). اینکه وجوهی است در استدلال از آیت بر آن که خدای تعالی مدرک نیست به حاشه بصر. جنید را پرسیدند که: چگونه گفت موسی من اول مؤمنانم و پیش (۱۱) او مؤمنان بودند! گفت: مرادش آن بود که چو آن کس (۱۲) که سؤال رؤیت کرد من بدم و پیش از من کس نکرده بود، اول کسی که ایمان آورد بعد از سؤال و سماع ----- (۱). اساس، و همه نسخه بدلها بجز لت:

دارند، با توجه به لت تصحیح شد. (۲). آج، لب و. (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد، چاپ شعرانی (۵/ ۲۸۰): الّا بر سؤال رؤیت. (۸-۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۵). معج، وز، مل: چنان. (۶). اساس که، با توجه به معج، وز، مل زاید می نماید. (۷). معج، وز، خلقی. (۹). مل، رؤیت رواست بر او یا نیست. (۱۰). آن: همانا مستحق آتش دوزخ باشند. (۱۱). آج، لب، لت، آن از. (۱۲). معج، وز، مل، لت: چون اول کس، آج، لب: چو اول آن کس. صفحه: ۳۹۱ الجواب به آن که خدای تعالی را نتوان دید [ن] (۱) منم. عبد الله عباس گفت: چون موسی به کوه طور شد به میقات، حق تعالی او را گفت: به چه (۲) آمده‌ای و چه می جویی (۳)! گفت: به طلب هدی آمده‌ام. حق تعالی گفت: یافتی ای موسی آنگه موسی گفت: بار خدایا از بندگان که را دوستر (۴) داری! گفت: آن که مرا یاد دارد و فراموش نکند. گفت: بار خدایا، کدام بنده تو قاضی تر است (۵)! [گفت] (۶): آن که حکم به حق کند و متابعت هوا نکند. گفت: بار خدایا، کدام بنده تو عالمتر است! گفت: آن که علم مردمان با علم خود اضافه کند به تعلّم (۷)، کلمتی شنود که او را به هدی راه نماید و از هلاک برگرداند. عبد الله مسعود گفت: چون خدای تعالی موسی را نزدیک کرد (۸)، او برنگرید (۹) بنده‌ای را دید در میانه عرش، گفت: بار خدایا آن (۱۰) بنده [۱۹۴-پ]

کیست! گفت: بنده‌ای که مردمان را (۱۱) حسد نبرد با آنچه خدای (۱۲) به ایشان دهد، و نیکوکار است به مادر و پدر، سخن چینی نکند. گفت: بار خدایا گناهان من گزشته (۱۳) و آمده (۱۴) و آنچه در میان آن است بیامرز و آنچه تو از من به دانی از من. بار خدایا؟ پناه با تو می‌دهم از وسوسه نفس و از سوء عمل (۱۵). حق تعالی گفت: کفایت کردند (۱۶) تو را آن، گفت: بار خدایا کدام عمل دوستر (۱۷) داری [گفت] (۱۸): ----- (۱۸-۶-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. [.....]

(۲). آج، لب کار. (۳). معج، وز: چه می‌خواهی. (۴). معج، وز، مل، آف، لت: دوست تر. (۵). آج، لب: قاضی تست. (۷). معج، وز، مل، آج، لب: به تعلیم. (۸). معج، وز، مل: بکرد، آف، آن: بنزدیک کرد. (۹). مل: برگردید. (۱۰). معج، وز، مل: اینکه. (۱۱). مل: که بر مردمان. (۱۲). مل، آج، لب تعالی. (۱۳). همه نسخه بدلها: گذشته. (۱۴). معج، وز، مل، لت: آینده. (۱۵). معج، وز، مل، لت: عملم، که بر اساس مرجح می‌نماید. (۱۶). لت: کرد. [.....]

۱۷. معج، وز، مل: دوست تر. صفحه: ۳۹۲ آن که بنده مرا یاد دارد و فراموش نکند. گفت: بار خدایا از بندگان تو کدام نیکو عملتر (۱) باشد، گفت: آن که زبانش دروغزن نباشد و دلش فاجر نباشد، و فرجش زانی نباشد، مؤمنی باشد نیکو خوی. گفت: بار خدایا کدام بنده تو بد عملتر باشد! گفت: فاجر (۲) بدخوی (۳)، به روز بطل باشد و به شب مردار. قوله: قال یا موسی انی اصطفتیک علی التیاس برسالاتی و بکلامی، حق تعالی گفت اینکه آیت حکایت آن کرد که موسی را گفت (۴) چون از مناجات فارغ شد (۵)

گفت «۶» خدای تعالی موسی را گفت: من تو را برگزیدم به رسالت و پیغامهای خود بر مردمان، و تو را تخصیص کردم از همه خلقان جهان در تحمّل رسالت و ادای آن به خلقان. اهل مدینه و روح خواندند: «برسالتی» (۷) «علی التّوحید، باقی قراء «برسالتی» علی الجمع. فخذ ما آتیئتک، بستان آنچه به تو دادم و از جمله شاگردان باشد بر آن، یعنی توریت و شریعت و بیان کرد. آنچه در او بود» (۸)، و اینکه آیت بر سیبل منت فرمود خدای تعالی بر موسی. عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که «۹» گفت: چون خدای تعالی موسی را الواح داد، او در الواح نگرید و گفت: بار خدایا کرامتی دادی مرا که کس را ندادی پیش از من. خدای تعالی گفت: «إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بِلَا مِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ، آنچه تو را «۱۰» دادم بستان و نگاه دار بجدّ و محافظت و چنان ساز که بر دوستی محمّد با پیش من آیی. موسی - علیه السّلام - گفت: بار خدایا محمّد کیست! گفت: احمد ----- (۱). مع، وز: کدام عمل نیکوتر. (۲). مع، وز، لت: فاجری. (۳). مع، وز، لت: بدخو. (۴). مل یا موسی. (۵). مل: شوی. (۶). مل بار خدایا چه می فرمایی. (۷). مع، لت: برسالتی. (۸). مع، وز، مل، لت: بیان که در او بود. (۹). مل او. (۱۰). مل: فراتو. صفحه ۳۹۳ است آن که من نام او بر عرش خود نقش کرده ام پیش از آن که آسمان و زمین آفریدم به دو هزار سال، [او] «۱» پیغامبر من است و صفی و حبیب من است و گزیده من از خلقان من، و او را دوستر «۲» دارم از جمله خلقان و جمله فرشتگان. موسی گفت: بار خدایا چون محمّد بنزدیک تو اینکه منزلت دارد هیچ امت هستند «۳» از امت او فاضلتر! حق تعالی گفت: یا موسی، فضل امت او بر دیگر امتان چنان است که فضل من بر خلقانم. موسی - علیه السّلام - گفت: بار خدایا کاشکی «۴» تا من ایشان را بدیدم؟ گفت: یا موسی تو ایشان را نبینی، و اگر خواهی که آواز ایشان بشنوی من تو را بشنوانم. گفت: بار خدایا خواهم. حق تعالی گفت: یا امت احمد «۵». جواب دادند از اصلاّب آبا و ارحام امّهات و گفتند: لئیک اللهم لئیک، انّ الحمد و الثّمنه لک و الملک لا شریک لک لئیک. آنگه حق تعالی گفت: ای امت محمّد «۶»؟ (ان رحمتی سبقت غضبی)، رحمت من سابق شد خشم مرا و عفو من عقاب مرا، بدادم شما را پیش از آن که از من خواستی «۷»، و اجابت کردم پیش از آن که مرا بخواندی «۸»، و بیا مرزیدم شما را پیش از آن که در من عاصی شدی «۹». هر که روز قیامت آید و گواهی دهد که من یکی ام و محمّد بنده و رسول من است، به بهشت شود اگر چه گناهان او از کف دریا بیش باشد، و ذلک قوله: وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا «۱۰» - الآیة. سعید بن عبد الرحمن المعافری گفت [۱۹۵- ر]

از پدرش که: کعب الأخبار روزی خبری را دید از اخبار جهودان که می گریست، گفت: چرا ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۲). مع، وز، لت: دوست تر. (۳). لت: هست. [.....] (۴). مع، وز: کاشک. (۵). مل، آج، لب: محمّد. (۶). مل، آج، لب: محمّد. (۷). مع، وز، آج، لب: خواستید. (۸). مع، وز، آج، لب: بخواندید. (۹). مع، وز، آج، لب: شدید. (۱۰). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۶: ۳۹۴ می گری! گفت: بعضی کار [ها] «۱» یاد آمد مرا، کعب گفت: به آن خدای که تو را آفرید، اگر من تو را بگویم که چرا می گری و تو دانی که چنان است با من راست بگویی «۲»! گفت: آری. گفت: به خدای بر تو در توریت یافتی که موسی - علیه السّلام - گفت من در کتاب خود ذکر امتی می یابم که بهترین امتان باشند «۳»، امر «۴» معروف کنند و نهی «۵» منکر کنند و به کتابهای اول و آخر ایمان دارند و با اهل ضلالت قتال کنند تا با دجال أعمور قتال کنند. بار خدایا ایشان را از امت من کن «۶». حق تعالی گفت: ایشان «۷» امت احمداند، حبر گفت: همچنین است. [کعب] «۸» گفت: می یابی در توریت که موسی گفت: بار خدایا من ذکر جماعتی می یابم که ایشان حمد تو کنند و مراقبت آفتاب کنند برای اوقات نماز، و چون بر کاری عزم کنند گویند: فلان کار بکنیم - ان شاء الله. بار خدایا ایشان را از امت من کن. حق تعالی گفت: ایشان امت محمّداند «۹». حبر گفت: همچنین است. کعب گفت: می یابی در توریت که موسی گفت بار خدایا من ذکر امتی می یابم که ایشان صدقات و کفّارت بخورند و روا باشد ایشان را و امتان را صدقات و قربات خود بنهاندندی تا آتش بسوختی، و موسی - علیه السّلام - از صدقات، بندگان و پرستاران خریدی و آزاد کردی و آنچه بماندی چاهی قعیر «۱۰» بکندی و در

آن جا انداختی تا راجع نشود با آن که داده بودندی، و اینکه امت مستجیب باشند و مستجاب باشند و شافع و مشفوع باشند. بار خدایا ایشان را از امت من کن؟ حق تعالی گفت: ایشان امت محمدانند. حبر گفت: همچنین است. کعب گفت: می‌یابی در توریت که امتی باشند که چون بر بلندی شوند ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۲). مع، وز، مل، لب، لت: بگوی. (۳). آج، لب که. (۴). مل به. (۵). مل از. (۶). مل: از امتان من گردان. (۷). مع، وز از. [.....]

(۸). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۹). آج، لب: احمدانند. (۱۰). مل، آج، لب: قعر. صفحه: ۳۹۵ تکبیر کنند، و چون به نشیبی فرو شوند حمد خدای کنند، خاک طهور ایشان باشد و زمین مسجد ایشان، هر کجا باشند از جنابت به خاک طهارت کنند چون آب نیابند، و روز قیامت اعرّ محجل باشند از آثار وضو. بار خدایا ایشان را امت من کن. گفت: ایشان امت احمدانند. گفت: بار خدایا در توریت صفت قومی می‌یابم که چون همت کنند [به] «۱» طاعتی ایشان [را] «۲» هنوز ناکرده یکی را یکی بنویسند. چون بکنند یکی را ده بنویسند تا به هفتصد «۳» چون همت کنند به سیتی و نکنند چیزی بر ایشان بنویسند. چون بکنند، یکی را یکی بنویسند. بار خدایا ایشان را [از] «۴» امت من کن، گفت: ایشان امت محمدانند «۵». گفت: بار خدایا در توریت صفت قومی می‌یابم که ایشان امت مرحومه باشند ضعیفان باشند، کتاب به میراث بر گیرند، بعضی از ایشان ظالم لفسه باشند و بهری مقتصد، و بهری سابق بالخیرات و جمله ایشان مرحوم باشند. ایشان را از امت من کن. گفت: ایشان امت محمدانند. گفت: بار خدایا در کتاب قومی را می‌یابم که مصحفهای ایشان دلهاشان باشد. لباس اهل بهشت پوشند، در نماز صف کشند در مسجدها «۶» چون صفهای فرشتگان. آواز ایشان در مساجد به تسبیح و تهلیل چون دوی نحل باشد. از ایشان کس به دوزخ نرود «۷» که آن جا بماند همیشه ایشان را از امت من کن. گفت: ایشان امت احمدانند. چون موسی - علیه السلام - عجب بماند از چیزهایی که خدای نهاده بود امت محمد را، گفت: بار خدایا پس مرا از امت محمد کن. خدای تعالی اینکه سه آیت داد او را: قال یا موسی اِنِّی اصْطَفِیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسَالَتِی وَ بِکَلَامِی - الی ----- (۴ - ۲ - ۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۳).

مع، وز، مل، آن: هفصد، آج، لب: نهصد. (۵). مع، وز: احمدانند. (۶). آج، لب: مسجد. (۷). مع، وز، مل، لت: شود. صفحه: ۳۹۶ قوله: سَأُرِیْکُمْ دَارَ الْفَاسِقِیْنَ - اینکه دو آیت است، و آیت سدیدگر «۱»: وَ مِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ یَّهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ «۲». موسی - علیه السلام - دل خوش گشت. قوله تعالی: وَ کَتَبْنَا لَهُ فِی الْاَلْوَاحِ - الآیة [۱۹۵-پ]، حق تعالی در اینکه آیت بر سبیل منت گفت: ما بنوشتیم «۳» در الواح برای موسی موعظتی و پندی. ابن جریج گفت: الواح موسی از زمرد بود. ربیع انس گفت: از «۴» تگرگ بود، بعضی دگر گفتند: خدای تعالی جبریل را فرمود تا از عدن بیاورد. کلبی گفت: از یاقوت سرخ بود. وهب گفت: از سنگی سخت بود که خدای تعالی نرم بکرد برای او تا ببرد به دست خود و بشکافت به انگشتان خود، و موسی - علیه السلام - صریر قلم آن «۵» می‌شنید که بر لوح می‌رفت به کلمات عشر، و اینکه در اول ذو القعدة بود و طول الواح بر طول موسی بود. مقاتل گفت: کتابت الواح چون نقش نگین بود «۶». ربیع انس گفت: توریت چندان بود که بار هفتاد شتر، یک جزو او «۷» به یک سال توانستندی خواند [ن] «۸»، و کسی نبود «۹» که جمله بر خواندی الا موسی - علیه السلام - و یوشع و عزیر و عیسی. حسن بصری گفت اینکه آیت که: وَ کَتَبْنَا لَهُ فِی الْاَلْوَاحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَّوْعِظَةً وَ تَفْصِیْلًا، در توریت هزار آیت است. وهب و مقاتل گفتند: از آنچه در الواح بود آن «۱۰» بود که: اِنِّی اَنَا اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ. هیچ چیز را به انباز من مکنید در آسمان و زمین که آن همه خلق من است و راه منی «۱۱» و سوگند به دروغ مخوری «۱۲» به نام من، که هر که او سوگند دروغ خورد به نام من او را تزکیه نکنم. و خون ناحق مکنید، و زنا مکنی «۱۳» و در مادر و پدر ----- (۱). مل: سیوم، آج، لب، آن: دیگر. (۲). سوره

اعراف (۷) آیه ۱۵۹. (۳). آج، لب: بنویسیم. (۴). لت: آواز. (۵). مع، وز، مل، لت: ندارد. (۶). آج، لب و. [.....]

(۷). مل، آج، لب، بم، آف، آن: یک خروار. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۹). آج، لب: نبود. (۱۰). مع،

وز، لت: اینکه. (۱۱). معج، وز، مل: مزیند. (۱۲). معج، وز، مل: مخورید. (۱۳). معج، وز، مل: مکنید. صفحه: ۳۹۷ عاق و عاصی مشوید. جماعت دگر مفسران گفتند: معظم آیات الواح اینکه بود و مدار هر شریعت بر اینکه است: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله الملك الجبار العزيز القهار لعبده و رسوله موسى بن عمران سبحنى و قدسنى لا اله الا انا فاعبدنى و لا تشرك بى شيئا و اشكر لى و لوالديك الى المصير احيك» (۱) «حياه طيبه، تسبيح و تقدیس من کن، خدایى نیست جز من، و شرک میار به من چیزى، و شکر من کن و شکر مادر و پدر که بازگشت با من است تا زندگانی خوش دهم تو را، و خون ناحق مریز که بر تو حرام کرده‌ام و الا آسمان و زمین بر تو تنگ شود، و به نام من سوگند به دروغ مخور که من توفیق ندهم آن را که» (۲) «مرا و نام مرا تعظیم نکند، و گواهی مده الا با آنچه گوشت شنیده باشد و چشمت دیده و دلت دانسته که فردای قیامت اهل گواهی را بدارم و ایشان را از گواهی بپرسم، و بر مردمان حسد مبر» (۳) «به فضلای که من ایشان را داده‌ام و روزی، که حاسد عدو نعمت من باشد و گرفتار» (۴) «در نقت من، و زنا مکن و دزدی مکن تا روی رحمت از تو باز نگیرم و در آسمانها بر تو نبندم، و برای جز من ذبح مکن که هیچ قربان از زمین بر آسمان نشود که به نام من کشته نباشند و با زن همسایه عذر مکن» (۵) «که مقتی عظیم است بنزدیک من، و به مردمان آن خواه که به خود خواهی. اینکه نسخه ده آیت است که در الواح بود و خدای تعالی اینکه خصال جمع کرد و» (۶) «در هژده آیت از سوره بنی اسرائیل نهاد فی قوله: وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۷) - الی قوله: ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (۸). آنگه جمع کرد اینکه را در سه آیت از «۹» سورت أنعام فی قوله: -----

----- (۱). اساس: احییک، با توجه به معج تصحیح شد. (۲). آج، لب او. (۳). آج، لب: مبرید. (۴). اساس: گفتار، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). آج، لب: مکنید. (۶). معج، وز، مل، لت: ندارد. (۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳. [.....]

(۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۹. (۹). معج، وز، مل: در. صفحه: ۳۹۸ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ (۱) - الی قوله: ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۲). موعظه، مصدر باشد بمعنی الوعظ. وَتَفْصِيلاً [۱۹۶- ر]

لِكُلِّ شَيْءٍ، و تفصیل هر چیزی از حلال و حرام و حدود و احکام. فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ، بستان آن را بقوت. مقاتل گفت: بجد و مواظبه. ضحاک گفت: بطاعه، و قیل: بجد و اجتهاد، و قیل: بصحه و عزمه، بجد تمام و اجتهاد بلیغ و عزم درست، چه اگر عزم مصمم نبود در عمل فاتر باشد. وَ أَمْرٌ قَوْمَكُ، و بفرمای قومت را تا نکوتر [ینه] (۳) آن فرا گیرند (۴) یعنی کار بندند، یعنی نکوترین آنچه ایشان را فرمودند در آن از (۵) فرایض و سنن حلالش حلال دارند و حرامش حرام دارند. ابن کيسان گفت: یعنی اوامر را کار بندند و از نواهی اجتناب کنند. بعضی اهل معانی گفتند: أحسن صله است، یعنی جمله آن بگیرند (۶). قطرب گفت: أحسن به معنی «حسن» است و همه (۷) حسن بود، چنان که گفت: وَلَمَذِكُرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۸). حسین بن الفضل گفت: یعنی چون کلمتی را (۹) باید متحمل معانی و وجوه را حمل کنند علی احسن الوجوه، بعضی گفتند مراد آن است که: در توریت هم فریضه است و هم سنت، أخذ بالاحسن (۱۰) آن باشد که جمع کند میان فریضه و سنت هم سنت و هم فریضه به کار دارد (۱۱). سَيَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ، با شما نمایم سرای فاسقان. مورد آیت مورد (۱۲) و عیدست، چنان که [یکی] (۱۳) از ما گوید [من] (۱۴) با تو نمایم آنچه تو مستحق آنی، ----- (۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳.

(۱۴-۱۳-۱۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۴). معج، وز: ها گیرند. (۵). معج، وز: ندارد. (۶). معج، وز: نگرند. (۷). معج: هم. (۸). سوره عنكبوت ۲۹ آیه ۴۵. (۹). معج، وز، مل، لت: ندارد. (۱۰). معج، وز: أخذنا الاحسن. (۱۱). معج، وز، مل، لت: «به کار دارد» را ندارد، آج، لب: به کار آرد. (۱۲). وز، مل: ندارد. [.....]

صفحه: ۳۹۹ من با تو بگویم، و من با تو کار دارم، و آنچه مانند اینکه باشد از الفاظ، و [اینکه] (۱) کنایت باشد از تهدید و وعید. و قوله: دَارَ الْفَاسِقِينَ، یعنی دوزخ، و اگر حمل کنند بر حقیقت اولیتر باشد برای آن که دوزخ از جمله دیدنی و نمودنی باشد. مجاهد گفت: یعنی مصیر و مآب (۲) فاسقان. قتاده گفت: مراد آن است که شما را به شام برم و منازل و مساکن آن کافران و فاسقان

با شما نمایم تا بدانی «۳» که با ایشان چه رفت عبرت گیری «۴» و مثل آن نکنی «۵». عطیه عوفی گفت: با شما نمایم سرای فرعون و قوش در مصر. عبد الله عباس خواند: «سأورثکم دار الفاسقین»، به میراث به شما دهم سرای فاسقان. أبو العالیه گفت: خدای تعالی حجاب برداشت تا «۶» موسی مصر بدید. سدی گفت: دار الفاسقین مصارع ایشان است. کلبی گفت: سرای فاسقان آن «۷» دیار عاد و ثمود است که ایشان بر آن گزر می کردند «۸» در سفرهاشان. ابن کیسان گفت: مراد آن است که بیان کنم مرجع و مصیر ایشان، و گفتند: دار الفاسقین دورانشان «۹» خواست بر سر آب. حق تعالی فرمان داد تا آب آن قوم فرعون را بر سر آورد و ایشان بر آب می گردیدند. به «دار» «۱۰»، دوران ایشان خواست که بنی اسرائیل می دیدند و بدان اعتبار می گرفتند. قوله تعالی: سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ حق تعالی گفت: برگردانم از آیات خود آنان را که تکبر کنند در زمین به ناحق. در معنی «صرف» از آیات چند قول گفتند: رمانی و جبایی گفتند: معنی آن است که من صرف کنم از خیر آیات خود از عز و کرامت که ایشان را کسب رفعت و ثنا کند ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد.

(۲). اساس: مأوی، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۳). مل، آج، لب: بدانید. (۴). مع، وز، مل، آج، لب: گیرید. (۵). مع، وز، مل، آف: نکنید، آج، لب: مکنید. (۶). مع، وز: با. (۷). مع، وز: از. (۸). مع، وز، مل، آج، لب، بم، آن، لت: گذر می کردند. (۹). مل، آج، لب، بم، آف، لت، آن: دور ایشان. (۱۰). مع، وز: مدار. صفحه: ۴۰۰ در دنیا و آخرت، یا صرف کنم ایشان را از ثواب آنان که در آیت تأمیل و نظر کرده باشند، و اینکه طریقه علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه باشد. اینکه وجهی است در تأویل آیت. وجهی دگر آن که: یعنی حکم کنم به انصراف ایشان چون منصرف «۱» شوند، چون ایشان برگردند من باز گویم و آشکارا [۱۹۶-پ]

کنم که ایشان برگشتند، چنان که گفت: ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم «۲». وجه سدیگر آن است که: منع کنم ایشان را از آیاتی که من فرستادم در توریت و انجیل و قرآن تا افساد آن نکنند و تغییر و تبدیل نکنند، نبینی که اینکه آیت عقیب «۳» آن گفت که در پیش گفته بود: وَ كُنَّا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. وجه چهارم آن است که: آیات و معجزات و دلالات «۴» و حجج باز نمایم ایشان از آن برگرداند، چنان که یکی از ما گوید: «۵» من فلان را متحیر کنم «۶»، یعنی از او سؤال کنم که نداند و متحیر ماند، و فلان را بخیل بکنم یعنی از او چیزی بخواهم تا ندهد بخیل باشد، و فلان را قطع کنم در مناظره یعنی سخنی گویم که عند آن منقطع شود. وجه «۷» پنجم آن است که: چون ایشان تمرد کردند و عصیان نمودند بعد قیام الحجة علیهم و ظهور الحق لهم، و حاضر آمدند و لفظ گفتندی تا مردم را منع کنند از سماع قرآن به انشاد شعر و ذکر سمر، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ «۸»، خدای تعالی ایشان را منع کرد از حضور، آنکه منع ایشان را از حضور صرف عن الايات خواند ----- (۱). آج، لب: متصرف. (۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۷. (۳). اساس: عقب، با توجه به مع، مل تصحیح شد. (۴). مع، وز، مل، لت: دلایل. [.....]

(۵). اساس: گویند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۶). مل: گردانم. (۷). مع، وز، مل، لت: و وجه. (۸). سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۶. صفحه: ۴۰۱ برای آن که غرض صرف مکیده ایشان بود از آیات. و وجه ششم آن است که: سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ، من آیات و معجزات برگردانم از آنان که ایشان متکبر باشند در زمین به ناحق و با ایشان نمایم تا استهزاء نکنند بر آن، و از باب مقلوب باشد، چنان که عرب گوید: استوی العود علی الحرباء، و معنی آن است که: استوی الحرباء علی العود، و عرضت الناقه علی الماء و أنما يعرض الماء علی الناقه، و كقول الشاعر: «۱» كانت فريضة ما تقول كما كان الزناء فريضة الرجم ای كما كان الرجم فريضة الزناء، و كقول الآخر «۲»: حسرت كفى عن السربال اخذه فردا يخز علی ایدی المفدینا «۳» ای حسرت السربال عن كفی، و مانند [اینکه] «۴» بسیار است. و وجه هفتم در او آن است که: اینکه عبارت است از وعده خدای تعالی به هلاک ایشان بر سیبل بشارت موسی [را] «۵» و قوم او «۶» را از مؤمنان و اینکه متضمن باشد دو وعده را: یکی اظهار آیاتی و بیناتی که در بصیرت ایشان

ببفرمایید، و یکی هلاک آن (۷) ظالمان، و چون هلاک شده باشند مصروف باشند از آیات به هر حال، و (۸) اینکه حکایت است از هلاک (۹) ایشان از اینکه وجه که گفتیم، بیانش: ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، و «ذَلِكْ» اشارت به صرف است، و ایشان به تکذیب آیات او مستحق هلاک شوند و مستحق عقاب (۱۰). اگر گویند: چگونه گفت آنان که در زمین تکبر کنند به ناحق، و اینکه با آن -

----- (۱). معج، وز، مل شعر. (۲). معج، وز شعر. (۳). اساس، معج، وز: المفیدینا، لت:

المفیدینا، با توجه به آج تصحیح شد. (۵-۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۶). اساس و قوم او، با توجه به معج، وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۷). معج، وز، مل، لت: اینکه. (۸). معج، وز، مل، لت: پس. (۹). معج، وز: از هلاک. (۱۰). معج، وز، مل، لت شوند. صفحه: ۴۰۲ ماند که تکبری بود که به حق بود، گوئیم (۱) از اینکه دو جواب است: یکی آن که تکبر بر دو وجه باشد یکی به حق و یکی به ناحق. فاما تکبر به حق، تکبر مؤمنان و متقیان باشد و تنزه (۲) ایشان از دنیا (۳) و مآثم (۴)، و اینکه تکبر به معنی تحرج و تأثم باشد و [به] (۵) معنی خویشتن داری و آن که (۶) خویشتن از آن بزرگ دارند که خود را به آن آلوده کنند

[۱۹۷-ر]

يقول: أنا اتكبر عن كذا و أتعظم و اتنزه و اتحرج و أتأثم بمعنى واحد، أي اكبر نفسي عنه. و جواب دیگر آن که: اینکه تأکید است آن را و صفتی لازم تا باز نماید که تکبر جز به ناحق نباشد، چنان که گفت: وَيَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ (۷)، و گفت: وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ (۸) وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآئَةً لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا، اگر هر آیت و معجزه که ممکن باشد بینند هم ایمان نیارند. آنگه گفت: از اینکه بترند اگر سیل رشد و صلاح بیند آن را به خود نگیرند (۹). حمزه و کسائی و خلف خواندند: «سبیل الرشد» به دو فتحه، و باقی قراء خواندند: «رشد» (۱۰) به ضم «را» و سکون «شین»، و هما لغتان كالبخل و البخل و السقم و السقم و الحزن و الحزن. و اگر ره جهل و عمایت بیند آن را متابعت کنند و ره خود گیرند. اگر گویند: رؤیت در آیت به معنی ادراک بصر است یا به معنی علم،

----- (۱). اساس: گوئیم، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [.....]

(۲). اساس: تنزیه، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). وز، مل: دنیا. (۴). اساس: و اما اثم، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۶). معج، وز، مل، لب: و آنگه، لت: و از آنگه. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۶۱. (۸). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۷. (۹). معج، وز: نگرند. (۱۰). معج، وز: رشد. صفحه: ۴۰۳ و اگر رؤیت اول را که رؤیت سیل رشد است حمل کنند بر رؤیت بصر از آن که حمل کنند (۱) سیل رشد را بر آیات و بینات و حجج و دلائل، رؤیت دوم را حمل باید کرد [ن] (۲) بر علم، برای آن که «سبیل الغی» مذاهب و اعتقادات باشد، و آن کس که بداند که آن (۳) مذهب و اعتقاد باطل است اختیار آن نکند با علم به آن که عقلا اینکه اختیار نکنند، گوئیم از اینکه سه جواب است: یکی آن که هر دو رؤیت، رؤیت بصر باشد و مراد به «سبیل رشد» دلائل و معجزات باشد که مؤدی بود با طریق حق، و مراد به «سبیل غی» مخاریق بود که مبطلا [ن] (۴) آن را شبهت سازند، چنان که سحره فرعون کردند. پس بر اینکه وجه هر دو رؤیت از بصر باشد و اینکه شبهت مجال ندارد. و جواب دوم آن است که: هر دو رؤیت به معنی علم باشد الا آن است که علم متناول نباشد حقی و درستی آن را و بطلان و فساد اینکه (۵) را چنان که بسیار مردمان مذاهب حق دانند و شنیده باشند و اگر چه اعتقاد نکنند که آن حق است، و مذاهب باطل دانند و اگر چه اعتقاد نکنند که آن باطل است. نه مخالفان حق بسیاری از مذاهب اهل حق دانند و لکن اعتقاد کرده باشند که آن باطل است، و مذاهب باطل خود دانند و لکن اعتقاد کرده باشند که آن حق است به شبهتی که ایشان را پیش آمده باشد و امعان (۶) نظر نکرده باشند چون بر اینکه وجه حمل کنند سؤال ساقط شود. و جواب سیم (۷) از او آن است که: «رؤیت» به معنی علم است، و ایشان عالم اند به حقی حق و بطلان باطل و لکن جحود می‌کنند با علم که حاصل است ایشان را برای حب ریاست و طمع حطام دنیا، چنان که بسیار کس کردند

----- (۱). آج، لب به. (۲-۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳). معج، وز، مل: اینکه. (۵). معج، وز، مل: آن. (۶). اساس: انعام، با توجه به معج، وز مل تصحیح شد. [.....]

(۷). مج، وز، آج، لب: سیوم. صفحه: ۴۰۴ و می‌کنند و خدای تعالی حکایت کرد از جهودان: و یکتمون (۱) الحقّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ (۲). ذلک بَأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا، «ذلک» محتمل است که اشارت باشد بأحد شیئین، اما به صرف چنانستی که (۳) حق تعالی گفت: من اینکه صرف برای آن کردم که ایشان آیات مرا تکذیب کردند و به دروغ داشتند، یعنی آن بر سبیل عقوبت کردم با ایشان [۱۹۷-پ]. و آنکه صرف محمول بر خذلان و حرمان کرد (۴) من زیاده اللطاف عقوبه لهم علی الکفر المتقدّم. دگر آن که اشارت باشد به اتّخاذ «سبیل غی» و ترک اتّخاذ سبیل رشد. آنکه باز نمود که: سبب آن که ایشان [ره حق نمی‌پرسند و آن را راه خود نمی‌گیرند و ره باطل و غی و ضلالت می‌روند، و آن را راه خود می‌گیرند آن است که ایشان] (۵) به آیات من مکذّب اند و دروغ می‌دارند. اگر گویند: چون مراد به آیات معجزات و دلایل باشد، تکذیب در او نشود که حقیقت (۶) تکذیب در اخبار باشد، گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که تکذیب گویند در مذاهب و اعتقادات، نبینی که گویند: فلان یکذّب (۷) بکذا اذا کان یعتقد بطلانه، و حقیقت او آن باشد که کأن قائلًا- و مخبراً خبره بذلک و بآنه حقّ فکذّبه. و دگر آن که: روا باشد که آیات محمول باشد علی الکتب المنزله، و در آن جا اخبار باشد از گذشته (۸) و آئینده و تکذیب بر جای خود باشد. و کأثوا عنها غافلین، و ایشان از آن غافل بودند. (۱) کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید: لیکتمون. (۲).

سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶. (۳). اساس: چنان نستی که، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۴). مج، وز، مل: صرف محمول بود علی الخذلان و الحرمان. (۵). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس: صفت، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز: تکذیب، مل: مکذّب. (۸). همه نسخه بدلها: گذشته. صفحه: ۴۰۵ اگر گویند: چه معنی دارد ذمّ خدای ایشان را بر غفلت، و غفلت بر مذهب شما سهوی باشد که منافات علم ضروری کند و بر ساهی تکلیف نباشد، چگونه ذمّ کنند او را! جواب آن است که گوئیم: مراد به سهو اینکه جا مجاز است نه حقیقت، و اینکه بر سبیل تشبیه است اعراض (۱) و عدول ایشان را از آیات خدای تعالی و تأمّل در آن و انتفاع به آن، حال ایشان با حال کسی ماند که ساهی و غافل باشد. اینکه اسم بر ایشان اطلاق کرد چنان که گفت: ضَمُّ بکُمْ عَمَى (۲)، چنان که (۳) مرد کند را گوئیم: او مرده است، و نادان را گوئیم: خر است- و الله ولیّ التوفیق. قوله: وَاللّٰیۤنَ کَذَّبُوۤا بِآیَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتۡ اَعْمَالُهُمْ، حق تعالی در اینکه آیت گفت: آنان که تکذیب کنند و آیات من به دروغ دارند و به قیامت و به ثواب و عقاب ایمان ندارند. و پیش از اینکه بیان کردیم که حقیقت «لقاء» و «التقاء» و «ملاقات»، مقابله است یا مقاربه، چنان که إلتقی الجمعان و تلاقفت الفئتان (۴)، و به پارسی چنین گویند که: دو لشکر بر یکدیگر آمدند، آنکه بر توسّع در ادراک بصر استعمال می‌کنند. و در آیت، مراد حصول و حضور است، یعنی آنان که ایمان ندارند به آن که به قیامت خواهند آمد (۵) و آن جا حاضر خواهند شد (۶). حَبِطَتۡ اَعْمَالُهُمْ، اعمال ایشان باطل و محبط باشد. و مراد به احباط آن است که عمل ایشان واقع نباشد بر وجهی که بر او ثوابی باشد برای آن که بر خلاف مأمور کرده باشند، آنان را که به احباط گویند لا بد است از آن که تفسیر آیت بر اینکه وجه کنند، برای آن که (۱) اساس: اعتراض، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۲). اساس، آج، لب، بم، آف، آن فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ سوره بقره (۲) آیه ۱۸. (۳). مج، وز ما. (۴). اساس: الفئتان، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). مل، لت: آمدن. [.....]

(۶). مل: شدن. صفحه: ۴۰۶ اتفاق است ما را با ایشان که کافران را هیچ عملی واقع نباشد تا به چیزی از معصیت محبط شود. چون چنین است هر کجا احباط باشد در قرآن محمول بود بر اینکه وجه، چه اینکه (۱) متفق علیه است و تفسیر قرآن بر وجه متفق علیه کردن اولیتر باشد از آن که بر مختلف فیه. آنکه بر سبیل تقریب و تنبیه گفت (۲): کس با ایشان چیزی کرد الاّ به واجب و استحقاق به جزا و پاداشت (۳) عمل ایشان! و آن جزا بود جز بر حسب و وفق (۴) کردار ایشان (۵) بر سبیل عدل نه بر سبیل ظلم. قوله: وَ اتَّخَذَ قَوْمٌ مُّوسٰی مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا، حمزه و کسائی خواندند: «من حلّیهم» به کسر «حا» و باقی قراء به ضم «حا» و یعقوب خواند: «من حلّیهم» به فتح «حا» و سکون «لام». و حلّی اسم جنس باشد واقع بر قلیل و کثیر و آن که «حلی» خواند به ضم گفت جمع «حلی»

باشد کثدی و ثدی. و آن که «حلی» خواند به کسر اتباع کرد کسر «۶» را به کسر «۱۹۸-ر»[، اُعنی برای کسر «لام»، «حا» را مکسور کرد. و هم جمع حلی باشد کقوس و قسی. اهل سیر گفتند: چون موسی - علیه السّلام - از مصر برون «۷» خواست آمدن «۸» با بنی اسرائیل ایشان را عیدی بود، به آن عید خواستند رفتن «۹»، به قبطیان آمدند و جمله حلی ایشان به عاریت بخواستند «۱۰» و اینکه معنی بسیار کردند به حکم آن که مختلط «۱۱» [بودند] «۱۲» با ایشان. حلی خود به عاریت به ایشان دادند. ایشان از -----

(۱). آف خبر. (۲). مل قوله هل یجزون إلّا ما کانوا یعملون. (۳). آف: پاداش. (۴). اساس، معج، وز، آج، لب، بم، آف، آن: وقف، با توجّه به مل، لت تصحیح شد. (۵). اساس، معج، وز، مل، آج، لب، بم، آف، آن: کرد از ایشان، لت: کرد از ایشان. (۶). معج، وز، مل: کسر. (۷). معج، وز، مل، آج: بیرون. (۸). مل: شدن. (۹). مل: بیرون رفتن. (۱۰). اساس: خواستند، با توجّه به معج، وز تصحیح شد. (۱۱). اساس: محیط، با توجّه به معج، وز تصحیح شد. (۱۲). اساس: ندارد، با توجّه به معج، وز افزوده شد. صفحه: ۴۰۷ شهر برون آمدند در شب و برفتند و شهر را «۱» رها کردند- چنان که قصّه آن برفت. فرعون از پس ایشان برفت و غرق شد و حلی به «۲» ایشان بماند. چون موسی - علیه السّلام - به میقات خدای رفت به مناجات، سامری ایشان را گفت: اینکه حلیها «۳» به من آری «۴» تا من برای شما چیزی سازم که شما به آن شاد شوی «۵». و اینکه سامری منافق بود و زرگر بود و به زیّ زهّیاد رفتی و در بنی اسرائیل قبولی داشت. ایشان [آن] «۶» حلی بیاوردند و به او «۷» دادند و او از آن «۸» گوساله زرّین ساخت و به استادی و چابکی چنان ساخت که مخارق گلوی او چنان بود که چون باد در زیر او دمیدندی از دهن او آوازی بیامدی که خوار را مانستی «۹» - بانگ گاو را - چنان که مزامیر و یراع ساخته‌اند که اختلاف آواز ایشان از اختلاف مخارق و مجاری آن است که آواز نی به خلاف آواز نای است، و آن را بیاورد بر مهب «۱۰» باد بنهاد در روز باد، و چنان نهاد که چون باد به زیر او در شدی به دهن او برون «۱۱» آمدی آواز گاو را مانستی «۱۲» چون خواری حاصل شدی. اینکه قول رمانی و جایی و بلخی و جماعتی محققان است. و حسن بصری و جماعتی دیگر از مفسران گفتند: خاک سم اسپ جبریل برداشت و در او انداخت گوساله شد از گوشت و خون، و او را خواری پدید آمد و آوازی، و قصّه اینکه بتمامی در سوره طه گفته شود - ان شاء الله تعالی و به الثّقۀ. «اتخاذ» افتعال بود از اخذ، و اصل او ائتخذ بوده است جز که همزه با «یا» کرده‌اند «۱۳» و در «تا» ادغام کرده «۱۴»، و قوله: من بعده، آی من بعد خروجه الی المیقات، پس آن که به میقات خدای رفت. ----- (۱). معج، وز، مل، لت: ندارد.

[.....]

(۲). معج، وز، مل، لت: در دست. (۳). معج، وز را. (۴). معج، وز، مل، آج: آرید. (۵). معج، وز، مل، لب، آف: شوید. (۶). اساس: ندارد، با توجّه به معج، وز افزوده شد. (۷). مل: و به سامری. (۸). مل حلیها. (۹-۱۲). معج، وز، مل، لت: ماندی. (۱۰). آن: در جهت. (۱۱). معج، وز، مل، آج، لب، لت: بیرون. (۱۳). لت: کردند. (۱۴). مل، لت: کردند. صفحه: ۴۰۸ «عجل» «۱» بچه گاو «۲» باشد: جسّیداً، یعنی جسدی بلا-روح، تنی بود بی جان. برای آن «۳» گفت و بر اطلاق نگفت «عجل» «۴» تا ایهام نیفکنند که سامری عجل تواند کرد [ن] «۵» که آن را تن و جان بود. له خوار، و «خوار» بانگ گاو [باشد و اصوات و اسقام باشد] «۶» بر بنای فعال باشد کالتبا و الصّیراخ و الهناف و العبار و الرّغاء، و فی الأمراض «۷» کالصّیداع و الرّکام و الفواق و غیر ذلک. و گفتند: یک بانگ کرد و دیگر نکرد. و گفتند: هر وقت بانگی «۸» کردی و لکن نجیبیدی و اینکه محمول باشد علی القولین: بر قول آن که مهب باد گفت، گفت: هر وقت که باد آمدی و در او رفتی و ساز آن راست بودی «۹» بانگ کردی، و آن که از خاک اثر جبریل گفت، گفت: همان یک بار بانگ کرد. آنکه حق تعالی بر سیل تنبیه و تقریر گفت: أَلَمْ یَرَوْا، نمی بینند که با ایشان سخن نمی گوید و ایشان را هدایت نمی کند به راهی که ایشان به راه «۱۰» خود گرفته‌اند، برای آن که جماد است «۱۱»، و آن که جماد باشد اینکه نتواند کرد، صلاحیت الهیّت ندارد بل صلاحیت عبودیّت ندارد. و کائوا ظالمین، و ایشان ظالم بودند در آنچه کردند، یعنی وضع عبادت کردند نه به موضع خود تا ظالم نفس خود بودند به جلب اضرار عقاب به خویشان به عبادت عجل. و لَمَّا سَقَطَ فِی أیدیهم، چون «۱۲» ایشان را از

دست در افکندند، و اینکه عبارتی است و کنایتی از پشیمانی بر سبیل مبالغت، عرب گوید «۱۳» پشیمانی «۱۴» را -----
----- (۱). معج، وز، لت: عجلا. (۲). آن: گاو بچه. [.....]

(۳). اساس که، با توجه به معج، وز زاید می‌نماید. (۴). معج، وز، مل، لت: عجل نگفت. (۷-۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۶). مل، لت: بیشتر. (۸). معج، وز، مل، لت: بانگ. (۹). اساس و، با توجه به معج، وز زاید می‌نماید. (۱۰). آج: برای. (۱۱). معج: جماد باشد. (۱۲). معج، لت: چو. (۱۳). اساس: گویند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۴). لت: پشیمان، آج: در پشیمانی. صفحه: ۴۰۹ که سقط فی یده و اسقط [۱۹۸-پ]

فی یده، پنداری «۱» که آنچه مضرت او در آن است در دست او نهادند، چون بدانند که آنچه کرد «۲» بد بود پشیمان شود، و اینکه از جمله کنایات ملیح است، و نیز در جای خجالت مستعمل باشد. و به زبان «۳» ما نیز چون کسی پشیمان و خجل شود از کاری، گوید: [من] «۴» از دست در افتادم که آن دیدم، و در حق «۵» ایشان هر دو بود: هم پشیمانی هم خجالت. و رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا، اینکه «رؤیت» به معنی علم است، و بدانستند که گمراه شدند به عبادت عجل پس از آن که موسی - علیه السلام - باز آمد و ایشان را معلوم شد که آن تلیس «۶» سامری کرد بر ایشان، آنگه از سر پشیمانی گفتند: لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا، اگر خدای ما بر ما رحمت نکند و ما را بنیامرزد «۷»، ما از جمله زیان کاران باشیم. حسن بصری گفت: جمله گوساله پرست شدند مگر هارون - علیه السلام. گفت «۸» به «۹» دلیل آن که موسی - علیه السلام - خود را دعا کرد و هارون را، فی قوله: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ «۱۰»، و اگر مؤمنی دگر بودی آن جا او را با خود و با هارون شریک کردی در دعا. اهل کوفه خواندند اَلَا عَاصِمُ: لئن لم ترحمنا ربنا، به «تا» ی خطاب و نصب «ربنا» علی تقدیر: یا ربنا. وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا، چون موسی - علیه السلام - باز آمد و آن حال دید «۱۱»، دلتنگ شد و خشم گرفت، و گفتند: خدای تعالی او را آن جا -----

----- (۱). آج، لب: پندارید. (۲). معج، وز، مل، لت: کردند. (۳). اساس: زمان، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [.....]
(۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۵). معج، وز: و بنا حق. (۶). معج، وز، مل، لت: تلیسی است که. (۷). مل و یغفر لنا لنكونن من الخاسرين. (۸). معج: ندارد. (۹). مل: بدان. (۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۱. (۱۱). آج، لب: بدید. صفحه: ۴۱۰ خبر داد که سامری چه کرد. أبو درداء «۱» گفت: «أسف» منزلی «۲» است و رای غضب سختر «۳» از غضب. عبد الله عباس و سدی گفتند «۴»: أسف حزن باشد [حسن بصری گفت: حزن باشد] «۵» با غضب. به یک جای روی در ایشان نهاد و ایشان را به زبان ملامت گفت: بِسْمَا «۶» أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ، تعجیل کردی «۱۲»، یعنی سبق بردی «۱۳» فرمان خدای را و از پیش او «۱۴» بشدی «۱۵» و نافرمانی کردی «۱۶»! جَبَّيْ گفت: تعجیل کردی «۱۷» وعده خدای را که شما را داده بود به خیرات و ثواب، يقال: عجلته إذا سبقته و اعجلته إذا حشته، و «عجله» فعل الشئ قبل وقته باشد، و «سرعت» فعل الشئ فی أقرب وقته، برای آن عجله مذموم است و سرعت محمود. وَ أَلْقَى الْأُلُوحَ، و الواحی که در دست داشت بینداخت تا شکسته شد بعضی از او. و گفته‌اند: تورت هفت سبع بود سته اسباع از او برفت و سبعی بماند، و اینکه درست نیست. وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ، و سر برادر در کنار گرفت و او را در -----

----- (۱). معج، وز، مل، لت: ابو الدرداء. (۲). آج، لب: منزلی. (۳). معج، وز، لب، آف، آن، لت: سخت تر.
(۴). آج، لب: عبد الله عباس گفت و سدی. (۸-۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۶). معج، آج، لب: بش ما. [.....]
(۷). آف: کردید. (۹). معج، وز، آج، لب، بم، آف، آن: باز گذاشتگان، مل: باز گذشتگانی. (۱۰). مل: بودید. (۱۱). معج، وز، مل: مرا. (۱۲). مل، آف: کردید. (۱۳). مل، آف: بردید. (۱۴). معج، وز، مل، لت: آن. (۱۵). مل، آف: شدید. (۱۶-۱۷). مل، آف: کردید. صفحه: ۴۱۱ برگرفت بر حسب عادت آن که دو برادر چهل روز یکدیگر را ندیده باشند. و قول آنان که حمل اینکه بر آن کردند که او سر و محاسن هارون [بگرفت] «۱» از سر غضب بر وجه استخفاف درست نیست، برای آن که اینکه فعل سفیهان و بی‌خردان باشد و موسی - علیه السلام - دانست که هارون را در آن جرمی نیست. امّا قوله فی سورة طه: لا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا

بِرَأْسِي» (۲)، چون آن جا رسیم گفته شود- ان شاء الله. آنچه در اینکه آیت هست هم اینکه است که سر برادر بگرفت و او را در خود کشید، و اینکه بر تعظیم و معانقه حمل کردن اولی (۳) باشد از آن که بر استخفاف و اهانت و جفا، چه به (۴) پیغامبران (۵) خدای اینکه لایق بود (۶) دون آن، و او را پرسید و گفت: برادر؟! (۷) به اینکه قوم جهّال چه کردی و چون بودی! گفت: یا ابن امّ (۸)، ای پسر مادر من؟ یعنی ای برادر من. حمزه و کسائی و أبو بکر و ابن عامر خواندند: «یا بن امّ» به کسر «میم»، و باقی قراء خواندند: «یا بن امّ» به فتح «میم». [۱۹۹-ر]

آن که به کسر خواند، گفت: [اصل او] (۹) یا بن امّی بوده است، «یا» بیفکند و اکتفا کرد به کسره از او. و آن که به فتح خواند، «یا» را بدل کرد به «الف» برای آن که اینکه نداست (۱۰) بر وجه استغاثت، و لغت بعضی عرب آن است که: ایشان از «یا» ی اضافه «الف» بدل کنند گویند: یا غلاما و یا أخوا، بمعنی (۱۱) یا غلامی و یا آخی، و علی هذا قوله: یا وَیَلْتِی أُعْجِزْتُ (۱۲): و یا حَسْرَتِی عَلِی مَا فَرَطْتُ (۱۳)، و قال: ----- (۹-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲).

سوره طه (۲۰) آیه ۹۴. (۳). مج، وز، مل، لت، اولیتر. (۴). بم، آف، بر، آن: از، آج، لب: ندارد. (۵). آج، لب را. [.....]. (۶). آج، لب: نباشد. (۷). مج: برادر را، مل: ای برادر. (۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید: قال ابن امّ. (۱۰). مج: ندایست، وز: ندای است، لت: ندایی است. (۱۱). اساس: یعنی، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۲). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. (۱۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. صفحه: ۴۱۲ یا بنه (۱) عمّا لا تلوّمی و اهجعی (۲) و بعضی دگر گفتند: مرگب کرد آن را و بنا کرد بر فتح، کخمسۀ عشر، گفت: ای برادر بدان که اینکه قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند ای سبحان الله؟ اگر در حیات (۳) موسی با هارون در غیبت چهل روز اینکه کردند، اینکه همه استضعاف و بیم کشتن بود و او خلیفه موسی بود و وزیر او بر قومش، اگر با هارون رسول از پس وفات او اینکه و مانند اینکه کنند چه عجب باشد. فَلَا تُشْمِتْ بِنِی الْأَعْدَاءِ، دشمنان را به من شاد مکن (۴)، یعنی اینکه فعلی که می کنی از تقریب و ترحیب، و غرض تو تعظیم من است و تو در خشمی از اینان، از اینکه معنی کم کن که ایشان از بعد فهم و قلت فطنت ندانند که اینکه که تو می کنی تعظیم است، پندارند استخفاف است، شماتت کنند. در شاذّ مجاهد خواند و حمید الأعرج: فَلَا تُشْمِتْ بِنِی الْأَعْدَاءِ، بر فعل لازم من شمت یشمت از فعل ثلاثی، و رفع «اعداء»، یعنی چنان مساز که دشمنان به من شماتت کنند، و اینکه نهی مغایبه باشد چنان که لا یخرج زید، نباید تا زید بشود. و لَا تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ، و مرا با قوم ظالمان- که ایشان در اینکه خوض کردند و رضا دادند- مکن، و اینکه بر من تجنّی (۵) مکن که من از پس تو نیامدم (۶) و تو را خبر نکردم که صلاح نبود که ایشان با حضور من گوساله پرست شدند، در غیبت من همانا بدتر کردند (۷) و عذر به اینکه خواست که: إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَقْتُ بَیْنِ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی (۸). چون موسی- علیه السلام- براءت ساحت هارون بدانست از تقصیر، ----- (۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط لسان العرب ذیل (عم): یا ابنه. (۲). اساس: واسحعی، با توجه به مل، لت و مأخذ شعری تصحیح شد. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: حیاة/ حیات. (۴). مج، وز، مل، لت: خرم مکن. (۵). مج، لت: تجسنی، چاپ شعرانی (۵/ ۲۹۲): بحثی. (۶). اساس، لب، بم: بیامدم، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷). مج، وز، لت: بتر کردند. [.....].

(۸). سوره طه (۲۰) آیه ۹۴. صفحه: ۴۱۳ گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی، بار خدایا مرا بیامرز و برادر مرا. وَادْخُلْنَا فِی رَحْمَتِکَ، و ما را در رحمت خود بر. و سؤال ایشان مغفرت را نه [ز] (۱) برای گناهی (۲) باشد، بل بر سبیل انقطاع با خدای تعالی و خضوع با او تا بدان تحصیل ثواب و رفعت درجه کنند، و گفتند: اینکه دعا بر سری (۳) خود را و برادر را برای آن کرد تا بدانند که آن که (۴) با هارون کرد «من أخذہ» (۵) برآسه و جرّه الیه (۶)»، نه بر سبیل استخفاف و غضب بود که آن کس که با کسی چنان معامله کند، عقیب آن او را چنین دعا نکند، و ما را در تحت رحمت خود آر و تو رحیمتر از همه رحیمانی. آنکه گفت: إِنَّ الدِّینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَبِيلًا لَهُمْ غَضَبٌ، گفت: آنان که گوساله معبود خود گرفتند و آن را پرستیدند، برسد به ایشان خشمی از خدای و مدلتی و خواری. و

اینکه «سین» استقبال است که فعل حال را از مستقل جدا کند، چون اینکه «سین» باشد فعل خاص بود «۷» به استقبال، يقال: ناله کذا و لحقه و أصابه بمعنی واحد. و «ذلت» ذلّ باشد و اینکه مقصور نیست بر ایشان تنها، بل هر که اینکه دروغ گوید بر من هم [اینکه] «۸» جزا یابد از غضب و مذلت و خشم و خواری. أبو قلابه گفت: اینکه جزای هر دروغزنی است بر خدای تعالی تا به روز قیامت. و مالک بن انس گفت: هیچ مبتدع نباشد و الا از بالای سر خود مدلتی یابد. آنکه گفت: وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا، چون وعیدی سخت بگفت گناهکاران و ظالمان و دروغزنان را، خواست [۱۹۹-پ]

که باز نماید که در توبه بر ایشان بسته نیست- اگر چه بدکردار باشند، چون توبه کنند از ----- (۸-۱). اساس: ندارد، با توجه به لت افزوده شد. (۲). مج، وز: نه برای گناهی. (۳). آج، لب: بر سر. (۴). مل: آنچه. (۵). آف: أخذ. (۶). ضبط قرآن مجید چنین است: و أخذ برأس أخيه يجره إليه. (۷). آج، لب: باشد. صفحه: ۴۱۴ کفر یا از گناه و با سر ایمان و طاعت شوند، خدای تعالی غفور و رحیم است، آمرزنده و بخشاینده است. و «سینات» جمع سینّه «۱» باشد و آن خصلتی باشد یسوء صاحبها، خداوندش را اندوهناک کند. و نقیض او حسنه باشد. و حقیقت توبه گفته‌ایم، و اصل او در لغت رجوع باشد. و قوله: مِنْ بَعْدِهَا، اینکه ضمیر راجع است با سینات. اگر گویند: چگونه گفت که توبه کنند و ایمان آرند- و توبه اینکه جا ایمان است برای آن که در عبده عجل آمد! جواب گوئیم: اگر چه آیت در حق ایشان است، حکم مقصور نیست بر ایشان، بل شامل است جمله کفار و فساق را چون از کفر ایمان آرند و از فسق توبه کنند. و اگر مراد ایشان‌اند، پس چه منع است که ایشان را برون عبادت عجل گناهان دگر «۲» باشد که نه معصوم‌اند، تا ایمان از کفر باشد و توبه از معاصی. جواب سیم «۳» از او آن است که: اگر هر دو یکی است از روی معنی، چون لفظ مختلف می‌شود روا باشد، چنان که گفت «۴»: هندی من دونها الثانی و البعد بعضی دگر گفتند: تابوا من المعصية و امنوا بالتوبة، یعنی ایمان آرند به آن که توبه نافع است و سود خواهد داشت. و گفتند: برای آن لفظ ایمان و توبه جدا کرد که توبه ایشان نه به لفظ بود نه به دل، بل به کشتن بود. ایمان آوردند و تیغ برداشتند و در یک دگر نهادند در ضبابی «۵» و ظلمتی که پدید آمد آن جا- چنان که برفت. چون روشن شد، هفتاد هزار مرد کشته شده بود «۶». پس ایمان به دل بود و توبه به قتل. چون چنین باشد، تکرار نباشد- و الله أعلم بمراده. ----- (۱). آف: ندارد. (۲). مج، وز، مل، لت: دیگر. (۳). مج، وز: سه‌ام، مل، آج، لب: سیوم، لت: سوم. (۴). مل شعر. (۵). وز: ضبابی. (۶). مج، وز: کشته بودند، مل: کشته شده بودند. [.....]

صفحه: ۴۱۵

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۵۴ تا ۱۶۳]

[اشاره]

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبَ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَ فِي نُسَخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِزِبَّهِمْ يَرْهَبُونَ (۱۵۴) وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَ لِيُنَّا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارحمنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (۱۵۵) وَ اكتب لنا في هذه الدنيا حسنة و في الآخرة إنا هدنا إليك قال عذابي أصيب به من أشاء و رحمتي وسعت كل شيء فسأكتبها للذين يتقون و يؤتون الزكاة و الذين هم بآياتنا يؤمنون (۱۵۶) الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا

التُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ مَا مَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸) وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) وَقَطَعْنَا لَهُمْ آسَاطِيرَ الْأَنْبَاءِ عَشْرَةَ آسَاطِيرَ أُمَّةً وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَى كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰) وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَتَرِدُ الْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) فَيَدُلُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲) وَ سَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳)

[ترجمه]

چون خاموش شد از موسی خشم، فرا گرفت «۱» الواح و در نسخه آن بیانی بود و رحمتی آنان را که از خدای [شان] «۲» ترسند «۳». بر گزید موسی از قومش هفتاد مرد را از برای میقات مرا «۴» و چون بگرفت ایشان را از زمین لرزه، گفت: بار خدایا اگر خواستی هلاک کردی ایشان را از پیش اینکه و مرا «۵» هلاک می کنی ما را با آنچه کردند بی خردان از ما! نیست اینکه آلا آزمایش تو، گمراه کنی به آن آن را که خواهی و راه دهی «۶» آن را که خواهی، تو خداوند مایی، بیامرز ما را و ببخشای بر ما و تو بهترین آمرزندگان «۷». و بنویس از برای ما در اینکه دنیا «۸» نیکویی و در آخرت «۹»، ما با تو گریختیمی «۱۰». گفت عذابی برسانم به آن که خواهم، و رحمت من فراخ است بر همه چیز، بنویسم برای آنان که پرهیزگار باشند و بدهند

----- (۱). معج، وز، لت: ها گرفت. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳). معج، وز: ترسیدند. (۴). معج، وز: ما. (۵). معج، وز و. (۶). وز: راه نمایی، آج، لب: راه می نمایی، لت: راهی نمایی. (۷). وز، لت: آمرزگانی. (۸). معج، وز، لت: سرای نزدیکتر، آج، لب: جهان. (۹). معج، وز، لت: و در سرای بازپسین. (۱۰). وز: ما گریختیم با تو، معج: ما که بخشیم با تو، آج، لب: بدرستی که ما باز گشتیم سوی طاعت تو. صفحه: ۴۱۶ زکات و آنان که ایشان به آیات ما ایمان آرند «۱». آنان که پیروی کنند پیغامبر بزرگوار امی را «۲» آن که می یابند او را نوشته بنزدیک ایشان در توریت و انجیل بفرماید «۳» ایشان را به نیکویی و نهی کند «۴» ایشان را از منکر، و حلال می کند بر ایشان «۵» چیزهای پاک و حرام می کند بر ایشان چیزهای پلید و فرو نهد «۶» از ایشان بار گرانشان و آن بندها که بود بر ایشان آنان که بگرویدند به او و حرمت داشتند او را و یاری دادند او را و پی گیری کردند آن نور را که فرو فرستادند به او، ایشان ظفر یافتگانند. بگو ای مردمان من فرستاده خدا ام به شما جمله، آن که او راست پادشاهی آسمانها و زمین، نیست خدایی مگر او، زنده کند و بمیراند. ایمان آری «۷» به خدا و پیغامبرش بزرگوار امی «۸» آن که ایمان آرد «۹» به خدا و سخنهای او «۱۰»، پی او گیری «۱۱» تا همانا شماره یابی «۱۲». (۱). معج، وز: به آیتهای من بگروند. (۲). اساس: مرا، با توجه به معج، وز تصحیح شد، آج، لب: آن پیغامبر نانویسنده. (۳). معج، آج، لب، لت: می فرماید. (۴). معج، وز: و باز دارد، لت: و باز می دارد. [...]

(۵). معج، وز، لت: برای ایشان. (۶). معج، وز: فرو می نهد. (۷). معج، وز، آج، لب، آف: آرید. (۸). معج، وز: پیغمبر او آن پیغمبر نانویسنده. (۹). معج، وز، آج، لب: ایمان دارد. (۱۰). معج، وز، آج، لب و. (۱۱). معج، وز، آج، لب، آف: پی گیری او را. (۱۲). معج، وز، آف: ره یابید. صفحه: ۴۱۷ و از قوم موسی گروهی هستند که ره نمایند به حق و به آن داد دهند. و گروه گروه بکردیم ایشان را دوازده سبط اقماتی، و وحی کردیم به موسی چون آب خواستند از او قوم او که بز ن عصات «۱» بر سنگ، بر دمید «۲» از آن دوازده چشمه، دانستند هر مردمی «۳» آب خورش خود، و سایه افگندیم بر ایشان ابر را و بفرستادیم بر ایشان ترنگین «۴» و مرغ بریان

کرده» (۵). بخوری «۶» از خوشهای «۷» آنچه روزی کنم «۸» شما را، و ظلم نکردند بر ما و لکن بر خود ستم کردند. چون گویند «۹» ایشان را بنشین «۱۰» در اینکه شهر و بخوری «۱۱» از آن، آن «۱۲» جا که خواهی «۱۳» و بگویی «۱۴» اینکه کلمه و در شوی «۱۵» به در سجده کننده، بیامرز «۱۶» شما را گناهانتان «۱۷»، بیفزایم «۱۸» نیکوکاران را. ----- (۱).

آج، لب: عصای تو: لت: عصایت. (۲). آج، لب: روان شد. (۳). اساس: مردی، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۴). آج، لب: ترجین، آف: ترانگین. (۵). آج، لب: ترنجین و سمانه را. (۱۱-۶). مج، وز، آج، لب: بخورید. [.....]

(۷). وز: خوش بوهای، آج، لب: حلالها، لت: خوشیها. (۸). مج، وز: آنچه ما روزی کردیم. (۹). آج، لب: چون گفته شد مر. (۱۰).

آج، لب: بنشینید. (۱۲). مج، وز: هر. (۱۳). مج، وز، آج، لب: خواهید. (۱۴). مج، وز، آج، لب، آف: بگویند. (۱۵). مج، وز، آف:

در شوید، آج، لب: و در آید از در. (۱۶). مج، وز، لت: بیامرزیم. (۱۷). مج، وز: گناهانشان، آج، لب: گناهان شما، لت: گناهتان.

(۱۸). آج، لب: زیادت گردانم، لت: بیفزایم. صفحه: ۴۱۸ بدل کردند «۱» آنان که ستم کردند از ایشان گفتاری جز آن که گفتند

ایشان را بفرستادیم «۲» بر ایشان عذابی از آسمان به آن ظلم که کردند. «۳» و پرس ایشان را از [آن] «۴» ده که «۵» بود حاضر دریا «۶»

چون نافرمانی کردند در شنبه چو [ن] «۷» به ایشان آمدندی «۸» ماهیان [ایشان] «۹» روز شنبه‌شان راه برگرفته و «۱۰» روزی که شنبه

نکردندی نیامدندی «۱۱» به ایشان، چنین آزمودیم [ایشان را] «۱۲» به آنچه کردند از فسق و نافرمانی. قوله تعالی: وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ

مُوسَى الْغَضَبَ - الایة، حق تعالی بر سیبل توسع و تجوز سکون غضب را سکوت نام نهاد و اگر چه خشم کن «۱۳» سخن نگوید،

برای آن که مردم خشم رسیده در حال فوریت خشم که خشم او می‌جوشد، پنداری خشم او سخن می‌گوید از آنچه در دل و نفس

اوست. چون فوریت به جای کلام بود، سکون به جای سکون بگفت، و اینکه از لطیف «۱۴» تشبیه است. و سکون و سکوت از یک

وادی است من حیث المعنی و من حیث المقاربه، برای آن که «تاء» قریب المخرج [است] «۱۵» به «نون» و سکوت تسکین آلت کلام

باشد. چون خشم موسی - علیه السلام - ساکن شد، آن الواح بیفکنده بر گرفت. -----

(۱). آج، لب: تغییر کردند. (۲). آج، لب: پس فرستادیم. (۳). آج، لب، بم، آف، لت: و اسئلهم. [.....]

(۱۵-۱۲-۹-۷-۴). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۵). مج: دیه که، آج، لب: شهر که. (۶). آج، لب: نزدیک دریا.

(۸). آف: آمدند، لت: آمدی. (۱۰). وز، لت آن. (۱۱). آج، لب: نمی‌آمد، لت: نیامدی. (۱۳). مج، وز، آن، لت: ندارد. (۱۴). لت:

و اینکه لطف. صفحه: ۴۱۹ الواح برای آن بینداخت که از قوم در خشم شده بود، و او را الواح برای قوم می‌بایست. چون ایشان را

دید که پشت بر مسلمانی کرده بودند و روی به عبادت عجل آورده، از خشم ایشان «۱» الواح بر زمین زد. چون ساکن شد از آن

خشم، الواح بر گرفت. وَ فِی نُسْخَتِهَا، «او» حال راست و در نسخه ألواح هدی بود، یعنی بیان و رحمت «۲»، معنی آن که «۳» هر چه

آن را «۴» کار بستی به رحمت «۵» نزدیک شدی، و اینکه بیان و رحمت آنان را بود که خدای [تعالی ترسند] «۶» [۲۰۱-۲]. نحویان

خلاف کردند در دخول «لام» که چرا «لام» در او شد با آن که فعل متعدی است، يقال: رهبتہ اذا خفته، قال الله تعالی: وَ اِیَّایَ

فَارْهَبُونِ «۷». کسائی گفت: چون فعل با پس افتاد ضعیف شد از آن که در مفعول عمل کند استعانت کند به حرف جز، چنان که

گفت: اِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءِیَا تَعْبُرُونَ «۸». قولی دگر آن است که: اینکه «لام» اختصاص است، یعنی رهبتهم کانت لرْبَهم لا لغیره، چنان که

هو أخ له و أب له. عیسی بن عمر گفت هذا کقوله: رَدَفَ لَکُم «۹»، و الأصل ردفکم، و کقوله: لا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ اِلَّا لِمَنْ اُذِنَ

لَهُ «۱۰». قطرب گفت معنی آن است که: من ربهم من اجل ربهم، ترس ایشان برای خداست، چنان که را جز گفت: «۱۱» تسمع للجرع

إذا استحیرا للماء فی أجوافها خیریرا و اختارَ موسی قومَه، «اختیار» متعدی باشد به یک مفعول، بیشتر نه، و به -----

----- (۱). لت: آن. (۲). مج، وز، لت به. (۳). مل: یعنی آن که. (۴). مل: هر که او را. (۵). مل خدای تعالی.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۴۰. (۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۷۲. (۱۰). سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۴. (۱۱). مج،

وز شعر. صفحه: ۴۲۰ دگر مفعول حرف جرّ باید او را. حق تعالی گفت: برگزید موسی قومش را هفتاد مرد را، و تقدیر آن است که: من قومه، و لکن چون حرف جرّ بیفگند، فعل به او رسید در او عمل کرد منصوب شد، و قال الفرزدق «۱»: و مَنَّا الْمَذَى اخْتِيارَ الرُّجَالِ سَمَاحَةً وَجُوداً إِذَا هَبَ الرِّيحُ الرِّيحَ الرُّجَالِ أَي مِنَ الرُّجَالِ، و قال آخر «۲»: فَقُلْتُ لَهَا اخْتِرْهَا قُلُوصاً سَمِينَةً وَ نَاباً «۳» عَلَيْهَا مِثْلَ نَابِكِ فِي الْحَيَاةِ أَي اخْتَرِ مِنْهَا. کوفیان گفتند: برای عدم خافض منصوب شد، و اینکه طریقه معتمد نیست. و روا باشد که «قومه» مفعول به باشد و «سبعین» بدل البعض من الكل، چنان که: رأیت القوم ثلثیهم، و «لام» متعلق است به اختیار، یقال: اخترته لكذا. مفسران خلاف کردند در سبب اختیار موسی اینکه هفتاد [مرد] «۴» را سدّی گفت: سبب آن بود که خدای تعالی گفت گروهی را بیار با خود تا عذر خواهند «۵» از عبادت عجل که قومت کردند. او هفتاد مرد را برگزید، و اینکه قول نیک نیست برای آن که عادت نباشد که آن را که به جای او گناه کرده باشند «۶» استدعا کند که به عذر من آی «۷». آنگه چون به استدعا بخواند و بیابند، ایشان را بگیرد و عقوبت کند. سدّی گفت: چون آمدند تا بایست که عذر کنند، گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً «۸»، ما تو را باور نداریم تا خدای را معاینه نبینیم «۹». حق تعالی گفت: اگر به گناهشان «۱۰» مهلت دادم و عقوبت تعجیل نکردم، به عذرشان مهلت نخواهم داد «۱۱» و جز عقوبت معجّل نخواهد بود «۱۲». صاعقه فرستاد، آتشی از ----- (۱).

اساس: لیسمع، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۲). معج، وز شعر. (۳). اساس: بابا، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۵). معج: عذر آرند. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها بجز مل، مل: گناه کردن. (۷). مل: آیند، شاید بتوان خواند: آیی / آید. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۵۵. (۹). معج، وز: به بینیم / بینیم. [.....]

(۱۰). مل: به گناهان شما، آج، لب: به گناهانشان. (۱۱). معج، وز، نخواهم دادن، مل: نخواهم دادمی. (۱۲). معج، وز، مل، لت: نخواهد بودن. صفحه: ۴۲۱ آسمان، و هر هفتاد را بسوخت. مجاهد گفت: ایشان را برای تمام وعده اختیار کرد. وهب گفت: جماعتی از بنی اسرائیل گفتند ما را باور نیست که خدای با تو بی واسطه سخن می گوید، و اگر چنین بودی همانا تو بنماندی زنده که هیچ آدمی طاقت ندارد که کلام او بشنود. و اگر چنین است، ما را با خود ببر تا ما بشنویم که خدای با تو سخن گوید. موسی - علیه السلام - اینکه هفتاد مرد را برگزید تا کلام خدای بشنوند. چون شنیدند «۱» گفتند: ما چه ایمن باشیم که اینکه کلام خداست یا کلام شیطان، ما تو را باور نداریم تا خدای را معاینه بینیم «۲». آتشی بیامد و همه را بسوخت. کلبی گفت: هفتاد پیر بودند. أبو سعید [۲۰۱-پ]

الرّقاشی گفت: چهل ساله بودند هر یکی از ایشان. بعضی دگر گفتند: خدای تعالی گفت از هر سبطی شش کس را برگزین. چون اختیار کرد هفتاد و دو مرد بر آمدند به عدد. موسی - علیه السلام - گفت: هفتاد می باید، دو بنشین «۳». مشاّحت کردند و هر کسی گفت: ما از آن نباشیم که بنشینیم، تا موسی گفت: هر که بیاید «۴» به فرمان من و هر که بنشیند به فرمان من بنشیند، او را ثواب باشد «۵» بیش از آن که آن را که بیاید. یوشع بن نون و کالب بن یوفنا گفتند: ما بنشینیم، باقی برفتند و آن محال بگفتند و به حق خود برسیدند. فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، «رجفه» زمین لرزه «۶» باشد، چون بگرفت ایشان را رجفه. محمّد بن اسحاق و سدّی گفتند: سبب اینکه بود که موسی در حجاب شد و ایشان را ابری بیامد و بپوشید و خدای تعالی با موسی به سخن گفتن آمد از امر و نهی و وعظ و زجر و ایشان می شنیدند. چو «۷» موسی - علیه السلام - بیرون آمد، گفت: چگونه شنودی «۸» کلام خدای! گفتند: ما تو را باور نداریم تا خدای را بینیم، ----- (۱). آج، لب: بشنودند. (۲). مل، آف: بینیم. (۳). معج، وز، آج، لب، آف: بنشینید. (۴). معج، وز: نیاید. (۵). معج، وز: نیاید به فرمان من و بنشیند او را ثواب باشد. (۶). معج، مل، لت: لرزه. (۷). همه نسخه بدلها: چون. (۸). مل، آج، لب، آف، آن: شنودید. صفحه: ۴۲۲ خدای تعالی زلزله بر آن «۱» کوه افگند. چون ایشان اینکه سخن گفتند «۲» هر هفتاد بر جای بمردند. عبد الله عباس گفت: موسی - علیه السلام - اینکه هفتاد مرد را برگزید تا با موسی دعا کنند. ایشان گفتند: بار خدایا ما را چیزی ده که کس را نداده‌ای حق تعالی اینکه دعا را «۳» کاره بود ایشان را رجفه و صاعقه

فرستاد، و اینکه قول اگر درست باشد، سبب رجفه و هلاک نه اینکه باشد، بل ایشان به کفر خود مستحق آن بوده باشند، جز که عند اینکه «۴» خدای عذاب فرستاده بود. و قولی دیگر آن است که: در بعض «۵» روایات از امیر المؤمنین «۶» روایت کردند که سبب آن بود که ایشان حوالت کردند بر موسی - علیه السلام - که تو هارون را بکشته‌ای، و آن آن بود که: موسی و هارون و پسران هارون شبیر و شبر - می‌رفتند به دامن کوهی. هارون بخفت آن جا و خدای تعالی او را وفات داد. چون موسی - علیه السلام - بدید که هارون را فرمان خدای رسید، او را آن جا بشست و دفن کرد و باز آمد. بنی اسرائیل گفتند: هارون را چه کردی! گفت: با جوار رحمت ایزدی شد. گفتند: هارون را ببردی و بکشتی و باز آمدی، و بنی اسرائیل هارون را دوستر «۷» از موسی داشتندی موسی - علیه السلام - گفت: بیایی «۸» تا من دعا کنم تا خدای او را زنده کند تا بگوید که من او را نکشتم. گفتند: ما همه نتوانیم آمد [ن] «۹» گفت: گروهی را اختیار کن «۱۰». گفتند: تو اختیار کرد و با خود برد از آنان که اینکه حواله کرده بودند بر موسی - علیه السلام - ----- (۱). مج، وز، مل، لت: در آن. (۲). اساس: گفتن، با توجه به مج، وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مج، وز: ندارد. [.....]

(۴). آج، لب: جز که اینکه عند اینکه. (۵). همه نسخه بدلها: بعضی. (۶). مل علی بن ابی طالب - علیه السلام. (۷). مج، وز: دوست تر. (۸). آج، لب، مل، آف، آن: بیاید. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۱۰). مل، آج، لب: کنید. صفحه: ۴۲۳ و بیامندند به سر گور هارون آمدند «۱». موسی - علیه السلام - دعا کرد، خدای هارون را زنده کرد. موسی گفت: ای برادر تو را من کشتم! گفت: معاذ الله، من به مرگ خود مردم. ایشان خجل گشتند. خدای تعالی رجفه فرستاد و صاعقه، همه بر جای بمردند. امّا آنچه درست است از اینکه اقوال و قول عامه مفسران و راویان و اهل علم است آن است که: سبب رجفه و صاعقه سؤال رؤیت بود، و رجفه آن است که گفت: جَعَلَهُ ذَكَاً «۲». و روایتی دیگر از عبد الله عیّاس آن است که: سبب رجفه آن بود که ایشان نهی نکردند بنی اسرائیل را از عبادت عجل، و اگر چه راضی نبود [ند] «۳». قتاده و ابن جریح و محمد بن کعب گفتند: سبب آن بود [۲۰۲-ر]

که ایشان مفارقت نکردند از بنی اسرائیل چون دیدند که ایشان به عبادت عجل مشغول شدند. وهب گفت: اینکه رجفه مرگ و هلاک نبود، و لکن آن بود که چون ایشان به میقات رفتند با موسی، از هول و هیبت آن مقام ارتعاشی بر ایشان پدید آمد که نزدیک آن بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود. چون موسی - علیه السلام - آن دید، دعا و تضرع کرد تا خدای تعالی دلهای ایشان بر جای بداشت و ایشان را آرام داد، و آن ترس و ارتعاش از ایشان برگرفت تا ایشان ساکن شدند و کلام خدای بشنیدند، برای اینکه گفت: رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَاِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا، أَي عَبْدَهُ الْعَجَل. سدی گفت: آن هفتاد کس از آنان بودند که در اتخاذ عجل، جد نموده بودند، و موسی دانست که «۴» ایشان را اختیار کرد چون به میقات شد، خدای تعالی صاعقه فرستاد و ایشان را هلاک کرد. موسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا «۵» -----

(۱). آج، لب، بم، آف، آن: ندارد. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴). مج، وز: بدانست، لت: ندانست. (۵). مج، وز، لت من. صفحه: ۴۲۴ چگونه با میان بنی اسرائیل روم و هفتا [د] «۱» مرد از خیار «۲» ایشان با من بیامندند، و اکنون یکی نمانده است. ایشا [ن] «۳» مرا کی باور دارند و بر من چه اعتماد کنند پس از اینکه! خدای تعالی گفت: دعا کن تا زنده کنم ایشان را. موسی دعا کرد، خدای تعالی ایشان را زنده کرد تا با موسی باز گشتند. قوله: أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ «۴» إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ «۵» الایه. إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ، اینکه نیست الا امتحان و ابتلاء تو که با مکلفان کنی در باب تشدید تکلیف و تعب به صبر کردن به آنچه فرستادی از رجفه و صاعقه بر آن قوم از سبب سؤال رؤیت تا «۶» عقوبتی باشد ایشان را و اعتباری باشد جز ایشان را، و مثله قوله: أَوْ لَا يَزُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ «۷»، یعنی به امراض و اسقام در سالی یک دو بار ایشان را فتنه کنم، یعنی امتحان و آزمایش: و كذلك قوله: أَلَمْ يَنْزِلْ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ قَدْ نَسَى آيَاتِهِ الَّتِي وَصَّاهُ بَدْعًا وَ يُحَذِّرُكُمُوهَا قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكَ آيَاتٌ لِيُحْذِرُوا لَوْلَا أَلَمْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ

قَبْلِهِمْ» (۸). عبد الله عباس گفت: ان هی إلا عذابک، اینکه نیست الا عذاب تو، [و خدای تعالی عذاب را فتنه خواند، فی قوله: یوم هم علی النار یفتنون] (۹)، «أی یعدّون نیست اینکه الا عذاب تو» [۱۰] ایشان را بر کفرشان و معصیتشان و عبادت عجل و ----- (۱۰-۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۲). آج، لب، آف، لت: اختیار. [.....]

(۴). اساس، آن: فعلوا، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۸. (۶). اساس: ما (بی نقطه)، مع، وز، مل، آج، لب، آف، آن: یا: با توجه به لت تصحیح شد. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۶. (۸). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱ تا ۳. (۹). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۳. صفحه: ۴۲۵ سؤال رؤیت. و «فتنه» به معنی کشف آمد، قال المسیب بن علس «۱»: إذ تستییک بأصلتی ناعم قامت لفتنه بغیر قناع ای لتکشفه. و بر [ای] «۲» آن کشف را «فتنه» خواند که اصل فتنه اختبار «۳» باشد، و «اختبار» اداء به کشف کند، و کشف عند اختبار باشد به نام اویش «۴» بخواندند «۵». تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ، یعنی خذلان کنی آن را که خواهی، تا صبر نکند ثواب صابران را نیابد، اینکه جایش [هذه ما «۶» خذلان باشد و آن جایش [هذه ما «۷» حرمان. وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ، یا به عکس] هذه ما «۸» من ذلک، آن را که خواهی که به آن فتنه و اختبار هدایت کنی با الطاف و توفیق و تثبیت. أنت وئینا، تو یار و ناصر مایی و اولی کل احد بنا. فَاغْفِرْ لَنَا، بیامرز ما را و رحمت کن [۲۰۲-پ]

بر ما و تو بهترین آمرزندگان [هذه ما «۹». وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً، بنویس برای ما در اینکه سرای نزدیکتر] هذه ما «۱۰» که آن را دنیا می خوانی [هذه ما «۱۱» نیکویی، و نیز در آخرت، و معنی «کتب» تحقیق و ایجاب است، یعنی حَقِّقْ لَنَا و اُوجِبْ لَنَا. عرب مرد مسافر را گوید: کتب الله علیک السیلامه. وَ فِي الْآخِرَةِ، و نیز در آخرت، و مثله قوله: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً] هذه ما «۱۲»، مراد به حسنه دنیا نعمت است و تن درستی و آنچه انواع راحت و مسرت باشد. و گفته اند: مراد به آن توفیق بر عمل صالح است [هذه ما «۱۳» همه حسنه کند هیچ سیئه نکند و حسنه آخرت ثواب و] هذه ما «۱۴» نعیم بهشت است. إِنَّا هُدْنَا إِلَيْکَ، ای تبنا، ما توبه کردیم و با تو گریختیم. اینکه قول عبد الله عباس و سعید جبیر و -----

(۱). اساس: عیس، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۳). اساس: اختیار، با توجه به مل، لت تصحیح شد. (۴). مع، وز، مل، لت: اوش. (۵). مع، وز، مل، لت: برخواندند. (۶). مع، وز، مل، لت: اینکه جاش. (۷). مع، وز، مل، لت: آنجاش. (۸). مع، وز، مل، لت: تشاء، بالعکس. [.....]

(۹). اساس: آمرزنده گانی / آمرزند گانی. (۱۰). مع، وز، مل، آج، لب: نزدیک. (۱۱). مل: بخوانی، آج، لب: می خوانند. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۱. (۱۳). اساس: یا، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۱۴). مع: ندارد. صفحه: ۴۲۶ ابراهیم و قتاده و مجاهد است. و اصل او از رجوع باشد، يقال: هاد إليه إذا رجع، و أبو وجرة السیعی خواند در شاذ: «هدنا»، يقال: هاد یهود و یهید لغتان، قال الشاعری هذه ما «۱»: قد علمت [سلمی] هذه ما «۲» و جاراتها إني من الذنب لها هائد أي تائب إليها و يقال: [هاد] هذه ما «۳» إليه إذا مال إليه. و التهوید التمکث و الترفق فی السیر، و ثوب مهود أي مرقع، و یهود از اینکه معنی هیچ نباشد برای آن که یهودی منسوب است با «یهودا» أحد اولاد یعقوب - علیه السیلام - و لکن عرب «ذال» را با «دال» [هذه ما «۴» کردند. قال هذه ما «۵»، گفت، یعنی خدای تعالی: عذابی، عذاب من است] هذه ما «۶»، آن برسانم به آن کس که خواهم از بند گانم. و «عذابی» محل او رفع است بر خبر مبتدای [هذه ما «۷» محذوف، و التقدير: ذاک عذابی، و روا باشد که اشارت به «ذاک» مضمرب فتنه باشد، یعنی آن فتنه که در آیت مقدم برفت عذاب من است تا به آن رسانم که من خواهم. و حسن [بصری] هذه ما «۸» و ابن السمیقع در شاذ خواندند: «أساء» هذه ما «۹» به «سین»، بر فعل ماضی، یعنی عذاب خود به آن رسانم که بدی کند من الإساءة. وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، اینکه جمله [هذه ما «۱۰» است از مبتدا و خبر و به تقدیر محذوفی] هذه ما «۱۱» حاجت نیست، و رحمت من فراخ است بر همه چیزی و عام است و شامل همه چیز را. و حسن و قتاده گفتند: یعنی رحمت من عام است در دنیا بر مؤمن و کافر و بر و فاجر، و ذلک قوله [هذه ما «۱۲»]: الرَّحْمَنُ [هذه ما «۱۳» و خاص است در آخرت بر ----- (۱). مع، وز شعر. (۸)-

۳-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۴). اساس: ذال، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). مل عذابی. (۶). مل اصیب به من اشاء. (۷). معج، وز، مل، لت: ابتدای. (۹). معج، وز، مل، لت: من اشاء. (۱۰). لت: جمله‌ای. [.....]

(۱۱). اساس: حذف، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۲). مل تعالی. (۱۳). سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و بیش از ۵۰ مورد در دیگر سوره‌ها. صفحه: ۴۲۷ مؤمنان، و ذلک قوله: الرَّحِيمِ] هذمه ما «۱». عطیة العوفی گفت: واسع است بر همه کس، جز که به واجب، الا به متقیان نرسد] هذمه ما «۲»، ألا تری إلی قوله] هذمه ما «۳»: فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ، أو] هذمه ما «۴» فساوجبها، و اینکه برای آن است که خدای تعالی در دنیا کافران را به برکت مؤمنان روزی می‌دهد] هذمه ما «۵» و به طفیل مؤمنان [ن] هذمه ما «۶» عذاب از ایشان] هذمه ما «۷» صرف می‌کند. ایشان به منزلت کسانی اند که به روشنایی چراغ کسی بنشینند] هذمه ما «۸»، فردا به قیامت مؤمنان به جانبی بروند و نور و روشنایی و رحمت با ایشان برود، کافر بماند [۲۰۳-۲۰۴ ر]

در ضلال و عذاب و شقاوت و ظلمت. أبو روق گفت: مراد آن جزو رحمت است که در دنیا قسمت کرده است میان خلائق که همه عطف] هذمه ما «۹» و شفقت و مهربانی] هذمه ما «۱۰» از آن رحمت است. ابن زید گفت: رحمتی وسعت کل شیء فی التوریه، و بعضی دگر گفتند: لفظ عام است و معنی خاص. عبد الله عباس و قتاده و ابن جریج گفتند چون اینکه آیت آمد، ابلیس] هذمه ما «۱۱» طمع در رحمت کرد، گفت: من نیز شیء ام و چیزی ام، خدای تعالی گفت: گو طمع بردار تو و هر که طریقه تو دارد که اینکه رحمت برای متقیان است. فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ، جهودان و ترسایان گفتند: چو] هذمه ما «۱۲» قاعده اینکه است که رحمت خدای به آن کس [می] هذمه ما «۱۳» رسد که او متقی است و از معاصی اجتناب کند و زکات دهد و به آیات خدای مؤمن باشد، ما چنینیم، رحمت به ما رسد. حق تعالی گفت: گو طمع -----

----- (۱، ۳). سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و بیش از ۹۰ مورد در سوره‌ها. (۲). مل، لب، بم: برسد. (۴). همه نسخه بدلها: آی. (۵). معج: روزی رسد. (۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد: مل: طفیل ایشان. (۷). مل: از کافران. (۸). مل و. (۹). اساس و رحمت، با توجه به معج، و دیگر نسخ بدلها زاید می‌نماید. (۱۰). همه نسخه بدلها: مهربانی و شفقت. (۱۱). مل علیه اللعنه. (۱۲). مل، آج، لب: چون. [.....]

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. صفحه: ۴۲۸ برداری «۱» که اینکه را تخصیص «۲» دگر به دنبال است. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» به آنان رسد که متابعت اینکه پیغمبر امی کنند، یعنی محمّد - علیه السّلام - «۳». چون چنین بود، همه امت طمع «۴» رحمت کردند. خدای «۵» گفت: اینکه را تخصیصی «۶» دگر هست که رسیدن رحمت بر آن موقوف است، و آن متابعت آن مرد است که در آخر آیت او را «نور» خواند، فی قوله: وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ، یعنی علی بن ابی طالب - علی ما جاء فی تفسیر أهل البيت و أخبارهم. اگر گویند: در حق «نور» گفت «انزل» و اینکه به قرآن لایق باشد نه به «علی»، گوئیم جواب از اینکه لفظ «مع» است که گفت: با اوش فرو فرستادند چنان که علی نه از آسمان منزل است، رسول نیز منزل نیست از آسمان. پس هر چه مخالف در حق رسول گوید و انزال او، ما در حق علی بگوئیم. و نه همه انزال از آسمان باشد. آنچه از زمین نجد به زمین غور آید آن را انزال گویند، و رسول - علیه السّلام - از زمین نجد و مکه فرستاده است، و آن زمینی [است] «۷» از [همه] «۸» عالم افراشته تر و رفیعتر، برای آن عالی خوانند آن را چون رسول - علیه السّلام - از اینکه زمین مبعوث است و زمین بلند است، و آنچه جز آن است به اضافت با آن غور است. حکم امیر المؤمنین علی «۹» هم اینکه است برای آن که از یک و کر «۱۰» و آشیانه‌اند و از یک قبیله و یک بطن‌اند و از یک زمین و یک شهراند، بل از یک خانه‌اند و از یک نسب تا از میان ایشان جز یک پدر مختلف نمی‌شود. دگر آن که روا بود که معنی آن باشد که: انزل معه من أصلاب الطّاهرين ----- (۱).

مل، آج، لب: بردارید. (۲). معج، وز، لت: تخصیصی. (۳). معج، وز، لت: صلّی الله علیه و سلّم. (۴). لت در. (۵). مل: خدای تعالی. (۶). اساس: تخصیص، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۷-۸). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۹). مل: علی بن ابی

طالب. (۱۰). آف، آن: یک گروه. صفحه: ۴۲۹. اِلی ارحام الطّاهرات، بیانش آن خیر که روایت کردند روایات ثقات که: چون رسول «۱» - علیه السّلام - در آن بیماری که «۲» وفاتش رسید «۳»، در میان آن بیماری روزی گفت: ادعوا الی قرینی، قرین مرا به من خوانی «۴». عایشه گفت: پدر مرا می‌خواهد، او را بخواند چون بیامد و بنشست و رسول در او نگرید و «۵» گفت: ادعوا الی قرینی، قرین مرا به من خوانی «۶». حفصه گفت: پدر مرا می‌خواهد. برفتند و او را بخواندند. چون در آمد، رسول - علیه السّلام - هم اینکه «۷» سخن گفت: امّ سلمه گفت: و اللّٰه ما عنی [۲۰۳- پ]

اللّٰه علیا، به خدای که جز علی را نخواست. برفتند و او را بخواندند و جماعتی بسیار از صحابه حاضر بودند، چون او را بدید گفت: «۸» «۹» هذا قرینی [فی الدّٰنیا و الاخره کان قرینی] «فی ظهر آدم فی الجنّه و کان قرینی فی ظهر نوح فی السّیفینه و کان قرینی فی ظهر ابراهیم حین القی فی التّیار و هذا قرینی فی ظهر اسماعیل حین اضجع للذّبح ثمّ لم نزل ننتقل من أصلاب الطّاهرین اِلی ارحام الطّاهرات اِلی أن صرنا» اِلی ظهر عبد المطلب فقسم اللّٰه تعالیٰ ذلک الثّور و النّطفه نصفین فجعل نصفه فی عبد اللّٰه فجئت منه و نصفه فی أبی طالب فجاء منه علی، گفت: اینکه قرین من است در دنیا و «۱۰» آخرت، قرین من بود در صلب آدم چون آدم در بهشت بود، و قرین من بود در صلب نوح چون نوح در کشتی بود، و قرین من بود در صلب ابراهیم چون او را به آتش انداختند، و قرین من بود در صلب اسماعیل چون او را برای ذبح بخوابانیدند. آنکه همچنین می‌گردیدیم از اصلاب طاهرین به ارحام طاهرات تا به صلب عبد المطلب رسیدیم، آنکه حق تعالی آن آب را و نور را که ما را از او آفرید به دو «۱۱» قسمت کرد، یک نیمه ----- (۱). لت را. (۲). مع، وز، مل: ندارد. (۳). لت: رسول صلّی اللّٰه علیه و سلّم - بیماری وفات

رسید. (۴-۶). مع، وز، مل، آج، لب: خوانید. [.....]

(۵). مع، وز، آج، لب: ندارد. (۷). مع، وز: هم از اینکه. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۹). اساس: ضربنا، مع، وز، مل: ضربنا، بم، آف: صیرنا، با توجه به ضبط آج و لت تصحیح شد. (۱۰). آج، لب: و در. (۱۱). اساس: ند، با توجه به مع، وز تصحیح شد. صفحه: ۴۳۰ از آن به عبد اللّٰه داد [ازا] «۱» او من آمدم، و یک نیمه به ابو طالب داد و از او علی آمد. آنکه او را پیش خواند و با او سرّ [ی] «۲» دراز گفت و زبان در دهن او کرد، چون مرغ که بچه را زقه کند او را زقه «۳» [می] «۴» کرد. چون باز پس آمد، گفتند: ما ذا عهد اِلیک! گفت: علّمنی ألف باب من العلم فتح لی من کلّ باب ألف باب، مرا هزار در علم آموخت «۵» که از «۶» هر در هزار در گشاد، و از اینکه جاست که در مفاخرت می‌گوید «۷» «۸» «۹» از انا للحرب «الیها و بنفسی اتّقیها» نعمه من خالق العرش بها قد خصّٰنیها از ولی السّبقه فی الاسلام طفلا و وجیها و لی القربه ان قام شریف یتتمیها «۱۰» از ولی الفخر علی التّاس بفاطم «و بنیها ثمّ فخری بر رسول اللّٰه اذ زوّجنیها «۱۱» «۱۲» ازلی وقعت «ببدر یوم حار التّاس فیها و باحد و حنین ثمّ صولات تلیها» از زنی بالعلم زفایه قد صرت فقیها فی ابیات اخر. نوف البکالی گفت: چون موسی - علیه السّلام - آن هفتاد مرد را به میقات برد، خدای تعالی کرامت موسی را گفت: من زمین به مسجد و ظهور اینان کنم، اگر خواهند تا هر کجا که رسند که آب نباشد تیمم کنند، و بر هر زمین که رسند نماز کنند الا به طهارت جای یا گرماوه یا گورستان. و سکینه در دل اینان «۱۳» نهم و چنان سازم که شما توریت می‌خوانی «۱۴» از ظهر «۱۵» دل تا خوار شود «۱۶» بر شما از مردان و زنان و کودکان. گفتند: یا موسی ما نخواهیم؟ ما را آب ----- (۴-۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۳). اساس: دوقه،

با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۵). مع، وز، مل، لت: بیاموخت. (۶). مع، وز، مل، لت: ندارد. (۷). مع، وز شعر. (۸). آج: للفخر. (۹). مع، وز، آن: اتّقیها. (۱۰). اساس: بفاطم، با توجه به آج، لب تصحیح شد. [.....]

(۱۱). مع، وز: وقفات، آج، لب: وقفات، آن: وقفات. (۱۲). اساس: بیلها، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۱۳). آج، لب: ایشان. (۱۴). مل، آج، لب: می‌خوانید. (۱۵). مل: ظهور. (۱۶). مع، وز: خوار باشد. صفحه: ۴۳۱ باید در ظهور، و نماز جز در کنشت نکنیم، و سکینه در تابوت [باید] «۱» تا باشد که ما آن بر نتوانیم گرفتن، و توریت جز در کتاب «۲» نخواهیم تا خوانیم. خدای تعالی

اینکه نعمت از ایشان بگردانید و به اینکه اَمّت داد و گفت: فَسَأَكْتُبُهَا (۳) هُمْ الْمُفْلِحُونَ، خدای تعالی گفت: من اینکه اَمّت محمّد را نهادم (۴). موسی گفت: ایشان را اَمّت من کن. گفت: ایشان اَمّت محمّد باشند گفت: بار خدایا، مرا از ایشان کن. گفت: یا موسی، تو ایشان را در نیابی. گفت: بار خدایا (۵)، من آمدم با وفد بنی اسرائیل، وفادت دگران را باشد. حق تعالی [۲۰۴- ر]

به تسلی موسی اینکه آیت فرستاد: وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ (۶)، حق تعالی گفت: فَسَأَكْتُبُهَا (۷)، من اینکه رحمت نصیب جماعتی خواهم کرد [ن] (۸) که ایشان از من بترسند و از معاصی من اجتناب کنند و زکات مال بدهند و به آیات من ایمان آرند و تصدیق کنند و متابعت و پسروی کنند اینکه پیغامبر امّی را. علما خلاف کردند در معنی «امّی». عبد الله عباس گفت: آن (۹) امّی پیغامبر ماست که امّی است بر اصل ولادت مادر مانده، ننویسد و نخواند و شمار نگیرد. قال الله تعالی: وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ (۱۰)، و رسول- علیه السّلام- گفت: إِنَّا أُمَّةٌ أَمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسَبُ. ی بعضی دگر گفتند: منسوب است با اَمّت خود و «تا» که بیفگندند از ----- (۸-۱). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۲). اساس: کنار، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۳). اساس: فسأجعلها، با توجه به مل، لت و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴). آج، لب: دادم. (۵). اساس با، با توجه به مع، وز زاید می نماید. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: فسأجعلها، با توجه به قرینه مربوط به اینکه آیه در سطور فوق و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۹). مل: ندارد. [...].

(۱۰). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸. صفحه: ۴۳۲ تغییرات نسب است، چنان که [بیفگندند] (۱) فی مکی و مدنی و کوفی و بصری. بعضی دگر گفتند: برای آن که منسوب است با امّ القری که مکه است. الَّذِي يَجِدُونَهُ، آن که می یابند نام او را در توریت و انجیل نوشته. و اینکه کتابها بنزدیک ما کس نیاورد و ما را بر آن اطلاع نبود. از صفت او آن است که (۲) امر معروف کند و نهی منکر کند (۳) و طیبات و چیزهای پاکیزه بر ایشان حلال کند و چیزهای پلید بر ایشان حرام کند. وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ، و بار گران و تکلیفهای دشوار از ایشان فرو نهد. ابن عامر تنها خواند. «آصارهم» أَيْ أَثْقَالَهُمْ بر جمع، [و هو جمع] (۴) اصر، و الإِصْرُ الثَّقَلُ. عطاء بن یسار گفت: عبد الله بن عمرو بن العاص را دیدم، او را گفتم: مرا خبر ده از صفت رسول- علیه السّلام- در توریت، گفت: اجل و الله که او در توریت مذکور است و موصوف چنان که در قرآن. در توریت هست به لغت ایشان آنچه معنی اینکه است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۵)، و حرزا للامّیین (۶) أنت عبدی و رسولی سمیتک المتوکل لست بفظ و لا غلیظ و لا صَحَابُ فِي الْأَسْوَاقِ، ای پیغامبر ما تو را بفرستادیم گواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرزی و معقلی امّیان را- یعنی اَمّت خود را- تو بنده منی و رسول منی، تو را متوکل نام نهادم. در دگر آیت هست در صفت او: فَظٌّ وَ بَدْحُوعِي وَ سَطْبِر (۷) دل نباشد و بانگ دارنده در بازارها، و اهل بدی را به بدی جزا نکند و لکن عفو کند و در گذارد، و ما او را با جوار رحمت نیاریم تا دین کثر را به او راست نکنیم به آن که اهل روزگارش بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بگشاییم (۸) به او دلهای بسته و چشمهای -----

----- (۱). اساس: ندارد، مع، وز: نیفگند، لت بیفگند، با توجه به مل افزوده شد. (۲). مل یا مرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر. (۳). مل: ندارد و یحلّ لهم الطّیبات. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۵. (۶). مع، وز: للامّیین. (۷). مل: سبتر. (۸). مع، وز: بگشا. صفحه: ۴۳۳ نابینا و گوشها کر. عطا گفت: از آن پس کعب الأبحار را دیدم، گفتم (۱): خبر ده مرا به صفت رسول- علیه السّلام- در توریت. هم اینکه گفت (۲) حرفی کم نگفت (۳)، جز که کعب بیفزود و به لغت ایشان گفت: قلوبا (۴) غلوفیا (۵) و آذانا صمومیا (۶) و أعینا عمومیا (۷)، و گفت: مولد او به مکه باشد و هجرت او به طابه (۸) باشد و ملک او به شام باشد و اَمّت او حمّادان (۹) و حمد کنندگان باشند، بر همه حال شکر خدای کنند و دست و پای خود را وضو کنند و جامه از ساق برگیرند و ساق برهنه کنند تا نیمه پاکیزگی را، مراقبت آفتاب کنند برای نماز، و هر کجا نماز دریابد ایشان را آن جا نماز کنند، صف-ایشان در نماز چنان باشد که صف-ایشان در قتال، آنگه بر خواند: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُيُوتٌ مَرْصُوعٌ (۱۰). و راوی خبر گوید [۲۰۴- پ]

که: ابا مالک را پرسیدم از صفت رسول- علیه السلام- در توریت- و او مردی بود که علم توریت دانست- گفت: صفت او در کتاب بنی هارون که مبدل و معیر نیست اینکه است که: احمد از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم باشد، و او آخر پیغامبران است، و او پیغامبر عربی است دین ابراهیم دارد و ازار در میان «۱۱» بندد و اطراف خود بشوید، در چشم او سرخی باشد. از میان دو کتف او مهر نبوت باشد مانند سر پاورنجن «۱۲»، دراز دراز نباشد و کوتاه نباشد. گلیم در پوشد و به اندک قناعت کند، و بر خر نشیند و در

----- (۱). آج، لب که. (۲). معج، وز، مل، لت که، آن و. (۳). معج، وز، مل، لت: حرفی کم نکنم. (۴). اساس: ملوما، آج، لب: فلونا، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). اساس: علومنا، آج، لب: علوفنا، و، مل: قلوفا، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [.....]

(۶). معج، وز: صومیا، مل، لت: صموویا. (۷). معج، وز، مل، لت، آف: عموویا. (۸). مل: طیبه. (۹). آج، لب: حامدان. (۱۰). سوره صف (۶۱) آیه ۴. (۱۱). آج، لب خود. (۱۲). آج، لب: پا برنجن. صفحه: ۴۳۴ بازار رود و خداوند حرب [و قتل] «۱» و سبی و غارت باشد. تیغ بر دوش نهد. به هیچ کس باک ندارد که با او ملاقات کند. با او نمازی باشد که اگر با قوم نوح بودی به طوفان هلاک نشدندی و اگر در عاد بودی به باد هلاک نشد [ند] «۲» ی، و اگر در ثمود بودی به صیحه هلاک نشدندی. مولدش به «۳» مکه باشد و منشأش هم آن جا باشد و ابتدای نبوتش هم آن جا باشد، و سرای هجرتش به یثرب باشد میان حرّه «۴» و نخله و سبخه امی باشد چیزی ننویسد. و حماد باشد کثیر الحمد، بر همه حال شکر خدای کند در شدت و رخا. ملکش به شام باشد، صاحب او از فرشتگان «۵» جبرئیل باشد. از قوم خود رنج بسیار بیند [و] «۶» او را زجر و جبه عظیم کنند، آنگه او را بر ایشان دست دهند «۷» تا ایشان را چنان بدرود که کشت دروند «۸». او را وقعاتی باشد به یثرب، بهری او را [و] «۹» بهری بر او، و لکن عاقبت او را باشد. جماعتی با او باشند که به مرگ شتابنده تر باشند از آن که آب از سر کوه آید. دلهای ایشان دفترهاشان باشد. قربانشان خونها باشد، شیران «۱۰» روز باشند و زاهدان شب، ترس او دشمن را بر یک ماهه «۱۱» راه از او می‌رود، تولمای کارزار «۱۲» کند به نفس خود تا مجروحش بکنند «۱۳»، شرطه ندارد و حرس ندارد، امر کند به معروف- یعنی به ایمان، و نهی کند از «۱۴» منکر- یعنی از شرک. و در اخبار است که در توریت نوشته است: پیغامبری را بدارم «۱۵» در ایشان مانند تو که موسی «۱۶» و کلام خود در دهن او نهم. هر چه او را وصیت کنم بگوید ----- (۹-۶-۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳). معج، وز: ندارد. (۴). لت: حیره. (۵). آج، لب و. (۷). لت: نهند. (۸). معج: دروید. (۱۰). اساس: دشمنان، با توجه به معج، وز تصحیح شد. [.....]

(۱۱). معج، وز، مل، آن: راه. (۱۲). مل: کالزار. (۱۳). معج، وز، مل: نکنند. (۱۴). بم، آف: به. (۱۵). آج، لب، آف: بر آرم. (۱۶). مل: موسی هستی، لت: موسایی. صفحه: ۴۳۵ با امت. اما پسر پرستار را- یعنی رسول ما [را] «۱» که از فرزندان اسماعیل هاجر است بر او برکت کردم سخت سخت، [و] «۲» او دوازده بزرگ «۳» بزیاید، و او را برای امتی بزرگ باز پس دارم. و در انجیل نام او- علیه السلام- فارقلیط است. در انجیل است که بشارت می‌دهم شما را به فارقلیط چند جایگاه «۴». او چون برون آید، اهل عالم را مقید کند و به جمله حق قیام نماید و به کارهای عظیم و اخبار غیب خبر دهد و مدح کند مرا و برای من گواهی «۵» دهد. یأمرهم بالمعروف، امر معروف کند امت را، گفته‌اند: معروف ایمان است و منکر شرک، و گفته‌اند: معروف هر چیز «۶» است که در شرع اسلام شناسند، و منکر بر عکس اینکه، آنچه [در شریعت] «۷» در شناسند. عطا گفت: یأمرهم بالمعروف بخلع الانداد و مکارم الأخلاق و صلة الأرحام و ینهاهم عن المنکر عن عبادة الأصنام و قطع الأرحام. و معروف هر فعلی باشد که صحت او شناسد اما به عقل و اما به شرع، و منکر بر عکس اینکه. وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ، آن طعامها که حرام کردند در جاهلیت [۲۰۵- ر]

از: بحیره و سائبه و وصیله و حام، بر ایشان حلال کند و خبایت و پلیدیها از خون و مردار و گوشت خوک بر ایشان حرام کند. وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ، عبد الله عباس و حسن و ضحاک و سدی گفتند: یعنی عهدها «۸» که در توریت بر ایشان نهادند. و الاصر العهد،

و قتاده و ابن زید گفتند: یعنی اثقال «۹» و تکلیف‌هایی گران که [بر ایشان بود از نماز پنجاه «۱۰» و روزه همه سال «۱۱»]. و الأغلال الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ، هم کنایت است از تکالیف شاق و ----- (۷-۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳). مل بزرگ. (۴). معج، وز، لت: جایگاهها. (۵). معج، وز، مل، لت: گواهی. (۶). معج، وز، مل، لت: چیزی. (۸). لت: عهدهایی. (۹). معج، وز، مل، لت: اثقالی. (۱۰). مل: پنجه. [.....]

(۱۱). مل، لت: نیمه سال. صفحه: ۴۳۶ عهدهای گران که در [۱] گردن ایشان بود و آن را تشبیه کرد به اغلال که بر گردن نهند، و آن بر گردن بار گران باشد و محیط باشد به گردن چنان که شاعر گفت «۲»: و لست «۳» كعهد الدار یا امّ مالک و لكن أحاطت بالرقاب السیلاس و عاد الفتی كالکهل لیس بقائل سوی العدل شیئا فاستراح العواذل اینکه بیتها مردی می گوید که او را با زنی عهدی بود پیش از مسلمانی، چون مرد مسلمان شد و بندهای شرعی و اوامر و نواهی بشناخت، او را می گوید: آن عهد که ما در آن سرای کردیم بر جای نیست ای امّ مالک، و لكن سلسله‌ها به گردن ما محیط شد، یعنی اوامر و نواهی شرع [و]

آن را سلاسل می خواند بر تشبیه لإحاطته بالرقاب. فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ، آنان که ایمان آوردند به او، یعنی به رسول- علیه السلام- و او را تعزیر «۴» و توقیر کردند و حرمت داشتند و نصر کردند و متابعت کردند آن نور را که با او فرود آمد، یعنی قرآن علی احد القولین. و قولی دگر آن که گفتیم «۵». و روا باشد که اینکه الفاظ اگر چه ماضی است، مراد مستقبل باشد تا معنی اینکه بود که آنان که به او ایمان آرند «۶» و او را حرمت دارند و نصرت کنند و متابعت قرآن و امام کنند. أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، ایشان رستگاران و ظفر یافتگان باشند و دست بردگان به ثواب خدای تعالی. فلاح [فوز] «۷» و ظفر باشد و فلاح نیز بقا باشد. آنکه رسول را گفت یا محمد بگو که: إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً، من به ----- (۷-۱). اساس: ندارد، با توجه به

معج، وز افزوده شد. (۲). معج، وز شعر. (۳). معج، وز، لت: و لیست، تفسیر قرطبی (۷/۳۰۱): فلیس. (۴). اساس، معج، وز، مل، لت: تعزیر، با توجه به آج، لب تصحیح شد. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵/۳۰۷) أعنی علی بن ابی طالب امیر المؤمنین- علیه السلام. (۶). اساس: آوردند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. صفحه: ۴۳۷ شما همه رسول و پیغام گزارم «۱» از خدای «۲» که ملک آسمان و زمین او راست و بجز او خدایی نیست در آسمان و زمین که قادر است بر احیا و اماتت، و احیا و اماتت کند، یعنی قادر است بر خلق حیات و ابطال او از آن وجه که درست باشد از نقص «۳» بنیه «۴» یا خلق موت بر مذهب آن کس که موت «۵» معنی گوید. فَأَمِنُوا، ایمان آری به خدای تعالی و پیغامبرش، آن پیغامبر امّی که او به خدای ایمان دارد و به کلمات او. قتاده گفت: یعنی کلام و آیات او. مجاهد و سدی گفتند: مراد عیسی مریم است، و متابعت کنی او را تا همانا مهتدی شوی «۶». وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةً، ای جماعه از قوم موسی- گفت- جماعتی هستند که به حق راه نمایند و بحق عدل و انصاف کنند. عبد الله عباس گفت و سدی: ایشان گروهی اند و رای صین «۷»، از پس شهرهای چین. باقر- علیه السلام- گفت ایشان از پس زمین ریگ اند «۸» هیچ تغییر و تبدیل نکردند، و خلاف کردند در آن که دعوت رسول ما با ایشان رسیده است یا نه، بعضی گفتند رسیده است بعضی گفتند رسیده و ایشان به رسول ما- علیه السلام- ایمان دارند. و خبری آوردند از رسول- علیه السلام- که او گفت شب [۲۰۵-پ]

معراج که مرا به آسمان بردند مرا گزر «۹» بر ایشان بود. جبرئیل با من «۱۰» بود ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم. جبرئیل گفت: شما دانی «۱۱» که با که سخن می گویی «۱۲»! گفتند: نه. گفت: اینکه محمد است پیغامبر آخر الزمان، محمد نبی امّی، ایمان آری به او. ایشان ایمان آوردند و گفتند: موسی- علیه السلام- ما ----- (۱). آج، لب، بم، آن، آف: گزارم. (۲). معج، وز، لت: پیغام گزار خدایم. (۳). معج، وز، نقیض. (۴). معج، وز، مل: بینه. (۵). معج، وز: ندارد. (۶). معج، وز، آج، لب، آف: شوید. (۷). آج، لب، آن: چنین. [.....]

(۸). مل: از پس پریکنند. (۹). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: گذر. (۱۰). معج: با ما. (۱۱). معج، وز، آج، مل، لب، آن، آف: دانید. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز لت: می گوید. صفحه: ۴۳۸ را وصیت کرده است که هر که از شما «احمد» را دریابد از منش سلام

برسانی (۱). رسول - علیه السلام - گفت: سلام بر موسی باد. آنکه گفت ایشان را ده سورت قرآن پیاموختم و از شرع (۲) جز نماز و زکات نیامده بود. ایشان را نماز پیاموختم و زکات، و از شنبه منع کردم و بر آدینه حث کردم. سدی گفت: جماعتی اند که میان ما و ایشان جویی از انگبین هست. ابن جریج گفت چون اسباط بنی اسرائیل دست به معصیت دراز کردند و پیغامبران را می‌کشتند و در زمین فساد می‌کردند، سبطی از (۳) ایشان گفتند: بار خدایا ما از اینان نه‌ایم و به فعل اینان راضی نه‌ایم از میان ما و اینان جدا کن. خدای تعالی ایشان را راه داد در زمین تا برفتند یک سال و نیم (۴) می‌رفتند تا به ورای چین (۵) افتادند. ایشان آن جا مقام کردند و مسلمانان اند و روی به قبله ما دارند. کلبی - و ربیع و ضحاک و عطا گفتند: اینکه قومی اند از اهل غرب (۶) بر زمینی افتاده‌اند از پس شهرهای چین بر جویی که بر ریگ (۷) می‌رود آن را او داف (۸) خوانند و مال ایشان مشاع باشد میان ایشان هیچ کس منع نکند درویشی را و محتاجی را از آنچه خواهد که بردارد. به شب باران آید ایشان را و به روز آفتاب و ایشان آن جا کشت و برز کنند (۹)، کس از ما به ایشان نرسد و از ایشان کس به ما نرسید و ایشان بر حق‌اند، و بعضی گفتند: یهدون، ای یهتدون، راه یافتگان اند و بر راه (۱۰) استقامت (۱۱) و راستی‌اند و بر آن کار کنند و عدل و انصاف یکدیگر دهند. -----

----- (۱). همه نسخه بدلها بجز بم و لت: برسانید. (۲). مج، وز، مل، لت من. (۳). مج، وز، مل، لت: از جمله. (۴). مج، وز: و هم. (۵). مج، وز: صین. (۶). همه نسخه بدلها بجز لت: عرب. (۷). مج، وز: بر جویی که نزدیک. (۸). آف: داف، لت: اودان. (۹). آج، لب، لت: بذر کنند. [.....]

(۱۰). مج، لت: ره. (۱۱). اساس، آن: استقامت خوانده می‌شود، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۴۳۹ وَ قَطَعْنَا هُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا، گفت (۱): بنی اسرائیل را به دوازده سبط (۲) بکردیم، و سبط در بنی اسحاق بمنزلت قبیله باشد در بنی اسماعیل، و (۳) برای آن که در جای قبیله نهاد (۴) تأنیث فرمود او را چنان که قبیله را، قال الشاعر (۵): و انّ قریشا کلّها عشر أبطن و أنت بری (۶) من قبایلها العشر همچنان که شاعر در اینکه بیت بطن را به جای قبیله نهاد، اگر گویند چگونه گفت: أَسْبَاطًا أُمَمًا بر جمع، و از حق او توحید است برای آن که از ده تا نود و نه موحد (۷) منصوب باشد بر تمیز! گوئیم، از او چند جواب است: یکی آن که نصب او بر تمیز نیست، بل بدل است از اثنتی عشره، و علی ذلک قوله: وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِتِّينَ (۸)، و از حق او اگر نه بدل بودی اضافت بودی و توحید. جواب دگر (۹) از او آن است که: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدیر: و قَطَعْنَا هُمُ اسباطا امما، و نصب ایشان بر حال باشد. آنکه گفت: اثنتی عشره علی البدل [۲۰۶-ر]

و التقدیر کقولک: جاءنی رجال خمسہ و نسوة خمس، و رأیت رجالا اثنتی عشر. اینکه قول زجاج است. و جواب سیم (۱۰) آن است که: جمع برای آن در جای واحد نهاد که هر یکی را از ایشان اسباطی کرد، چنان که گویی: عدی عشرون دراهم، بر تأویل آن که هر قسمتی از آن دراهم است بر جمع چنان، که کثیر گفت (۱۱): علی و الثلاثة من بنیه هم الأسباط لیس بهم خفاء فسبط سبط ایمان و برّ و سبط غیثه کربلاء ----- (۱). مل، لت ما. (۲). مل: اسباط. (۳). آج، لب: ندارد. (۴). مج، وز، مل، لت: نهاده است. (۵-۱۱). مج، وز شعر. (۶). مج، لت، آج: بری. (۷). مل و. (۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۵. (۹). مج، وز، مل: دیگر. (۱۰). مج، وز: سهام، مل، آف: سیوم، لت: سؤم. صفحه: ۴۴۰ جعل کل واحد منهم سبطا حتی قال هم الأسباط. جواب چهارم از او آن است که: اینکه صفت (۱) موصوف (۲) محذوف باشد اثنتی عشره فرقه ثم، و صنفهم فقال: أَسْبَاطًا أُمَمًا، و اصل کلمه من السبوطه و هی السبوطه باشد، من قولهم: شعر سبط ای مسترسل. پنداری جماعتی [بودند] (۳) که هر سبطی از ایشان بر سهولت و مسامحت می‌رفتند، و گفته‌اند: اشتقاق او از سبط است و آن نوعی است از درخت آن پدر (۴) اعلی را به مشابت درخت کرده است که فرزندان چو (۵) اغصان و شاخها از او با دید (۶) آمده‌اند. و برای آن دوازده نهاد ایشان را که [از] (۷) دوازده فرزند یعقوب بودند. و برای آن جدا کرد ایشان را که رتبت ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول پیدا شود، کما قال الله تعالی: وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا (۸) - الایه. وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ - الایه، و وحی کردیم به موسی چون قوم او از او آب خواستند. و

اینکه «سین» طلب را باشد، و گفتیم او را: [که] «۹» عصا را بر اینکه سنگ زن. عطا گفت: سنگی مخصوص بود چهار سوی، از هر جانبی سه چشمه می‌آمد برای هر سبطی چشمه‌ای تا ایشان را با یکدیگر خلاف نبود «۱۰»، و چنان می‌آمد که بر روی زمین می‌رفت و قطره‌ای از اینکه با آن مختلط نمی‌شد. و انبجاس و انفجار یکی «۱۱» باشد و آن گشاده شدن آب «۱۲» باشد از چشمه. و برای آن تأیث کرد که «عین» مؤث است لفظاً «۱۳» حملا علی عین الجارحۃ. و ابو عمرو بن العلاء فرقی کرد میان او «۱۴» و انفجار، و گفت: «انبجاس» ----- (۱). اساس: جمله، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۲). معج، وز، مل، لت: موصوفی. [.....]

(۹-۷-۳). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۴). معج، وز، لت: بذر. (۵). مل: چون. (۶). معج، وز، لت، آج، لب: پدید. (۸). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. (۱۰). معج، وز، مل، لت: نباشد. (۱۱). معج، وز یکی. (۱۲). اساس: آن، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۳). معج، وز، مل، لت: مؤث اللفظ است. (۱۴). مل: میان انبجاس. صفحه: ۴۴۱ چون عرقی باشد «۱» و «انفجار» سیلان باشد. اما تا جمع کنند میان ایشان آن است که عطا گفت: چون موسی - علیه السلام - عصا بر سنگ زد، از او مانند عرقی پیدا شدی آنکه زیادت می‌گشتی بتدریج تا جویی «۲» آب روان شدی. قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبُهُمْ، اِی کُلِّ سَبْطٍ، هر سبط «۳» بشناختی که مشرب او و چشمه او کدام است تا با دیگری او را اختلاط و خصومت نبودی، و تفسیر مثل اینکه آیت «۴» در سوره البقره رفته است. وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ، ما ابر را سایه بان ایشان کردیم، یعنی در تیه تا ایشان را از گرمای آفتاب آسایش داد. و من- و سلوی بر ایشان فرو فرستادیم - چنان که ذکر او برفت - و آن هم قصه تیه است. کُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، اِی قلنا لهم، گفتیم ایشان را که: بخوری «۵» از اینکه روزیهای پاک که ما دادیم شما را حلال. وَ مَا ظَلَمُونَا، و ایشان به کفر و ظلم بر ما ظلم نکردند، و لکن بر خود [۲۰۶-پ]

ظلم کردند. و «ظلم» در کلام عرب هم نقصان بود هم اسراف، اما از نقصان قوله تعالی: وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً «۶»، اِی لم تنقض. و اما از اسراف قولهم: ظلم الوادی إذا بلغ الماء موضعا لم یکن بلغه قبل ذلک، قال الشاعر أنشده الفراء: «۷» یکاد یطلع ظلما ثم یمنعه علی الشواهی فالوادی به شرق و بر اینکه قاعده کلمه از اضداد باشد. و بعضی دگر گفتند به دو معنی باشد، به معنی نقصان و وضع الشیء فی غیر موضعه، و منه قولهم: أظلم من الحیة، برای آن که سوراخ یربوع به ظلم بگیرد، و قولهم: اظلم من الشیب، محتمل است هم نقصان را و هم وضع الشیء فی غیر موضعه را چون با وقت «۸» باشد. ----- (۱). معج، وز، مل، لت: بود. (۲). معج، وز: تا چون. (۳). مل: سبطی. (۴). معج، وز و قصه اینکه، مل و اینکه قصه. [.....]

(۵). معج، وز، مل، آج، لب: بخورید. (۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳. (۷). معج، وز، مل شعر. (۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳۱۰/۵): بآفت/ به آفت. صفحه: ۴۴۲ وَ اِذِ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْیَةَ، یاد کن ای محمد چون گفتند اسباط بنی اسرائیل را که بنشین «۱» در اینکه شهر. بعضی مفسران گفتند: بیت المقدس بود. بعضی دگر گفتند: زمین شام بود و اینکه برفته است، و از آن جا که خواهی می‌خوری و استغفار می‌کنی و می‌گویی: اللّٰهُمَّ احطط من خطایانا. و به در اینکه شهر که در شوی ساجد در شوی، یعنی چون به در شهر در شوی سجده شکر کنی تا گناهاتان «۲» بیا مرزم. اهل مدینه و ابن عامر خواندند: تغفر به «تا» و ضم، علی الفعل المجهول، تا بیا مرزند. و اهل مدینه و یعقوب علی جمع السیلامه و رفع التاء فی خطیباتکم «۳» [بر مفعول ما لم یسم فاعله، و ابن عامر خواند: خطیبتکم بر واحد مرفوع هم به اینکه علّت. و ابو عمرو خواند خطایاکم] «۴» بر جمع تکسیر و باقی قراء «تغفر» خواندند به «نون» علی اضافه الفعل الی اللّٰه خطیبتکم. بالکسر، علی المفعول به: وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ، معنی اینکه است که ما بیفزاییم نیکوکاران را نعمت و فضل، جز که مفعول دوم بیفکنند از او. فَيَدُلُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ، بدل کردند ظالمان از ایشان. «من» روا باشد که تبیین باشد و روا بود که تبعیض «۵» بود. قولاً سخنی جز آن که ایشان را گفته بودند، یعنی ایشان را گفته بودند بر طریق استغفار بگویی: حطّ، ایشان گفتند: حنطه به استهزا. و قولی دگر آن است که ایشان را توبه و استغفار فرمودند. قولی «۶» گفتند

دلیل اصرار کرد. فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا، ای عذابا، ما فرو فرستادیم بر ایشان عذابی از آسمان به آن ظلم که کردند یعنی به جزا و بدل آن «۷». وَ سَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً الْبَحْرِ، حق تعالی گفت: پرس ای محمد از اینکه جهودان مدینه، سؤال تقریر و توییح نه سؤال استفادت از احوال آن ----- (۱). معج، وز، مل، آج، لب: بنشینید. (۲). معج، وز، آف، لت: گناہانتان، مل، آج، لب: گناہان. (۳). معج، وز، آن: خطایاتکم. (۴). اساس، بم: افتادگی دارد، از معج افزوده شد. (۵). مل را. (۶). آج، لب، بم، آن دیگر. (۷). معج، وز، مل، لت قوله. صفحه: ۴۴۳ دیه «۱» که بر کنار دریا بود، یعنی احوال مردمان آن ده «۲» کما قال: وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ «۳»، نبینی «۴» که گفت: إِذِ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ، چون روز شنبه تعدی می کردند. مفسران خلاف کردند در نام آن شهر. عکرمه گفت از عبد الله عباس که آن شهر «ایله» «۵» بود از میان مدین بود و طور. علی بن طلحه گفت از عبد الله عباس که: آن شهری بود میان مصر و مدین بر کنار دریا، آن را «ایله» «۶» گفتند. ابن زید گفت: آن دیه «۷» را معی «۸» گفتند میان مدین و عینونا «۹». و زهری گفت: شهر طبریّه بود. إِذِ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ، چون تعدی کردند در شنبه و از فرمان خدای تعالی تجاوز کردند و ابن نهیک «۱۰» در شاذ خواند: «إِذِ يَعْدُونَ» به ضم [یا «هذه ما «۱۱» و کسر «عین» و تثقیل «دال» من الاعداد، یعنی چون [۲۰۷- ر] آلت می ساختند «هذه ما «۱۲» می نهادند ماهی گرفتن را «هذه ما «۱۳» در روز شنبه «هذه ما «۱۴». ابن السمیقع در شاذ خواند: «فی الأسبات» علی الجمع، در روزهای شنبه. إِذِ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ، چون آمد به ایشان ماهیانشان. «حیتان» «هذه ما «۱۵» جمع حوت باشد و اصل در حوت ماهی بزرگ باشد، آنکه عام شد تا جمله ماهی را «حوت» و «نون» خواندند. یوم سبیتهم، نصب او بر ظرف است، شُرْعًا، ای ظاهره علی الماء، بر سر آب ظاهر. و نصب [او] «هذه ما «۱۶» بر حال است [و] «هذه ما «۱۷» ضحاک گفت: شُرْعًا، ای متتابعه، پیایی. وَ یَوْمٌ لَا یَسْبُتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ، و آن روز که شنبه نکردندی نیامدندی «هذه ما «۱۸»، یقال: ----- (۱). معج، وز، لت: ده. (۲). وز: اینکه دیه. (۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. [.....]

(۴). معج، وز، مل، آج، لب، لت: نه بینی. (۵). معج، وز، لت: ایکه. (۶). مل: ایله. (۷). مل: ده. (۸). معج، وز، مل، آج، لب: معنی. (۹). اساس: عیونا، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۰). معج، وز، مل، لت: ابو نهیک. (۱۱-۱۶-۱۷). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۲). معج، وز، لت: می بچاردند. (۱۳). لت فی السبت. (۱۴). معج، وز فی السبت در روز شنبه. (۱۵). معج، وز، مل، لت: ندارد. (۱۸). اساس: بیامدندی، با توجه به معج، وز تصحیح شد. صفحه: ۴۴۴ سبت یسبت إذا فعل السبت و جعل یومه سبتا و عمل فیہ ما یعمل فی السبت. و حسن بصری خواند در شاذ: «لا یسبتون» من الاسبات، من قولهم اسبتنا ای دخلنا فی السبت و أجمعنا دخلنا فی الجمعة و جمّعنا حضرنا الجمعة «هذه ما «۱». فزاد گفت عرب گوید: اترانا اشهرنا منذلم نلتق، ای مَر بنا شهر. کَذَلِكَ نَبَلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ، همچنین بیازماییم ایشان را به آن فسق که کردند، یعنی تکلیف بر ایشان سخت کنیم. محمد بن الحسن گفت: از حسین فضل پرسیدم که هیچ حلالی می یابی که الّا بر وجه قوت به مردم نرسید و بیامد به ایشان اندک اندک و حرام که «هذه ما «۲» بر ایشان عام و فایض شد «هذه ما «۳»! گفت بلی قوله: إِذِ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ یَوْمٌ سَبْتُهُمْ شُرْعًا وَ یَوْمٌ لَا یَسْبُتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ. عکرمه گفت: روزی در نزدیک عبد الله عباس شدم، او را دیدم مصحف در کنار و می گریست. گفتم: ای پسر عم رسول چرا می گری! گفت: از اینکه آیات «هذه ما «۴» که می خوانم در سورت اعراف «هذه ما «۵». گفتم «هذه ما «۶»: آن آیات «هذه ما «۷» کدام است! گفت اینکه آیات. آنکه گفت: ایله شناسی! گفتم آری. گفت: بدان که به آن شهر «هذه ما «۸» جماعتی جهودان بودند در عهد داود- علیه السلام- که بر ایشان صید ماهی حرام کرده بودند روز شنبه، و سبب آن بود که جهودان را تعظیم روز آدینه فرمودند و عبادت در او، چنان که شما را فرموده اند. خلاف کردند و آن روز به شنبه بدل کردند، خدای تعالی ایشان را امتحان کرد به صید ماهی در روز شنبه به آنچه کردند از تبدیل آدینه به شنبه، و ذلک قوله: کَذَلِكَ نَبَلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ، خدای تعالی گفت: چون خلاف کردی «هذه ما «۹» فرمان مرا، من اینکه روز بر شما حرام کردم و شما را فرمودم به ----- (۱). مل: الجمعات. [.....]

(۲). اساس: کرد، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). معج، وز، مل، لت: فایض و بسیار در آمد. (۷-۴). اساس: آیت، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). معج، وز، مل: سوره الاعراف. (۶). معج، وز، گفت و، مل: گفت. (۸). معج، وز، مل در. (۹). همه نسخه بدلها بجز بم: کردید. صفحه: ۴۴۵ تعظیم اینکه روز، هر که اینکه روز معصیت کند و جز به طاعت مشغول باشد او را عذاب کنم، و ایشان را نهی کرد از آن که روز شنبه ماهی گیرند. چون روز شنبه بودی، چندان «هذه ما» (۱) ماهی پدید آمدی بر روی آب بزرگ و «هذه ما» (۲) نیکو و «هذه ما» (۳) فربه با شکمها چون شکمهای شتران «هذه ما» (۴) آبستن، و بر یکدیگر می افتادند از بسیاری چنان که روی آب بپوشیدندی. ایشان آن می دیدند [ی] «هذه ما» (۵) و زهره نداشتندی که یکی را تعرض رسانند «هذه ما» (۶). و چون شنبه بگذشتی «هذه ما» (۷) یک ماهی روی نمودی در طول هفته تا دیگر «هذه ما» (۸) روز شنبه آمدی ماهیان همچنان انبوه شدند. روزگاری بر اینکه بر آمد، شیطان ایشان را وسواس کرد و گفت: ای بیچارگان بی تدبیران، شما را نهی از روز شنبه کرده‌اند. پیرامن اینکه دریا حوضها و جایگاهها «هذه ما» (۹) بکنی و آب دریا «هذه ما» (۱۰) را راه «هذه ما» (۱۱) بدو «هذه ما» (۱۲) کنی «هذه ما» (۱۳) روز آدینه تا ماهیان در آن حوضها و جایها «هذه ما» (۱۴) شوند «هذه ما» (۱۵) روز شنبه، آنگه به آخر روز راه ببندی «هذه ما» (۱۶) بر ایشان تا باز پس نتواند شد [ن] «هذه ما» (۱۷)، آنگه روز یک شنبه بگیری «هذه ما» (۱۸). ایشان «هذه ما» (۱۹) گفتند: اینکه چاره‌ای لطیف است. همچنان کردند، روز [۲۰۷-پ]

آدینه حوضها پر آب کردند و روز شنبه پر از ماهی شد «هذه ما» (۲۰)، و آخر روز راه بگرفتند و روز یک شنبه همه را بگرفتند (۲۱)، اینکه معنی پیشه کردند و بر دست گرفتند. ----- (۱). معج، وز، مل، لت: چندان. (۳-۲). معج، وز، مل، لت: ندارد. (۴). مل: شتر. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۶). معج، وز، مل، لت: تعرض کنند. (۷). اساس: بگزشتی، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۸). معج، وز، مل، لت: تا دگر باره. [.....]

(۹). معج، وز: جایها، مل: چاهها، لت: جویها. (۱۰). معج، وز: ندارد. (۱۱). معج، وز: ره. (۱۲). مل: بدان، اساس در بالای کلمه افزوده است: «راه»، با توجه به معج، وز زاید می نماید. (۱۳). معج، وز، مل، آج، لب: کنید. (۱۴). مل: چاهها. (۱۵). مل: روند. (۱۶). معج، وز، مل، آج، لب، آف، آن: ببندید. (۱۷-۱۸). معج، مل، آج، لب: بگیرید. ۱۹. آج، لب، لت را. (۲۰). اساس و، با توجه به معج، وز زاید می نماید. ۲۱. مل و. صفحه: ۴۴۶ ابن زید گفت: ایشان را روز شنبه ماهی به اینکه صفت بیامدی و در دگر روزها یکی روی نمودی، ایشان را ماهی آرزو آمد. مردی بیامد «۱» روز شنبه و ماهی بگرفت و رسنی «۲» در دنبال او بست دراز و بر کنار دریا میخی بکوفت و رسن «۳» در آن میخ بست و ماهی را در آب کرد بر دگر «۴» روز بیامد «۵» روز یک شنبه «۶» و آن ماهی را بگرفت و به خانه «۷» برد و بریان کرد. همسایه از سرای او بوی ماهی شنید، گفت: یا فلان، از سرای تو بوی ماهی می آید، نباید که ماهی گرفته باشی! گفت: [نه، و] «۸» اینکه بوی نه از سرای من است. مرد همسایه در رفت و بدید و دلتنگ شد و گفت: ای مرد از خدای نترسی «۹» که اینکه حرام کرده است، و او را وعظ کرد. او نشنید و یک دو روز انتظار عذاب می کرد. چون خدای تعالی معاجله نکرد، مرد دلیر شد. بر دگر شنبه دو ماهی بگرفت و به رسن بیست، چنان که بگفتیم «۱۰» روز یک شنبه بگرفت. چون عذاب نیامد، با مردمان بگفت [و] «۱۱» مردم همه به «۱۲» اینکه کار شدند و خویشان به «۱۳» اینکه کار دادند و بر ماهی گرفتن شنبه دلیر شدند و ماهی بسیار گرفتند و خوردند و یخنی کردند و فروختند و مالهای عظیم از آن جمع کردند، و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند به سه فرقه شدند: گروهی کاره بودند و نهی کردند، و گروهی ظالم بودند و تعدی کردند و گوش با آن نکردند، و گروهی آن بودند که آن ناهیان را گفتند: لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا، چنان که خدای تعالی گفت: وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ - الآية، اینکه مردمان که کاره معصیت بودند و ناهی منکر، اینکه ظالمان را گفتند: ما با شما در اینکه شهر نباشیم، اینکه شهر با ما - ----- (۱). معج، وز: بیامدی. (۳-۲). آج، لب، بم دراز. [.....]

(۴). اساس: گرد، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). اساس: نیامد، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۶). اساس آمد، با توجه به

مج، وز زاید می‌نماید. (۷). مج، وز: با خانه. (۸-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۹). مج، وز، مل: بترس، مل: از خدای نمی‌ترسی، بترس ای مرد. (۱۰). مج، وز: گفتیم، آج، لب: گفته شد. (۱۳-۱۲). لت: با. صفحه: ۴۴۷ بخش «۱»، شهر ببخشیدند و به دو قسمت کردند «۲» و دیواری بلند بر نهادند و در جدا کردند و گفتند: ما یقین دانیم که خدای عذاب فرستد «۳» تا باری ما از شما جدا باشیم. چون مدتی بر اینکه آمد و ایشان الا اصرار نیز زدند، خدای تعالی ایشان را عذاب فرستاد و همه را خوک و بوزینه گردانید «۴». روزی که اینکه مصلحان برخاستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی و حسّی «۵» نشنیدند و کس «۶» برون نیامد و در نگشاد عجب داشتند، گفتند: اینکه مردمان دوش به یک بار مست بودند و امروز هیچ «۷» بیدار نشدند. چون روز نیک برآمد نردبانها فرا دیوار «۸» نهادند و فرو نگریدند همه اهل آن نیمه «۹» شهر خوک و بوزینه «۱۰» شده بودند. قتاده گفت: جوانان بوزینه «۱۱» شدند و پیران خوک. اینکه مردمان در آن شهر شدند آنان را که خویشان و آشنایانی «۱۲» بودند ایشان می‌شناختند و اینان نمی‌شناختند. ایشان می‌آمدند و روی «۱۳» در اینان می‌مالیدند و می‌گریستند «۱۴» و اینان می‌گفتند: نگفتیم «۱۵» شما را که مکنی «۱۶»، که عذاب خدای به شما رسد! ایشان به سر اشارت می‌کردند. سه روز همچنان بودند «۱۷» آنکه بمردند، و هر مسخی چنین باشد. قوله تعالی:

[سوره الأعراف (۷): آیات ۱۶۴ تا ۱۷۰]

[اشاره]

وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَدِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَنْتَقُونَ (۱۶۴) فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیِّنٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) فَلَمَّا عَتَا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۱۶۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۷) وَ قَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّيِّحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۶۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ إِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَنْتَقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹) وَ الَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰)

[ترجمه]

چون گفتند گروهی از ایشان چرا پند می‌دهی گروهی را که خدای هلاک کننده ایشان است یا عذاب -----
----- (۱). مج، وز، آج، لب، آف: ببخشید، مل: قسمت کنید. (۲). مل: قسم کردند. (۳). مج، وز، لب: فرستاد. (۴). مج، وز، مل: بوزنه گردانید. (۵). لب: حیّی. (۶). مج، وز، مل: کسی. [.....]
(۷). مج، وز، آج، لب: ندارد. (۸). مج، وز: نردبانها به دیوارها باز، بم، آف: فرا دیوارها. (۹). آج، لب، بم، آف: لت: ندارد. (۱۱-
۱۰). مج، وز، مل: بوزنه. (۱۲). مج، وز، مل، آج، لب، بم، آف: آشنایان. (۱۳). مج، وز، مل: و خویشان. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز لت: می‌گریستند. (۱۵). مج، وز: ما گفتیم، مل: نه ما بگفتیم. (۱۶). مل و اینکه طریقه عصیان و شیوه فسق و فجور ترک گیرید. ۱۷.
مج، وز، مل: بود. صفحه: ۴۴۸ کننده ایشان عذابی سخت، گفتند بر سبیل عذر با خدایتان و تا همانا بپرخیزند «۱». چون فراموش کردند «۲» آنچه یاد دادند ایشان را به آن، برهانیدیم آنان را که نهی کردند از بدی و بگرفتیم آنان را که ظلم کردند به عذابی

سخت به آن فسق که کردند. چون طغیان کردند از آنچه نهی کردند ایشان را از آن، گفتیم ایشان را باشی بوزینه گان (۳) دور کرده. و چون آگاه کرد خدای تو بفرستد بر اینان تا روز قیامت کسی را که تکلیف کند ایشان را عذاب بد، خدای تو زود عقوبت است و او آمرزنده و بخشاینده است. و پراگندیم ایشان را در زمین امتانی، از ایشان (۴) نیکان و از ایشان فرود آن و بیازمودیم ایشان را به نیکوییها (۵) و بدیها تا همانا ایشان باز آیند. بماندند از پس ایشان جماعتی (۶) که به میراث گرفتند (۷) کتاب می گرفتند مال اینکه -- (۱) همه نسخه بدلها بجز بم: پرهیزید. (۲). معج، وز: نهی کردند. (۳). معج، وز:

بوزنگان. (۴). بم، آف به. [.....]

(۵). معج، وز: به نیکوها. (۶). اساس، بم، آف، آن: درعی، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). معج، وز: بر گرفتند. صفحه: ۴۴۹ دنیا و می گفتند بیامرزیدند ما را و اگر به ایشان آید مالی مانند آن فرا گیرند آن را، نه فرا گرفتند (۱) بر ایشان عهد تورات را که نگویند بر خدا مگر راستی و درس کنند آنچه در اوست و سرای باز پسین بهتر باشد آنان را که پرهیزند! خرد ندارید شما! و آنان که در آویختند به کتاب و نماز به پای داشتند، ما ضایع نکنیم مزد نیکی کنان (۲). قوله: وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ، اینکه تمامی قصه اصحاب السبب است. حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد چون گفتند گروهی از ایشان، یعنی از اصحاب السبب، چرا پند می دهی قومی را که خدای تعالی ایشان را هلاک خواهد کرد یا عذاب خواهد کرد ایشان را عذابی سخت؟ گفتند اینکه جماعت واعظان که امر معروف و نهی منکر می کردند که مَعذِرَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ، ما عذر برانگیخته باشیم بنزدیک خدای تعالی با ایشان. و رفع او بر خبر مبتدا است (۳) محذوف، و التقدير: موعظتنا معذرة الی ربهم. حفص خواند عن عاصم [۲۰۸- پ]

تنها: معذرة به نصب علی أنه مفعول له، و از حق او آن است که جواب «لم» را بشاید چنان که گویی: ضربت زیدا، تو را (۴) گویند: لم ضربته! گویی: تأدبیا له، و تا باشد که ایشان از اینکه معصیت پرهیزند. مفسران خلاف کردند که اینکه گروه که اینکه گفتند که: لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا، ایشان نجات یافتند یا نه هلاک شدند؟ گروهی بر آنند که: هلاک شدند برای آن که اینکه [بر] (۵) سیل تهکم گفتند و نهی کردند ناهیان را از نهی منکر و بر ایشان انکار ----- (۱). معج، وز: نهها گرفتند. (۲). معج، وز: نیک کنان، نیکو کنندگان. (۳). معج، وز: ابتدایی است. (۴). معج، وز: آن را. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. صفحه: ۴۵۰ کردند بقولهم: لم تعظون قوما، و گروهی گفتند: (۱) از جمله ناجیان بودند و اینکه سخن از سر اعتقاد گفتند و برای آن گفتند که دانستند که ایشان بر کفر مصرّاند. و اینکه قول موافق ظاهر است و بیشتر مفسران بر اینند (۲). و نیز یمان بن الزیان گفت: «نجات الطائفان» دو گروه نجات یافتند، یعنی ناهیان و آنان که گفتند لم تعظون. عکرمه گفت عبد الله عباس گفت: لیت شعری، کاشکی دانستمی (۳) که خدای با آن گروه سدیگر چه کرد؟! من گفتم: جعلت فداک، نباید که اینکه بر تو مشتبه باشد، نبینی که ایشان کارهاند آن را و می گویند خدای را اینان را عذاب خواهد کرد (۴)، و اینکه قول مؤمنان موحدان باشد. و چندان با او می گفتم که معلوم شد او را که ایشان ناجی شدند، حله (۵) بیاورد و در من پوشید. فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا، هم قصه ایشان است گفت چون فراموش کردند آنچه ایشان را یاد دادند، یعنی اصحاب سبت از عذاب من و از نهی صید ماهی در روز شنبه، برهاندیم (۶) آنان را که نهی منکر می کردند و ظالمان را بگرفتم (۷) به عذابی سخت. قراء در اینکه لفظ خلاف کردند، اهل مدینه خواندند: «بیس» به «باء» مکسوره و اسکان «یا» علی فعل، و ابن عامر خواند همچین، جز آن که او «یا» را همزه کرد و أبو بکر عن عاصم خواند: «بیس» علی وزن فعل کصیقل و نیرب، قال الشاعر (۸): كلاهما كان رئیساً بیساً یضرب فی الهیجاء منه القونسا و بعضی قزای بصره خواندند: بیس علی وزن فعل کحذر (۹)، و باقی قراء ----- (۱). معج، وز، مل نه. (۲). معج، وز: بر آنند. (۳). معج: کاشک ما دانستمی، وز: کاشک ما دانستمی. (۴). معج، وز: و می گوید خدای اینان را عذاب خواهد کرد. (۵). معج، وز: حله ای. (۶). معج، وز، مل: برهاندیم. [.....]

(۷). معج، وز، مل: بگرفتم. (۸). معج، وز، مل شعر. (۹). معج: کحذر. صفحه: ۴۵۱ خواندند: بیس، علی وزن فعل ای شدید، قال (۱):

اشعث غیر حسن اللبوس (۲) باقی علی عیش له بیس و حسن بصری خواند: بعدذاب بیس به کسر «با» و فتح «سین» علی تقدیر (۳) العذاب. مجاهد خواند (۴): بعدذاب بائس، علی فاعل. نصر بن عاصم خواند: بیس بما كانوا یفسقون «با» مجازات راست و «ما» مصدری است ای بفسقهم. فلما عتوا عن ما نهوا عنه، چون عتو و طغیان کردند و عصیان، و عتا اذا عصا و «عاتی» بلیغتر از «عاصی» باشد، و هو متمرد شدید اللجاج باشد در معصیت چون خلاف کردند آن را که ایشان را از آن نهی کردند و ارتکاب آن (۵) منهی کردند (۶)، گفتیم ایشان را: شوی (۷) بوزینه گانی (۸). خاستین، ای صاغرین، ذلیل و خوار و رانده. راوی خبر گوید سعید جبر که: موسی - علیه السلام - مردی را دید روز شنبه با کله که آلت ماهی گیران باشد، بفرمود تا او را بگرفتند و بکشتند و آن به فرمان خدای بوده باشد. ابو روق گفت: خاسی آن باشد که سخن نتواند گفت (۹). مؤرج گفت: رانده، چنان که سگ را رانند. مقاتل گفت: هفت روز بمانند پس بمرند و بیشتر مفسران [۲۰۹- ر]

برآند که سه روز بمانند (۱۰). قوله: وَإِذ تَأَذَّنَ رَبُّكَ، یاد کن ای محمّد چون اعلام کرد خدای تو، و عرب گوید: تعلّم به معنی اعلم، قال الشاعر (۱۱): تعلّم أنّ خیر الناس حیّا علی جفر الهباءة لا یریم ----- (۱۱-۱).
 مع، وز، مل شعر. (۲). چاپ شعرانی (۳۱۶/۵): غیر خشن اللبوس. (۳). مع، وز بیس. (۴). آف: گفت. (۵). مع، وز: از. (۶). مع، وز، مل ما. (۷). مع، وز، مل، آج، لب: شوید. (۸). مع، وز: بوزنگان. (۹). مع، وز، مل: گفتن. (۱۰). مع: بیشتر مفسران گویند بمانند سه روز. صفحه: ۴۵۲ و زجاج گفت: تأذّن ای تألّی و حلف، سوگند خورد خدای تو. عبد الله عباس گفت: قال ربّک، گفت خدای تو، مجاهد گفت: امر ربّک، فرمود خدای تو. عطا گفت: حکم ربّک. قطرب گفت: وعد ربّک، وعده داد خدای تو. لَبِيعَنَ عَلَيْهِمْ، که بر ایشان گمارد و مسلط کند بر ایشان. مَنْ يَشُوهُمْ (۱)، کسی را که بر ایشان نهد عذاب بد و آن رسول است - علیه السلام - که ایشان را رنجور و معدّب داشت به قتل و سبی و جلا و جزیت و ضمان کرد که اینکه عذاب تا قیامت بر ایشان (۲) بماند و در اینکه وعید که ایشان را کرد بشارت مؤمنان بود که ملت و شرع رسول ما تا قیامت پاینده خواهد بود (۳) آنگه گفت: خدای تو ای محمّد سریع العقاب است، کافران را که مستحقّ عقاب (۴) باشند. و او غفور و رحیم است بر مؤمنان که مستحقّ رحمت و مغفرت باشند تا او بر ایشان تفضّل کند. وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا، آنگه گفت: من بنی اسرائیل را مفرّق بکردم در زمین. امما، جماعاتی. و نصب او بر حال است. آنگه تفضیل (۵) داد آن جماعات را گفت: مِنْهُمْ الصّٰیِحُّونَ، از ایشان بعضی صالحان و نیکان بودند. مجاهد و عطا گفتند: صالحان جهودان آنان بودند که به عیسی - علیه السلام - و به محمّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ایمان آوردند. کلبی گفت: صالحانشان (۶) آنانند (۷) که از ورای جوی اوداف اند (۸)، که ذکر ایشان برفت. وَ مِنْهُمْ دُونِ ذٰلِكَ، و از ایشان بعضی فرود اینکه اند و کم از اینکه اند یعنی کافراند (۹) و فاسق اند. وَ بَلَوْنَاهُمْ، بیازمودیم ایشان را به حسنات یعنی به تندرستی و دست فراخی و بسیار نعمتی. و «سیئات»، یعنی قحط و بیماری و تنگدستی و حرمان و -----

--- (۱). اساس، بم، آف، آن: «عبارت کسی را که» بر آیه مقدّم آورده اند، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
 (۲). بر ایشا/ بر ایشان، آف: بر آنان. (۳). مع، وز، مل: بودن. (۴). مع: عذاب. (۵). وز: تفضّل. (۶). آف: صالحشان. (۷). مع: آنان بودند. (۸). مع، وز: او دامنند، آن: او داق اند. (۹). آج، لب: کافراند. صفحه: ۴۵۳ آنچه مانند اینکه باد که از قبل خدای تعالی بود (۱). آنگه بیان کرد که غرض در اینکه امتحان و ابتلا چیست، گفت: لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، تا باشد که رجوع کنند و با حق آیند و با سر امثال فرمان او شوند. اگر گویند چگونه گفت: لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، و ایشان هرگز بر حق نبودند! گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که مرد مبطل چون مصرّ باشد بر باطل باز آید، لا محال رجوعش با حق باشد. و جواب دیگر آن که: (کل مولود یولد علی فطره)، همه کس را برای فطرت ولادت باشد، چون از آن برود باز آمدنش با آن رجوع باشد. قوله: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ، حق تعالی گفت: از پس ایشان جماعتی بمانند ناخلف، یعنی فرزندان ایشان و عوض را خلف گویند و آن که از پس کسی از او باز ماند از فرزند و جز او او را خلف گویند چون صالح باشد و خلف گویند چون طالح باشد، يقال: فلان خلف صدق من ابیه و خلف

سوء و الخلف الذی یبقی فی السقاء من اللین الفاسد، و منه خلوف فم الصائم، قال لیب (۲): ذهب الذین یعاش فی اکنافهم و بقیت فی خلف کجلد الأجر و خلف در مدح اندک باشد از جمله آن قول حسن ثابت است (۳): لنا القدم الاولی الیک و خلفنا لأولنا فی طاعة الله تابع مجاهد گفت: مراد ترسایانند که از پس جهودان بودند. دیگر مفسران گفتند: مراد جماعتی جهودانند (۴) بد [۲۰۹-پ]

سیرت بد طریقت که آیند (۵) از پس آن گروه اوایل. وَرَثُوا الْکِتَابَ، به میراث برداشتند کتاب را یعنی تورات را. یأخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى، فرا می گرفتند (۶) مال دنیا را به رشوت بر احکام و حکم به خلاف راستی می کردند و مال دنیا (۷) برای آن عرض خواند که مانده (۸) ناپاینده ----- (۱). مع، وز تعالی. (۲-۳). مع، وز، مل شعر. (۴). مع، آج، لب: جماعتی اند از جهودان. (۵). مع، وز، مل، لت: آمدند. (۶). مع، وز، لت، مل: ها می گرفتند. (۷). مل، لت را. [...]

(۸). مع، وز، مل، لت: مانند عرض. صفحه: ۴۵۴ باشد. و برای آن اینکه جا «ادنی» گفت و دیگر جایها (۱) دنیا که آن جا به صفت سرای کرد و آن مؤنث بود و اینکه جا به صفت مذکری کرد، ای المنزل الادنی و المحل الادنی. آنگه باز نمود که (۲) اینکه که می کنند تمّیای مغفرت و آمرزش می کنند و می گویند: سَيُغْفَرُ لَنَا، بیامرزند ما را، یعنی خدای با ما اینکه مناقشه نکند و ما را بیامرزد (۳). آنگه بیان کرد که مصرّاند و پشیمان نه اند، گفت: اگر عرضی دیگر از اینکه جنس یعنی از متاع (۴) دنیا به ایشان آید (۵) و ایشان از آن متمکن آیند (۶) بستانند و مبالات نکنند و مراد از اینکه عرض رشوت بر احکام است بر قول عبد الله عباس و حسن و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدّی. و حسن بصری گفت: لا یشبعهم شیء، معنی آن است که ایشان به هیچ چیز سیر نمی شوند. أَلَمْ يُوَخِّذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، نه میثاق و عهد توریت بر ایشان گرفته اند که بر خدای تعالی الا حق نگویند یعنی آن که گفتند: سَيُغْفَرُ لَنَا، بنا حق بی علم گفتند، و برای آن میثاق کتاب گفت و ادله عقل نگفت تا اعلام کند ما را که در کتاب ایشان بر ایشان حجت گرفته است. وَدَرَسُوا مَا فِيهِ، و نیز عهد گرفته ایم بر ایشان که درس کنند آن را که در کتاب است یعنی در توریت تا در (۷) حال مجدّد باشد ایشان را و اوامر و نواهی بر یاد ایشان بود. و درس تکرار چیز باشد یک بار پس از دیگر (۸) تا بر خواننده مندرس شود (۹)، و منه: دروس الرّسم و المنزل، لأنّه یندرس بمرور الأیام علیه، و هو تکررها. آنگه گفت: ایشان خیر و صلاح خود نمی شناسند. ----- (۱). مع: جایگاهها. (۲). لت با، وز به. (۳).

مع، وز: بیاورد. (۴). مع، وز: امتناع. (۵). مع، وز: به ایشان اند. (۶). مع، وز، مل: ممکن شوند. (۷). مع، وز، آج، لب، لت هر. (۸). مع، وز: پس او دیگر بار. (۹). آج، لب، لت: نشود. صفحه: ۴۵۵ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ، و سرای باز پسین بهتر است آنان را که از خدای بترسند و پرهیز کار باشند اگر عقل کار بندند و اندیشه کنند بدانند که ثواب آخرت و نعیم ابد ایشان را به باشد از اینکه حطام و عرض فانی که آن را ثباتی و بقایی نباشد و باز آن را وبالی و عقابی به دنبال باشد. أَفَلَا تَعْقِلُونَ، اینان خرد کار نمی بندند! وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ، ابو بکر خواند عن عاصم: «یمسکون» به تسکین المیم من الإمساك، و باقی «یمسکون» بتشدید من التمسیک (۱). آنگه گفت (۲): آنان که به کتاب تمسک کنند و دست در کتاب آویزند. بعضی گفتند: مراد به کتاب توریت است و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد برای آن که آنچه به او تعلیق کرد (۳) من ترک اضاعة اجر المصلحین عام است، و نیز نماز به پای دارند و اگر چه اقامت نماز داخل باشد [۲۱۰-ر]

در تحت تمسک (۴) کتاب، چه کتاب مشتمل باشد بر آن و جز آن، اینکه را تخصیص کرد به ذکر برای شرف و منزلت او را از شرع لقلوله- علیه السلام: موضع الصلوة من الدین کموضع الرأس من الجسد. إِنَّا لَا نَضْعِيحُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ، ما رنج نکوکاران (۵) ضایع نکنیم، و اینکه جمله در محل خبر مبتداست که «الذین» است، و چون خبر مبتدا جمله اسمی باشد آن را لابد «فا» باید، نحو قوله: الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ (۶)، و إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ لِتَضَمَّنِ الْكَلَامَ مَعْنَى الشَّرْطِ وَالْجَزَاءِ، و اینکه جا برای آن «فا» نیاورد که متضمّن (۷) نیست معنی شرط را، نحو قوله: الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا

أَنْفَقُوا مَنَّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ----- (۱). اساس، آف، بم، لت: تمسک، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز و. (۳). آج، لب، آف: تعلق گیرد. (۴). مج، وز به. [.....]

(۵). مج، وز، آج، لب: نیکوکاران. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴. (۷). آن: مضمّر. صفحه: ۴۵۶ «۱»، «فا» نیورد برای اینکه وجه را «۲» که گفتیم «ان» آورد فی قوله: إِنَّا لَا نُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ، و هذا مذهب الكوفيين، و بعضی نحویان گفتند: خبر مبتدای محذوف است و «إنا» در جای تعلیل است، و خبر برای آن بیفگند که تعلیل به جای او بنهاد، و التقدير: و الذين يمسكون بالكتاب و أقاموا الصلوة فإننا نجازيهم بذلك لأننا لا نضيع اجر المصلحين، و قول أول موافق ظاهر است- و الله ولي التوفيق «۳». تم الجزء الثامن من التفسير و يتلوه في التاسع، قوله: وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ «۴»- الآية «۵». ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۲. (۲). مج: ندارد. (۳). مج، وز و هو حسبنا و نعم الوكيل. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۱. (۵). مج، وز الحمد لله رب العالمين و الصلاة على محمد و اله اجمعين، آج في خامس عشر شهر ربيع الثاني سنة سبع و اربعين و تسعمائة، لب به تاريخ شهر ربيع الثاني ۱۰۷۰. (۵). مج، وز الحمد لله رب العالمين و الصلاة على محمد و اله اجمعين، آج في خامس عشر شهر ربيع الثاني سنة سبع و اربعين و تسعمائة، لب به تاريخ شهر ربيع الثاني ۱۰۷۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهدوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

